

زیر نظر: استاد محقق
آیة اللہ مکارم شیرازی

برگزیده
تفسیر نمونه

جلد پنجم

تحقیق و تنظیم:
احمد - علی بابائی

تفسیر سوره‌های : قمر - رحمن - واقعه - حدید - مجادله - حشر
 ممتحنه - صف - جمعه - منافقون - تغابن - طلاق - تحریم - ملک
 قلم - حاقه - معارج - نوح - جنّ - مزمل - مدثر - قیامت
 دهر (انسان) - مرسلات - نبأ - نازعات - عبس - تکویر - انفطار
 مطفین - انشقاق - بروج - طارق - اعلی - غاشیه - فجر - بلد - شمس
 لیل - ضحی - انشراح - تین - علق - قدر - بینه - زلزله - عادیات
 قارعه - تکاثر - عصر - همزه - فیل - قریش - ماعون - کوثر - کافرون
 نصر - مسد - اخلاص - فلق - ناس .

نام کتاب : برگزیده تفسیر نمونه - جلد پنجم
 تحقیق و تنظیم : احمد - علی بابائی
 ناشر : دارالکتب الاسلامیه
 تاریخ انتشار : ۱۳۷۴
 تیراژ : ۵۰۰۰ جلد
 نوبت چاپ : اوّل
 صفحه و قطع : ۶۳۲ / وزیر
 حروفچینی : قم - قرائش ۷۳۵۷۱۲
 لیتوگرافی : آریا
 چاپ : چاپخانه حیدری

تهران - بازار سلطانی - دارالکتب الاسلامیه

تلفن ۰۴۱۰۵۶۲۰ فاکس ۰۶۹۴۴۳

فهرست مطالب

۲۱	پیشگفتار
۲۵	سورهٔ قمر [۵۴]
۲۵	محتوای سوره
۲۶	فضیلت تلاوت سوره
۲۶	ماه شکافته شد!
۳۰	ماجرای قوم نوح درس عبرتی بود!
۳۲	سرنوشت قوم عاد!
۳۴	سرانجام دردناک قوم ثمود!
۳۷	قوم لوط به سرنوشت شوومتری مبتلا شدند!
۳۹	آیا شما از اقوام گذشته برترید؟
۴۴	* آغاز و پایان سورهٔ قمر



۴۵	سورهٔ الرّحمن [۵۵]
۴۵	محتوای سوره
۴۶	فضیلت تلاوت سوره
۴۶	سرآغاز نعمتهای الهی
۵۰	آسمان را برافراشت و برای هرچیز میزانی قرار داد!
۵۲	آفرینش انسان از خاکی همچون سفال!
۵۴	دریاها با ذخائر گرانبهایشان!
۵۶	ما همه فانی و بقا بس تو را است!

- ۶۲ این دو بهشت در انتظار خائفان است !
- ۶۴ همسران زیبای بهشتی
- ۶۵ دو بهشت دیگر با اوصاف شگفت آورش !
- ۶۶ باز هم همسران بهشتی !



- ۶۹ **سوره واقعه [۵۶]**
- ۶۹ محتوای سوره
- ۷۰ فضیلت تلاوت سوره
- ۷۰ واقعه عظیم !
- ۷۳ نعمتهای بهشتی که در انتظار مقربان است !
- ۷۵ مواهب و نعمتهای اصحاب الیمین !
- ۷۷ کیفرهای دردناک اصحاب شمال
- ۸۰ بخش دیگری از مجازاتهای این مجرمان گمراه !
- ۸۱ هفت دلیل بر مسأله معاد
- ۸۳ زارع خداوند است یا شما؟
- ۸۴ این آب و آتش از کیست؟
- ۸۶ تنها پاکان به حریم قرآن راه می یابند!
- ۸۸ هنگامی که جان به گلوگاه می رسد!
- ۸۹ سرانجام نیکوکاران و بدکاران !



- ۹۱ **سوره حدید [۵۷]**
- ۹۱ محتوای سوره
- ۹۲ فضیلت تلاوت سوره
- ۹۲ آیات ژرف اندیشان !
- ۹۴ او همیشه بر تخت قدرت است !
- ۹۶ ایمان و انفاق دو سرمایه بزرگ نجات و خوشبختی !
- ۱۰۲ غفلت و بی خبری تا کی؟
- ۱۰۴ دنیا چیزی جز متاع غرور نیست !
- ۱۰۵ یک مسابقه بزرگ معنوی !

- ۱۰۹ هدف اصلی بعثت انبیاء !
- ۱۱۰ پیامبران را یکی بعد از دیگری فرستادیم !
- ۱۱۳ آنها که دو سهم از رحمت الهی دارند



- ۱۱۵ آغاز جزء ۲۸ قرآن مجید
- ۱۱۵ سوره مجادله [۵۸]
- ۱۱۵ محتوای سوره
- ۱۱۶ فضیلت تلاوت سوره
- ۱۱۷ «ظهار» یک عمل زشت جاهلی !
- ۱۲۰ آنها که با خدا دشمنی می کنند
- ۱۲۲ «نجوا» از شیطان است
- ۱۲۵ احترام به پیش کسوتان در مجالس
- ۱۲۷ یک آزمون جالب !
- ۱۲۸ حزب شیطان !



- ۱۳۳ سوره حشر [۵۹]
- ۱۳۳ محتوای سوره
- ۱۳۴ فضیلت تلاوت سوره
- ۱۳۹ حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید
- ۱۴۱ سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام !
- ۱۴۴ * صحابه در میزان قرآن و تاریخ
- ۱۴۶ نقش منافقان در فتنه های یهود
- ۱۴۸ با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید !
- ۱۵۰ اگر قرآن بر کوهها نازل می شد از هم می شکافتند!



- ۱۵۵ سوره ممتحنه [۶۰]
- ۱۵۵ محتوای سوره
- ۱۵۵ فضیلت تلاوت سوره
- ۱۵۷ سرانجام طرح دوستی با دشمن خدا !

- ۱۵۹ ابراهیم برای همه شما اسوه بود!
- ۱۶۲ محبت به کفاری که سر جنگ ندارند
- ۱۶۴ جبران زیانهای مسلمین و کفار
- ۱۶۷ شرایط بیعت زنان



- ۱۶۹ **سوره صف [۶۱]**
- ۱۶۹ محتوای سوره
- ۱۶۹ فضیلت تلاوت سوره
- ۱۷۲ من بشارت ظهور «احمد» را آورده‌ام!
- ۱۷۳ می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند!
- ۱۷۴ تجارتی پرسود و بی نظیر!
- ۱۷۵ همچون حواریون باشید!
- ۱۷۶ * حواریون کیانند؟



- ۱۷۷ **سوره جمعه [۶۲]**
- ۱۷۷ محتوای سوره
- ۱۷۷ فضیلت تلاوت سوره
- ۱۷۹ چارپایی بر او کتابی چند!
- ۱۸۲ بزرگترین اجتماع عبادی - سیاسی هفته

نکته‌ها:

- ۱۸۴ ۱ - نخستین نماز جمعه در اسلام
- ۱۸۵ ۲ - اهمیت نماز جمعه
- ۱۸۵ ۳ - فلسفه نماز عبادی - سیاسی جمعه



- ۱۸۷ **سوره منافقون [۶۳]**
- ۱۸۷ محتوای سوره
- ۱۸۷ فضیلت تلاوت سوره
- ۱۸۸ سرچشمه نفاق و نشانه‌های منافقان!

- ۱۹۲ نشانه‌های دیگری از منافقان
- ۱۹۴ اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکنند!



- ۱۹۷ **سوره تغابن [۶۴]**

۱۹۷ محتوای سوره

۱۹۸ فضیلت تلاوت سوره

۲۰۱ روز تغابن و آشکار شدن غبن‌ها

۲۰۲ همه مصائب به فرمان اوست!

۲۰۵ اموال و فرزندان‌تان وسیله آزمایش شما هستند!



- ۲۰۹ **سوره طلاق [۶۵]**

۲۰۹ محتوای سوره

۲۰۹ فضیلت تلاوت سوره

۲۰۹ شرایط طلاق و جدایی

۲۱۲ * طلاق منفورترین حلالها

۲۱۲ یا سازش یا جدایی خداپسندانه

۲۱۴ احکام زنان مطلقه و حقوق آنها

۲۱۷ سرانجام دردناک سرکشان

۲۱۹ هدف از آفرینش عالم، معرفت است



- ۲۲۱ **سوره تحریم [۶۶]**

۲۲۱ محتوا و فضیلت سوره

۲۲۲ سرزنش شدید نسبت به بعضی از همسران پیامبر

۲۲۵ خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید!

۲۲۸ الگوهایی از زنان مؤمن و کافر



- ۲۳۱ **آغاز جزء ۲۹ قرآن مجید**

۲۳۱ **سوره ملک [۶۷]**

۲۳۱ محتوای سوره

- ۲۳۱ فضیلت تلاوت سوره
 ۲۳۸ به این پرندگان بالای سر خود بنگرید!
 ۲۳۹ راست قامتان جاده توحید!



- ۲۴۳ **سوره قلم [۶۸]**
 ۲۴۳ محتوای سوره
 ۲۴۴ فضیلت تلاوت سوره
 ۲۴۶ از آنها که دارای این صفاتند پیروی مکن
 ۲۴۸ داستان عبرت‌انگیز «اصحاب الجنة»!
 ۲۵۳ آن روز می خواهند سجده کنند اما قادر نیستند!
 ۲۵۶ می خواهند تو را نابود کنند اما نمی توانند!
 ۲۵۷ * آیا چشم‌زدن واقعیت دارد؟ *



- ۲۵۹ **سوره حاقه [۶۹]**
 ۲۵۹ محتوای سوره
 ۲۵۹ فضیلت تلاوت سوره
 ۲۶۱ کجاست گوشه‌های شنوا؟
 ۲۶۲ * فضیلت دیگری از فضائل علی(ع)
 ۲۶۳ روزی که واقعه بزرگ رخ می‌دهد!
 ۲۶۴ ای اهل محشر، نامه اعمال مرا بخوانید!
 ۲۶۵ * پاسخ به یک سؤال
 ۲۶۷ * یک داستان عبرت‌انگیز!
 ۲۶۸ او را بگیرد و زنجیرش کنید!
 ۲۶۹ این قرآن قطعاً کلام خداست
 ۲۷۰ اگر او دروغ بر ما می‌بست مهلتش نمی‌دادیم!



- ۲۷۳ **سوره معارج [۷۰]**
 ۲۷۳ محتوای سوره
 ۲۷۳ فضیلت تلاوت سوره

- عذاب فوری ۲۷۴
- روزی به اندازه پنجاه هزار سال! ۲۷۵
- بخش دیگری از ویژگیهای بهشتیان ۲۷۹
- به کدام رو سفیدی طمع بهشت داری؟ ۲۸۱



- سوره نوح [۷۱] ۲۸۵
- محتوای سوره ۲۸۵
- فضیلت تلاوت سوره ۲۸۶
- از هر فرصتی برای هدایت آنها استفاده کردم، اما ...! ۲۸۷
- پاداش دنیوی ایمان ۲۸۹
- باغبان هستی، شما را همچون گلی پرورش داد! ۲۹۱
- لطف حق با تو مداراها کند ۲۹۲
- این قوم فاسد و مفسد باید بروند! ۲۹۳



- سوره جنّ [۷۲] ۲۹۵
- محتوای سوره ۲۹۵
- فضیلت تلاوت سوره ۲۹۵
- ما قرآن عجیبی شنیده ایم! ۲۹۷
- شما را با این نعمتهای فراوان می آزمائیم! ۳۰۱
- عالم الغیب خداست! ۳۰۴

نکته‌ها:

- ۱ - تحقیق گسترده‌ای پیرامون علم غیب ۳۰۶
- ۲ - تحقیقی پیرامون آفرینش «جن» ۳۰۸



- سوره مزّمّل [۷۳] ۳۱۱
- محتوای سوره ۳۱۱
- فضیلت تلاوت سوره ۳۱۱
- ای جامه به خود پیچیده به پا خیز! ۳۱۲

- ۳۱۳ * فضیلت نماز شب
- ۳۱۴ تأثیر نیایش در دل شب
- ۳۱۸ هر چه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید!



- ۳۲۱ **سوره مدثر [۷۴]**
- ۳۲۱ محتوای سوره
- ۳۲۱ فضیلت تلاوت سوره
- ۳۲۲ برخیز و جهانیان را انداز کن!
- ۳۲۶ «ولید» آن ثروتمند مغرور حق شناس!
- ۳۲۸ مرگ بر او، چه نقشه شومی کشید!
- ۳۲۹ و این هم سرنوشت شوم او!
- ۳۳۰ این عدد مأموران دوزخ برای چیست؟
- ۳۳۳ شما چرا اهل دوزخ شدید؟
- ۳۳۶ چنان از حق می‌گریزند که گورخران از شیر!



- ۳۳۹ **سوره قیامت [۷۵]**
- ۳۳۹ محتوای سوره
- ۳۳۹ فضیلت تلاوت سوره
- ۳۴۰ سوگند به روز قیامت و وجدان ملامتگر
- ۳۴۱ * «محکمۀ وجدان» یا قیامت صغری
- ۳۴۵ جمع و حفظ قرآن بر عهده ماست!
- ۳۴۶ چهره‌های خندان و چهره‌های عبوس در صحنه قیامت!
- ۳۴۸ * لحظه دردناک مرگ!
- ۳۴۹ خدایی که انسان را از نطفه بی‌ارزشی آفرید...!



- ۳۵۱ **سوره دهر (انسان) [۷۶]**
- ۳۵۱ محتوای سوره
- ۳۵۱ فضیلت تلاوت سوره
- ۳۵۳ سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر(ص)

- ۳۵۵ پاداش عظیم ابرار!
- ۳۵۷ پاداشهای عظیم بهشتی!
- ۳۶۰ پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا
- ۳۶۲ این یک هشدار است و انتخاب راه با شماست!



- ۳۶۵ سورهٔ مرسلات [۷۷]
- ۳۶۵ محتوای سوره
- ۳۶۶ فضیلت تلاوت سوره



- ۳۷۷ آغاز جزء ۳۰ قرآن مجید
- ۳۷۷ سورهٔ نبا [۷۸]
- ۳۷۷ محتوای سوره
- ۳۷۸ فضیلت تلاوت سوره
- ۳۷۸ خبر مهم!
- ۳۷۹ همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
- ۳۸۴ سرانجام روز موعود فرا می‌رسد
- ۳۸۵ جهنم کمینگاه بزرگ!
- ۳۸۷ بخشی از پاداش عظیم پرهیزکاران



- ۳۹۳ سورهٔ نازعات [۷۹]
- ۳۹۳ محتوای سوره
- ۳۹۳ فضیلت تلاوت سوره
- ۳۹۴ سوگند به این فرشتگان پرتلاش!
- ۳۹۵ معاد تنها با یک صیحهٔ عظیم رخ می‌دهد!
- ۳۹۹ آفرینش شما مشکلتراست یا آسمانها؟ (دلیل دیگری بر معاد)
- ۴۰۲ تاریخ قیامت را فقط خدا می‌داند



- ۴۰۵ سورهٔ عبس [۸۰]
- ۴۰۵ محتوای سوره

- ۴۰۵ فضیلت تلاوت سوره
- ۴۰۶ عتاب شدید به خاطر بی‌اعتنایی به نایبای حق طلب
- ۴۱۱ انسان باید به غذای خود بنگرد!
- ۴۱۴ صیحه رستاخیز



- ۴۱۷ **سوره تکویر [۸۱]**
- ۴۱۷ محتوای سوره
- ۴۱۷ فضیلت تلاوت سوره
- ۴۱۸ آن روز که طومار کائنات پیچیده شود!
- ۴۲۰ آن روز معلوم شود که در چه کاریم همه؟
- ۴۲۳ بیک وحی الهی بر او نازل شده!
- ۴۲۵ ای غافلان به کجا می‌روید؟



- ۴۲۷ **سوره انفطار [۸۲]**
- ۴۲۷ محتوای سوره
- ۴۲۷ فضیلت تلاوت سوره
- ۴۲۸ آن زمان که نظام جهان درهم ریزد!
- ۴۲۹ ای انسان! چه چیز تو را مغرور ساخته؟



- ۴۳۳ **سوره مطففین [۸۳]**
- ۴۳۳ محتوا و فضیلت سوره
- ۴۳۴ وای بر کم‌فروشان!
- ۴۳۶ تو نمی‌دانی «سجین» چیست؟
- ۴۳۸ گناهان زنگار دلهاست!
- ۴۳۹ «علیین» در انتظار ابرار است!
- ۴۴۲ آن روز آنها مؤمنان را مسخره می‌کردند، اما امروز ...



- ۴۴۵ **سوره انشقاق [۸۴]**
- ۴۴۵ محتوای سوره

۴۴۷ تلاشی پررنج به سوی کمال مطلق !

۴۴۸ آنها که از شرم نامه اعمال را پشت سر می گیرند !



۴۵۳ **سوره بروج [۸۵]**

۴۵۳ محتوای سوره

۴۵۴ فضیلت تلاوت سوره

۴۵۶ مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی !

۴۵۷ * اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟

۴۵۸ شکنجه گران در برابر مجازات الهی !

۴۶۰ دیدی خدا با لشکر فرعون و ثمود چه کرد؟



۴۶۳ **سوره طارق [۸۶]**

۴۶۳ محتوای سوره

۴۶۴ ای انسان! بنگر از چه چیز آفریده شده ای؟



۴۶۹ **سوره اعلی [۸۷]**

۴۶۹ محتوای سوره

۴۶۹ فضیلت تلاوت سوره

۴۷۰ خداوند بزرگ را تسبیح گوی !



۴۷۷ **سوره غاشیه [۸۸]**

۴۷۷ محتوای سوره

۴۷۷ فضیلت تلاوت سوره

۴۷۷ خستگان بی نصیب !

۴۷۹ دورنمایی از نعمتهای روح پرور بهشتی

۴۸۱ به شتر نگاه کن که خود آیتی است!



۴۸۵ **سوره فجر [۸۹]**

۴۸۵ محتوای سوره

- ۴۸۵ فضیلت تلاوت سوره
- ۴۸۹ پروردگارت در کمین ظالمان است!
- ۴۹۱ نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مأیوس!
- ۴۹۴ روزی بیدار می شوند که کار از کار گذشته!
- ۴۹۶ ای صاحب نفس مطمئنّه!



- ۴۹۹ سوره بلد [۹۰]
- ۴۹۹ محتوای سوره
- ۴۹۹ فضیلت تلاوت سوره
- ۵۰۰ سوگند به این شهر مقدس!
- ۵۰۲ نعمت چشم و زبان و هدایت!
- ۵۰۴ گردنه صعب العبور!



- ۵۰۷ سوره شمس [۹۱]
- ۵۰۷ محتوا و فضیلت سوره
- ۵۰۸ رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست!
- ۵۱۱ عاقبت مرگبار طغیانگران



- ۵۱۵ سوره لیل [۹۲]
- ۵۱۵ محتوا و فضیلت سوره
- ۵۱۷ تقوا و امدادهای الهی



- ۵۲۱ سوره ضحی [۹۳]
- ۵۲۱ محتوا و فضیلت سوره
- ۵۲۳ آنقدر به تو می بخشد که خشنود شوی!
- ۵۲۵ به شکرانه این همه نعمت که خدا به تو داده!...



- ۵۲۹ سوره انشراح [۹۴]
- ۵۲۹ محتوا و فضیلت سوره

- ۵۳۰ ما تو را مشمول انواع نعمتها ساختیم
- ۵۳۳ سورة تين [۹۵]
 ۵۳۳ محتوا و فضيلت سوره
 ۵۳۵ ما انسان را در بهترين صورت آفريدیم!
- ۵۳۷ سورة علق [۹۶]
 ۵۳۷ محتوا و فضيلت سوره
 ۵۳۹ بخوان به نام پروردگارت
- ۵۴۷ سورة قدر [۹۷]
 ۵۴۷ محتوا و فضيلت سوره
 ۵۴۷ شب قدر شب نزول قرآن!
- ۵۵۱ سورة بينه [۹۸]
 ۵۵۱ محتوا و فضيلت سوره
 ۵۵۴ بهترين و بدترين مخلوقات!
 ۵۵۵ * علی (ع) و شيعيانش خير البريه اند!
- ۵۵۷ سورة زلزله [۹۹]
 ۵۵۷ محتوای سوره
 ۵۵۷ فضيلت تلاوت سوره
- ۵۶۱ سورة عاديات [۱۰۰]
 ۵۶۱ محتوا و فضيلت سوره
 ۵۶۲ سوگند به جهادگران بيدار!
- ۵۶۵ سورة قارعه [۱۰۱]
 ۵۶۵ محتوا و فضيلت سوره

- ۵۶۵ حادثه کوبنده!
- ۵۶۹ سوره تکاثر [۱۰۲]
 ۵۶۹ محتوا و فضیلت سوره
 ۵۷۰ بلای تکاثر و تفاخر!
 ۵۷۰ * سرچشمه تفاخر و فخر فروشی!
- ۵۷۳ سوره عصر [۱۰۳]
 ۵۷۳ محتوا و فضیلت سوره
 ۵۷۵ * برنامه چهارماده ای خوشبختی!
- ۵۷۷ سوره همزه [۱۰۴]
 ۵۷۷ محتوا و فضیلت سوره
 ۵۷۸ وای بر عیجویان و غیبت کنندگان!
- ۵۸۳ سوره فیل [۱۰۵]
 ۵۸۳ محتوا و فضیلت سوره
 ۵۸۴ * داستان اصحاب فیل
 ۵۸۷ با ابرهه گوکز پی تعجیل نیاید!
- ۵۸۹ سوره قریش [۱۰۶]
 ۵۸۹ محتوای سوره
 ۵۸۹ فضیلت تلاوت سوره
- ۵۹۳ سوره ماعون [۱۰۷]
 ۵۹۳ محتوا و فضیلت سوره
 ۵۹۳ اثرات شوم انکار معاد

- ۵۹۷ سورة کوثر [۱۰۸]
- ۵۹۷ محتوا و فضیلت سوره
- ۵۹۸ ما به تو خیر فراوان دادیم!
- ۵۹۹ * حضرت فاطمه (س) و «کوثر»!



- ۶۰۱ سورة کافرون [۱۰۹]
- ۶۰۱ محتوای سوره
- ۶۰۱ فضیلت تلاوت سوره
- ۶۰۲ شأن نزول سوره
- ۶۰۲ هرگز با بت پرستان سر سازش ندارم!



- ۶۰۵ سورة نصر [۱۱۰]
- ۶۰۵ محتوا و فضیلت سوره
- ۶۰۶ هنگامی که پیروزی نهایی فرا می‌رسد...!
- ۶۰۷ * فتح مکه بزرگترین پیروزی اسلام



- ۶۰۹ سورة مسد [۱۱۱]
- ۶۰۹ محتوا و فضیلت سوره
- ۶۰۹ شأن نزول سوره
- ۶۱۱ بریده باد دست ابولهب!



- ۶۱۵ سورة اخلاص [۱۱۲]
- ۶۱۵ محتوا و فضیلت سوره
- ۶۱۶ او یکتا و بی همتاست

نکته‌ها:

- ۶۱۹ ۱ - دلایل توحید
- ۶۱۹ الف) برهان صرف الوجود
- ۶۱۹ ب) برهان علمی

- ج) برهان تمانع ۶۱۹
- د) دعوت عمومی انبیا به خداوند یگانه ۶۲۰
- ۲- شاخه‌های پربار توحید ۶۲۰
- الف) توحید ذات ۶۲۰
- ب) توحید صفات ۶۲۰
- ج) توحید افعالی ۶۲۰
- د) توحید در عبادت ۶۲۰
- * شاخه‌های توحید افعالی ۶۲۱
- ۱- توحید خالقیت ۶۲۱
- ۲- توحید ربوبیت ۶۲۱
- ۳- توحید در قانونگذاری و تشریح ۶۲۱
- ۴- توحید در مالکیت ۶۲۱
- ۵- توحید مالکیت ۶۲۲
- ۶- توحید اطاعت ۶۲۲



- سوره فلق [۱۱۳] ۶۲۳
- محتوا و فضیلت سوره ۶۲۳
- پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم! ۶۲۴



- سوره ناس [۱۱۴] ۶۲۷
- محتوا و فضیلت سوره ۶۲۷
- پناه می‌برم به پروردگار مردم! ۶۲۸

پیشگفتار

گزیده تفسیر نمونه!

بزرگترین سرمایه ما مسلمانان قرآن مجید است. معارف، احکام، برنامه زندگی، سیاست اسلامی، راه به سوی قرب خدا، همه و همه را در این کتاب بزرگ آسمانی می‌یابیم.

بنابراین، وظیفه هر مسلمان این است که با این کتاب بزرگ دینی خود روز به روز آشناتر شود این از یکسو.

از سوی دیگر آوازه اسلام که بر اثر بیداری مسلمین در عصر ما، و بخصوص بعد از انقلاب اسلامی در سراسر جهان پیچیده است، حس کنجکاوی مردم غیرمسلمان جهان را برای آشنایی بیشتر به این کتاب آسمانی برانگیخته است، به همین دلیل در حال حاضر از همه جا تقاضای ترجمه و تفسیر قرآن به زبانهای زنده دنیا می‌رسد، هر چند متأسفانه جوابگویی کافی برای این تقاضاها نیست، ولی به هر حال باید تلاش کرد و خود را آماده برای پاسخگویی به این تقاضاهای مطلوب کنیم. خوشبختانه حضور قرآن در زندگی مسلمانان جهان و بخصوص در محیط کشور ما روز به روز افزایش پیدا می‌کند، قاریان بزرگ، حافظان ارجمند، مفسران آگاه

در جامعه امروز ما بحمدالله کم نیستند، رشته تخصصی تفسیر در حوزه علمیه قم به صورت یکی از رشته‌های تخصصی مهم درآمده و متقاضیان بسیاری دارد، درس تفسیر نیز از دروس رسمی حوزه‌ها و از مواد امتحانی است، و در همین راستا «تفسیرنمونه» نوشته شد، که تفسیری است سلیس و روان و در عین حال پرمحتوا و ناظر به مسائل روز و نیازهای زمان، و شاید یکی از دلایل گسترش سریع آن همین اقبال عمومی مردم به قرآن مجید است.

گرچه برای تهیه این تفسیر به اتفاق گروهی از فضلاء گرامی حوزه علمیه قم (دانشمندان و حجج اسلام آقایان: محمدرضا آشتیانی - محمد جعفر امامی - داود الهامی - اسدالله ایمانی - عبدالرسول حسنی - سید حسن شجاعی - سید نورالله طباطبائی - محمود عبداللهی - محسن قرائتی و محمد محمدی اشتیاردی) در مدت پانزده سال زحمات زیادی کشیده شد، ولی با توجه به استقبال فوق‌العاده‌ای که از سوی تمام قشرها و حتی برادران اهل تسنن از آن به عمل آمد، تمام خستگی تهیه آن برطرف گشت و این امید در دل دوستان بوجود آمد که ان‌شاءالله اثری است مقبول در پیشگاه خدا.

متن فارسی این تفسیر دهها بار چاپ و منتشر شده، و ترجمه کامل آن به زبان «اردو» در (۲۷) جلد نیز بارها به چاپ رسیده است، و ترجمه کامل آن به زبان «عربی» نیز به نام تفسیر «الأمثل» اخیراً در بیروت به چاپ رسید و در نقاط مختلف کشورهای اسلامی انتشار یافت.

ترجمه آن به زبان «انگلیسی» هم اکنون در دست تهیه است که امیدواریم آن هم به زودی در افق مطبوعات اسلامی ظاهر گردد.



بعد از انتشار تفسیرنمونه گروه کثیری خواهان نشر «خلاصه» آن شدند. چرا که مایل بودند بتوانند در وقت کوتاه‌تر و با هزینه کمتر به محتوای جمالی آیات، و شرح فشرده‌ای آشنا شوند، و در بعضی از کلاسهای درسی که تفسیرقرآن مورد توجه است به عنوان متن درسی از آن بهره‌گیری شود.

این درخواست مکرر، ما را بر آن داشت که به فکر تلخیص تمام دوره (۲۷) جلدی تفسیر نمونه، در پنج جلد بیفتیم ولی این کار آسانی نبود، مدتی در باره آن مطالعه و برنامه‌ریزی شد و بررسیهای لازم به عمل آمد تا این که فاضل محترم جناب مستطاب آقای احمد - علی بابائی که سابقه فعالیت و پشتکار و حسن سلیقه ایشان در تهیه «فهرست موضوعی تفسیر نمونه» بر ما روشن و مسلم بود عهده‌دار انجام این مهم گردید و در مدت سه سال کار مستمر شبانه‌روزی این مهم به وسیله ایشان انجام گردید.

اینجانب نیز با فکر قاصر خود کراراً بر نوشته‌های ایشان نظارت کردم و در مواردی که نیاز به راهنمایی بود به اندازه توانایی مسائل لازم را تذکر دادم، و در مجموع فکر می‌کنم بحمدالله اثری ارزنده و پر بار به وجود آمده که هم قرآن با ترجمه سلیس را در بر دارد و هم تفسیر فشرده و گویایی، برای کسانی که می‌خواهند با یک مراجعه سریع از تفسیر آیات آگاه شوند، می‌باشد. و نام آن برگزیده تفسیر نمونه نهاده شد.

و من به نوبه خود از زحمات بسی دریغ ایشان تشکر و قدردانی می‌کنم، امیدوارم این خلاصه و فشرده که گزیده‌ای است از قسمتهای حساس، و حدیث مجملی از آن مفصل، نیز مورد قبول اهل نظر و عموم قشرهای علاقه‌مند به قرآن گردد و ذخیره‌ای برای همه ما در «یوم‌الجزاء» باشد.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۱۴ روز میلاد مسعود امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام

مطابق با ۱۳۷۲/۱۰/۶

سوره قمر [۵۴]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۵۵ آیه است

محتوای سوره: این سوره به خاطر مکی بودنش بحثهایی از مبدأ و معاد دارد، و مخصوصاً بیانگر کیفرهای گروهی از اقوام پیشین است که بر اثر لجاجت و عناد و پیمودن راه کفر و ظلم و فساد یکی، پس از دیگری، به عذابهای کوبنده الهی گرفتار و هلاک شدند.

و به دنبال هر یک از این سرگذشتها جمله «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؛ ما قرآن را برای تذکر، آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود» تکرار می‌کند تا درسی باشد برای مسلمین و کفار.

و بطور کلی محتوای این سوره را در چند بخش می‌توان خلاصه کرد:

۱- آغاز سوره که از مسأله نزدیکی قیامت و موضوع «شق القمر» و اصرار مخالفان در انکار آیات الهی سخن می‌گوید.

۲- در بخش دیگر از نخستین قوم سرکش و متمرّد و لجوج یعنی «قوم نوح» و مسأله طوفان بصورت فشرده‌ای بحث می‌کند.

۳- بخش دیگر داستان قوم «عاد» و عذاب دردناک آنها را شرح می‌دهد.

۴- در چهارمین بخش سخن از قوم «ثمود» و مخالفت آنها با پیامبرشان «صالح»، و همچنین «معجزه ناقه» و بالاخره مجازات آنها با «صیحه آسمانی» است.

۵- سپس به سراغ قوم «لوط» می‌رود، و ضمن اشاره گویا و فشرده‌ای به کفر و انحراف اخلاقی آنها، به قسمتی از عذاب دردناکشان اشاره می‌کند.

۶- در بخش دیگر سخن بسیار کوتاهی از «آل فرعون» و مجازات آنها آمده است.

۷- و در آخرین بخش مقایسه‌ای میان این اقوام و مشرکان مکه و مخالفان پیامبر اسلام ﷺ کرده، آینده خطرناکی را که در صورت ادامه این راه در پیش دارند بازگو می‌کند، و سوره را با شرح قسمتی از مجازات مجرمان در قیامت و پادشاهای عظیم پرهیزکاران پایان می‌دهد.

نامگذاری سوره به «قمر» به مناسبت نخستین آیه سوره است که از «شق القمر» بحث می‌کند.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می‌خوانیم: «هرکس سوره «اقتربت» را یک‌روز در میان بخواند روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که صورتش همچون ماه در شب بدر است، و هرکس آن را هر شب بخواند افضل است، و در قیامت نور و روشنایی صورتش بر سایر خلایق برتری دارد».
مسلماً این درخشندگی صورت در صحنه قیامت نشانه ایمان قوی و راستینی است که در سایه تلاوت این سوره و تفکر و سپس عمل به آن حاصل شده است نه تلاوت خالی از اندیشه و عمل.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - ماه شکافته شد! در آیه نخست، از دو حادثه مهم سخن به میان آمده: یکی نزدیک شدن قیامت است که عظیمترین دگرگونی را در عالم آفرینش همراه دارد و سرآغازی است برای زندگی نوین در جهان دیگر، جهانی که عظمت و گستردگی آن برای ما زندانیان عالم دنیا قابل درک و توصیف نیست.
و حادثه دیگر معجزه بزرگ «شق القمر» است که هم دلیلی است بر قدرت خداوند بزرگ بر هر چیز و هم نشانه‌ای است از صدق دعوت پیغمبر گرامیش.

می فرماید: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت!» (اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ
وَأَنشَقَّ الْقَمَرُ).

قابل توجه این که سوره گذشته (سوره نجم) با جمله هائی پیرامون نزدیکی قیامت پایان گرفت «أَزِفَتِ الْأَزِفَةُ» و این سوره با همین معنی آغاز می شود و این تأکید است بر این موضوع که قیامت نزدیک است. گرچه در مقیاس عمر دنیا ممکن است هزاران سال طول بکشد، اما توجه به مجموع عمر این جهان از یکسو، و باتوجه به این که تمام عمر دنیا در برابر قیامت لحظه زودگذری بیش نیست منظور از این تعبیر روشن می شود.

ذکر این دو حادثه باهم، به خاطر آن است که اصولاً ظهور پیامبر اسلام ﷺ که آخرین پیامبر الهی است خود از نشانه های نزدیکی قیامت است.

از سوی دیگر شکافتن ماه خود دلیلی است بر امکان به هم ریختن نظام کواکب و نمونه کوچکی است از حوادث عظیمی که در آستانه رستاخیز در این جهان رخ می دهد، چراکه تمامی کواکب و ستارگان و زمین در هم می ریزند و عالمی نو به جای آنها ایجاد می شود.

طبق روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن را نیز کرده اند مشرکان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: اگر راست می گوئی و تو پیامبر خدائی ماه را برای ما دوپاره کن!

فرمود: اگر این کار را انجام دهم ایمان می آورید؟

عرض کردند: آری - و آن شب، شب چهاردهم ماه بود - پیامبر ﷺ از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواستند به او بدهد ناگهان ماه به دوپاره شد، و رسول الله آنها را یک یک صدا می زد و می فرمود: ببینید!

بنابراین نه باتوجه به خود آیه و قرائن موجود در آن، و نه از نظر روایات، و اقوال مفسران، موضوع شق القمر قابل انکار نیست.

(آیه ۲) - سپس قرآن می افزاید: «وهرگاه نشانه و معجزه ای را (بر صدق دعوت تو) ببینند روی گردانده، می گویند: این سحری مستمر است!» (وَأِنْ يَرَوْا آيَةً

يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ).

تعبیر «مُستَمِرٌّ» اشاره به این است که آنها معجزات مکرری از پیامبر اسلام ﷺ دیده بودند که شق القمر ادامه آن بود، آنها همه را بر تداوم سحر حمل می‌کردند، و آن را «سحری مستمر» می‌پنداشتند، هرچند این تهمت بهانه‌ای بود برای عدم تسلیم در مقابل حق.

(آیه ۳) - در این آیه به دلیل مخالفت آنها و همچنین به نتیجه شوم این مخالفت، اشاره کرده، می‌افزاید: «آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند، و از هوای نفسشان پیروی نمودند، و هر امری قرارگاهی دارد» (وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ).

سرچشمه مخالفت آنها و تکذیب پیامبر اسلام ﷺ یا تکذیب معجزات و دلائل او، و همچنین تکذیب رستاخیز و قیامت، پیروی از هوای نفس، تعصبها و لجاجتها و خودخواهیها بود.

جمله «وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ» اشاره به این حقیقت است که هیچ چیز در این عالم از میان نمی‌رود، و هر کار نیک و بدی ثابت و باقی می‌ماند تا انسان جزای آن را ببیند. و چیزی نمی‌گذرد که چهره زیبای حق آشکار، و چهره زشت و منفور باطل نیز ظاهر می‌گردد، و این یک سنت الهی در عالم هستی است.

(آیه ۴) - به دنبال بحثی که در آیات قبل پیرامون جمعی از کفار - که پیامبر اسلام ﷺ را تکذیب کردند و در برابر هیچ معجزه‌ای سر تسلیم فرود نمی‌آوردند - آمد - در اینجا تشریح بیشتری درباره این‌گونه افراد و همچنین سرنوشت دردناک آنها در قیامت آمده است.

نخست می‌فرماید: چنان نیست که این گروه بی‌خبر باشند بلکه «به اندازه کافی برای بازداشتن از بدیها اخبار (انبیا و امتهای پیشین) به آنان رسیده است» (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ).

بنابراین کمبودی در تبلیغ داعیان الهی نبوده، «هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام خود آنهاست» نه گوش شنوائی دارند، نه روح حق‌طلبی، و نه این مقدار از

تقوا که آنها را دعوت به تحقیق و تدبر در آیات الهی کند.

(آیه ۵) - سپس می‌افزاید: «این آیت حکمت بالغه الهی است اما اندازها (برای افراد لجوج) فایده نمی‌دهد» (حِكْمَةٌ بِالْغَةِ فَمَا تُغْنِي النَّذْرُ).

(آیه ۶) - در این آیه می‌فرماید: «اکنون (که این بیگانگان از حق ابداً آمادگی پذیرش را ندارند آنها را به حال خود واگذار و) از آنان روی بگردان» و به سراغ دل‌های آماده رو (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ).

«روزی را به یادآور که دعوت‌کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می‌کند» دعوت به حساب اعمال (يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ).

(آیه ۷) - در این آیه به توضیح بیشتری در همین زمینه پرداخته می‌گوید: «آنان در حالی که چشمهایشان از شدت وحشت به زیر افتاده، همچون ملخهای پراکنده از قبرها خارج می‌شوند!» (خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ).

نسبت «خشوع» به «چشمها» به خاطر آن است که صحنه آن‌قدر هولناک است که تاب تماشای آن را ندارند، لذا چشم از آن برمی‌گیرند و به زیر می‌اندازند. و تشبیه به «ملخهای پراکنده» به تناسب این است که توده ملخها برخلاف بسیاری از پرندگانی که به هنگام حرکت دسته جمعی با نظم و ترتیب خاصی حرکت می‌کنند هرگز نظم و ترتیبی ندارند، به علاوه آنها همچون ملخها در آن روز موجوداتی ضعیف و ناتوانند و چنان وحشت زده می‌شوند که مانند مستها بی‌توجه به هر طرف رو می‌آورند و به یکدیگر می‌خورند.

(آیه ۸) - سپس می‌افزاید: «هنگامی که آنها به دنبال این دعوت از قبرها خارج می‌شوند از شدت وحشت «به سوی این دعوت‌کننده گردن می‌کشند» (مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ).

اینجاست که وحشت از حوادث سخت آن روز سرپای آنها را فرامی‌گیرد، لذا در دنباله آیه می‌افزاید: «کافران می‌گویند: امروز روز سخت و دردناکی است!» (يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ).

و به راستی روز سختی است، چرا که خداوند نیز بر این معنی صحنه گذارده و در آیه ۲۶ سوره فرقان می فرماید: «وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا؛ و آن روز روز سختی برای کافران خواهد بود» چرا که تمام عوامل ترس و وحشت مجرمان و کافران را احاطه می کند.

ولی از این تعبیر استفاده می شود که آن روز برای مؤمنان روز سختی نیست! (آیه ۹) - ماجرای قوم نوح درس عبرتی بود! سنت قرآن بر این است که در بسیاری از موارد بعد از انذار کفار و مجرمان شرحی از سرگذشت اقوام پیشین و عاقبت دردآلود آنها را بیان می کند، تا به اینها بفهماند که اگر به راه نادرست خویش ادامه دهند سرنوشتی بهتر از آنان ندارند.

در اینجا نیز به دنبال بحثی که در آیات گذشته آمد اشارات کوتاه و در عین حال پرمعنی به سرگذشت پنج قوم سرکش از اقوام پیشین می کند که نخستین آنها قوم نوح (ع) است.

می فرماید: «پیش از آنها قوم نوح (پیامبر خود را) تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ).

آری! «بنده ما (نوح) را تکذیب کرده و گفتند: او دیوانه است! و سپس با انواع آزارها از ادامه رسالتش) بازداشته شد» (فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْذُونٌ وَازْدُجِرَ).

گاه «به او می گفتند: اگر دست از کار خود برداری سنگسارت می کنیم» (شعرا/۱۱۶) و گاه گلوی او را چنان می فشردند که بی هوش به زمین می افتاد، اما هنگامی که به هوش می آمد می گفت: «خداوند! قوم مرا ببخش که نمی دانند».

(آیه ۱۰) - سپس می افزاید: هنگامی که نوح از هدایت آنها بکلی مأیوس گشت «به درگاه پروردگار عرضه داشت: من مغلوب (این قوم طغیانگر) شده ام انتقام مرا از آنها بگیر» (فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ).

آنها هرگز در دلیل و حجت و برهان بر من غلبه نکرده اند ولی از طریق ظلم و جنایت و تکذیب و انکار، و انواع زجر و فشار بر من غلبه کردند، این قوم دیگر

شایسته بقا نیستند از آنها انتقام بگیر و مرا بر آنها پیروز کن.

(آیه ۱۱) - سپس اشاره گویا و تکان دهنده‌ای به کیفیت عذاب آنها کرده، می‌فرماید: «در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و پی در پی گشودیم»
(فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ).

تعبیر به گشودن درهای آسمان تعبیر بسیار زیبایی است که به هنگام نزول بارانهای شدید به کار می‌رود، همان‌گونه که در فارسی نیز می‌گوئیم: گوئی درهای آسمان باز شده و هرچه آب است فرو می‌بارد.

(آیه ۱۲) - نه تنها از آسمان آب زیادی فرو ریخت که از زمین هم آب جوشید، چنانکه در آیه آمده: «وزمین را شکافتیم و چشمه‌های زیادی بیرون فرستادیم (وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا).

«واین دو آب به اندازه مقدر با هم درآمیختند» و دریای وحشتناکی شد
(فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدَرٍ).

از سراسر زمین آب جوشیدن گرفت و چشمه‌ها سر برآوردند و از تمامی آسمان آب باریدن گرفت و به هم پیوستند و دریائی عظیم و طوفانی تشکیل دادند.
(آیه ۱۳) - در اینجا قرآن دنباله مسأله طوفان را رها ساخته - چرا که آنچه باید گفته شود در جمله‌های قبل جمع است - و به سراغ کشتی نجات نوح رفته، می‌فرماید: «و او را بر مرکبی از الواح و میخهایی ساخته شده سوار کردیم» (وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأُوحِ وَدُسْرٍ).

(آیه ۱۴) - سپس خداوند به عنایت خاصش نسبت به کشتی نجات نوح اشاره کرده، می‌فرماید: «مرکبی که زیر نظر ما حرکت می‌کرد» (تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا).

سپس می‌افزاید: تمام اینها «پاداشی بود برای کسی که [=نوح] مورد انکار قرار گرفته بود» و کیفری برای کسانی که او را تکذیب کردند و کافر شده بودند»
(جَزَاءً لِمَن كَانَ كُفِرًا).

آری! نوح همانند همه انبیا از مواهب بزرگ الهی و از نعمتهای عظیم او بود که بی‌خبران کفرانش کردند، و به آئینش کافر شدند.

(آیه ۱۵) - سپس به عنوان نتیجه گیری از این ماجرای عظیم می فرماید: «و ما این ماجرا را به عنوان نشانه ای در میان امتها باقی گذاردیم، آیا کسی هست که پند گیرد» (وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ).

و به راستی که همه گفتنیها در همین ماجرا گفته شده، و آنچه باید انسانی بیدار بفهمند از آن می فهمند.

(آیه ۱۶) - و در این آیه به عنوان یک سؤال تهدیدآمیز و پرمعنی نسبت به کافرانی که همان راه کفار زمان نوح را می سپرند می گوید: اکنون بنگرید «عذاب و اندازهای من چگونه بود»؟ (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ).

آیا واقعیت داشت یا داستان و افسانه بود؟!

(آیه ۱۷) - و سرانجام در این آیه بر این حقیقت تأکید می کند که: «ما قرآن را برای تذکر آسان ساختم، آیا کسی هست که متذکر شود»؟ (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ).

آری! این قرآن، هیچ پیچیدگی ندارد، و شرائط تأثیر، در آن جمع است، الفاظش شیرین و جذاب، تعبیراتش زنده و پرمعنی، اندازها و بشارتهایش صریح و گویا، داستانهایش واقعی و پرمحتوا، دلائلش قوی و محکم، منطقیش شیوا و متین، خلاصه آنچه لازمه تأثیرگذاردن یک سخن است در آن جمع است، و به همین دلیل هر زمان دلهای آماده با آن تماس یابد، مجذوب آن می شود و در طول تاریخ اسلام نمونه های عجیب و شگفت انگیزی از تأثیر عمیق قرآن در دلهای آماده دیده می شود، که شاهد گویای این امر است.

(آیه ۱۸) - سر نوشت قوم عاد! قوم دیگری که سرگذشت آنها در این سوره به دنبال سرگذشت فشرده قوم نوح آمده، «قوم عاد» است، که قرآن به عنوان هشدار به کافران و مجرمان بطور فشرده به آن اشاره کرده، می گوید: «قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ عَادٌ).

هر قدر پیامبر آنها، هود بر تبلیغات خود می افزود، و از راههای مختلف برای بیدار ساختن آنها تلاش می کرد، آنها بر خیره سری و لجباجت خود می افزودند،

و غرور ناشی از ثروت و امکانات مادی و غفلت ناشی از غرق بودن در شهوات، گوش شنوا و چشم بینا را از آنها گرفته بود.

سرانجام خداوند آنها را با عذاب دردناکی مجازات کرد، لذا در دنباله آیه بصورت سربسته می‌فرماید: بنگرید «عذاب و انذارهای من چگونه بود؟» (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي).

(آیه ۱۹) - سپس به شرح این اجمال پرداخته، می‌افزاید: «ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک‌روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم...» (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ).

(آیه ۲۰) - سپس در توصیف این تندباد می‌فرماید: «مردم را همچون تنه‌های نخل ریشه کن شده از جا بر می‌کند» و به هر سو پرتاب می‌نمود (تَنْزِعُ النَّاسَ كَانَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ).

«أَعْجَازُ» جمع «عجز» به معنی قسمت عقب یا پائین چیزی است، و تشبیه آنها به قسمت پائین نخلها به خاطر آن است که به گفته بعضی باد به قدری شدید بود که نخست دست و سرهای آنها را کند و با خود برد، و بعد بقیه بدنهایشان همچون نخل بی شاخ و برگ، از زمین کنده شده به هر گوشه و کنار پراکنده می‌گشت.

(آیه ۲۱) - سپس قرآن به عنوان هشدار می‌گوید: «پس (ببینید) عذاب و انذارهای من چگونه بود؟» (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي).

ما با اقوام دیگر که راه تکذیب و کبر و غرور و گناه و عصیان را پوئیدند چنین رفتار کردیم، شما درباره خود چه می‌اندیشید که راه آنها را ادامه می‌دهید؟

(آیه ۲۲) - و باز در پایان این ماجرا می‌افزاید: «ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکر شود؟» (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ).

آیا گوش شنوائی در برابر این ندای الهی، و این هشدارها و انذارها وجود دارد؟ قابل توجه این که جمله «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي» در مورد قوم عاد دوبار تکرار شده یکی در آغاز بیان این سرگذشت، و یکی هم در پایان آن، این تفاوت

شاید از این جهت است که عذاب این گروه از دیگران شدیدتر و وحشتناک تر بود، هرچند عذابهای الهی همه شدید می باشد.

* **مسأله** توجه به سعد و نحس ایام - که در ارتباط با حوادثی است که در آن واقع شده - علاوه بر این که غالباً انسان را به یک سلسله حوادث تاریخی آموزنده رهنمون می شود، عاملی است برای توسل و توجه به ساحت قدس الهی، و استمداد از ذات پاک پروردگار، و لذا در روایات متعددی می خوانیم: در روزهایی که نام نحس بر آن گذارده شده می توانید با دادن صدقه، و یا خواندن دعا، و استمداد از لطف خداوند، و قرائت بعضی از آیات قرآن، و توکل بر ذات پاک او، به دنبال کارها بروید و پیروز و موفق باشید.

(آیه ۲۳) - **سرانجام دردناک قوم ثمود!** سومین قومی که شرح زندگی آنها بطور فشرده به عنوان درس عبرتی در تعقیب بحثهای گذشته در این سوره مطرح شده است «قوم ثمود» است - که در سرزمین «حِجْر» در شمال حجاز زندگی داشتند، و پیامبرشان «صالح» نهایت کوشش را در هدایت آنها کرد اما به جایی نرسید. نخست می فرماید: «طایفه ثمود (نیز) اندازهای الهی را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ).

(آیه ۲۴) - سپس به علت تکذیب آنها پرداخته، می افزاید: «وگفتند: آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟ اگر چنین کنیم درگمراهی و جنون خواهیم بود» (فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّثْلًا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُورٍ).

آری! کبر و غرور و خودبینی و خودخواهی حجاب بزرگ آنها در برابر دعوت انبیا بود، آنها می گفتند: صالح فردی مانند ما است، دلیلی ندارد که ما از او پیروی کنیم! او چه امتیازی بر ما دارد که رهبر باشد، و ما پیرو و تابع او؟! این همان اشکالی است که امتهای گمراه غالباً به انبیا داشتند که آنها افرادی از جنس ما هستند و به همین دلیل نمی توانند پیامبر الهی باشند.

(آیه ۲۵) - سپس افزودند: به فرض که وحی الهی بر انسانی نازل شود «آیا از میان ما تنها بر او وحی نازل شده» (أَلَمْ لَقِيَ الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا). با این که افرادی

سرشناس تر و معروفتر و ثروتمندتر از او پیدا می شود.

در حقیقت گفته های قوم ثمود شباهت زیادی با گفته های مشرکان مکه داشت که گاهی ایراد می کردند: «چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای نازل نشده که همراه او انذار کند؟» (فرقان/۷)

سپس در پایان آیه می گوید: آنها همین موضوع را دلیل بر کذب پیامبرشان «صالح» گرفتند و گفتند: «او آدم بسیار دروغگوی هوسبازی است!» (بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ). چرا که می خواهد بر ما حکومت کند، و همه چیز را در قبضه خود بگیرد، و بر طبق هوسهایش رفتار کند.

(آیه ۲۶) - قرآن در پاسخ آنها می گوید: «ولی فردا می فهمند چه کسی دروغگوی هوسباز است؟» (سَيَعْلَمُونَ عَذَابَ مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ).

همان زمان که عذاب الهی فرارسد و آنها را درهم کوبد و تبدیل به یک مشت خاک و خاکستر شوند، و سپس مجازات بعد از مرگ نیز دامانشان را بگیرد می فهمند این گونه نسبتها شایسته چه کسی بوده است؟ و قبائی است برای قامت چه شخصی؟!؟

(آیه ۲۷) - سپس به داستان «ناقه» که به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوت صالح (ع) فرستاد شده بود اشاره کرده، می افزاید: به صالح وحی کردیم که «ما ناقة را برای آزمایش آنها می فرستیم، در انتظار پایان کار آنها باش و صبر کن» (إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَاصْطَبِرْ).

«ناقه» یعنی؛ همان شتر ماده ای که به عنوان معجزه صالح فرستاده شد مسلماً یک ناقه معمولی نبود، بلکه دارای ویژگیهای خارق العاده ای بود، از جمله این که طبق روایت مشهوری این ناقه از دل صخره ای از کوه برآمد، تا معجزه گویائی در برابر منکران لجوج باشد.

(آیه ۲۸) - روشن است که قوم ثمود در اینجا در برابر آزمایش بزرگی قرار گرفتند، لذا در این آیه می افزاید: «و (به صالح گفتیم) به آنها خبر ده که آب (قریه) باید در میان آنها تقسیم شود (یک روز سهم ناقه، و یک روز برای آنها) و هریک در

نوبت خود باید حاضر شود» (وَتَبَّهْتُمْ أَنْ الْمَاءِ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُحْتَضَرٌ).

گرچه قرآن در این زمینه توضیحی بیش از این نداده، ولی بسیاری از مفسران گفته‌اند: ناقه صالح روزی که نوبت او بود تمام آب را می‌نوشید.

ولی بعضی دیگر گفته‌اند: وضع و هیئت آن طوری بود که وقتی کنار آب می‌آمد حیوانات دیگر فرار می‌کردند و نزدیک نمی‌شدند، و لذا چاره‌ای جز این نبود که یک روز آب را در اختیار ناقه قرار دهند، و روز دیگر را در اختیار خودشان. (آیه ۲۹) - به هر حال این قوم سرکش و خودخواه و لجوج تصمیم گرفتند «ناقه» را از پای در آورند، در حالی که «صالح» به آنها اخطار کرده بود که اگر آزاری به ناقه برسانند در فاصله کوتاهی عذاب دامانشان را خواهد گرفت «اما آنها (بدون اعتنا به این امر) یکی از یاران خود را صدا زدند، و او به سراغ این کار آمد، (و ناقه را) پی کرد» (فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ).

(آیه ۳۰) - این آیه به عنوان مقدمه‌ای برای ذکر عذاب وحشتناک این قوم سرکش می‌گوید: «پس (بنگرید) عذاب و اندازهای من چگونه بود؟! (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي).

(آیه ۳۱) - و سپس می‌افزاید: «ما فقط یک صیحه [=صاعقه عظیم] بر آنها فرستادیم، و به دنبال آن همگی به صورت گیاه خشکی در آمدند که صاحب چهارپایان (برای حیوانات خود در آغل) جمع‌آوری می‌کند!» (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ).

تعبیری که در این آیه درباره عذاب قوم ثمود آمده است بسیار عجیب و پرمعنی است، چرا که خداوند برای نابودی این قوم سرکش هرگز لشکریانی از آسمان و زمین نفرستاد، تنها با یک صیحه آسمانی، یک صاعقه گوشخراش، یک موج عظیم انفجار - که همه چیز را در مسیر خود در شعاع وسیعی درهم کوبید و خرد کرد - کار آنها را ساخت!

درک این معنی برای گذشتگان مشکل بود، اما برای ما که امروز از تأثیر امواج ناشی از انفجار آگاه هستیم که چگونه همه چیز را در مسیر خود متلاشی و خرد

می‌کند آسان است، البته صاعقه عذاب الهی با این انفجارهای بشری قابل مقایسه نیست و از اینجا روشن می‌شود که این صاعقه عظیم چه بلائی بر سر این قوم خیره‌سر آورد؟

(آیه ۳۲) - در این آیه و پایان این سرگذشت دردناک و عبرت‌انگیز بار دیگر می‌فرماید: «ما قرآن را برای تذکر و بیداری انسانها آسان نمودیم آیا پند گیرنده‌ای پیدا می‌شود؟! (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ).
تعبیراتش زنده و روشن، داستانهایش گویا، و انذارها و تهدیدهایش تکان‌دهنده و بیدارگر است.

(آیه ۳۳) - قوم لوط به سرنوشت شومتری مبتلا شدند! در اینجا اشارات کوتاه و تکان‌دهنده‌ای به داستان قوم لوط و عذاب و حشتناک این جمعیت ننگین و گمراه دیده می‌شود، و این چهارمین قسمت از سرگذشت اقوام پیشین در این سوره است. نخست می‌گوید: «قوم لوط انذارها (ی‌پی‌درپی پیامبرشان) را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذُرِّ).

(آیه ۳۴) - سپس در یک جمله کوتاه به گوشه‌ای از عذاب آنها و نجات خانواده حضرت لوط اشاره کرده، می‌گوید: «ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت در می‌آورد فرستادیم» و همه را هلاک کردیم (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا).
«جز خاندان لوط را که سحرگاهان از (آن سرزمین بلا) رهائی بخشیدیم» (إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ).

در آیات دیگر قرآن نیز هنگامی که عذاب قوم لوط را می‌شمرد علاوه بر زلزله‌ای که شهرهای آنها را زیر و رو کرد سخن از باران سنگ می‌گوید، چنانکه در آیه ۸۲ سوره هود می‌خوانیم: «هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ از گلهای متحجر و متراکم بر آن نازل نمودیم».

(آیه ۳۵) - در این آیه برای تأکید می‌فرماید: نجات خاندان لوط «نعمتی بود از ناحیه ما، آری این‌گونه کسی را که شکر کند پاداش می‌دهیم» (نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ).

(آیه ۳۶) - و در این آیه این حقیقت را بازگو می‌کند که لوط قبلاً اتمام حجت کرده «و آنها را از مجازات ما بیم داد، ولی آنها اصرار بر مجادله و القای شک داشتند» (وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ).

(آیه ۳۷) - آنها به القاء شبهات عقیدتی در میان مردم قناعت نکردند بلکه در زشتکاری و وقاحت و بی‌شرمی کار را به جایی رسانیدند، که وقتی فرشتگان مأمور عذاب به صورت جوانانی خوش منظر به عنوان میهمان وارد خانه لوط شدند این قوم بی‌شرم به سراغ آنها آمدند و چنانکه آیه مورد بحث می‌گوید: «آنها از لوط خواستند میهمانانش را در اختیارشان بگذارد!» (وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ).

«لوط» به قدری از این مسأله ناراحت شد که حد نداشت و مصراً از آنها خواهش کرد دست از این رسوائی و آبروریزی بردارند، و حتی طبق آیه ۷۱ سوره جبر به آنها وعده داد دختران خود را به ازدواج آنها (در صورت توبه از این اعمال) درآورد، و این نهایت مظلومیت این پیامبر بزرگ را در میان این گروه بی‌شرم و بی‌ایمان و فاقد همه چیز نشان می‌دهد.

ولی چیزی نگذشت که این گروه مهاجم نخستین مجازات خود را دریافت داشتند، چنانکه خداوند در دنباله همین آیه می‌فرماید: «ولی چشمانشان را نابینا و محو کردیم (و گفتیم: بچشید عذاب و اندازهای مرا)» (فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِي).

آری! اینجا بود که دست قدرت خداوند از آستین عدالت بیرون آمد و به گفته بعضی به جبرئیل فرمان داد که گوشه‌ای از شپرش را بر چشم آنان بکوبد، فوراً همگی نابینا شدند، و حتی گفته می‌شود که جای چشم آنها بکلی صاف و همانند صورتشان شد!

(آیه ۳۸) - عاقبت عذاب نهائی فرارسید، و با زلزله‌ای ویرانگر که با نخستین شعاع صبحگاهی آن سرزمین را تکان داد شهرهایشان زیر و رو شد، بدن‌ها قطعه‌قطعه و متلاشی و زیر آوارها فرو رفت، باران شدیدی از سنگ بر آنها فرو ریخت، و آثار ویرانه‌های آنها را نیز محو کرد! چنانکه آیه مورد بحث به صورت

سربسته و فشرده به این معنی اشاره کرده، می‌گوید: «سرانجام صبحگاهان و در اول روز عذابی پایدار و ثابت به سراغشان آمد» (وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ).

آری! در لحظاتی کوتاه همه چیز پایان گرفت و اثری از آنها باقی نماند.

(آیه ۳۹) - سپس در این آیه می‌افزاید، بار دیگر به آنها گفته شد: «پس بپخشید عذاب و انذارهای مرا» (فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِي). تا دیگر در انذارهای پیامبران شک و تردید نکنید.

(آیه ۴۰) - و بالاخره در این آیه برای چهارمین بار در این سوره این جمله پرمعنی و بیدارگر را تکرار می‌کند: «ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم، آیا کسی هست که (پند گیرد و) متذکر شود» (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ). قوم لوط پند نگرفتند، نه از انذارها، و نه از عذاب مقدماتی و هشدار دهنده، آیا دیگران که آلوده همان گناهانند از شنیدن این آیات قرآن به خود می‌آیند و پشیمان می‌شوند و توبه می‌کنند؟!

(آیه ۴۱) - آیا شما از اقوام گذشته برترید؟! پنجمین و آخرین قومی که در این سلسله آیات به آنان اشاره می‌شود قوم فرعون است، ولی از آنجا که سرگذشت این قوم بطور مشروح در سوره‌های مختلف قرآن آمده در اینجا تنها اشاره کوتاه و فشرده‌ای به داستان عبرت‌انگیز آنها شده است.

می‌فرماید: «و (همچنین) انذارها و هشدارها (یکی پس از دیگری) به سراغ آل فرعون آمد» (وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ).

منظور از «آل فرعون» تنها خاندان و بستگان او نیست، بلکه پیروان او را بطور عموم شامل می‌شود.

(آیه ۴۲) - این آیه از واکنش «آل فرعون» در برابر دو پیامبر بزرگ الهی (موسی و هارون) و انذارهای آنها پرده برداشته، می‌گوید: «آنها تمام آیات ما را تکذیب کردند» (كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَلْهًا).

آری! این مغروران خودخواه، و این جباران خودکامه و بیدادگر، همه آیات الهی را بدون استثنا انکار کردند، همه را دروغ یا سحر یا حوادث اتفاقی شمردند!

انسان اگر حقیقت جو باشد دیدن یکی از این معجزات با اخطار قبلی و سپس برطرف شدن بلا به وسیله دعای پیامبر خدا برای او کافی است، ولی هنگامی که انسان بر سر دنده لجاجت قرار می‌گیرد اگر تمام آسمان و زمین آیت خدا شود مؤثر نیست تنها عذاب الهی باید فرا رسد و مغزهایی را که پر از باد غرور است درهم بکوبد.

چنانکه در پایان آیه می‌خوانیم: «و ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم، گرفتن شخصی (که هرگز مغلوب نمی‌شود) قدرتمند و توانا» (فَاَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ).

تعبیری که در ذیل این داستان آمده، در سرگذشتهای دیگر نظیر ندارد این به خاطر آن است که فرعونیان بیش از همه به قدرت و عزت خود می‌بالیدند، و همه جا سخن از نیروی حکومت آنها بود، اما خداوند می‌گوید: ما آنها را گرفتیم، گرفتن عزیز مقتدر تا معلوم شود، این قدرت و عزت پوشالی در مقابل عزت و قدرت خدا هیچ و پوچ است، و عجب این که همان رود عظیم نیل که سرچشمه تمام ثروت و قدرت و آبادی و تمدن آنها بود مأمور نابودی آنها شد، و عجیبتر این که قبل از آن موجودات کوچکی همچون ملخ، قورباغه، قمل (یک نوع حشره) بر آنها مسلط گشت و آنان را به ستوه آورد و بیچاره کرد.

(آیه ۴۳) - بعد از بیان داستان اقوام پیشین و عذاب و کیفر امتهای سرکش و مجرم، در این آیه مشرکان مکه را مخاطب ساخته می‌گوید: «آیا کفار شما بهتر از آنانند یا برای شما امان‌نامه‌ای در کتب آسمانی نازل شده است» (اَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ اَوْلِيَّتِكُمْ اَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ).

میان شما و قوم فرعون و قوم نوح و لوط و ثمود چه تفاوتی است؟ اگر آنها به خاطر کفر و طغیان و ظلم و گناه گرفتار طوفانها و زلزله‌ها و صاعقه‌ها شدند چه دلیلی دارد که شما به چنین سرنوشتی مبتلا نشوید؟!!

(آیه ۴۴) - «یا می‌گویند: ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروز هستیم» و از مخالفانمان انتقام می‌گیریم (اَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ).

(آیه ۴۵) - سپس به عنوان یک پیشگوئی قاطع برای رد سخنان آنها، می‌افزاید آنها بدانند: «به‌زودی جمعشان شکست می‌خورد و پا به فرار می‌گذارند» (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ).

این پیشگوئی در میدان بدر و سایر جنگ‌های اسلامی جامه عمل به خود پوشید، و سرانجام جمعیت قدرتمند کفار متلاشی شدند و فرار کردند.

(آیه ۴۶) - در این آیه می‌افزاید: تنها شکست و ناکامی در دنیا بهره آنها نیست «بلکه رستاخیز موعده آنهاست و مجازات قیامت هولناک‌تر و تلختر است» (بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَأَمْرٌ).

و به این ترتیب آنها باید هم در انتظار شکست تلخی در این دنیا باشند، و هم شکست تلختر و وحشت‌انگیزتر در آخرت.

(آیه ۴۷) - این آیه همچنان ادامه بحث آیات قبل پیرامون کیفیت حال مشرکان و مجرمان در قیامت است، آیه قبل این حقیقت را بیان کرد که روز قیامت میعاد آنهاست و آن روز مصیبت‌بار و تلخی است.

این آیه به بیان علت این امر پرداخته، می‌گوید: «مجرمان در گمراهی و شعله‌های آتشند» (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ).

(آیه ۴۸) - «در آن روز که در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می‌شود (و به آنها گفته می‌شود): بچشید آتش دوزخ را» دوزخی که پیوسته آن را انکار می‌کردید و دروغ و افسانه می‌پنداشتید (يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ).

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده: در جهنم «دره‌ای است به نام سقر که جایگاه متکبران است، و هرگاه نفس بکشد دوزخ را می‌سوزاند!»

(آیه ۴۹) - و از آنجا که ممکن است خیال شود که این عذابها با آن معاصی هماهنگ نیست، در این آیه می‌افزاید: «ما هر چیز را به اندازه آفریدیم» (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ).

آری! هم عذابهای دردناک آنها در این دنیا روی حساب است، و هم

مجازاتهای شدید آنها در آخرت، نه تنها مجازاتها که هر چیزی را خدا آفریده روی حساب و نظام حسابشده ای است.

(آیه ۵۰) - سپس می فرماید: نه تنها اعمال ما از روی حکمت است، بلکه توأم با نهایت قدرت و قاطعیت نیز می باشد، زیرا «فرمان ما یک امر بیش نیست (و چنان با سرعت انجام می گیرد) همچون یک چشم برهم زدن!» (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ).

بنابراین آن روز که فرمان برپا شدن قیامت را صادر می کنیم با یک چشم برهم زدن همه چیز در مسیر رستخیز قرار می گیرد، و حیات نوین در کالبدها دمیده می شود.

همچنین آن روز که اراده کنیم مجرمان را به وسیله صاعقه ها و صیحه های آسمانی یا زمین لرزه ها و طوفانها و تندبادها مجازات کنیم یک فرمان بیشتر لازم نیست.

توجه به این نکته لازم است که فرمان او همه جا یک کلمه است که از یک چشم برهم زدن نیز سریعتر می باشد ولی محتوای فرمان متفاوت است که با توجه به سنت تدریجی بودن عالم ماده و خاصیت و طبیعت حرکت، زمان به خود می پذیرد. (آیه ۵۱) - این آیه بار دیگر مجرمان و کفار را مخاطب ساخته و توجه آنها را به سرنوشت اقوام پیشین معطوف می دارد، می گوید: «ما کسانی را که در گذشته شبیه شما بودند هلاک کردیم، آیا کسی هست که (متذکر شود و) پند گیرد» (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ).

این آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که وقتی اعمال و رفتار و اعتقادات شما با آنها یکی است، دلیلی ندارد که شما سرنوشتی جز سرنوشت آنها داشته باشید، بیدار شوید و پند بگیرید.

(آیه ۵۲) - سپس به این اصل اساسی اشاره می کند که با مرگ اقوام پیشین اعمال آنها نابود نشد، بلکه «هرکاری را انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است» (وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ).

همین گونه اعمال شما نیز ثبت و ضبط می شود، و برای یوم الحساب محفوظ است.

(آیه ۵۳) - سپس برای تأکید بیشتر می افزاید: «وهر کار کوچک و بزرگی نوشته شده است» (وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ).

بنابراین حساب اعمال در آن روز یک حساب جامع و کامل است، چنانکه وقتی نامه اعمال مجرمان به دست آنها داده می شود «فریاد برمی آورند: که ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر آن را شماره کرده!» (کهف/۴۹)

(آیه ۵۴) - واز آنجا که سنت قرآن مجید بر این است که صالحان و طالحان و نیکان و بدان را در مقایسه با یکدیگر معرفی می کند، چرا که در مقایسه تفاوتها چشمگیرتر و آشکارتر است در اینجا نیز بعد از ذکر سرنوشت کافران مجرم اشاره کوتاهی به سرنوشت مسرت بخش و روح پرور پرهیزکاران کرده، می فرماید: «پرهیزکاران در باغها و نه‌رهای بهشتی (وفضای گسترده و فیض وسیع خداوند) جای دارند» (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ).

(آیه ۵۵) - این آیه که آخرین آیه سوره «قمر» است توضیح بیشتری برای جایگاه متقین داده، چنین می گوید: «در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر» قرار دارند (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ).

چه توصیف جالبی در این آیه از جایگاه پرهیزکاران شده است! دو ویژگی دارد که همه امتیازات در آن جمع است.

نخست این که آنجا جایگاه صدق است و هیچ گونه باطل و بیهودگی در آن راه ندارد، سراسر حق است و تمام وعده های خداوند درباره بهشت در آنجا عینیت پیدا می کند، و صدق آنها آشکار می شود.

دیگر این که: در جوار و قرب خداست، همان چیزی که از کلمه «عِنْدَ» (نزد) استفاده می شود که اشاره به نهایت قرب و نزدیکی معنوی است نه جسمانی، آن هم نسبت به خداوندی که هم مالک است و هم قادر، هرگونه نعمت و موهبتی در

قبضه قدرت و در فرمان حکومت و مالکیت اوست، و به همین دلیل در پذیرائی این میهمانان گرامی فروگذار نخواهد کرد، و تنها خودش می داند چه مواهبی برای آنها آماده ساخته است.

در این دو آیه که سخن از مواهب و پاداشهای بهشتیان است نخست از مواهب مادی آنها که باغهای وسیع و نهرهای جاری است سخن می گوید، سپس از پاداش بزرگ معنوی آنها که حضور در پیشگاه قرب ملیک مقتدر است، تا انسان را مرحله به مرحله آماده کند، و روح او را به پرواز درآورد.

*** آغاز و پایان سوره قمر:** قابل توجه این که سوره قمر با وحشت و اضطراب و هشدار به نزدیک شدن قیامت آغاز شده، و با آرامش مطلقیه که برای مؤمنان راستین در جایگاه صدق در نزد ملیک مقتدر بیان فرموده پایان می گیرد، و چنین است راه و رسم تربیت که از اضطراب و وحشت شروع می شود، و به آرامش کامل منتهی می گردد، افکار پریشان را جمع می کند، هوسهای سرکش را رام می نماید، خوف و اضطراب درونی از عوامل فنا و نابودی و ضلال را برطرف می سازد و در جوار ابدیت پروردگار و در پیشگاه رحمت و قرب او غرق آرامش و سکینه و اطمینان می کند.

و به راستی توجه به این که خداوند مالک بی منازع و حاکم بی مانع در سرتاسر عالم هستی است، و توجه به این که او مقتدر است و قدرتش در همه چیز نافذ است به انسان آرامش بی نظیری می بخشد.

«پایان سوره قمر»

سوره الرَّحْمَن [۵۵]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۷۸ آیه است

محتوای سوره: این سوره بطور کلی بیانگر نعمتهای مختلف معنوی و مادی خداوند است که بر بندگان خود ارزانی داشته، و آنها را غرق در آن ساخته است بطوری که می‌توان نام این سوره را «سوره رحمت» یا «سوره نعمت» گذارد، و به همین دلیل با نام مبارک «الرَّحْمَن» که رحمت و اسعۀ الهی را بازگو می‌کند آغاز شده، و با جلال و اکرام خداوند پایان گرفته است، و ۳۱ بار جمله «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» که به وسیله آن از بندگان اقرار بر نعمتهای خود می‌گیرد در آن ذکر شده.

می‌توان محتوای این سوره را به چند بخش تقسیم کرد:

بخش اول که مقدمه و آغاز سوره است از نعمتهای بزرگ خلقت، تعلیم و تربیت، حساب و میزان، وسائل رفاهی انسان، و غذاهای روحی و جسمی او سخن می‌گوید.

بخش دوم توضیحی است بر مسأله چگونگی آفرینش انس و جن.

بخش سوم بیانگر نشانه‌ها و آیات خداوند در زمین و آسمان است.

در بخش چهارم از نعمتهای دنیوی فراتر رفته، سخن از نعمتهای جهان دیگر است که نعمتهای بهشتی اعم از باغها، چشمه‌ها، میوه‌ها، همسران زیبا و با وفا، و انواع لباسها، توضیح داده شده است.

و بالاخره در بخش پنجم این سوره اشاره کوتاهی به سرنوشت مجرمان

و قسمتی از مجازاتهای دردناک آنها آمده است.

تکرار آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» آن هم در مقطعهای کوتاه جاذبه خیره کننده‌ای به سوره داده، لذا جای تعجب نیست که در حدیثی از پیغمبرگرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: لِكُلِّ شَيْءٍ عَزْوُسٌ وَعَزْوُسُ الْقُرْآنِ سُورَةُ الرَّحْمَنِ جَلَّ ذِكْرُهُ؛ برای هر چیز عروسی است، و عروس قرآن سوره الرّحمن است.

فضیلت تلاوت سوره: از آنجا که این سوره حس شکرگزاری را در انسانها به عالیترین وجهی برمی‌انگیزد، فضیلت‌های فراوانی برای تلاوت آن در روایات آمده است، البته تلاوتی که در اعماق روح انسان نفوذ کند و مبدأ حرکت گردد نه مجرد لقلقه زبان.

از جمله در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم: «هرکس سوره الرّحمن را بخواند خداوند به ناتوانی او (در ادای شکر نعمتها) رحم می‌کند، و حق شکر نعمتهایی را که با او ارزانی داشته خودش ادا می‌کند».

و در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «هرکس سوره الرّحمن را بخواند و هنگامی که به آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» می‌رسد بگوید: «لَا بَشِيءَ مِنْ آلَائِكَ رَبِّ أَكْذِبُ؛ خداوندا! هیچ یک از نعمتهای تو را انکار نمی‌کنم» اگر این تلاوت در شب باشد و در همان شب بمیرد شهید خواهد بود، و اگر در روز باشد و در همان روز بمیرد نیز شهید خواهد بود!»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - سرآغاز نعمتهای الهی: از آنجا که این سوره بیانگر انواع نعمتها و مواهب بزرگ الهی است با نام مقدس «رحمن» که رمزی از رحمت و وسع اوست آغاز می‌شود، چرا که اگر صفت «رحمانیت» او نبود این چنین خوان نعمت را برای دوست و دشمن نمی‌گستراند.

لذا می‌فرماید: «خداوند رحمان» (الرّحمن).

(آیه ۲) - «قرآن را تعلیم فرمود» (عَلَّمَ الْقُرْآنَ).

و به این ترتیب نخستین و مهمترین نعمت را همان «تعلیم قرآن» بیان می‌کند. و جالب این که نعمت «تعلیم قرآن» راحتی قبل از مسأله «خلقت انسان» و «تعلیم بیان» ذکر کرده، در حالی که از نظر ترتیب طبیعی باید نخست اشاره به مسأله آفرینش انسان، و بعد نعمت تعلیم بیان، و سپس نعمت تعلیم قرآن شود، اما عظمت قرآن ایجاب کرده که برخلاف این ترتیب طبیعی نخست از آن سخن گوید. این آیه در ضمن پاسخی است به مشرکان عرب که وقتی پیامبر ﷺ نام «رحمن» را بیان کرد و آنها را دعوت به سجده برای خداوند رحمن نمود آنها به عنوان بهانه جوئی گفتند: وَمَا الرَّحْمَنُ؛ رحمن چیست» (فرقان/۶۰).

قرآن می‌گوید خداوند رحمن کسی است که قرآن را تعلیم فرموده، انسان را آفریده، و تعلیم بیان به او کرده است.

به هر حال نام «رحمن» بعد از نام «الله» گسترده‌ترین مفهوم را در میان نامهای پروردگار دارد، زیرا می‌دانیم خداوند دارای دو رحمت است: «رحمت عام» و «رحمت خاص» نام «رحمن» اشاره به «رحمت عام» اوست که همگان را شامل می‌شود، و نام «رحیم» اشاره به «رحمت خاص» اوست که مخصوص اهل ایمان و طاعت است، و شاید به همین دلیل نام «رحمن» بر غیر خدا هرگز اطلاق نمی‌شود - مگر این که با کلمه «عبد» همراه باشد - ولی وصف «رحیم» به دیگران نیز گفته می‌شود، چرا که هیچ کس دارای رحمت عام جز او نیست، اما رحمت خاص هر چند به صورت ضعیف در میان انسانها و موجودات دیگر نیز وجود دارد.

در این که خداوند قرآن را به چه کسی تعلیم کرده؟ از آنجا که این سوره بیانگر رحمت‌های الهی به جن و انس است و لذا ۳۱ بار بعد از ذکر بخشهایی از این نعمتها از آنها سؤال می‌کند «کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید» مناسبت است که بگوئیم خدا این قرآن را به وسیله پیامبر بزرگش محمد ﷺ به جن و انس تعلیم فرمود.

(آیه ۳) - بعد از ذکر نعمت بی‌مثال قرآن به مهمترین نعمت در سلسله بعد

پرداخته، می‌فرماید: «انسان را آفرید» (خَلَقَ الْإِنْسَانَ).

مسئلاً منظور از «انسان» در اینجا نوع انسان است نه حضرت «آدم» و گستردگی نعمت «بیان» که بعد از آن می آید نیز شاهدهی بر عمومیت معنی انسان است.

ذکر نام انسان بعد از قرآن نیز قابل دقت است، چرا که قرآن مجموعه اسرار هستی به صورت تدوین است، و انسان خلاصه این اسرار به صورت تکوین است، و هر کدام نسخه ای از این عالم بزرگ و پهناور!

(آیه ۴) - این آیه به یکی از مهمترین نعمتها بعد از نعمت آفرینش انسان، اشاره کرده، می افزاید: «به او بیان را آموخت» (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ).

«بیان» از نظر مفهوم لغت معنی گسترده ای دارد، و به هر چیزی گفته می شود که مبین و آشکارکننده چیزی باشد، بنابراین نه فقط نطق و سخن را شامل می شود که حتی کتابت و خط و انواع استدلالات عقلی و منطقی که مبین مسائل مختلف و پیچیده است همه در مفهوم بیان جمع است، هر چند شاخص این مجموعه همان «سخن گفتن» است.

اگر نقش «بیان» را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها، و پیدایش و ترقی تمدنها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ نبود انسان هرگز نمی توانست تجربیات و علوم خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل سازد، و باعث پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد، و اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود جامعه انسانی بسرعت راه قهقرا را پیش خواهد گرفت، و هرگاه بیان را به معنی وسیع آن که شامل خط و کتابت و حتی انواع هنرها می شود تفسیر کنیم نقش فوق العاده مهم آن در زندگی انسانها روشنتر می گردد.

(آیه ۵) - سپس به سراغ چهارمین نعمت بزرگ از مواهب خداوند رحمن رفته، می گوید: «خورشید و ماه با حساب منظمی می گردند» (الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ).

اصل وجود خورشید از بزرگترین نعمتها برای انسان است، چرا که بدون نور و حرارت حاصل از آن زندگی در منظومه شمسی غیرممکن است، نمو و رشد

گیاهان و تمام مواد غذایی، بارش بارانها، وزش بادهای، همه به برکت این موهبت الهی است.

ماه نیز به سهم خودش نقش مهمی را در حیات انسان ایفا می‌کند، علاوه بر این که چراغ شبهای تاریک اوست، جاذبه آن که سرچشمه جزر و مد در اقیانوسهاست عاملی است برای بقاء حیات در دریاها و مشروب ساختن بسیاری از سواحل که رودخانه‌ها در مجاورت آن به دریا می‌ریزند.

و افزون بر همه اینها نظام ثابت حرکت ماه به دور زمین و حرکت زمین به دور خورشید که سبب پیدایش منظم شب و روز سال و ماه و فصول مختلف است، سبب نظم زندگی انسانها و برنامه‌ریزی برای امور تجاری و صنعتی و کشاورزی است که اگر این سیر منظم نبود زندگی بشر هرگز نظام نمی‌یافت.

نه تنها حرکت این کرات آسمانی نظام بسیار دقیقی دارد، بلکه مقدار جرم و جاذبه آنها و فاصله‌ای که از زمین، و از یکدیگر دارند همه روی حساب و «حسابان» است، و بطور قطع هر کدام از این امور به هم بخورد اختلالات عظیمی در منظومه شمسی و به دنبال آن در نظام زندگی بشر رخ می‌دهد.

این نکته نیز قابل توجه است که خورشید هر چند در وسط منظومه شمسی ظاهراً بدون حرکت ثابت مانده است، ولی نباید فراموش کرد که آن هم به اتفاق تمام سیارات و اقمارش در دل کهکشانی که به آن تعلق دارد به سوی نقطه معینی (ستاره معروف وگا) در حرکت است و این حرکت نیز نظم و سرعت معینی دارد.

(آیه ۶) - در پنجمین موهبت بزرگ از آسمان به زمین نظر می‌افکنند، و می‌فرماید: «و گیاه و درخت برای او سجده می‌کنند» (وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ یَسْجُدَانِ).

«نَجْم» گاه به معنی ستاره می‌آید، و گاه به معنی گیاهان بدون ساقه و در اینجا

به قرینه «شجر» (درخت) منظور معنی دوم یعنی؛ گیاهان بدون ساقه است.

می‌دانیم تمام مواد غذایی انسانها در اصل از گیاهان گرفته می‌شود، با این تفاوت که قسمتی انسان مستقیماً مصرف می‌کند، و قسمت دیگری صرف تغذیه حیواناتی می‌شود که جزء مواد غذایی انسانهاست، این معنی حتی در مورد

حیوانات دریائی نیز صادق است، زیرا آنها نیز از گیاهان بسیار کوچکی تغذیه می‌کنند که میلیونها میلیون از آن در هر گوشه و کنار دریا در پرتو نور آفتاب می‌روید و در لابلای امواج در حرکت است.

به این ترتیب «نَجْم» انواع گیاهان کوچک و خزنده مانند بوته کدو، خیار و امثال آنها و «شَجَر» انواع گیاهان ساقه‌دار مانند غلات و درختان میوه و غیر آن را شامل می‌شود.

و تعبیر «يَسْجُدَان» (این دو سجده می‌کنند) اشاره به تسلیم بی‌قید و شرط آنها در برابر قوانین آفرینش، و در مسیر منافع انسانهاست.

در ضمن اشاره به اسرار توحیدی آنها نیز هست، چراکه در هر برگ و هر دانه گیاهی آیات عجیبی از عظمت و علم پروردگار وجود دارد.

(آیه ۷) - آسمان را برافراشت و برای هر چیز میزانی قرار داد!

این آیه به ششمین نعمت که نعمت آفرینش آسمان است اشاره کرده، می‌فرماید: «و (خداوند) آسمان را برافراشت» (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا).

«آسمان» در این آیه خواه به معنی «جهت بالا» باشد یا «کواکب آسمانی» و یا «جو زمین» هر کدام باشد موهبتی است بزرگ و نعمتی است بی‌نظیر، چراکه بدون آن زندگی کردن برای انسان محال است و یا ناقص.

آری! نور و روشنایی که مایهٔ گرما و هدایت و حیات و حرکت است از سوی آسمان می‌آید، باران از طریق آسمان می‌بارد، و نزول وحی نیز از آسمان است.

سپس به سراغ نعمت هفتم رفته، می‌فرماید: «و (خداوند) میزان و قانون (در آن) گذاشت» (وَوَضَعَ الْمِيزَانَ).

«میزان» به معنی هرگونه وسیلهٔ سنجش است، سنجش حق از باطل، سنجش عدالت از ظلم و ستم، و سنجش ارزشها و سنجش حقوق انسانها در مراحل و مسیرهای مختلف اجتماعی.

«میزان» هر قانون تکوینی و دستور تشریحی را شامل می‌شود، چراکه همه وسیلهٔ سنجشند.

(آیه ۸) - در این آیه نتیجه گیری جالبی از این موضوع کرده، می‌افزاید هدف از قراردادن میزان در عالم هستی این است: «تا در میزان طغیان نکنید» و از مسیر عدالت منحرف نشوید (أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ).

چه تعبیر جالبی که از کل عالم هستی به انسان منتقل می‌شود، و قوانین حاکم بر آن عالم کبیر را با قوانین حاکم بر زندگی انسان و عالم صغیر هماهنگ می‌شمرد، و این است حقیقت توحید که اصول حاکم همه جا یکی است.

(آیه ۹) - بار دیگر روی مسأله عدالت و وزن تکیه کرده، می‌گوید: «و وزن را براساس عدالت برپا دارید و میزان را کم نکنید» (وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ).

این آیه روی مسأله وزن به معنی خاص آن تکیه کرده، و دستور می‌دهد که در سنجش و وزن اشیا به هنگام معامله چیزی کم و کسر نگذارند.

اهمیت میزان به هر معنی در زندگی و حیات انسان چنان است که هرگاه همین مصداق محدود و کوچکش یعنی «ترازو» را یک‌روز از زندگی حذف کنیم برای مبادله اشیا گرفتار چه دردسرها و هرج و مرج‌ها، دعوا و نزاعها خواهیم شد. از آنچه گفتیم روشن می‌شود این‌که در بعضی از روایات «میزان» به وجود «امام» علیه السلام تفسیر شده به خاطر آن است که وجود مبارک امام معصوم وسیله‌ای است برای سنجش حق از باطل و معیاری است برای تشخیص حقایق، و عامل مؤثری است برای هدایت.

همچنین تفسیر میزان به «قرآن مجید» نیز ناظر به همین معنی است.

(آیه ۱۰) - سپس از آسمان به زمین می‌آید و با اشاره به هشتمین نعمت، می‌فرماید: «زمین را برای خلاق آفرید» (وَالْأَرْضَ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ).

قرائن موجود و خطابه‌های سوره که متوجه انس و جن است نشان می‌دهد که منظور از «انام» در اینجا همان انس و جن است.

(آیه ۱۱) - در این آیه به سراغ نهمین و دهمین نعمت که بخشی از مواد غذایی انسان را تشکیل می‌دهد رفته، می‌گوید: «در آن (زمین) میوه‌ها و نخلهای

پرشکوفه است» (فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ).

(آیه ۱۲) - و سرانجام از یازدهمین و دوازدهمین مواهبش بدین گونه سخن می‌گوید: «و دانه‌هایی که همراه با ساقه و برگ می‌آید در صورت کاه در می‌آید و (همچنین) گیاهان خوشبو» (وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ).

دانه‌های غذایی خوراک انسان، و برگ‌های تر و خشک‌ش خوراک حیواناتی است که در خدمت انسان، و از شیر و گوشت و پوست و پشم آنها بهره می‌گیرد، و به این ترتیب چیزی از آن بی‌فایده و دورریختنی نیست.

و از سوی دیگر گیاهان خوشبو و گلها را نیز در زمین آفریده که مشام جسم و جان را معطر می‌کند، و روح را آرامش و نشاط می‌بخشد، و به این وسیله نعمتهایش را بر انسان تمام کرده است.

(آیه ۱۳) - پس از ذکر نعمتهای گوناگون مادی و معنوی در این آیه جن و انس را مخاطب ساخته، می‌گوید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

نعمتهایی که هریک نشانه روشنی از قدرت و لطف و مهر پروردگار است، چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟!!

این استفهام، استفهام تقریری است که در مقام اقرارگرفتن می‌آورند، و لذا در روایتی که در آغاز سوره خواندیم به ما دستور داده شده است که بعد از ذکر این جمله عرضه داریم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ آيَاتِكَ رَبِّ أَعْدَبُ؛ پروردگارا! ما هیچ‌یک از نعمتهای تو را تکذیب نمی‌کنیم».

(آیه ۱۴) - آفرینش انسان از خاکی همچون سفال! خداوند بعد از ذکر نعمتهای گذشته از جمله آفرینش انسان به صورت سر بسته، در اینجا نخست به شرحی پیرامون آفرینش انس و جن می‌پردازد شرحی که هم نشانه قدرت عظیم اوست و هم درسهای عبرتی برای همگان دربر دارد.

می‌فرماید: «انسان را از گِل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید» (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ).

از آیات مختلف قرآن و تعبیرات گوناگونی که دربارهٔ مبدأ آفرینش انسان آمده به خوبی استفاده می‌شود که انسان در آغاز خاک بوده (حج/۵) سپس با آب آمیخته شده، و به صورت گل درآمده (انعام/۲) و بعد به صورت «گل بدبو» (لجن) درآمد (حجر/۲۸) سپس حالت «چسبندگی» پیدا کرد (صافات/۱۱) و بعداً به صورت «خشکیده» درآمد، و حالت «صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» به خود گرفت - آیه مورد بحث.

این مراحل از نظر بعد زمانی چه اندازه طول کشید؟ و انسان در هر مرحله‌ای چقدر توقف کرد؟ و این حالت‌های انتقالی تحت چه عواملی به وجود آمد؟ اینها مسائلی است که از علم و دانش ما مخفی است، و تنها خدا می‌داند و بس.

(آیه ۱۵) - سپس به آفرینش «جن» پرداخته، می‌گوید: «و جن را از شعله‌های مختلط و متحرک آتش آفرید» (وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ).

باز در اینجا دقیقاً برای ما روشن نیست که آفرینش «جن» از این آتشیهای رنگارنگ چگونه بوده است؟ همان‌گونه که خصوصیات دیگر آن نیز از طریق وحی صادق یعنی قرآن مجید و وحی آسمانی برای ما ثابت شده است، محدود بودن معلومات ما در برابر مجهولات هرگز به ما اجازه نمی‌دهد که این حقایق را انکار کنیم یا نادیده بگیریم، بعد از آن که از طریق وحی اثبات گردد، هرچند علم به آن راهی نیابد.^۱

(آیه ۱۶) - باز به دنبال نعمتهایی که در آغاز آفرینش انسان بوده این جمله را تکرار می‌کند: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۱۷) - در این آیه به بیان یکی دیگر از نعمتهای الهی پرداخته، می‌گوید: «او پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است» (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ).

درست است که خورشید در هر روزی از ایام سال از نقطه‌ای طلوع و در

۱. به خواست خدا شرح بیشتر دربارهٔ آفرینش «جن» و خصوصیات این مخلوق در تفسیر سورهٔ جن خواهد آمد.

نقطه‌ای غروب می‌کند، و به این ترتیب به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب دارد، ولی با توجه به حداکثر «میل شمالی» آفتاب، و «میل جنوبی» آن، در حقیقت دو مشرق و دو مغرب دارد، و بقیه در میان این دو می‌باشد.

این نظام که مبدأ پیدایش فصول چهارگانه سال با برکات فراوانی است در حقیقت تأکید و تکمیلی است برای آنچه در آیات قبل آمده، آنجا که سخن از حساب سیر خورشید و ماه در میان است، و همچنین سخن از وجود میزان در آفرینش آسمانها، و در مجموع هم بیانگر نظام دقیق آفرینش و حرکت زمین و ماه و خورشید می‌باشد، و هم اشاره‌ای است به نعمتها و برکاتی که از این رهگذر عاید انسان می‌شود.

(آیه ۱۸) - به هر حال بعد از ذکر این نعمت باز جن و انس را مخاطب ساخته، می‌گوید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۱۹) - دریاها با ذخائر گرانبهایشان! در ادامه شرح نعمتهای پروردگار سخن از دریاها به میان می‌آورد، اما نه همه دریاها بلکه کیفیت خاصی در پاره‌ای از دریاها که هم پدیده‌ای است عجیب و نشانه‌ای است از قدرت بی‌پایان حق، و هم وسیله‌ای است برای پدید آمدن بعضی از متاعهای مورد استفاده انسانها.

می‌فرماید: «دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد در حالی که با هم تماس دارند» (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ).

(آیه ۲۰) - در میان آن دو، برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند» و به هم نمی‌آمیزند (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ).

منظور از این دو دریا به گواهی آیه ۵۳ سوره فرقان دو دریای آب «شیرین» و «شور» است، آنجا که می‌فرماید: «او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرارداد یکی گوارا و شیرین است و دیگری شور و تلخ، و در میان آنها برزخی قرار دارد تا با هم مخلوط نشوند».

رودخانه‌ها عظیم آب شیرین هنگامی که به دریاها و اقیانوسها می‌ریزند

معمولاً دریائی از آب شیرین در کنار ساحل تشکیل می‌دهند آب شور را به عقب می‌رانند و عجب این که تا مدت زیادی این دو آب شیرین و شور به خاطر تفاوت درجه غلظت به هم آمیخته نمی‌شوند و هزاران کیلومتر راه را به همان صورت می‌پیمایند.

(آیه ۲۱) - بار دیگر بندگان را مخاطب ساخته و در برابر این نعمتها از آنها سؤال کرده، می‌فرماید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۲۲) - سپس در ادامه همین سخن می‌افزاید: «از آن دو (دریا) لؤلؤ و مرجان خارج می‌شود!» (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ).

(آیه ۲۳) - «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

«لؤلؤ» مروارید دانه شفاف و قیمتی است که در درون صدف در اعماق دریاها پرورش می‌یابد، و هر قدر درشت‌تر باشد گرانبها تر است. و «مرجان» موجود زنده‌ای است شبیه شاخه کوچک درخت که در اعماق دریاها می‌روید، و تا مدت‌ها دانشمندان آن را نوعی «گیاه» می‌پنداشتند، ولی بعداً روشن شد که نوعی حیوان است. بهترین نوع مرجان زینتی «مرجان سرخ‌رنگ» است و هر قدر سرختر باشد قیمتی تر است.

(آیه ۲۴) - باز در ادامه همین بخش از نعمتها به مسأله کشتیها که در حقیقت بزرگترین و مهمترین وسیله حمل و نقل بشر در گذشته و حال بوده است اشاره کرده، می‌فرماید: «و برای اوست کشتیهای ساخته شده که در دریا به حرکت درمی‌آیند و همچون کوهی هستند!» (وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ).

جالب این که در عین تعبیر به «مُنشآت» که حکایت از مصنوع بودن کشتی به وسیله انسان می‌کند می‌فرماید «وَلَهُ» (از برای خداست) اشاره به این که مخترعان و سازندگان کشتی از خواص خداداد که در مصالح مختلفی که در کشتیها

به کار می‌رود استفاده می‌کنند همچنین از خاصیت سیال بودن آب دریاها، و نیروی وزش بادهای بهره می‌گیرند، و خداست که در آن مواد، و در دریا و باد این خواص و آثار را آفریده.

(آیه ۲۵) - و بار دیگر این سؤال پرمعنی را تکرار کرده، می‌فرماید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۲۶) - ما همه فانی و بقا بس تو راست! باز در ادامه شرح نعمتهای الهی در اینجا می‌افزاید: «همه کسانی که روی آن [=زمین] هستند فانی می‌شوند» (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ).

اما چگونه «مسأله فنا» می‌تواند در زمره نعمتهای الهی قرار گیرد؟ ممکن است از این نظر باشد که این فنا به معنی فناى مطلق نیست، بلکه دریچه‌ای است به عالم بقا و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان عبور از آن است.

و یا از این نظر که ذکر نعمتهای فراوان گذشته ممکن است مایه غفلت و غرق شدن گروهی در زندگی دنیا و انواع خوردنیها و نوشیدنیها و لؤلؤ و مرجان و مرکبهای راهوارش گردد، لذا یادآوری می‌کند که این دنیا جای بقا نیست، و این تذکر خود نعمتی است بزرگ.

(آیه ۲۷) - در این آیه می‌افزاید «تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند» (وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ).

«وجه» از نظر لغت به معنی صورت است که به هنگام مقابله با کسی با آن مواجه و روبرو می‌شویم، ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود منظور ذات پاک او است.

اما «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» که توصیفی است برای «وَجْه» اشاره به صفات جمال و جلال خداست، زیرا ذوالجلال از صفاتی خبر می‌دهد که خداوند «اجل» و برتر از آن است (صفات سلبيه) و «اکرام» به صفاتی اشاره می‌کند که حسن و ارزش چیزی را ظاهر می‌سازد و آن «صفات ثبوتیه» خداوند مانند علم و قدرت و حیات اوست.

بنابراین معنی آیه روی هم رفته چنین می شود تنها ذات پاک خداوندی که متصف به صفات ثبوتیه و منزه از صفات سلبيه است در این عالم باقی و برقرار می ماند.

(آیه ۲۸) - بار دیگر خلاق را مخاطب ساخته، می فرماید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید»؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۲۹) - محتوای این آیه در واقع نتیجه ای است از آیات قبل، زیرا می فرماید: «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند همواره (نیازهای خود را) از او تقاضا می کنند» (يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چرا چنین نباشد؟ در حالی که همه فانیند و او باقی و اگر لحظه ای نظر لطفش را از کائنات برگیرد «فرو ریزند قالبها»!

با این حال مگر کسی جز او هست که اهل آسمانها و زمین از وی تقاضا کنند؟! سپس می افزاید: «و او (خداوند) هر روز در شأن و کاری است» (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ).

آری! خلقت او دائم و مستمر است، و پاسخگوئی او به نیازهای سائلان و نیازمندان نیز چنین است، و هر روز و هر زمان طرح تازه ای ابداع می کند. یک روز اقوامی را قدرت می دهد، روز دیگری آنها را بر خاک سیاه می نشاند، یک روز سلامت و جوانی می بخشد، روز دیگر ضعف و ناتوانی می دهد، یک روز غم و اندوه را از دل می زداید، روز دیگر مایه اندوهی می آفریند، خلاصه هر روز طبق حکمت و نظام احسن، پدیده تازه و آفرینش و حادثه جدیدی دارد. توجه به این حقیقت، از یکسو نیاز مستمر ما را به ذات پاک او روشن می کند، و از سوی دیگر پرده های یأس و نومیدی را از دل کنار می زند.

و از سوی سوم غرور و غفلت را درهم می شکند. (آیه ۳۰) - و باز به دنبال این نعمت مستمر و پاسخگوئی به نیازهای همه مخلوقات و اهل آسمانها و زمین تکرار می کند که «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید»؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۳۱) - نعمتهائی که تاکنون در آیات این سوره مطرح شده مربوط به این جهان بوده است، ولی در اینجا از محاسبه قیامت و بعضی دیگر از خصوصیات معاد سخن می‌گوید که در عین تهدید بودن برای مجرمان وسیله تربیت و آگاهی و بیداری و هم وسیله تشویق و دلگرمی مؤمنان است، و به همین جهت نعمت محسوب می‌شود، لذا بعد از ذکر هر کدام همان سؤال را که درباره نعمتهاست تکرار می‌کند.

نخست می‌فرماید: «به زودی به حساب شما می‌پردازیم ای دو گروه انس و جن!» (سَنُفِغُ لَكُمْ آيَةَ الثَّقَلَانِ).

آری! در آن روز خداوند عالم قادر دقیقاً همه اعمال و گفتار و نیات انس و جن را مورد بررسی و حساب دقیق قرار داده، و کیفر و پاداش مناسب را برای آنها تعیین می‌کند.

(آیه ۳۲) - بعد از ذکر این معنی باز این سؤال را تکرار می‌فرماید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۳۳) - در تعقیب آیه قبل که از مسأله حساب دقیق الهی سخن می‌گفت باز جن و انس را مخاطب ساخته، می‌گوید: «ای گروه جن و انس! (هرگاه به راستی می‌خواهید از مجازات و کیفر الهی برکنار مانید) اگر می‌توانید از مرزهای آسمانها و زمین بگذرید (واز حیطة قدرت او خارج شوید) پس بگذرید ولی هرگز نمی‌توانید مگر با نیروئی» الهی و فوق‌العاده اما چنین نیروئی در اختیار شما نیست (يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَتَفَدُّوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُدُوا لَا تَتَفَدُّونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ).

به این ترتیب شما هرگز یارای فرار از دادگاه عدل خدا و پیامدهای آن را ندارید، هر جا بروید ملک خداست، و هر کجا باشید محل حکومت اوست، آری این موجود ضعیف و ناتوان کجا می‌تواند از عرصه قدرت خداوند بگریزد همان‌گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام در دعای روح‌پرور کمیل عرضه می‌دارد: «وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ؛ پروردگارا! فرار از حکومت تو ممکن نیست!»

البته به نظر می‌رسد که این آیه مربوط به فرار از چنگال عدالت الهی در قیامت باشد، و مؤید آن بعضی از اخبار است که در منابع اسلامی در این زمینه نقل شده از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «روز قیامت خداوند بندگان را در محل واحدی جمع می‌کند و به فرشتگان آسمان پائین وحی می‌فرستد فرود آید، آنها - که دو برابر جمعیت روی زمین از جن و انس هستند - فرود می‌آیند، سپس اهل آسمان دوم که آنها نیز دو برابر همه می‌باشند فرود می‌آیند، و به همین ترتیب فرشتگان هفت آسمان فرود می‌آیند و همچون هفت حجاب گرداگرد انس و جن را احاطه می‌کنند، اینجاست که منادی صدا می‌زند: ای جمعیت جن و انس اگر می‌توانید از اقطار آسمانها و زمین بگذرید، اما هرگز نمی‌توانید جز با قدرت الهی و در اینجا می‌بینند اطراف آنها را هفت گروه عظیم از فرشتگان فرا گرفته‌اند - و راهی برای فرار از چنگال عدالت نیست.»

(آیه ۳۴) - باز در اینجا دو گروه را مخاطب ساخته، می‌گوید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

درست است که تهدید فوق به ظاهر در مسیر مجازات و کیفر است، ولی از آنجا که ذکر آن هشدار است به همه انسانها، و عاملی است برای اصلاح و تربیت، طبعاً لطف و نعمتی محسوب می‌شود، و اصولاً وجود حساب در هر دستگاه نعمت بزرگی است چرا که به خاطر آن سرهای همه به حساب خواهد آمد!

(آیه ۳۵) - این آیه برای تأکید آنچه در آیه قبل دایره عدم قدرت انس و جن بر فرار از چنگال عدالت آمده، می‌افزاید: «شعله‌هایی از آتش بی دود، و دودهایی متراکم بر شما فرستاده می‌شود (و آن چنان شما را از هر سو احاطه می‌کنند که راهی برای فرار نیست) و نمی‌توانید از کسی یاری بطلبید» (يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ).

از یکسو فرشتگان شما را احاطه کرده‌اند و از سوی دیگر شعله‌های گرم و سوزان آتش و دودهای تیره و تار و خفقان‌آور اطراف محشر را فرا می‌گیرد و راهی برای گریز نیست.

(آیه ۳۶) - باز می فرماید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).»

تعبیر به نعمت در اینجا نیز به خاطر همان لطفی است که در آیه قبل به آن اشاره شد.

(آیه ۳۷) - در تعقیب آیات گذشته که بعضی از حوادث رستاخیز را بازگو می کرد، در اینجا همچنان ادامه همان بحث و ذکر خصوصیات دیگری از صحنه قیامت، و چگونگی حساب، و مجازات، و کیفر است.

نخست می فرماید: «در آن هنگام که آسمان شکافته شود، و همچون روغن مذاب گلگون گردد» حوادث هولناکی رخ می دهد که تاب تحمل آن را نخواهید داشت (فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ).

از مجموع آیات «قیامت» به خوبی استفاده می شود که در آن روز نظام کنونی جهان بکلی درهم می ریزد، و حوادث بسیار هولناکی در سرتاسر عالم رخ می دهد، کواکب و سیارات و زمین و آسمان دگرگون می شوند، و مسائلی که تصور آن امروز برای ما مشکل است واقع می گردد، از جمله چیزی است که در آیه فوق آمده که کرات آسمانی از هم می شکافد و به رنگ سرخ و به صورت مذاب همچون روغن در می آید.

(آیه ۳۸) - و از آنجا که اعلام وقوع این حوادث هولناک در صحنه قیامت، و یا قبل از آن هشدار است به همه مجرمان و مؤمنان، و لطفی است از الطاف الهی، بعد از آن، همان جمله سابق را تکرار فرموده، می گوید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).»

(آیه ۳۹) - در این آیه از حوادث تکوینی قیامت، به وضع انسان گنهکار در آن روز، پرداخته، می افزاید: «در آن روز هیچ کس از انس و جن از گناهایش سؤال نمی شود» (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ).

چرا سؤال نمی کنند؟ برای این که همه چیز روشن است، و در چهره انسانها همه چیز خوانده می شود.

قیامت یکروز بسیار طولانی است، و انسان از مواقف و گذرگاههای متعددی باید بگذرد و در هر صحنه و موقفی باید مدتی بایستد، در بعضی از این مواقف مطلقاً سؤالی نمی شود.

و در بعضی از مواقف مهر بر دهان انسان گذارده می شود و اعضای بدن به شهادت بر می خیزند. و در بعضی، از انسانها دقیقاً پرسش می شود. خلاصه هر صحنه ای شرایطی دارد.

(آیه ۴۰) - و باز در تعقیب آن همگان را مخاطب ساخته، می گوید «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).»
(آیه ۴۱) - آری در آن روز سؤال نمی شود، بلکه «مجرمان از چهره هایشان شناخته می شوند» (يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ).

گروهی دارای چهره های بشاش نورانی و درخشانند که بیانگر ایمان و عمل صالح آنهاست، و گروهی دیگر صورت‌هایی سیاه و تاریک و زشت و عبوس دارند که نشانه کفر و گناه آنهاست، چنانکه در آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره عبس می خوانیم: «در آن روز چهره‌هایی درخشان و نورانیند، و چهره‌هایی تاریک، که سیاهی مخصوصی آن را پوشانیده».

سپس می افزاید: «و آنگاه آنها را از موهای پیش سر، و پاهایشان می گیرند» و به دوزخ می افکنند! (فَيُؤَخِّدُهُمْ بِالنَّوْاصِي وَالْأَقْدَامِ).

گرفتنی مجرمان با موی پیش سر، و پاها، ممکن است به معنی حقیقی آن باشد که مأموران عذاب این دورا می گیرند و آنها را از زمین برداشته، با نهایت ذلت به دوزخ می افکنند، و یا کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی آنها در چنگال مأموران عذاب الهی است، که این گروه را با خواری تمام به دوزخ می برند، و چه صحنه دردناک و وحشتناکی است آن صحنه!

(آیه ۴۲) - باز از آنجا که یادآوری این مسائل در زمینه معاد هشدار و لطفی است به همگان می افزاید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).»

(آیه ۴۳) - در این آیه می‌فرماید: «این همان دوزخی است که مجرمان پیوسته آن را انکار می‌کردند» (هُذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ).

(آیه ۴۴) - باز در توصیف جهنم و عذابهای دردناک آن می‌افزاید: مجرمان «امروز در میان آن و آب سوزان در رفت و آمدند» (يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتِنُ). آنها از یکسو در میان شعله‌های سوزان جهنم می‌سوزند و تشنه می‌شوند و تمنای آن می‌کنند و از سوی دیگر آب جوشان به آنها می‌دهند (یا بر آنها می‌ریزند) و این مجازاتی است دردناک.

از آیات ۷۱ و ۷۲ سوره مؤمن استفاده می‌شود که چشمه سوزان حمیم در کنار جهنم است که نخست دوزخیان را در آن می‌برند و سپس در آتش دوزخ می‌افکنند.

(آیه ۴۵) - باز به دنبال این هشدار و اخطار شدید بیدارکننده که لطفی است از ناحیه خداوند، می‌فرماید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۴۶) - این دو بهشت در انتظار خائفان است! در اینجا دوزخیان را به حال خود رها کرده، به سراغ بهشتیان می‌رود، و از نعمتهای دلپذیر و بی‌نظیر و شوق‌انگیز بهشت قسمتهایی را برمی‌شمرد، تا در مقایسه با کیفرهای شدید و دردناک دوزخیان اهمیت هر کدام روشن‌تر گردد.

می‌فرماید: «برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشتی است» (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ).

خوف از پروردگار سرچشمه‌های مختلفی دارد: گاه همان اعمال ناپاک و افکار آلوده است، و گاه برای مقربان، به خاطر قرب به ذات پاکش کمترین ترک اولی و غفلت مایه وحشت آنهاست، و گاه بدون همه اینها هنگامی که تصور آن ذات نامحدود و عظمت بی‌انتها را می‌کنند در مقابل او احساس حقارت کرده و حالت خوف به آنها دست می‌دهد، این خوفی است که از نهایت معرفت پروردگار حاصل می‌شود و مخصوص عارفان و مخلصان درگاه اوست.

(آیه ۴۷) - باز به دنبال این نعمت بزرگ همگان را مخاطب ساخته، می‌گوید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۴۸) - سپس در توصیف این دو بهشت می‌افزاید: «دارای انواع نعمتها و درختان پرطراوت است» (ذَوَاتَا أَفْنَانٍ).

(آیه ۴۹) - و به دنبال این نعمت باز همان سؤال تکرار می‌شود که: «کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۵۰) - از آنجا که یک باغ سرسبز و خرم و پرطراوت، علاوه بر درختان، باید چشمه‌های آب جاری داشته باشد در این آیه می‌افزاید: «در آن دو (بهشت) دو چشمه همیشه جاری است» (فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ).

(آیه ۵۱) - باز در برابر این نعمت همان سؤال مطرح می‌شود: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۵۲) - در این آیه که نوبت به میوه‌های این دو باغ بهشتی می‌رسد، می‌فرماید: «در آن دو از هر میوه‌ای دو نوع وجود دارد» هر یک از دیگری بهتر (فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ).

نوعی که در دنیا نمونه آن را دیده‌اید، و نوعی که هرگز شبیه و نظیر آن را در این جهان ندیده‌اید.

(آیه ۵۳) - باز می‌افزاید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۵۴) - در آیات پیشین سه قسمت از ویژگیهای این دو باغ بهشتی مطرح شد، اکنون به ویژگی چهارم پرداخته، می‌فرماید: «این در حالی است که آنها بر فرشهایی تکیه کرده‌اند با آسترهایی از دیبا و ابریشم» (مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ).

این تعبیر نشانه آرامش کامل روح بهشتیان است.

در اینجا گران‌قیمت‌ترین پارچه‌ای که در دنیا تصور می‌شود آستر این فرشها ذکر شده، اشاره به این که قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی

و جذایبت در وصف نمی‌گنجد.

و بالاخره در پنجمین نعمت به چگونگی نعمتهای این باغ بهشتی اشاره کرده، می‌گوید: «و میوه‌های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است» (وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ ذَانِ).

آری! زحمتی که معمولاً در چیدن میوه‌های دنیا وجود دارد در آنجا به هیچ وجه نیست.

(آیه ۵۵) - و باز همگان را در اینجا مخاطب ساخته، می‌گوید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۵۶) - همسران زیبای بهشتی: در آیات گذشته پنج قسمت از مواهب و ویژگیهای این دو باغ بهشتی عنوان شده بود، در اینجا ششمین نعمت را بازگو می‌کند؛ و آن همسران پاک بهشتی است، می‌فرماید: «در آن باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند» (فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ).

«و هیچ انس و جن پیش از اینها با آنها تماس نگرفته است» (لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ).

بنابراین آنها دوشیزه‌اند، و دست نخورده، و پاک از هر نظر.

از «ابوذر» نقل شده است که: «همسر بهشتی به شوهرش می‌گوید: سوگند به عزت پروردگارم که در بهشت چیزی را بهتر از تو نمی‌یابم، سپاس مخصوص خداوندی است که مرا همسر تو، و تو را همسر من قرار داد».

(آیه ۵۷) - باز در تعقیب این نعمت بهشتی تکرار می‌کند: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۵۸) - سپس به توصیف بیشتری از این همسران بهشتی پرداخته، می‌گوید: «آنها همچون یاقوت و مرجانند!» (كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ).

به سرخی و صفا و درخشندگی «یاقوت» و به سفیدی و زیبائی شاخه «مرجان» که هنگامی که این دورنگ (یعنی سفید و سرخ شفاف) به هم آمیزند زیباترین رنگ را به آنها می‌دهند.

(آیه ۵۹) - بار دیگر به دنبال این نعمت بهشتی می فرماید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۶۰) - و در پایان این بحث می گوید: «آیا جزای نیکی جز نیکی است؟» (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ).

آیا آنها که در دنیا کار نیک کرده اند جز پاداش نیک الهی انتظاری درباره آنها می رود؟

«احسان» چیزی برتر از عدالت است، زیرا عدالت این است که انسان آنچه بر عهده اوست بدهد، و آنچه متعلق به اوست بگیرد، ولی احسان این است که انسان بیش از آنچه وظیفه اوست انجام دهد، و کمتر از آنچه حق اوست بگیرد.

(آیه ۶۱) - باز در اینجا از بندگان اقرار می گیرد که: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

چرا که این قانون یعنی؛ جزای احسان به احسان خود نعمتی است بزرگ از ناحیه خداوند بزرگ، و نشان می دهد که پاداش او در برابر اعمال بندگان نیز درخور کرم اوست نه درخور اعمال آنها، تازه اگر آنها عملی دارند و اطاعتی می کنند آن هم به توفیق و لطف خداست و برکاتش نیز به خودشان می رسد.

(آیه ۶۲) - دو بهشت دیگر با اوصاف شگفت آورش! در ادامه بحث گذشته که پیرامون دو بهشت خائفان با ویژگیهای و الا سخن می گفت در اینجا از دو بهشت سخن می گوید که در مرحله پایینتر و طبعاً برای افرادی است که در سطح پائینتری از ایمان و خوف از پروردگار قرار دارند، و به تعبیر دیگر هدف بیان وجود سلسله مراتب به تناسب ایمان و عمل صالح است.

نخست می فرماید: «و پایین تر از آنها دو باغ بهشتی دیگر است» (وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ).

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «دو بهشت که بنای آنها و هرچه در آنهاست از نقره است، و دو بهشت است که بنای آنها و هرچه در آنهاست از طلاست».

تعبیر به طلا و نقره ممکن است اشاره به تفاوت ارزش مواهب آنها باشد. لذا در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ آمده است: «دو بهشت از طلا است برای مقربان، و دو بهشت از نقره برای اصحاب الیمین».

(آیه ۶۳) - سپس می افزاید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۶۴) - بعد به پنج ویژگی این دو بهشت - که بعضی با آنچه درباره دو بهشت سابق گفته شد شباهت دارد و بعضی متفاوت است - پرداخته، می گوید: «هر دو خرّم و سرسبزند» (مُدّهَا مَتَّانِ).

(آیه ۶۵) - باز در اینجا اضافه می کند: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید»؟ (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۶۶) - در این آیه به توصیف دیگری پرداخته، می گوید: «در آنها دو چشمه جوشنده است» (فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ).

(آیه ۶۷) - دگر بار از جن و انس می پرسد: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید»؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۶۸) - این آیه درباره میوه های این دو بهشت چنین می گوید: «در آنها میوه های فراوان و درخت خرما و انار است» (فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ).

(آیه ۶۹) - باز همان سؤال را تکرار کرده، می فرماید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید»؟ (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۷۰) - باز هم همسران بهشتی!

در ادامه شرح نعمتهای دو بهشتی که در آیات سابق آمده است در اینجا نیز به قسمتهای دیگری از این مواهب اشاره شده است.

نخست می فرماید: «و در آن باغهای بهشتی زنانی نیکو خلق و زیبایند» (فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ). زنانی که جمع میان «حسن سیرت» و «حسن صورت» کرده اند.

در روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده صفات نیک بسیاری برای همسران بهشتی شمرده شده که می تواند اشاره ای به صفات عالی زنان دنیا نیز باشد،

و الگوئی برای همه زنان محسوب شود، از جمله خوش‌زبان بودن، نظافت و پاکی، آزار نرسانیدن، نظری به بیگانگان نداشتن و مانند آن.

(آیه ۷۱) - و به دنبال ذکر این نعمت باز می‌افزاید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۷۲) - سپس در ادامه توصیف این زنان بهشتی اضافه می‌کند: «حوریانی که در خیمه‌های بهشتی مستورند» (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ).

«حور» جمع «حوراء» و «أحور» به کسی می‌گویند که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف است، و گاه به زنان سفید چهره نیز اطلاق شده است.

(آیه ۷۳) - و بار دیگر همان سؤال پرمعنی را تکرار کرده، می‌گوید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۷۴) - این آیه توصیف دیگری است درباره حوریان بهشتی، می‌فرماید: «هیچ جن و انس پیش از این با آنها تماس نگرفته» و دوشیزه‌اند (لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ).

البته چنانکه از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود زنان و مردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند هرگاه هر دو با ایمان و بهشتی باشند در آنجا به هم ملحق می‌شوند، و با هم در بهترین شرائط و حالات زندگی می‌کنند.

و حتی از روایات استفاده می‌شود که مقام این زنان برتر از حوریان بهشت است به خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده‌اند.

(آیه ۷۵) - سپس می‌افزاید: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

(آیه ۷۶) - در آخرین توصیفی که در این آیات از نعمتهای بهشتی کرده، می‌گوید: «این در حالی است که بهشتیان بر تختهایی تکیه زده‌اند که با بهترین و زیباترین پارچه‌های سبزرنگ پوشانده شده است» (مُتَّكِيْنَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبَقَرٍ حِسَانٍ).

(آیه ۷۷) - سپس برای آخرین بار (وسی و یکمین مرتبه) این سؤال را از نس و جن و از تمام افراد می‌کند: «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟»
(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

نعمتهای معنوی، یا نعمتهای مادی، نعمتهای این جهان، یا نعمتهای بهشتی؟ نعمتهایی که سر تا پای وجود شما را فرا گرفته و دائماً غرق در آنید، و گاه بر اثر غرور و غفلت همه آنها را به دست فراموشی می‌سپرید، و از بخشندۀ این همه نعمتها و کسی که در انتظار نعمتهایش در آینده هستید غافل می‌شوید؟ کدامیک را منکرید؟

(آیه ۷۸) - و در آخرین آیه این سوره می‌فرماید: «پربرکت و زوال ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگواری تو» (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ).

این تعبیر به خاطر آن است که در این سوره انواع نعمتهای الهی، در زمین و آسمان، در خلقت بشر، و در دنیا و آخرت آمده است، و از آنجا که اینها همه از وجود پربرکت پروردگار افزوده می‌شود، مناسبترین تعبیر همان است که در این آیه آمده است.

جالب این است که این سوره با نام خداوند «رحمن» آغاز شد، و با نام پروردگار ذوالجلال و الاکرام پایان می‌گیرد، و هر دو هماهنگ با مجموعه محتوای سوره است.

«پایان سوره الرّحمن»

سوره واقعه [۵۶]

این سوره «در مکه» نازل شده و دارای ۹۶ آیه است

محتوای سوره: در «تاریخ القرآن» از «ابن ندیم» نقل شده که سوره «واقعه» چهل و چهارمین سوره‌ای است که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده قبل از آن سوره «طه» و بعد از آن «شعرا» بوده است.

این سوره - همان‌گونه که از لحن آن پیداست، و مفسران نیز تصریح کرده‌اند - در مکه نازل شده است، هرچند بعضی گفته‌اند آیه ۸۱ و ۸۲ در مدینه نازل گردیده، ولی دلیلی برای این گفته در دست نیست، و نشانه‌ای در آیات مزبور بر این ادعا وجود ندارد.

سوره واقعه چنانکه از نامش پیداست از قیامت و ویژگیهای آن سخن می‌گوید، و این معنی در تمام آیات ۹۶ گانه سوره مسأله اصلی است، اما از یک نظر می‌توان محتوای سوره را در هشت بخش خلاصه کرد:

- ۱- آغاز ظهور قیامت و حوادث سخت و وحشتناک مقارن آن.
- ۲- گروه‌بندی انسانها در آن روز و تقسیم آنها به «اصحاب الیمین»، «اصحاب الشمال» و «مقربین».
- ۳- بحث مشروحی از مقامات «مقربین» و انواع پاداشهای آنها در بهشت.
- ۴- بحث مشروحی درباره «اصحاب الیمین» و انواع مواهب الهی بر آنها.
- ۵- بحثی درباره «اصحاب الشمال» و مجازاتهای دردناک آنها در دوزخ.

۶- ذکر دلائل مختلفی پیرامون مسأله معاد از طریق بیان قدرت خداوند، و خلقت انسان از نطفه ناچیز، و تجلی حیات در گیاهان، و نزول باران.

۷- ترسیمی از حالت احتضار و انتقال از این جهان به جهان دیگر.

۸- نظر اجمالی دیگری روی پاداش و کیفر مؤمنان و کافران.

فضیلت تلاوت سوره: درباره تلاوت این سوره روایات زیادی در منابع اسلامی ذکر شده است، از جمله در حدیثی از رسول خدا می خوانیم: «کسی که سوره واقعه را بخواند نوشته می شود که این فرد از غافلان نیست».

چرا که آیات سوره آن قدر تکان دهنده و بیدارکننده است که جانی برای غفلت انسان باقی نمی گذارد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم «هرکس سوره واقعه را در هر شب جمعه بخواند خداوند او را دوست دارد و او را نزد همه مردم محبوب می کند، و هرگز در دنیا ناراحتی نمی بیند، و فقر و فاقه و آفتی از آفات دنیا دامنگیرش نمی شود، و از دوستان امیر مؤمنان علی علیه السلام خواهد بود».

روشن است که تنها نمی توان با لقلقه زبان این همه برکات را در اختیار گرفت، بلکه باید به دنبال تلاوت، فکر و اندیشه، و به دنبال آن حرکت و عمل باشد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - **واقعه عظیم!** مسائل مربوط به قیامت در قرآن مجید معمولاً با ذکر حوادث عظیم و انقلابی و کوبنده در آغاز آن توأم است، و این در بسیاری از سوره های قرآن که بحث از قیامت می کند کاملاً به چشم می خورد در سوره واقعه که بر محور معاد دور می زند نیز همین معنی کاملاً در نخستین آیاتش مشهود است.

در آغاز می فرماید: «هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) واقع شود» **إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ**.

(آیه ۲) - «هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند» **(لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ)**.

چراکه حوادث پیش از آن به قدری عظیم و شدید است که آثار آن در تمام ذرات جهان آشکار می شود.

(آیه ۳) - به هر حال رستاخیز نه تنها با دگرگونی کائنات توأم است بلکه انسانها هم دگرگون می شوند همان گونه که در آیه مورد بحث می فرماید: گروهی را پائین می آورد و گروهی را بالا می برد! «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ».

مستکبران گردنکش و ظالمان صدرنشین سقوط می کنند، و مستضعفان مؤمن و صالح بر اوج قلّه افتخار قرار می گیرند، گروهی در قعر جهنم سقوط می کنند، و گروه دیگری در اعلا علیین بهشت جای می گیرند، و این است خاصیت یک انقلاب بزرگ و گسترده الهی!

ولذا در روایتی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «رستاخیز خافضه است چراکه به خدا سوگند دشمنان خدا را در آتش ساقط می کند، و واقعه است چراکه به خدا سوگند اولیاء الله را به بهشت بالا می برد.»

(آیه ۴) - سپس به توصیف بیشتری در این زمینه پرداخته می گوید: «در آن هنگام که زمین به شدت به لرزه در می آید» (إِذَا رَجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا).

(آیه ۵) - این زلزله به قدری عظیم و شدید است که «کوهها درهم کوبیده می شود» (وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا).

(آیه ۶) - «و به صورت غبار پراکنده در می آید» (فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا).

اکنون باید اندیشید که آن زلزله و انفجار تا چه حد سنگین است که می تواند کوههای عظیم را که در صلابت و استحکام ضرب المثل است آن چنان متلاشی کند که تبدیل به غبار پراکنده کند، و فریادی که از این انفجار عظیم برمی خیزد از آن هم وحشتناک تر است.

(آیه ۷) - بعد از بیان وقوع این واقعه عظیم و رستاخیز بزرگ به چگونگی حال مردم در آن روز پرداخته، و قبل از هر چیز آنها را به سه گروه تقسیم کرده، می گوید: «و شما (در آن روز) سه گروه خواهید بود» (وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً).

(آیه ۸) - در مورد دسته اول می فرماید: «(نخست) سعادت‌مندان

و خجستگان (هستند) چه سعادتمندان و خجستگانی؟! (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ).

منظور از «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» کسانی هستند که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند و این امر در قیامت رمز و نشانه ای برای مؤمنان نیکوکار و سعادتمند و اهل نجات است، چنانکه بارها در آیات قرآن به آن اشاره شده.

تعبیر به «مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» (چه گروه سعادتمندی؟) برای بیان این حقیقت است که حد و نهایتی برای خوشبختی و سعادت آنها متصور نیست.

(آیه ۹) - سپس به ذکر گروه دوم پرداخته، می افزاید: «گروه دیگر شقاوتمندان و شوماند چه شقاوتمندان و شومانی» (وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ). گروهی بدبخت و تیره روز و بیچاره و بینوا که نامه های اعمالشان را به دست چپشان می دهند که خود نشانه و رمزی است برای تیره بختی و جرم و جنایت آنها. تعبیر به «مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» نیز در اینجا نهایت بدبختی و شقاوت آنها را منعکس می سازد.

(آیه ۱۰) - سرانجام گروه سوم را چنین توصیف می کند: «و پیشگامان، پیشگامند» (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ).

«سابقون» کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدمند، آنها «اسوه» و «قدوة» مردمند، و امام و پیشوای خلقند، و به همین دلیل مقربان درگاه خداوند بزرگند.

و اگر در روایات اسلامی گاه «سابقون» به چهارنفر «هابیل» و «مؤمن آل فرعون» و «حیب نجار» که هرکدام در امت خود پیشگام بودند، و همچنین امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام که نخستین مسلمان از مردان بود تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداقهای روشن آن است، و به معنی محدود ساختن مفهوم آیه نیست.

(آیه ۱۱) - «آنها مقربانند» (أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ).

(آیه ۱۲) - سپس در یک جمله کوتاه مقام والای مقربان را روشن ساخته، می گوید: مقربان «در باغهای پر نعمت بهشت» جای دارند (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ).

تعبیر «جَنَّاتِ النَّعِيمِ» انواع نعمتهای مادی و معنوی بهشت را شامل می‌شود. (آیه ۱۳) - این آیه به چگونگی تقسیم نفرات آنها در امم گذشته و این امت اشاره کرده، می‌گوید: «گروه زیادی (از آنها) از امتهای نخستینند» (ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ). (آیه ۱۴) - «و (گروه) اندکی از امت آخرین» (وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ). طبق دو آیه فوق گروه زیادی از مقربان از امتهای پیشینند، و تنها کمی از آنها از امت محمد ﷺ می‌باشند.

(آیه ۱۵) - نعمتهای بهشتی که در انتظار مقربان است! در اینجا انواع نعمتهای بهشتی را که نصیب گروه سوم یعنی مقربان می‌شود بازگو می‌کند، نعمتهایی که هریک از دیگری دل‌انگیزتر و روح‌پرورتر است، نعمتهایی که می‌توان آنها را در هفت بخش خلاصه کرد.

نخست می‌فرماید: آنها «بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند» (عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ).

(آیه ۱۶) - «در حالی که بر آن تکیه زده و روبه‌روی یکدیگرند» و مجلسی پر از انس و سرور دارند (مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ).

در قرآن مجید کراً از تختهای بهشتی و مجالس دسته‌جمعی بهشتیان توصیفهای جالبی شده که نشان می‌دهد یکی از مهمترین لذات آنها همین جلسات انس و انجمنهای دوستانه است، اما موضوع سخن آنها و نقل محفلشان چیست؟ کسی به درستی نمی‌داند.

(آیه ۱۷) - سپس از دومین موهبت آنها سخن گفته، می‌فرماید: «نوجوانانی جاودان (در شکوه و طراوت) پیوسته گرداگرد آنان می‌گردند» و در خدمت آنها هستند (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ).

(آیه ۱۸) - این نوجوانان زیبا «با قدحها و کوزه‌ها و جامهای (پر از شراب طهور که) از نهرهای جاری بهشتی» برداشته شده در اطراف آنها می‌گردند و آنان را سیراب می‌کنند (بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ).

(آیه ۱۹) - امانه شرابی که عقل و هوش را ببرد و مستی آورد، بلکه هنگامی

که بهشتیان آن را می‌نوشتند «از آن در دسر نمی‌گیرند و نه مست می‌شوند»
(لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ).

تنها یک حالت نشئه روحانی توصیف‌ناپذیر به آنها دست می‌دهد که تمام وجودشان را در لذتی بی‌نظیر فرو می‌برد!

(آیه ۲۰) - سپس به چهارمین و پنجمین قسمت از نعمتهای مادی مقربان در بهشت اشاره کرده، می‌گوید: «و میوه‌هایی از هر نوع که انتخاب کنند» به آنها تقدیم می‌کنند (وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ).

(آیه ۲۱) - «و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند» (وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ).
مقدم داشتن میوه بر گوشت، به خاطر آن است که از نظر تغذیه بهتر و عالیتر است، به علاوه میوه قبل از غذا لطف دیگری دارد.

البته از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می‌شود که شاخه‌های درختان بهشتی کاملاً در دسترس بهشتیان است، بطوری که به آسانی می‌توانند از هرگونه میوه‌ای شخصاً تناول کنند این معنی، درباره غذاهای دیگر بهشتی نیز مسلماً صادق است، ولی شک نیست، که وقتی خدمتکارانی آن چنان غذاهایی این چنین را برای آنها بیاورند لطف و صفای دیگری دارد، و یک نوع احترام و اکرام بیشتر نسبت به بهشتیان و رونق و صفای افزونتر برای مجالس آنس آنهاست.

(آیه ۲۲) - سپس به ششمین نعمت که همسران پاک و زیبا است اشاره کرده، می‌گوید: «و همسرانی از حورالعین دارند» (وَحُورٍ عِينٍ).

(آیه ۲۳) - «همچون مروارید در صدف پنهان»! (كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ).
آنها از چشم دیگران کاملاً مستورند، نه دستی به آنها رسیده، و نه چشمی بر آنها افتاده است!

(آیه ۲۴) - بعد از ذکر این شش موهبت جسمانی می‌افزاید: «اینها همه پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می‌دادند» (جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

تا تصور نشود این نعمتهای بی‌شمار بهشتی بی‌حساب به کسی داده می‌شود، و یا ادعای ایمان و عمل صالح برای نیل به آنها کافی است؛ نه، عمل مستمر

و خالص لازم است تا این الطاف نصیب انسان شود.

(آیه ۲۵) - هفتمین و آخرین نعمت آنها که جنبه معنوی دارد این است که: در آن (باغهای بهشتی) نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند، نه سخنان گناه‌آلود «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيًا».

نه در آنجا دروغ و تهمت و افترا وجود دارد، و نه استهزا و غیبت، نه کلمات نیش‌دار، نه تعبیرات گوش‌خراش، نه سخنان لغو و بیهوده و بی‌اساس، هر چه هست در آنجا لطف و صفا و زیبایی و متانت و ادب و پاکی است و چه عالی است محیطی که سخنان آلوده در آن نباشد.

(آیه ۲۶) - سپس می‌افزاید: «تنها چیزی که در آنجا می‌شنوند سلام است سلام!» (إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا).

سلام و درود خداوند و ملائکه مقربین او، و سلام و درود خودشان به یکدیگر، در آن جلسات پرشور و پرفصحا که لبریز از دوستی و محبت است.

(آیه ۲۷) - مواهب و نعمتهای اصحاب الیمین! بعد از بیان مواهب معنوی و مادی مقربان، نوبت به «اصحاب الیمین» می‌رسد، همان جمعیت سعادت‌مندی که نامه اعمالشان به علامت پیروزی در امتحانات الهی به دست راستشان داده می‌شود، و در اینجا به شش نعمت از نعم خداوند اشاره می‌کند که با مقایسه به نعمتهای مقربان که در هفت بخش آمده بود یک مرحله پایینتر است.

نخست برای بیان بلندی مقام آنها می‌فرماید: «و اصحاب الیمین و خجستگان چه اصحاب الیمین و خجستگی؟! (وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ). و این برترین توصیف است که از آنها شده، زیرا این تعبیر در مواردی به کار می‌رود که اوصاف کسی در بیان نگنجد و به هر حال این تعبیر بیانگر مقام والای اصحاب الیمین است.

(آیه ۲۸) - این آیه به نخستین موهبت این گروه اشاره کرده، می‌گوید: «آنها در سایه درختان سدر بی‌خار قرار دارند» (فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ).

(آیه ۲۹) - دومین موهبت این است که آنها «در سایه درخت طلح پربرج»

به سر می‌برند! (وَطَلِحٍ مَّنْضُودٍ).

«طلح» درختی است سبز و خوشرنگ و خوشبو، جمعی گفته‌اند همان درخت موز است که برگهای بسیار پهن و سبز و زیبا، و میوه‌ای شیرین و گوارا دارد. بعضی از مفسران گفته‌اند باتوجه به این که درخت سدر برگهایی بسیار کوچک و درخت موز برگهایی بسیار پهن و بزرگ و گسترده دارند ذکر این دو درخت اشاره لطیفی به تمام درختان بهشتی است که در میان این دو قرار دارد.

(آیه ۳۰) - سومین نعمت بهشتی را چنین بیان می‌کند: «و سایه کشیده و گسترده» (وَوَظِلٌّ مَّمدُودٍ).

بعضی این سایه گسترده را به حالتی شبیه بین الطلوعین تفسیر کرده‌اند که سایه همه جا را فراگرفته است و در حدیثی در روضه کافی این معنی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است.

غرض این است که حرارت آفتاب هرگز بهشتیان را متألّم و ناراحت نمی‌کند، و دائماً در سایه‌های مطبوع و گسترده و روح افزا به سر می‌برند.

(آیه ۳۱) - در مرحله چهارم به آبهای بهشتی اشاره کرده، می‌فرماید: بهشتیان «در کنار آبشارها» که منظره فوق‌العاده زیبا و دل‌انگیزی دارد به سر می‌برند» (وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ).

(آیه ۳۲) - و البته آن درختها و آن همه آب جاری دائم انواع میوه‌ها را نیز همراه دارد، و لذا در پنجمین نعمت می‌افزاید: «و میوه‌های فراوان» (وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ). (آیه ۳۳) - «که هرگز قطع و ممنوع نمی‌شود» (لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ).

آری! همچون میوه‌های این جهان نیست که محدود به فصول معینی باشد. (آیه ۳۴) - سپس به نعمت دیگری اشاره کرده، می‌افزاید: «و همسرانی بلندمرتبه» (وَقُرُوشٍ مَّرْفُوعَةٍ).

(آیه ۳۵) - سپس به اوصاف دیگری از همسران بهشتی پرداخته، می‌گوید: «ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم» (إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً).

این جمله ممکن است اشاره به همسران مؤمنان در این دنیا باشد که خداوند

آفرینش تازه‌ای در قیامت به آنها می‌دهد، و همگی در نهایت جوانی و طراوت و جمال و کمال ظاهر و باطن وارد بهشت می‌شوند که طبیعت بهشت طبیعت تکامل و خروج از هرگونه نقص و عیب است.

(آیه ۳۶) - سپس می‌افزاید: «و همگی را دوشیزه قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا).

و شاید این وصف همیشه برای آنها باقی باشد، چنانکه بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده‌اند و در روایات نیز به آن اشاره شده یعنی؛ با آمیزش، وضع آنها دگرگون نمی‌شود.

(آیه ۳۷) - و در اوصاف آنها باز می‌افزاید: «زنانی که تنها به همسرشان، عشق می‌ورزند و خوش‌زبان و فصیح و هم‌سن و سالند» (عُرُبًا أَتْرَابًا).

(آیه ۳۸) - سپس می‌افزاید: «اینها همه برای اصحاب الیمین است» (لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ).

و این تأکیدی است مجدد بر اختصاص این مواهب (ششگانه) به آنها.

(آیه ۳۹) - «که گروهی از امتهای نخستینند» (ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ).

(آیه ۴۰) - «و گروهی از امتهای آخرین» (و ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ).

و به این ترتیب گروه عظیمی از اصحاب الیمین از امتهای گذشته هستند و گروه عظیمی از امت اسلام، چرا که در میان این امت صالحان و مؤمنان، بسیارند، هر چند پیشگامان آنها در قبول ایمان نسبت به پیشگامان امم سابق با توجه به کثرت آن امتها و پیامبرانانشان کمترند.

(آیه ۴۱) - کيفرهای دردناک اصحاب شمال! در تعقیب مواهب عظیم گروه

مقربان و گروه اصحاب الیمین به سراغ گروه سوم و عذابهای دردناک و وحشتناک آنان می‌رود تا در یک مقایسه وضع حال سه گروه روشن گردد.

می‌فرماید: «و اصحاب شما چه اصحاب شمالی» (وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا

أَصْحَابُ الشَّمَالِ).

همانها که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود که رمزی است

برای آنان که گنهکار و آلوده و ستمگرند و اهل دوزخ، و همان‌گونه که در توصیف مقربان و اصحاب الیمین گفتیم این تعبیر برای بیان نهایت خوبی یا بدی حال کسی است، فی‌المثل می‌گوئیم سعادت‌ی به ما رو کرد، چه سعادت‌ی؟ یا مصیبتی رو کرد؟ چه مصیبتی؟!

(آیه ۴۲) - سپس به سه قسمت از کیف‌های آنها اشاره کرده، می‌گوید: آنها «در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند» (فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ).

(آیه ۴۳) - «و در سایهٔ دودهای متراکم و آتش‌زا» (وَوَيْلٌ مِّنْ يَّحْمُومٍ). باد سوزان کشنده از یکسو، و آب جوشان مرگبار از سوی دیگر، و سایهٔ دود داغ و خفه‌کننده از سوی سوم، آنها را چنان گرفتار می‌سازد که تاب و توان را از آنان می‌گیرد، و اگر هیچ مصیبت دیگری جز این سه مصیبت را نداشته باشند برای کیفر آنها کافی است.

(آیه ۴۴) - سپس برای تأکید می‌افزاید: سایه‌ای که «نه خنک است و نه آرامبخش» (لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٌ).

سایبان گاه انسان را از آفتاب حفظ می‌کند، و گاه از باد و باران و یا منافع دیگری دربر دارد، ولی این سایبان هیچ‌یک از این فوائد را ندارد. پیدا است سایه‌ای که از دود سیاه و خفه‌کننده است جز شر و زیان چیزی از آن انتظار نمی‌رود. گرچه کیفرهای دوزخیان انواع و اقسام مختلف و وحشتناکی دارد ولی ذکر همین سه قسمت کافی است که انسان بقیه را از آن حدس بزند.

(آیه ۴۵) - سپس دلائل گرفتاری اصحاب شمال را به این سرنوشت شوم و وحشتناک در سه جمله خلاصه می‌کند:

نخست این که «آنها پیش از این (در عالم دنیا) مست و مغرور نعمت بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ).

«مترف» به کسی می‌گویند که فزون‌ی نعمت او را غافل و مغرور و مست کرده و به طغیان واداشته است.

درست است که همهٔ «اصحاب‌الشمال» در زمرهٔ «مترفین» نیستند، ولی هدف

قرآن سردمداران آنهاست.

همان‌گونه که امروز هم می‌بینیم فساد جامعه‌های بشری از گروه متنعمین مست و مغرور است که عامل گمراهی دیگران نیز می‌باشند، سرنخ تمام جنگها و خونریزیها و انواع جنایات، و مراکز شهوات، و گرایشهای انحرافی، به دست این گروه است، و به همین جهت قرآن قبل از هر چیز انگشت روی آنها می‌گذارد.

(آیه ۴۶) - سپس به دومین گناه آنها اشاره کرده، می‌افزاید: «و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند» (وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ).

بنابراین ویژگی اصحاب شمال تنها انجام گناه نیست، بلکه اصرار بر گناهان عظیم است، چراکه گناه ممکن است، احیاناً از اصحاب یمین نیز سرزند، ولی آنها هرگز بر آن اصرار نمی‌ورزند، هنگامی که متذکر می‌شوند فوراً توبه می‌کنند.

(آیه ۴۷) - سومین عمل خلاف آنها این بود که: می‌گفتند: هنگامی که مریدیم و خاک و استخوان شدیم، آیا برانگیخته خواهیم شد؟ (وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنْ أُنْمِئُوا نَحْنُ).

بنابراین انکار قیامت که خود سرچشمه بسیاری از گناهان است یکی دیگر از اوصاف اصحاب الشمال می‌باشد.

سه گناهی که در آیات سه گانه فوق به آن اشاره شده در حقیقت می‌تواند اشاره به نفی اصول سه گانه دین از ناحیه اصحاب شمال باشد: در آخرین آیه تکذیب رستاخیز بود، و در آیه دوم انکار توحید، و در آیه نخست که سخن از «مترفین» می‌گفت اشاره‌ای به تکذیب انبیاء است.

(آیه ۴۸) - آنها به این هم قناعت نمی‌کردند و برای اظهار تعجب بیشتر می‌گفتند: «یا نیاکان نخستین ما» که هیچ اثری از آنها باقی نمانده برانگیخته می‌شوند؟ (أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ). همانها که شاید هر ذره‌ای از خاکشان به گوشه‌ای افتاده است یا جزء بدن موجود دیگری شده است؟

(آیه ۴۹) - سپس قرآن به پیامبر اسلام ﷺ دستور می‌دهد که در پاسخ آنها «بگو: (نه فقط شما و پدرانان بلکه) اولین و آخرین...» (قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ).

(آیه ۵۰) - «همگی در موعد روز معینی (روز رستاخیز) گردآوری می شوند»
(لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که معاد و رستاخیز همه انسانها در یک روز همراه هم انجام می گیرد، و همین معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است. شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از معلوم بودن قیامت، معلوم بودن نزد پروردگار است و گرنه هیچ کس حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین از وقت آن آگاه نیست.

(آیه ۵۱) - بخش دیگری از مجازاتهای این مجرمان گمراه! از این به بعد همچنان ادامه بحثهای مربوط به کیفرهای «اصحاب الشمال» است، نخست آنها را مخاطب ساخته، چنین می گوید: «سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده!» (ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكذَّبُونَ).

(آیه ۵۲) - «از درخت زقوم می خورید» (لَا كِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقوم).

(آیه ۵۳) - «و شکمها را از آن پر می کنید» (فَمَا لُتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ).

تعبیر فوق اشاره به این است که آنها نخست گرفتار حالت گرسنگی شدید می شوند به گونه ای که حریصانه از این غذای بسیار ناگوار می خورند و شکمها را پر می کنند.

(آیه ۵۴) - هنگامی که از این غذای ناگوار خوردند تشنه می شوند، اما نوشابه آنها چیست؟ قرآن در این آیه می گوید: «و روی آن (غذای ناگوار) از آب سوزان می نوشید!» (فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ).

(آیه ۵۵) - «و همچون شتران مبتلا به بیماری عطش از آن می آشامید» (فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ).

شتری که مبتلا به بیماری استسقا می شود آن قدر تشنه می گردد و پی در پی آب می نوشد تا هلاک شود، آری این است سرنوشت «ضالون مکذبون» در قیامت.

(آیه ۵۶) - و در این آیه بار دیگر اشاره به این طعام و نوشابه کرده، می گوید: «این است وسیله پذیرائی از آنها در قیامت!» (هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ).

و این در حالی است که «اصحاب الیمین» در سایه‌های بسیار لطیف و پرطراوت آرمیده‌اند، و از بهترین میوه‌ها و چشمه‌های آب گوارا، و شراب طهور، می‌نوشند و سرمست از عشق خدا هستند.

(آیه ۵۷) - هفت دلیل بر مسأله معاد: از آنجا که در آیات گذشته سخن از تکذیب‌کنندگان معاد در میان بود، و اصولاً تکیه بحثهای این سوره عمدتاً روی مسأله اثبات معاد، است در اینجا به بحث و بررسی پیرامون ادله معاد می‌پردازد، روی هم رفته هفت دلیل بر این مسأله مهم ارائه می‌دهد که پایه‌های ایمان را در این زمینه قوی کرده، قلب انسان را به وعده‌های الهی که در آیات گذشته پیرامون مقربان و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال آمده بود مطمئن می‌سازد.

در مرحله اول می‌گوید: «ما شما را آفریدیم پس چرا (آفرینش مجدد را) تصدیق نمی‌کنید؟» (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ).

چرا از رستاخیز و معاد جسمانی بعد از خاک شدن بدن تعجب می‌کنید؟ مگر روز نخست شما را از خاک نیافریدیم؟

(آیه ۵۸) - در این آیه به دلیل دوم اشاره کرده، می‌فرماید: «آیا از نطفه‌ای که در رحم می‌ریزید آگاهید؟» (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ).

(آیه ۵۹) - «آیا شما آن را (در دوران جنینی) آفرینش (پی در پی) می‌دهید؟ یا ما آفریدگاریم؟» (ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ).

چه کسی این نطفه بی‌ارزش و ناچیز را هر روز به شکل تازه‌ای در می‌آورد و خلقتی بعد از خلقتی، و آفرینشی بعد از آفرینشی می‌دهد؟ راستی این تطورات شگفت‌انگیز که اعجاب همه اولوالالباب و متفکران را برانگیخته از ناحیه شماست یا خدا؟ آیا کسی که قدرت بر این آفرینشهای مکرر دارد از زنده کردن مردگان در قیامت عاجز است؟!

(آیه ۶۰) - سپس به بیان دلیل سوم پرداخته، می‌گوید: «ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم، و هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد» (نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ).

آری! ما هرگز مغلوب نخواهیم شد و اگر مرگ را مقدر کرده ایم نه به خاطر این است که نمی توانیم عمر جاویدان بدهیم.

(آیه ۶۱) - بلکه هدف این بوده است «تا گروهی را به جای گروه دیگری بیاوریم، و شما را در جهانی که نمی دانید آفرینش تازه ای بخشیم» (عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ وَتُنشَأَ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ).

استدلال در دو آیه فوق چنین است: خداوند حکیم که انسانها را آفریده و مرتباً گروهی می میرند و گروه دیگری جانشین آنها می شوند هدفی داشته، اگر این هدف تنها زندگی دنیا بوده سزاوار است که عمر انسان جاودان باشد، نه آنقدر کوتاه و آمیخته با هزاران ناملائمات که به آمد و رفتش نمی ارزد.

بنابراین قانون مرگ به خوبی گواهی می دهد که اینجا یک گذرگاه است نه یک منزلگاه؛ یک پل است، نه یک مقصد، چرا که اگر مقصد و منزل بود باید دوام می داشت.

(آیه ۶۲) - در این آیه سخن از چهارمین دلیل معاد است، می فرماید: «شما عالم نخستین را دانستید چگونه متذکر نمی شوید» که جهانی بعد از آن است (وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ).

این دلیل را به دو گونه می توان بیان کرد: نخست این که فی المثل اگر ما از بیابانی بگذریم و در آن قصر بسیار مجلل و باشکوهی با محکمترین و عالیترین مصالح، و تشکیلات وسیع و گسترده، ببینیم، و بعد به ما بگویند این همه تشکیلات و ساختمان عظیم برای این است که فقط قافله کوچکی چندساعتی در آن بیاساید و برود، پیش خود می گوئیم این کار حکیمانه نیست، زیرا برای چنین هدفی مناسب این بود چند خیمه کوچک برپا شود.

دنیای با این عظمت و این همه کرات و خورشید و ماه و انواع موجودات زمینی نمی تواند برای هدف کوچکی مثل زندگی چند روزه بشر در دنیا آفریده شده باشد، وگرنه آفرینش جهان پوچ و بی حاصل است، این تشکیلات عظیم برای موجود شریفی مثل انسان آفریده شده تا خدای بزرگ را از آن بشناسد معرفتی که در

زندگی دیگر سرمایه بزرگ اوست.

دیگر این که صحنه‌های معاد را در این جهان در هر گوشه و کنار با چشم خود می‌بینید، همه سال در عالم گیاهان صحنه رستاخیز تکرار می‌شود، زمینهای مرده را با نزول قطرات حیات بخش باران زنده می‌کند، چنانکه در آیه ۳۹ سوره فصلت می‌فرماید: «کسی که این زمینهای مرده را زنده می‌کند هم اوست که مردگان را زنده می‌کند!»

(آیه ۶۳) - زارع خداوند است یا شما؟! تاکنون چهار دلیل از دلائل هفتگانه‌ای را که در این سوره برای معاد ذکر شده خوانده‌ایم. در این آیه و آیات آینده به سه دلیل دیگر که هر کدام نمونه‌ای از قدرت بی‌پایان خدا در زندگی انسان است اشاره می‌کند که یکی مربوط به آفرینش دانه‌های غذایی و دیگری «آب» و سومی «آتش» است، زیرا سه رکن اساسی زندگی انسان را اینها تشکیل می‌دهد، دانه‌های گیاهی مهمترین ماده غذایی انسان محسوب می‌شود، و آب مهمترین مشروب، و آتش مهمترین وسیله برای اصلاح مواد غذایی و سایر امور زندگی است. نخست می‌فرماید: «آیا هیچ درباره آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟! (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ).

(آیه ۶۴) - «آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟» (أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ).

آری این خداوند است که در درون دانه، یک سلول زنده بسیار کوچک آفریده که وقتی در محیط مساعد قرار گرفت در آغاز از مواد غذایی آماده در خود دانه استفاده می‌کند، جوانه می‌زند، و ریشه می‌دواند، سپس با سرعت عجیبی از مواد غذایی زمین کمک می‌گیرد و گاه از یک تخم صدها یا هزاران تخم برمی‌خیزد.

(آیه ۶۵) - در این آیه برای تأکید روی این مسأله که انسان هیچ نقشی در مسأله نمو و رشد گیاهان جز افشاندن دانه ندارد، می‌افزاید: «هرگاه بخواهیم آن (زراعت) را مبدل به کاه درهم کوبیده می‌کنیم (به گونه‌ای) که تعجب کنید!» (لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطًا مَّا فَطَلْتُمْ تَفَكُّهُنَّ).

آری! می‌توانیم تندباد سمومی بفرستیم که آن را قبل از بستن دانه‌ها خشک

کرده درهم بشکنند، یا آفتی بر آن مسلط کنیم که محصول را از بین ببرد، و نیز می‌توانیم سیل ملخها را بر آن بفرستیم.

آیا اگر زارع حقیقی شما بودید این امور امکان داشت؟ پس بدانید همه این برکات از جای دیگر است.

(آیه ۶۶) - آری! تعجب می‌کنید و به حیرت فرو می‌روید و می‌گوئید: «به راستی ما زیان کرده‌ایم» و سرمایه زکف دادیم، و چیزی به دست نیاوردیم (إِنَّا لَمُعْرَمُونَ).

(آیه ۶۷) - «بلکه ما بکلی محرومیم» و بیچاره (بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ).

(آیه ۶۸) - این آب و آتش از کیست؟ در اینجا اشاره به ششمین و هفتمین دلیل معاد، در این بخش از آیات سوره واقعه می‌کند که بیانگر قدرت خداوند بر همه چیز و بر احیای مردگان است.

نخست می‌فرماید: «آیا به آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟» (أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ).

(آیه ۶۹) - «آیا شما آن را از ابر نازل می‌کنید؟ یا ما نازل می‌کنیم؟» (ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ).

این آیات وجدان انسانها را در برابر یک سلسله سؤالها قرار می‌دهد و از آنها اقرار می‌گیرد، و در واقع می‌گوید: آیا درباره این آبی که مایه حیات شماست و پیوسته آن را می‌نوشید هرگز فکر کرده‌اید؟

اگر می‌بینیم در آیات فوق فقط روی آب نوشیدنی تکیه شده و از تأثیر آن در مورد حیات حیوانات و گیاهان سخنی به میان نیامده به خاطر اهمیت فوق‌العاده آب برای حیات خود انسان است، به علاوه در آیات قبل اشاره‌ای به مسأله زراعت شده بود و نیازی به تکرار نبود.

(آیه ۷۰) - سرانجام در این آیه برای تکمیل همین بحث می‌افزاید: «هرگاه بخواهیم این آب گوارا را تلخ و شور قرار می‌دهیم» (لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا).

«پس چرا شکر نمی‌کنید؟» (فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ).

آری! اگر خدا می خواست به املاح محلول در آب نیز اجازه می داد که همراه ذرات آب تبخیر شوند، و دوش به دوش آنها به آسمان صعود کنند، و ابرهائی شور و تلخ تشکیل داده، قطره های بارانی درست همانند آب دریا شور و تلخ فرو ریزند! اما او به قدرت کامله اش این اجازه را به املاح نداد، نه تنها املاح در آب، بلکه میکربهای موزی و مضر و مزاحم نیز اجازه ندارند همراه بخارات آب به آسمان صعود کنند، و دانه های باران را آلوده سازند به همین دلیل قطرات باران - هرگاه هوا آلوده نباشد - خالصترین، پاکترین، و گواراترین آبهاست.

(آیه ۷۱) - سرانجام به هفتمین و آخرین دلیل معاد در این سلسله آیات می رسیم و آن آفرینش آتش است، آتشی که از مهمترین ابزار زندگی بشر، و مؤثرترین وسیله در تمام صنایع است، می فرماید: «آیا درباره آتشی که می افروزید فکر کرده اید؟ (أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ).

(آیه ۷۲) - «آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریده ایم؟ (ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ).

(آیه ۷۳) - در این آیه برای تأکید بحثهای فوق می افزاید: «ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده ایم» (نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ).

بازگشت آتش از درون درختان سبز از یک سو یادآور بازگشت روح به بدنهای بی جان در رستاخیز است، و از سوی دیگر این آتش تذکری است نسبت به آتش دوزخ، چرا که طبق حدیثی پیغمبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «این آتشی که برمی افروزید یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است»!

تعبیر «مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ» اشاره کوتاه و پرمعنی به فوائد دنیوی این آتش است. (آیه ۷۴) - در این آیه به عنوان نتیجه گیری می فرماید: «حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن» و او را پاک و منزه بشمار (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ). آری! خداوندی که این همه نعمت را آفریده، و هرکدام یادآور توحید و معاد و قدرت و عظمت اوست شایسته تسبیح و تنزیه از هرگونه عیب و نقص است.

او هم «رب» است و پروردگار، و هم «عظیم» است و قادر و مقتدر گرچه مخاطب در این جمله پیامبر ﷺ است ولی ناگفته پیداست که منظور همه انسانها می باشد.

(آیه ۷۵) - تنها پاکان به حریم قرآن راه می یابند! در تعقیب بحثهای فراوانی که در آیات قبل با ذکر هفت دلیل درباره معاد آمد در اینجا سخن از اهمیت قرآن مجید است، چرا که مسأله نبوت و نزول قرآن بعد از مسأله مبدأ و معاد مهمترین ارکان اعتقادی را تشکیل می دهد.

نخست با یک سوگند عظیم سخن را شروع کرده، می فرماید: «سوگند به جایگاه ستارگان» و محل طلوع و غروب آنها (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ). هنگامی که به این نکته توجه کنیم که طبق گواهی دانشمندان تنها در کهکشان ما حدود یک هزار میلیون ستاره وجود دارد! و در جهان، کهکشانهای زیادی موجود است که هر کدام مسیر خاصی دارند، به اهمیت این سوگند قرآن آشناتر می شویم.

(آیه ۷۶) - و به همین دلیل در این آیه می افزاید: «و این سوگندی است بسیار بزرگ اگر بدانید» (وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَيْتَعْلَمُونَ عَظِيمٌ).

و این خود یک اعجاز علمی قرآن محسوب می شود که در عصری که شاید هنوز عده ای می پنداشتند ستارگان میخهای نقره ای هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده اند! یک چنین بیانی، آن هم در محیطی که به حق محیط جهل و نادانی محسوب می شد از یک انسان عادی محال است صادر شود.

(آیه ۷۷) - اکنون ببینیم این قسم عظیم برای چه منظوری ذکر شده؟ آیه مورد بحث پرده از روی آن برداشته، می گوید: «آن (چه محمد ﷺ آورده) قرآن کریمی است» (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ).

و به این ترتیب به مشرکان لجوج که پیوسته اصرار داشتند این آیات نوعی از کهانت است، و یا - العیاذ بالله - سخنانی است جنون آمیز، یا همچون اشعار شاعران، یا از سوی شیاطین است، پاسخ می گوید: که این وحی آسمانی است و سخنی است که آثار و عظمت و اصالت از آن ظاهر و نمایان است، و محتوای آن حاکی از مبدأ نزول آن می باشد.

آری! هم گوینده قرآن، کریم است، و هم خود قرآن، و هم آورنده آن، و هم اهداف قرآن کریم است.

(آیه ۷۸) - سپس به توصیف دوم این کتاب آسمانی پرداخته، می افزاید: این آیات «در کتاب محفوظی جای دارد» (فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ). در همان «لوح محفوظ» در «علم خدا» که از هرگونه خطا و تغییر و تبدیل محفوظ است.

(آیه ۷۹) - و در سومین توصیف می فرماید: «این کتاب را «جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند» [= دست یابند] (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ). بسیاری از مفسران به پیروی از روایاتی که از امامان معصوم علیهم السلام وارد شده این آیه را به عدم جواز مس کتابت قرآن بدون غسل و وضو تفسیر کرده اند. از سوی دیگر حقایق و مفاهیم عالی قرآن را جز پاکان درک نمی کنند و حداقل پاکی که روح «حقیقت جوئی» است برای درک حداقل مفاهیم آن لازم است، و هر قدر پاکی و قداست بیشتر شود درک انسان از مفاهیم قرآن و محتوای آن افزون خواهد شد.

(آیه ۸۰) - در چهارمین و آخرین توصیف از قرآن مجید می فرماید: این قرآن «از سوی پروردگار عالمیان نازل شده» (تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ). خدائی که مالک و مربی تمام جهانیان است این قرآن را برای تربیت انسانها بر قلب پاک پیامبرش نازل کرده است، و همان گونه که در جهان تکوین مالک و مربی اوست، در جهان تشریح نیز هر چه هست از ناحیه او می باشد.

(آیه ۸۱) - سپس می افزاید: «آیا این سخن را [=قرآن را با اوصافی که گفته شد] سست و کوچک می شمیرید؟! (أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ). در حالی که نشانه های صدق و حقانیت از آن به خوبی آشکار است و باید کلام خدا را با نهایت جدیت پذیرفت و به عنوان یک واقعیت بزرگ با آن روبرو شد. (آیه ۸۲) - در این آیه می فرماید: «و به جای شکر روزی هائی که به شما داده شده آن را تکذیب می کنید؟! (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ).

(آیه ۸۳) - هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد! از لحظات حساسی که آدمی را سخت در فکر فرو می‌برد، لحظه احتضار و پایان عمر انسانهاست، در آن لحظه که کار از کار گذشته، اطرافیان مأیوس و نومید به شخص محتضر نگاه می‌کنند، و می‌بینند همچون شمعی که عمرش پایان گرفته آهسته آهسته خاموش می‌شود، با زندگی وداع می‌گوید، و هیچ کاری از دست هیچ‌کس ساخته نیست.

قرآن مجید در تکمیل بحثهای معاد و پاسخگوئی به منکران و مکذبان، ترسیم گویائی از این لحظه کرده، می‌گوید: «پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد» توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟! (فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ).

(آیه ۸۴) - «و شما در این حال نظاره می‌کنید» و کاری از دستتان ساخته نیست (وَأَنْتُمْ حِينئِدٍ تَنْظُرُونَ).

مخاطب در اینجا اطرافیان محتضرند، از یکسو نظاره حال او را می‌کنند، و از سوی دیگر ضعف و ناتوانی خود را مشاهده می‌نمایند و از سوی سوم توانائی خدا را بر همه چیز و بودن مرگ و حیات در دست او، و نیز می‌دانند خودشان هم چنین سرنوشتی را در پیش دارند.

(آیه ۸۵) - سپس می‌افزاید: «و ما از شما به او نزدیکتریم (و فرشتگان ما که آماده قبض روح او هستند نیز نزدیکتر از شما می‌باشند) ولی شما نمی‌بینید» (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ).

ما به خوبی می‌دانیم در باطن جان محتضر چه می‌گذرد؟ و در عمق وجودش چه غوغائی برپاست؟ و مائیم که فرمان قبض روح او را در سرآمد معینی صادر کرده‌ایم، ولی شما تنها ظواهر حال او را می‌بینید، و از چگونگی انتقال او از این سرا به سرای دیگر بی‌خبرید.

به هر حال نه تنها در این موقع بلکه در همه حال خداوند از همه کس به ما نزدیکتر است حتی او نزدیکتر از ما به ماست.

(آیه ۸۶) - سپس برای تأکید بیشتر، و روشن ساختن همین حقیقت، می‌افزاید: «اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی‌شوید...» (فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ).

(آیه ۸۷) - «پس آن (روح) را بازگردانید اگر راست می گوئید» (تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

این ضعف و ناتوانی شما دلیلی است بر این که مالک مرگ و حیات دیگری است، و پاداش و جزا در دست اوست، و اوست که می میراند و زنده می کند.

(آیه ۸۸) - سرانجام نیکوکاران و بدکاران! قرآن در اینجا یک نوع جمع بندی از آیات آغاز سوره و آیات اخیر می کند، و تفاوت حال انسانها را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند مجسم می سازد که چگونه بعضی در نهایت آرامش و راحتی و شادی چشم از جهان می پوشند، و جمعی دیگر با مشاهده دورنمای آتش سوزان جهنم با چه اضطراب و وحشتی جان می دهند؟

نخست می فرماید: کسی که در حالت احتضار و واپسین لحظات زندگی قرار می گیرد «پس اگر او از مقربان باشد...» (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

(آیه ۸۹) - «در رَوْح و ریحان و بهشت پر نعمت است» (فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ).

«روح» و «ریحان» الهی شامل تمام وسائل راحتی و آرامش انسان و هرگونه نعمت و برکت الهی می گردد.

(آیه ۹۰) - سپس می افزاید: «اما اگر از اصحاب یمین باشد» (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ).

همان مردان و زنان صالحی که نامه اعمالشان به نشانه پیروزی و قبولی به دست راستشان داده می شود.

(آیه ۹۱) - به او گفته می شود: «سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب یمینند» (فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ).

به این ترتیب فرشتگان قبض روح در آستانه انتقال از دنیا سلام یارانش را به او می رسانند، همان گونه که در آیه ۲۶ همین سوره در توصیف اهل بهشت خواندیم: «الَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا».

(آیه ۹۲) - سپس به سراغ گروه سوم می رود که در اوائل سوره از آنها به

عنوان اصحاب الشمال یاد شده بود، می فرماید: «اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد» (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ).

تعبیر «مُكْذِبِينَ ضَّالِّينَ» می تواند اشاره به این نکته باشد که در میان گمراهان افرادی هستند مستضعف و جاهل قاصر، و عناد و لجاجتی در برابر حق ندارند، آنها ممکن است مشمول الطاف الهی گردند، اما تکذیب کنندگان لجوج و معاند حتماً گرفتار عذاب الهی می شوند.

(آیه ۹۳) - «با آب جوشان دوزخ (و حرارت و سموم آن) از او پذیرایی می شود!» (فَتُرْوَىٰ مِنْ حَمِيمٍ).

«و سرنوشت او ورود در آتش جهنم است» (وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ).

آری! در همان آستانه مرگ نخستین عذابهای الهی را می چشند و طعم تلخ کیفرهای قیامت در قبر و برزخ در کام جانشان فرو می رود.

(آیه ۹۴) - و در پایان این سخن، می افزاید: «این مطلب حق و یقین است» (إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ).

«هذا» اشاره به احوال گروههای سه گانه ای است که قبلاً ذکر شده.

(آیه ۹۵) - «حال که چنین است:» «پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن» و او را منزه بشمار (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ).

تعبیر به «فَسَبِّحْ» (پس تسبیح کن) اشاره به این حقیقت است که آنچه درباره این گروههای سه گانه گفته شد عین عدالت است، و بنابراین خداوندت را از هرگونه ظلم و بی عدالتی پاک و منزه بشمار، و یا این که اگر می خواهی به سرنوشت گروه سوم گرفتار نشوی او را از هرگونه شرک و بی عدالتی که لازمه انکار قیامت است پاک و منزه بدان.

بسیاری از مفسران نقل کرده اند که پس از نزول این آیه پیامبر فرمود: «آن را در رکوع خود قرار دهید» سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ بگوئید.

«پایان سوره واقعه»

سورهٔ حدید [۵۷]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۲۹ آیه است

محتوای سوره: محتوای این سوره را به هفت بخش می‌توان تقسیم کرد:

- ۱- آیات نخستین سوره بحث جامع و جالبی پیرامون توحید و صفات خدا دارد و در حدود بیست صفت از صفات الهی در آن منعکس است.
- ۲- بخش دیگری از عظمت قرآن این نورالهی که در ظلمات شرک تابید سخن می‌گوید.
- ۳- در بخش سوم از وضع مؤمنان و منافقان در قیامت که گروه اول در پرتو نور ایمان راه خود را به سوی بهشت می‌گشایند، و گروه دوم در ظلمات شرک و کفر می‌مانند، بحث می‌کند.
- ۴- در بخش دیگری دعوت به ایمان و خروج از شرک، و سرنوشت جمعی از اقوام کافر پیشین منعکس شده است.
- ۵- بخش مهمی از این سوره پیرامون انفاق در راه خدا و مخصوصاً برای تقویت پایه‌های جهاد فی سبیل الله، و بی ارزش بودن اموال دنیا می‌باشد.
- ۶- در بخشی کوتاه، اما گویا و مستدل، سخن از عدالت اجتماعی به میان آمده که یکی از اهداف مهم انبیاست.
- ۷- و بالاخره در بخش دیگری مسألهٔ رهبانیت و انزوای اجتماعی مورد مذمت قرار گرفته، و جدائی خط اسلام از آن مشخص شده است.

ضمناً نامگذاری این سوره به «حدید» به خاطر تعبیری است که در آیه ۲۵ سوره آمده است.

فضیلت تلاوت سوره: در روایات اسلامی نکته‌های جالب توجهی پیرامون فضیلت تلاوت این سوره آمده، البته تلاوتی که توأم با فکر، و تفکری که توأم با عمل باشد.

در حدیثی از پیامبرگرامی اسلام ﷺ نقل شده: که قبل از خواب «مسبحات» را تلاوت می‌فرمود (مسبحات سوره‌هایی است که با «سبح لله» یا «یسبح لله» آغاز می‌شود و آن پنج سوره است: سوره حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن) و می‌فرمود: «در آنها آیه‌ای است که از هزار آیه برتر است!»

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «کسی که «مسبحات» (سوره‌های پنج‌گانه فوق) را پیش از خواب بخواند از دنیا نمی‌رود تا حضرت مهدی علیه السلام را درک کند، و اگر قبلاً از دنیا برود در جهان دیگر در همسایگی رسول خدا خواهد بود».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - آیات ژرف‌اندیشان! گفتیم این سوره با یک بخش توحیدی که جامع حدود «بیست وصف» از اوصاف الهی است آغاز می‌شود، اوصافی که شناخت آنها سطح معرفت انسانی را بالا می‌برد و به ذات مقدس او آشنا می‌کند، و هر قدر اندیشمندان بیشتر در آن بیندیشند به حقایق تازه‌ای دست می‌یابند.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: که فرمود: «خداوند متعال می‌دانست که در آخر زمان اقوامی می‌آیند که در مسائل تعمق و دقت می‌کنند، لذا سوره قل هو الله احد و آیات آغاز سوره حدید را نازل فرمود.

به هر حال، نخستین آیه این سوره از تسبیح و تنزیه خدا شروع کرده، می‌فرماید: «آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند، و او عزیز و حکیم است» (سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

(آیه ۲) - بعد از ذکر دو وصف از صفات ذات پاک خداوند یعنی «عزت» و «حکمت» به «مالکیت و تدبیر و تصرفش در عالم هستی» که لازمه قدرت و حکمت است پرداخته، می افزاید: «مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن اوست» (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

او «زنده می کند و می میراند» (يُحْيِي وَيُمِيتُ). آری حیات و مرگ در تمام اشکالش به دست قدرت اوست.
«او بر هر چیز تواناست» (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

مالکیت خداوند نسبت به عالم هستی مالکیت اعتباری و تشریحی نیست، بلکه مالکیت حقیقی و تکوینی است، یعنی او به همه چیز احاطه دارد و همه جهان در قبضه قدرت او، و تحت اراده و فرمان اوست، لذا به دنبال آن سخن از زنده کردن و میراندن و توانائی بر هر چیز به میان آمده است.

تفاوت «عزت» و «قدرت» در این است که عزت بیشتر توجه به درهم شکستن مدافع دارد، و قدرت توجه به ایجاد اسباب، بنابراین دو وصف مختلف محسوب می شوند، هرچند در ریشه توانائی با هم مشترکند - دقت کنید.

(آیه ۳) - سپس به بیان پنج وصف دیگر پرداخته، می فرماید: «أَوَّلُ وَآخِرُ وَبَدِئُ وَنَهَائُ اوست و او به هر چیز داناست» (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

توصیف به اول و آخر بودن تعبیر لطیفی است از ازلیت و ابدیت او، زیرا می دانیم او وجودی است بی انتها و واجب الوجود، یعنی هستیش از درون ذات اوست نه از بیرون، تا پایان گیرد یا آغازی داشته باشد، و بنابراین از ازل بوده و تا ابد خواهد بود.

او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است، و اوست که بعد از فنای جهان نیز خواهد بود.

بنابراین تعبیر به اول و آخر هرگز زمان خاصی را در بر ندارد و اشاره به مدت معینی نیست.

توصیف به ظاهر و باطن نیز تعبیر دیگری از احاطه وجودی او نسبت به همه چیز است، از همه چیز ظاهرتر است چرا که آثارش همه جا را گرفته، و از همه چیز مخفی تر است چون کنه ذاتش بر کسی روشن نیست.

و یکی از نتایج این امور همان است که در پایان آیه آمده: «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» زیرا کسی که از آغاز بوده و تا پایان باقی است و در ظاهر و باطن جهان است چنین کسی قطعاً از همه چیز آگاه می باشد.

(آیه ۴) - او همیشه بر تخت قدرت است! به دنبال اوصاف یازده گانه ای که در آیات قبل درباره ذات پاک پروردگار ذکر شد در اینجا اوصاف دیگری بیان شده. نخست از مسأله خالقیت سخن می گوید و می فرماید: «او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز [=شش دوران] آفرید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ).

مسأله «خلقت در شش روز» هفت مرتبه در قرآن مجید ذکر شده است که نخستین مرتبه در آیه ۵۴ سوره اعراف، و آخرین مورد آن همین آیه می باشد. منظور از «یوم» (روز) در این آیات روز معمولی نیست، بلکه منظور از آن «دوران» است خواه این دوران کوتاه باشد، و یا طولانی هرچند میلیونها سال به طول انجامد.

بعد به مسأله حکومت و تدبیر جهان پرداخته، می افزاید: «سپس (بر تخت قدرت قرار گرفت» و به تدبیر جهان پرداخت (ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ).

بدون شک خداوند نه جسم است و نه «عرش» به معنی «تخت سلطنت» می باشد، بلکه این تعبیر کنایه ای است لطیف از حاکمیت مطلقه خداوند و نفوذ تدبیر او در عالم هستی و موجودات بطوری که اگر یک لحظه نظر لطف از آنها برگردد، و فیضش را قطع کند «فرو ریزند قالبها»!

سپس شاخه دیگری از علم بی پایانش را بیان کرده، می افزاید: «آنچه را در زمین فرو می رود می داند و از آن خارج می شود، و آنچه از آسمان نازل می گردد، و آنچه به آسمان بالا می رود» همه را می داند (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ

مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا).

و بالاخره در چهارمین و پنجمین توصیف روی نقطه حساسی تکیه کرده، می فرماید: «و هر جا باشید او با شماست» (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ).

«و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

چگونه او با شما نباشد در حالی که ما نه تنها در وجود که در بقاء خود لحظه به لحظه به او متکی هستیم و از وی مدد می گیریم، او روح عالم هستی است، او جان جهان است، بلکه او برتر از این و آن است!

راستی این احساس که او همه جا با ماست از یکسو به انسان عظمت و شکوه می بخشد و از سوی دیگر اطمینان و اعتماد به نفس می دهد و شجاعت و شهامت در او می آفریند، و از سوی سوم احساس مسؤولیت شدید می بخشد، چرا که او همه جا حاضر و ناظر و مراقب است. آری! این اعتقاد ریشه اصلی تقوا و پاکی و درستگاری انسان است.

(آیه ۵) - بعد از مسأله حاکمیت و تدبیر، سخن به مسأله مالکیت او در کل جهان هستی می رسد، می فرماید: «مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست» (لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

و سرانجام به مسأله مرجعیت او اشاره کرده، می افزاید: «و همه کارها به سوی او باز می گردد» (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

آری وقتی او خالق و مالک و حاکم و مدبّر ماست و همه جا با ما می باشد مسلماً بازگشت همه ما و همه کارها نیز به سوی اوست.

(آیه ۶) - در این آیه به دو وصف دیگر نیز اشاره کرده، می فرماید: «شب را در روز داخل می کند و روز را در شب» (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ).

آری! تدریجاً از یکی می کاهد و به دیگری می افزاید و طول شب و روز را در سال تغییر می دهد، همان تغییری که همراه با فصول چهارگانه سال است با تمام برکاتی که برای انسانها در این فصول نهفته است.

و در پایان می‌افزاید: «و او به آنچه در دلها وجود دارد داناست» (وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

همان‌گونه که اشعه حیاتبخش آفتاب و روشنایی روز در اعماق تاریکی شب نفوذ می‌کند و همه جا را روشن می‌سازد، علم پروردگار نیز در تمام زوایای قلب و جان انسان نفوذ می‌کند و همه اسرار آن را روشن می‌سازد.

(آیه ۷) - ایمان و انفاق دو سرمایه بزرگ نجات و خوشبختی!

بعد از بیان قسمتی از دلائل عظمت خداوند در عالم هستی و اوصاف جمال و جلال او، اوصافی که انگیزه حرکت به سوی الله است، در اینجا از آنها نتیجه‌گیری کرده و همگان را دعوت به ایمان و عمل می‌نماید.

نخست می‌فرماید: «به خدا و رسولش ایمان بیاورید» (آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ). این دعوت یک دعوت عام است که شامل همه انسانها می‌شود، مؤمنان را به ایمانی کاملتر و راسختر، و غیرمؤمنان را به اصل ایمان دعوت می‌کند، دعوتی که توأم با دلیل است و دلائلش در آیات توحیدی قبل گذشت.

سپس به یکی از آثار مهم ایمان که «انفاق فی سبیل الله» است دعوت کرده می‌گوید: «و از آنچه شما را جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید» (وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ).

«انفاق» مفهوم وسیعی دارد که منحصر به مال نیست، بلکه علم و هدایت و آبروی اجتماعی و سرمایه‌های معنوی و مادی دیگر را نیز شامل می‌شود.

سپس برای تشویق بیشتر می‌افزاید: «کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند» (فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ).

توصیف اجر به بزرگی، اشاره‌ای به عظمت الطاف و مواهب الهی، و ابدیت و خلوص و دوام آن است، نه تنها در آخرت که در دنیا نیز قسمتی از این اجر بزرگ عائد آنها می‌شود.

(آیه ۸) - بعد از امر به «ایمان» و «انفاق» درباره هر یک از این دو به بیانی

می‌پردازد که به منزله استدلال و برهان است.

نخست به صورت یک استفهام توبیخی عُلَّتْ عدم پذیرش دعوت پیامبر ﷺ را در مورد ایمان به خدا جويا شده، می فرماید: «چرا به خدا ایمان نیاورید در حالی که رسول (او) شما را می خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و از شما پیمان گرفته است (پیمانی از طریق فطرت و خرد) اگر آماده ایمان آوردنید» (وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

یعنی، اگر به راستی شما آمادگی برای پذیرش حق دارید دلائلش روشن است، هم از طریق فطرت و عقل، و هم از طریق دلیل نقل.

(آیه ۹) - این آیه برای تأکید و توضیح بیشتر پیرامون همین معنی می افزاید: «او کسی است که آیات روشنی بر بنده اش [=محمد] نازل می کند، تا شما را از تاریکیها به سوی نور برد و خداوند نسبت به شما مهربان و رحیم است» (هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۱۰) - سپس به استدلالی برای مسأله انفاق پرداخته، می فرماید: «چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین از آن خداست؟» (وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

یعنی، سرانجام همه شما چشم از جهان و مواهبش می پوشید، و همه را می گذارید و می روید، پس اکنون که در اختیار شماست چرا بهره خود را نمی گیرید! و از آنجا که انفاق در شرائط و احوال مختلف ارزشهای متفاوتی دارد در جمله بعد می افزاید: «کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند و پیکار نمودند (با کسانی که بعد از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند» (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ).

یعنی، آنها که در مواقع بحرانی از بذل مال و جان ابا نداشتند از آنها که بعد از فرونشستن طوفانها به یاری اسلام شتافتند برترند.

لذا برای تأکید بیشتر می افزاید: «آنها بلندمقامتر از کسانی هستند که بعد از

فتح انفاق نمودند و جهاد کردند» (أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا).

و از آنجا که هر دو گروه با تفاوت درجه مشمول عنایات حقند در پایان آیه می‌افزاید: «و خداوند به هر دو وعده نیک داده است» (وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى).

این یک قدردانی برای عموم کسانی است که در این مسیر گام برداشتند تعبیر «حُسْنَى» هرگونه ثواب و پاداش نیک دنیا و آخرت را دربر می‌گیرد.

و از آنجا که ارزش عمل به خلوص آن است، در پایان آیه می‌افزاید: «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

هم از کمیت و کیفیت اعمال شما باخبر است و هم از نیت و میزان خلوص شما.

(آیه ۱۱) - و در این آیه بازهم برای تشویق در مورد «انفاق فی سبیل الله» از تعبیر جالب دیگری استفاده کرده، می‌گوید: «کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است» (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ).

منظور از «قرض دادن به پروردگار» هرگونه انفاق در راه اوست که یکی از مصادیق مهم آن کمک کردن به پیامبر ﷺ و امام مسلمین می‌باشد تا در مصارف لازم برای اداره حکومت اسلامی به کار گیرد.

از امام صادق ع نقل شده است که فرمود: «خداوند از بندگانش وامی مطالبه نکرده است به خاطر احتیاج خود و آنچه از حقوق برای خداست برای ولی و نماینده اوست».

(آیه ۱۲) - از آنجا که در آیه قبل خداوند انفاق‌کنندگان را به اجر کریم نوید داد، در اینجا مشخص می‌کند که این اجر کریم و ارزشمند و با عظمت در چه روزی است؟ می‌فرماید: «در روزی است که مردان و زنان با ایمان را می‌نگری که نورشان در پیش رو و در سمت راستشان بسرعت حرکت می‌کند» (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ

ولی دو طرف این دیوار عظیم، یا این در، کاملاً با هم متفاوت است «درونش رحمت است و برونش عذاب» (بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ).

این «در» ممکن است برای این باشد که منافقان از این در، نعمتهای بهشتی را ببینند و حسرت ببرند، یا این که افرادی که کمتر آلوده اند پس از اصلاح از آن بگذرند و در کنار مؤمنان قرار گیرند.

(آیه ۱۴) - اما این دیوار چنان نیست که مانع عبور صدا باشد، لذا در این آیه می‌افزاید: «آنها را صدا می‌زنند: مگر ما با شما نبودیم؟! (يُنَادُوا نَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ). هم در دنیا با شما در یک جامعه می‌زیستیم، و هم در اینجا در کنار شما بودیم چه شد که ناگهان از ما جدا شدید، و به روح و رحمت الهی رفتید، آنها در پاسخ «می‌گویند: آری!» با هم بودیم (قَالُوا بَلَى).

در همه جا با هم بودیم، در کوچه و بازار، در سفر و حضر، گاه همسایه هم بودیم، و یا حتی گاه در یک خانه زندگی می‌کردیم، ولی از نظر مکتب و عقیده و عمل فرسنگها با هم فاصله داشتیم، شما خط خود را از ما جدا کرده بودید، و در اصول و فروع از حق بیگانه بودید.

سپس می‌افزاید: شما گرفتار خطاهای بزرگی بودید از جمله:

۱ - «شما خود را (به واسطهٔ پیمودن طریق کفر) به هلاکت افکندید» (وَلَكِنَّكُمْ فَتِنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ).

۲ - «و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید» (وَتَرَبَّصْتُمْ).

بعلاوه در انجام هر کار مثبت و هر حرکت صحیح حالت صبر و انتظار داشتید و تعلق می‌نمودید.

۳ - «و پیوسته (در امر معاد و رستاخیز و حقانیت دعوت پیامبر ﷺ و قرآن) شک و تردید داشتید» (وَأَزْتَبْتُمْ).

۴ - «و آرزوهای دور و دراز (آرزوهائی که هرگز دست از سر شما برنداشت) شما را فریب داد تا فرمان خدا (دائر بر مرگتان) فرا رسید» (وَعَزَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ).

آری! این آرزوها لحظه‌ای مجال تفکر صحیح به شما نداد، و آرزوی وصول به شهوات و اهداف مادی بر شما چیره بود.

۵- از همه اینها گذشته «شیطان فریبکار (که پایگاهش را در وجودتان محکم کرده بود) شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد» (وَعَزَّكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُورُ).

گاه دنیا را در نظرتان جاودانه جلوه داد، و گاه قیامت را یک حلوای نسیه قلمداد کرد، و گاه اصلاً وجود خداوند بزرگ را زیر سؤال می‌برد!

(آیه ۱۵) - سرانجام مؤمنان در یک نتیجه‌گیری منافقان را مخاطب ساخته،

می‌گویند: «پس امروز نه از شما فدیة‌ای پذیرفته می‌شود» که در برابر آن از عذاب الهی رهائی یابید (فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ).

«و نه از کافران» (وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا).

و به این ترتیب کافران نیز سرنوشتی همچون منافقان دارند، و همگی در گرو

گناهان و زشتیهای اعمال خویشند، و راه خلاصی ندارند.

سپس می‌افزایند: «جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می‌باشد»

(مَاؤِيْكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلِيْكُم).

«و چه بد جایگاهی است؟! (وَبَشِّرِ الْمَصِيرُ).

معمولاً انسانها برای نجات از چنگال مجازات و کیفر در دنیا یا متوسل به

غرامت مالی می‌شوند، و یا از نیروی یاور و شفیع کمی کمک می‌طلبند، ولی در قیامت

تمام اسباب و وسائل مادی که در این جهان برای رسیدن به مقاصد، معمول است

از کار می‌افتد و پیوندها بریده می‌شود.

و به این ترتیب قرآن روشن می‌کند که تنها وسیله نجات در آن روز ایمان

و عمل صالح است، حتی دایره شفاعت محدود به کسانی است که سهمی از این دو

را داشته باشند نه آنها که پیوندهای خود را بکلی از خدا و اولیاء الله بریده‌اند.

آیه ۱۶ - شأن نزول: نقل شده که، این آیه یک سال بعد از هجرت درباره

منافقان نازل شده است به خاطر این که روزی از سلمان فارسی پرسیدند از آنچه در

تورات است برای ما سخن بگو! چرا که در تورات مسائل شگفت‌انگیزی است (و به

این وسیله می خواستند نسبت به قرآن بی اعتنایی کنند) در این هنگام آیات آغاز سوره یوسف نازل شد، سلمان به آنها گفت: این قرآن «احسن القصص» و بهترین سرگذشتهاست، و برای شما از غیر آن نافعتر است.

مدتی بعد باز به سراغ سلمان آمدند و همان خواهش را تکرار کردند: در این هنگام آیه «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ...» خداوند بهترین سخن را نازل کرده کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبایی و معنی) همانند یکدیگر است آیتی مکرر دارد (اما تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که در برابر پروردگارشان خاشعند می افتند...» نازل شد. (زمر/۲۳)

باز برای بار سوم به سراغ سلمان آمدند و همان درخواست را تکرار کردند. در این هنگام آیه مورد بحث نازل شد؛ و آنها را مؤاخذه کرد که آیا موقع آن نرسیده است که در برابر نام خدا خشوع کنید و از این سخنان دست بردارید.

تفسیر: غفلت و بی خبری تا کی؟! بعد از ذکر آن همه انذارهای کوبنده و هشدارهای بیدارگر در این آیه، به صورت یک نتیجه گیری می فرماید: «آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد (مانند یهود و نصاری) سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت (و خداوند را فراموش کردند) و قلبهایشان قساوت پیدا کرد، و بسیاری از آنها گنهکارند» (الْمَ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ).

روشن است یاد خداوند اگر در عمق جان قرار گیرند و همچنین شنیدن آیاتی که بر پیامبر ﷺ نازل شده است هرگاه به درستی تدبر شود باید مایه خشوع گردد، ولی قرآن گروهی از مؤمنان را در اینجا سخت ملامت می کند که چرا در برابر این امور خاشع نمی شوند؟ و چرا همچون بسیاری از امتهای پیشین گرفتار غفلت و بی خبری شده اند؟ همان غفلتی که نتیجه آن قساوت دل و همان قساوتی که ثمره

آن فسق و گناه است!

این آیه از آیات تکان دهنده قرآن مجید است که قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می دهد و پرده های غفلت را می برد. لذا در طول تاریخ افراد بسیار آلوده ای را می بینیم که با شنیدن این آیه چنان تکان خوردند که در یک لحظه با تمام گناهان خود وداع گفتند، و حتی بعضاً در صف زاهدان و عابدان قرار گرفتند.

(آیه ۱۷) - و از آنجا که زنده شدن قبله های مرده با ذکر الهی و پیدا کردن حیات معنوی در پرتو خشوع و خضوع در مقابل قرآن، شباهت زیادی به زنده شدن زمینهای مرده به برکت قطرات حیاتبخش باران دارد در این آیه می افزاید: «بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند» (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

«ما آیات (خود) را (در صحنه آفرینش و نیز در صحنه وحی) برای شما بیان کردیم شاید اندیشه کنید» (قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

در حقیقت این آیه هم اشاره ای است به زنده شدن زمینهای مرده به وسیله باران، و هم زنده شدن دلهای مرده به وسیله ذکر الله و قرآن مجید که از آسمان وحی بر قلب پاک محمد ﷺ نازل شده است و هر دو شایسته تدبر و تعقل است.

(آیه ۱۸) - در این آیه بار دیگر به مسأله انفاق که از میوه های شجره ایمان و خشوع است باز می گردد، و همان تعبیری را که در آیات قبل خواندیم با اضافاتی تکرار کرده، می فرماید: «مردان و زنان انفاق کننده و آنها که (از این راه) به خداوند قرض الحسنه دهند، (این قرض الحسنه) برای آنان مضاعف می شود و پاداش پرارزشی دارند» (إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ).

منظور از «قرض الحسنه به خداوند» همان «انفاق فی سبیل الله» است، هر چند وام دادن به بندگان خدا نیز از فضل اعمال است. و در آن حرفی نیست.

(آیه ۱۹) - در ادامه بحث آیات گذشته پیرامون مؤمنان و اجر و پاداششان در پیشگاه خدا، در اینجا می افزاید: «کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند آنها

صدیقین و شهدا نزد پروردگارشانند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

«صدیق» کسی است که سر تا پا صداقت و راستی است، و عملش گفتارش را تصدیق می‌کند.

واژه «شهداء» ممکن است به معنی «شهادت بر اعمال» بوده باشد، همان‌گونه که از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که پیامبران گواه اعمال امتهای خود هستند، و پیامبر اسلام ﷺ گواه بر آنها، و بر امت اسلامی است، و مسلمانان نیز شاهد و گواه بر اعمال مردمند.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که «شهدا» در اینجا به همان معنی شهیدان راه خداست، یعنی؛ افراد مؤمن اجر و پاداش شهیدان را دارند، و به منزله شهدا محسوب می‌شوند.

سپس می‌افزاید: «برای آنهاست پاداش (اعمال) شان و نور (ایمان) شان» (لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ).

این تعبیر سربسته اشاره به پاداش عظیم و نور فوق‌العاده آنهاست. و در پایان می‌فرماید: «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها دوزخیانند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ). تا با مقابله این دو گروه با یکدیگر مقام والای گروه اول، و انحطاط و بدبختی گروه دوم آشکار گردد.

و از آنجا که در گروه اول، سطح بالای ایمان مطرح بود، در این گروه نیز کفر شدید مطرح است، لذا با تکذیب آیات الهی همراه ذکر شده.

(آیه ۲۰) - دنیا چیزی جز متاع غرور نیست! از آنجا که حب و علاقه دنیا سرچشمه هر گناه و «رأس کل خطیئه» است در این آیه ترسیم گویائی از وضع زندگی دنیا و مراحل مختلف، و انگیزه‌های حاکم بر هر مرحله را ارائه داده، می‌گوید: «بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل‌پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است» (اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة

وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَتَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ).

به این ترتیب «غفلت»، «سرگرمی»، «تجمل»، «تفاخر» و «تکاثر» دورانهای پنج‌گانه عمر آدمی را تشکیل می‌دهند.

سپس با ذکر یک مثال آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسانها مجسم ساخته، می‌فرماید: «همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی، سپس تبدیل به گاه می‌شود!» (كَمْثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرِيهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا).

«کفار» در اینجا به معنی کشاورزان است، زیرا اصل معنی «کفر» به معنی «پوشاندن» است، و چون کشاورز بذرافشانی کرده و آن را زیر خاک می‌پوشاند از این رو به او «کافر» می‌گویند.

سپس به بازده عمر و نتیجه و محصول نهائی آن پرداخته، می‌افزاید: «و در آخرت (از دو حال خارج نیست): عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی» (وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ).

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می‌دهد: «و (به هر حال) زندگی دنیا جز متاع و فریب نیست!» (وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ).

جمله «دنیا متاع غرور است» مفهومش این است که وسیله و ابزار است برای فریبکاری، فریب‌دادن خویشتن، و هم فریب دیگران و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهائی قرار می‌دهند و به آن دل می‌بندند، و آخرین آرزویشان وصول به آن است، اما اگر مواهب این جهان مادی وسیله‌ای برای وصول به ارزشهای والای انسانی و سعادت جاودان باشد هرگز دنیا نیست، بلکه مزرعه آخرت، و قنطره و پلی برای رسیدن به آن هدفهای بزرگ است.

(آیه ۲۱) - یک مسابقه بزرگ معنوی! بعد از بیان ناپایداری جهان و لذات آن، و این‌که مردم در سرمایه‌های کم ارزش این جهان نسبت به یکدیگر تفاخر و تکاثر می‌جویند، در اینجا مردم را به یک مسابقه عظیم روحانی در طریق کسب

آنچه پایدار است و سزاوار هرگونه تلاش و کوشش دعوت کرده، می فرماید: «و به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند آماده شده است»

(سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ).

در حقیقت مغفرت پروردگار کلید بهشت است همان بهشتی که پهنه آسمان و زمین را فرا می‌گیرد، و از هم‌اکنون آماده برای پذیرائی مؤمنان است تا کسی نگوید بهشت نسیه است و بر نسیه دل نباید نهاد.

این نکته شایسته توجه است که پیشی گرفتن به سوی مغفرت پروردگار از طریق اسباب آن است، مانند توبه و جبران طاعات فوت شده و اصولاً اطاعت پروردگار و پرهیز از معاصی است.

و در پایان آیه می‌افزاید: «این فضل خداوند است که به هرکس بخواهد می‌دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است» (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

یقیناً آن چنان بهشت گسترده، با آن مواهب عظیمش چیزی نیست که انسان با این اعمال ناچیز به آن برسد، و این تنها فضل و رحمت و لطف الهی است که آن پاداش عظیم را در مقابل این قلیل قرار داده، و از او نیز جز این انتظار نیست. چرا که پاداشها همیشه به مقیاس اعمال نیست بلکه به مقیاس کرم پاداش دهنده است.

(آیه ۲۲) - سپس برای تأکید بیشتر در زمینه عدم دل بستگی به دنیا، و شاد نشدن به اقبال آن، و غمگین نگشتن به ادبار آن، می‌افزاید: «هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر این که همه آنها قبل از آن که زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است، و این امر برای خداوند آسان است» (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

آری! مصائبی که در زمین رخ می‌دهد همچون زلزله‌ها و سیلها و طوفانها و همچنین مصائبی که در نفوس انسانها واقع می‌شود مانند مرگ و میرها، و انواع حوادث دردناکی که دامان انسان را می‌گیرد همه آنها از قبل مقدر شده است، و در لوح محفوظ ثبت است.

ولی باید توجه داشت که مصائبی که در این آیه به آن اشاره شده، تنها مصائبی است که به هیچ وجه قابل اجتناب نیست و مولود اعمال انسانها نمی‌باشد و گرنه مصیبتها، و ناکامیهایی که تنها معلول گناهان و سهل انگاری خود انسان است، راه مقابله با آنها موضع‌گیری صحیح در برنامه‌های زندگی است.

و منظور از «لوح محفوظ» علم بی‌پایان خداوند است، و یا صفحه جهان خلقت و نظام علت و معلول که آن نیز مصداق علم فعلی خداوند است.

(آیه ۲۳) - اکنون ببینیم فلسفه تقدیر این مصائب در لوح محفوظ و سپس بیان این حقیقت در قرآن چیست؟

آیه مورد بحث پرده از روی این راز مهم برداشته، می‌گوید: «این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید» (لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ).

این دو جمله کوتاه در حقیقت یکی از مسائل پیچیده فلسفه آفرینش را حل می‌کند، چرا که انسان همیشه در جهان هستی با مشکلات و گرفتاریها و حوادث ناگوار روبروست، و غالباً از خود سؤال می‌کند: با این که خداوند مهربان و کریم و رحیم است این حوادث دردناک برای چیست؟!

قرآن می‌گوید: «هدف این بوده که شما دل بسته و اسیر زرق و برق این جهان نباشید».

این مصائب زنگ بیدارباشی است برای غافلان و شلاقی است، برای ارواح خفته، و رمزی است از ناپایداری جهان، و اشاره‌ای است به کوتاه بودن عمر این زندگی.

آری این مصائب‌شکننده تفاخر و غرور است، لذا در پایان آیه می‌افزاید:

«و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد» (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ).

تنها کسی گرفتار این حالات می شود که مست ناز و نعمت گردد، ولی وجود آفات و مصائب برای آنها که قابل بیداری و هدایتند این مستی و آثار آن را از بین می برد.

افراد با ایمان با توجه به آیه فوق هنگامی که به نعمتی از سوی خدا می رسند خود را امانتدار او می دانند، نه از رفتن آن غمگین می شوند و نه از داشتن آن مست و مغرور.

(آیه ۲۴) - این آیه توضیح و تفسیری است بر آنچه در آیه قبل آمده و در حقیقت «مختال فخور» (متکبر فخرفروش) را معرفی می کند، می فرماید: «همانها که بخل می ورزند و مردم را به بخل دعوت می کنند» (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ).

آری! لازمه دل بستگی شدید به مواهب دنیا تکبر و غرور است، و لازمه تکبر و غرور بخل کردن، و دعوت دیگران به بخل است، اما بخل کردن به این دلیل که سرمایه کبر و غرور خود را این اموال می داند، و هرگز نمی خواهد آن را از دست دهد، و اما دعوت دیگران به بخل برای این است که اگر دیگران سخاوتمند باشند او رسوا می شود و دیگر این که، چون بخل را دوست دارد مبلغ چیزی است که به آن عشق می ورزد!

و برای این که تصور نشود اصرار و تأکید خداوند در مسئله انفاق و ترک بخل و یا حتی تعبیر به وام گرفتن خداوند از بندگان در آیات گذشته - که همه برای تشویق آنها به انفاق است - از نیاز ذات پاک او سرچشمه می گیرد، در پایان آیه می افزاید: «و هرکس (از این فرمان) روی گردان شود (به خود زیان می رساند نه به خدا) چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است» (وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

همه به او نیازمندند و او از همگان بی نیاز است، چرا که خزائن و منابع اصلی همه چیز نزد اوست، و از آنجا که جامع همه صفات کمال است شایسته هر حمد

و ستایش نیز می‌باشد.

(آیه ۲۵) - هدف اصلی بعث انبیاء! از آنجا که سبقت به سوی رحمت و مغفرت و بهشت پروردگار که در آیات قبل به آن اشاره شده بود نیاز به رهبری «رهبران الهی» دارد در این آیه که از پرمحتواترین آیات قرآن است به این معنی اشاره کرده، و هدف ارسال انبیاء و برنامه آنها را دقیقاً بیان می‌کند، می‌فرماید: «ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم» (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ).

«و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم» (وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ).
«تا مردم قیام به عدالت کنند» (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ).

به این ترتیب پیامبران با سه وسیله مجهز بودند: دلائل روشن، کتب آسمانی، و معیار سنجش حق از باطل و خوب از بد، و مانعی ندارد که فی المثل قرآن مجید هم «بینه» (معجزه) باشد، و هم کتاب آسمانی، و هم بیان‌کننده احکام و قوانین، یعنی سه بعد در یک محتوا.

و به هر حال هدف از اعزام این مردان بزرگ با این تجهیزات کامل همان اجرای «قسط و عدل» است و این یکی از اهداف متعدد ارسال پیامبران است. ولی از آنجا که در یک جامعه انسانی هر قدر سطح اخلاق و اعتقاد و تقوا بالا باشد باز افرادی پیدا می‌شوند که سر به طغیان و گردنکشی برمی‌دارند و مانع اجرای قسط و عدل خواهند بود. لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است!» (وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ).

آری! تجهیزات سه‌گانه انبیاء الهی برای اجرای عدالت وقتی می‌تواند به هدف نهایی برسد که از ضمانت اجرائی آهن و «بأس شدید» آن برخوردار باشد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در تفسیر جمله «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» فرمود: «منظور از نازل کردن آهن خلقت آن است».

سپس به یکی دیگر از اهداف ارسال انبیا و نزول کتب آسمانی و همچنین

آفرینش و سائللی همچون آهن اشاره کرده، می‌فرماید: هدف این است «تا خداوند بدانند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آنکه او را ببینند» (وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ).

منظور از علم خداوند در اینجا تحقیق عینی علم اوست، یعنی تا آشکار شود چه کسانی به یاری خدا و مکتب او به پا می‌خیزند و قیام به قسط می‌کنند و چه کسانی از این وظیفه بزرگ سر باز می‌زنند در حقیقت مفهوم این آیه شبیه همان است که در آیه ۱۷۹ سوره آل عمران آمده.

«ممکن نبود خداوند مؤمنان را به همان صورت که شما هستید واگذارد مگر این‌که ناپاک را از پاک جدا کند!»

به این ترتیب مسأله آزمون و امتحان انسانها، و جداسازی صفوف و تصفیه، یکی دیگر از اهداف بزرگ این برنامه بوده است.

تعبیر به «یاری خداوند» مسلماً به معنی یاری دین و آئین و نمایندگان او و بسط آئین حق و قسط و عدل است، وگرنه خداوند نیازی به یاری کسی ندارد، و همگان به او نیازمندند.

لذا برای اثبات همین معنی آیه را با این جمله پایان می‌دهد که: «خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است» (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ).

برای او ممکن است با یک اشاره همه جهان را زیر و رو کند و تمامی دشمنان را نابود و اولیائش را پیروز گرداند، ولی هدف اصلی که ترتیب و تکامل انسانهاست از این طریق حاصل نمی‌گردد، لذا آنها را دعوت به یاری آئین حق کرده است.

(آیه ۲۶) - پیامبران را یکی بعد از دیگری فرستادیم!

چنانکه می‌دانیم شیوه قرآن این است که بعد از بیان یک سلسله اصول کلی تعلیمات خود، اشاره به سرنوشت اقوام پیشین می‌کند تا شاهد گویائی برای آن باشد، در اینجا نیز بعد از ذکر مسائل پیشین درباره ارسال رسولان همراه بینات و کتاب و میزان، و همچنین لزوم سبقت مردم بر یکدیگر در وصول به غفران پروردگار و سعادت جاویدان، از بعضی از اقوام و پیامبران پیشین نام می‌برد و این

اصول کلی را در زندگی آنها مجسم می‌سازد.

نخست از «نوح» و «ابراهیم» که شیخ‌الانبیا و سرسلسله رسولان حق بودند شروع کرده، می‌فرماید: «ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آن دو نبوت و کتاب قرار دادیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ).

اما همگی از این میراث بزرگ و مواهب عظیم خداوند بهره نگرفتند، «گروهی در پرتو آن هدایت یافته‌اند و بسیاری از آنها گنهکارند» (فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ).

آری! نبوت توأم با شریعت و آئین از نوح عليه السلام شروع شد، و بعد از او ابراهیم عليه السلام پیامبر اولوالعزم دیگر، این خط را تداوم بخشید.

(آیه ۲۷) - سپس اشاره سربسته‌ای به سلسله انبیای دیگر، و آخرین آنها قبل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرده، می‌افزاید: «سپس در پی آنان رسولان دیگر خود را فرستادیم» (ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا).

یکی بعد از دیگری با اهدافی هماهنگ قیام کردند و چراغ هدایت را فرا راه مردم قرار دادند تا نوبت به حضرت مسیح عليه السلام رسید.

«و بعد از آنان عیسی بن مریم را مبعوث کردیم» (وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ).

سپس به کتاب آسمانی مسیح عليه السلام اشاره کرده، می‌افزاید: «و به او انجیل عطا کردیم» (وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ).

بعد از ویژگیهای پیروان او سخن می‌گوید، می‌فرماید: «و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً).

سپس می‌افزاید: «و رهبانیته را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشتیم، هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آن را رعایت نکردند، از این رو ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداش دادیم، و بسیاری از آنها فاسقند» (وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا

الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسْتَوُوا).

از آیه فوق استفاده می‌شود که «رهبانیت» در آئین مسیح نبوده و پیروانش آن را بعد از او ابداع کردند، ولی در آغاز نوعی زهدگرایی و از ابداعات نیک محسوب می‌شد، مانند بسیاری از مراسم و سنتهای حسنه‌ای که هم‌اکنون در میان مردم رایج است، و کسی نیز روی آن به عنوان تشریح و دستور خاص شرع تکیه نمی‌کند، ولی این سنت بعداً به انحراف گرائید و آلوده با اموری مخالف فرمان الهی و حتی گناهان زشتی شد.

از جمله بدعتهای زشت مسیحیان در زمینه رهبانیت «تحریم ازدواج» برای مردان و زنان تارک دنیا بود، و دیگر «انزوی اجتماعی» و پشت‌پا زدن به وظائف انسان در اجتماع، و انتخاب صومعه‌ها و دیرهای دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بود، سپس مفاسد زیادی در دیرها و مراکز زندگی رهبانها به وجود آمد.

اسلام به شدت «رهبانیت» را محکوم کرده چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند متعال رهبانیت را برای امت من مقرر نداشته، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست».

آیه ۲۸ - شأن نزول: در مورد نزول این آیه و آیه بعد نقل شده که: رسول خدا ﷺ جعفر بن ابی طالب را با هفتاد نفر به سوی نجاشی (به حبشه) فرستاد، او بر نجاشی وارد شد، و وی را دعوت به اسلام کرد، و اجابت نمود و ایمان آورد، به هنگام بازگشت از حبشه چهل تن از اهل آن کشور که ایمان آورده بودند به جعفر گفتند: به ما اجازه ده که خدمت این پیامبر ﷺ برسیم و اسلام خود را بر او عرضه بداریم، و همراه جعفر به مدینه آمدند.

هنگامی که فقر مالی مسلمانها را مشاهده کردند، به رسول خدا ﷺ عرض کردند: اگر اجازه فرمائید به کشور خود بازگردیم و اموال خود را همراه بیاوریم و با مسلمانان تقسیم کنیم.

پیامبر ﷺ اجازه فرمود.

در این هنگام آیه ۵۲ تا ۵۴ سوره قصص نازل گردید و از آنها تمجید کرد. افرادی از اهل کتاب که ایمان نیاورده بودند هنگامی که این جمله را - که در ذیل آیات مزبور است - شنیدند: «آنها پاداش خود را به خاطر صبر و استقامتشان دو بار دریافت می‌دارند» در برابر مسلمانان ایستادند و گفتند: ای مسلمانان! کسانی که به کتاب شما و کتاب ما ایمان بیاورند دو پاداش دارند، بنابراین کسی که تنها به کتاب ما ایمان داشته باشد یک پاداش دارد همانند پاداش شما! بنابراین به اعتراف خودتان شما فضیلتی بر ما ندارید!

اینجا بود که این دو آیه نازل شد، و اعلام داشت که مسلمانان نیز دو پاداش دارند، علاوه بر نور الهی و مغفرت، و سپس افزود: «اهل کتاب بدانند آنها توانائی بر به دست آوردن چیزی از فضل و رحمت الهی ندارند!»

تفسیر: آنها که دو سهم از رحمت الهی دارند: از آنجا که در آیات گذشته سخن از اهل کتاب و مسیحیان در میان بود، این آیه و آیه بعد تکمیلی است بر آنچه در آیات قبل آمده است.

نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ).

مخاطب در آیه همه مؤمنانی هستند که در ظاهر دعوت پیامبر ﷺ را پذیرفته بودند ولی هنوز ایمان راسخ، ایمانی که اعماق جان آنها را روشن کند و در اعمال آنها ظاهر شود، پیدا نکرده بودند.

سپس در دنباله آیه به سه موهبت بزرگ که در سایه ایمان عمیق و تقوا حاصل می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: چنین کنید «تا دو سهم از رحمتش به شما بیخشد، و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را بیخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است» (یُؤْتِكُمْ كَفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)!

منظور از این دو بهره همان است که در آیه ۲۰۱ سوره بقره آمده: «خداوندا در دنیا به ما نیکی مرحمت فرما، و دپر آخرت نیز نیکی عنایت کن».

دومین پاداش آنها «وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» مفهوم مطلق و گسترده‌ای دارد، نه اختصاصی به دنیا دارد، و نه آخرت، و به تعبیر دیگر ایمان و تقوا سبب می‌شود که حجابها از قلب مؤمن برچیده شود، و چهره حقایق را بی‌پرده ببیند، و در پرتو آن روشن بینی خاصی نصیب او می‌شود که افراد بی‌ایمان از آن محرومند چرا که بزرگترین مانع شناخت و مهمترین حجاب بر قلب آدمی و هوسهای سرکش و آمال و آرزوهای دورودراز و اسارت در چنگال ماده و زرق و برق دنیاست، هنگامی که در پرتو ایمان و تقوا این گرد و غبارها فرونشست آفتاب حقیقت بر صفحه قلب می‌تابد، و حقایق را آن‌چنان که هست درمی‌یابد.

(آیه ۲۹) - این آیه که آخرین آیه این سوره است بیان دلیلی است برای آنچه در آیه قبل آمده، می‌فرماید: این پاداشهای مضاعف الهی علاوه بر نورانیت و مغفرت به خاطر آن است «تا اهل کتاب بدانند که آنها قادر بر چیزی از فضل خدا نیستند و تمام فضل (و رحمت) به دست اوست، به هرکس بخواهد آن را می‌بخشد و خداوند دارای فضل عظیم است» (لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

این پاسخی است به آنها که می‌گفتند: خداوند به گروهی از اهل کتاب که ایمان به محمد آورده‌اند - طبق عقیده مسلمانان - دو پاداش می‌دهد، بنابراین ما که ایمان به او نیاورده‌ایم دارای یک پاداشیم همانند دیگر مسلمانان! قرآن به آنها پاسخ می‌گوید که مسلمانان عموماً دارای دو پاداشند، چرا که همه آنها ایمان به رسول خدا و تمام انبیاء پیشین دارند و اما گروهی از اهل کتاب که ایمان نیاورده‌اند هیچ سهمی ندارند تا بدانند که رحمت الهی در اختیار آنان نیست که به هرکس بخواهند بدهند و از هرکس بخواهند دریغ دارند!

«پایان سوره حدید»

آغاز جزء ۲۸ قرآن مجید

سوره مجادله [۵۸]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۲۲ آیه است

محتوای سوره: این سوره طبق طبیعت سوره‌های «مدنی» بیشتر از احکام فقهی، و نظام زندگی اجتماعی، و روابط با مسلمین و غیرمسلمین سخن می‌گوید، و مجموع بحثهای آن را می‌توان در سه بخش خلاصه کرد:

۱- در بخش اول سخن از حکم «ظهار» می‌گوید که در جاهلیت نوعی طلاق و جدائی دائمی محسوب می‌شد، و اسلام آن را تعدیل کرد و در مسیر صحیح قرارداد.

۲- در بخش دیگری یک سلسله دستورها درباره آداب مجالست از جمله منع از «نجوی» (سخنان درگوشی) و همچنین جادادن به کسانی که تازه وارد مجلس می‌شوند.

۳- در آخرین بخش، بحث گویا و مشروح و کوبنده‌ای درباره منافقان، و آنها که ظاهراً دم از اسلام می‌زدند اما با دشمنان اسلام سر و سرّ داشتند، مطرح کرده، مسلمین راستین را از ورود در حزب شیاطین و منافقین برحذر می‌دارد، و آنها را به رعایت «حب فی الله» و «بغض فی الله» و ملحق شدن به «حزب الله» دعوت می‌کند.

نامگذاری سوره به «مجادله» به خاطر تعبیری است که در آیه نخستین آن آمده است.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «هرکس سوره مجادله را تلاوت کند (و در آن بیندیشد و به کار بندد) در قیامت در زمرة حزب الله خواهد بود.»

همچنین در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هرکس سوره حدید و مجادله را در نمازهای فریضه بخواند و آن را ادامه دهد، خداوند هرگز او را در تمام طول زندگی عذاب نمی کند، و در خود و خانواده اش هرگز بدی نمی بیند، و نیز گرفتار فقر و بدحالی نمی شود.»

تناسب محتوای این سوره ها با پادشاهای فوق روشن است، و این خود نشان می دهد که هدف از تلاوت پیاده کردن محتوای آن در زندگی است نه تلاوتی خالی از اندیشه و عمل.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

آیه ۱ - شأن نزول: نقل کرده اند که: زنی از طایفه انصار به نام «خوله» که از طایفه «خزرج» و همسرش «اوس بن صامت» بود در یک ماجرا مورد خشم شوهرش قرار گرفت، و او که مرد تندخویی بود تصمیم بر جدائی از او گرفت، و گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي؛ تو نسبت به من همچون مادر من هستی!».

و این در حقیقت نوعی از طلاق در زمان جاهلیت بود اما طلاق بود که نه قابل بازگشت بود و نه زن آزاد می شد که بتواند همسری برای خود برگزیند، و این بدترین حالتی بود که برای یک زن شوهردار ممکن بود رخ دهد.

چیزی نگذشت که مرد پشیمان شد.

زن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را چنین نقل کرد: ای رسول خدا! همسرم «اوس بن صامت» زمانی مرا به زوجیت خود برگزید که جوان بودم و صاحب جمال و مال و ثروت و فامیل، اموال من را مصرف کرد، حالا «ظهار» کرده

و پشیمان شده، آیا راهی هست که ما به زندگی سابق بازگردیم؟!

پیامبر ﷺ فرمود: تو بر او حرام شده‌ای!

زن پی در پی اصرار و الحاح می‌کرد، سرانجام رو به درگاه خدا آورد و عرض کرد: «خداوندا! بیچارگی و نیاز و شدت حالم را به تو شکایت می‌کنم، خداوندا! فرمانی بر پیامبرت نازل کن و این مشکل را بگشا».

در اینجا حال وحی به پیامبر ﷺ دست داد، و چهار آیه آغاز این سوره بر او نازل شد که راه حل مشکل «ظهار» را به روشنی نشان می‌دهد.

تفسیر: «ظهار» یک عمل زشت جاهلی! باتوجه به آنچه در شأن نزول گفته شد تفسیر آیات نخستین سوره روشن است، می‌فرماید: «خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود، شنید» و تقاضای او را اجابت کرد (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا).

سپس می‌افزاید: آن زن علاوه بر این که با تو مجادله داشت؛ «به خداوند شکایت می‌کرد» و از پیشگاهش تقاضای حل مشکل نمود (وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ).

«این در حالی بود که خداوند گفتگوی شما (و اصرار آن زن) را (در حل مشکلش) می‌شنید» (وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَخَاوُرَ كُما).

«و خداوند شنوا و بیناست» (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ).

آری! خداوند، آگاه از همه «مسموعات» و «مبصرات» است، بی آنکه نیازی به اعضای بینائی و شنوائی داشته باشد، او همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز را می‌بیند و هر سخنی را می‌شنود.

(آیه ۲) - سپس به سراغ بیان حکم ظهار می‌رود و به عنوان مقدمه ریشه این عقیده خرافی را با جمله‌های کوتاه و قاطع درهم می‌کوبد، می‌فرماید: «کسانی از شما که نسبت به همسرانشان ظهار می‌کنند (و می‌گویند: أَنْتَ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي؛ تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) آنان هرگز مادرانشان نیستند، مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده‌اند!» (الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ).

مادر و فرزند بودن چیزی نیست که با سخن درست شود، یک واقعیت عینی خارجی است که هرگز از طریق بازی با الفاظ حاصل نمی شود.

و به دنبال آن می افزاید: «آنها سخنی زشت و باطل می گویند» (وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا).

مطابق این آیه «ظهار» عملی است حرام و منکر، ولی از آنجا که تکالیف الهی اعمال گذشته را شامل نمی شود، و از لحظه نزول حاکمیت دارد، در پایان آیه می فرماید: «و خداوند بخشنده و آمرزنده است» (وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ). هم می بخشد و هم می پوشاند.

بنابراین اگر مسلمانی قبل از نزول این آیات مرتکب این عمل شده نباید نگران باشد، خداوند او را می بخشد.

اما به هر حال مسأله کفاره به قوت خود باقی است.

(آیه ۳) - ولی از آنجا که این سخن زشت و زننده چیزی نبود که از نظر اسلام نادیده گرفته شود لذا کفاره نسبتاً سنگینی برای آن قرارداد تا از تکرار آن جلوگیری کند، می فرماید: «کسانی که همسران خود را ظهار می کنند، سپس از گفته خود باز می گردند، باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم برده ای را آزاد کنند» (وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا).

سپس می افزاید: «این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید» (ذَلِكَمُ تُوَعِّظُونَ بِهِ).

گمان نکنید که چنین کفاره ای در مقابل «ظهار» کفاره سنگین و نامتعادلی است، زیرا این سبب اندرز و بیداری و تربیت نفوس شماسست، تا بتوانید خود را در برابر این گونه کارهای زشت و حرام کنترل کنید.

اصولاً تمام کفارات جنبه بازدارنده و تربیتی دارد، و ای بسا کفاره هایی که جنبه مالی دارد تأثیرش از غالب تعزیرات که جنبه بدنی دارد بیشتر است. و از آنجا که ممکن است بعضی با بهانه هایی شانه از زیر بار کفاره خالی کنند

و بدون این که کفاره دهند با همسر خود بعد از «ظهار» آمیزش جنسی داشته باشند، در پایان آیه می افزاید: «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ). هم ازظهار آگاه است و هم از ترک کفاره و هم از نیات شما!

(آیه ۴) - و نیز از آنجا که آزاد کردن یک برده برای همه مردم امکان پذیر نیست، همان گونه که در شأن نزول آمد و نیز ممکن است انسان از نظر مالی قادر به آزاد کردن برده باشد اما برده ای برای این کار پیدا نشود - همان گونه که در عصر ما چنین است - لذا جهانی و جاودانگی بودن اسلام ایجاب می کند که در مرحله بعد جانشینی برای آزادی بردگان ذکر شود به همین دلیل در آیه مورد بحث می فرماید: «وکسی که توانائی (آزاد کردن برده ای) نداشته باشد دو ماه پیاپی قبل از آمیزش روزه بگیرد» (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَابَعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا).

این کفاره نیز اثر عمیق بازدارنده ای دارد، به علاوه از آنجا که روزه در تصفیه روح و تهذیب نفوس اثر عمیق دارد می تواند جلو تکرار این گونه اعمال را در آینده بگیرد.

البته ظاهر آیه این است که هر شصت روز پی در پی انجام شود، و بسیاری از فقهای اهل سنت نیز بر طبق آن فتوا داده اند، ولی در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام آمده است که اگر کمی از ماه دوم را (حتی یک روز) به دنبال ماه اول روزه بگیرد مصداق شهرین متتابعین و دو ماه پی در پی خواهد بود و این تصریح حاکم بر ظهور آیه است. و از آنجا که بسیاری از مردم نیز قادر به انجام کفاره دوم یعنی دو ماه متوالی روزه نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر کرده، می فرماید: «وکسی که این را هم نتواند شصت مسکین را اطعام کند» (فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِاطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا).

ظاهر «اطعام» این است که به اندازه ای غذا دهد که در یک وعده سیر شود، اما در روایات اسلامی در یک «مد» طعام (حدود ۷۵۰ گرم) تعیین شده است.

سپس در دنباله آیه بار دیگر به هدف اصلی این گونه کفارات اشاره کرده، می افزاید: «این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید» (ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ).

آری! جبران گناهان به وسیله کفّارات پایه‌های ایمان را محکم می‌کند، و انسان را نسبت به مقررات الهی علماً و عملاً پایبند می‌سازد!

و در پایان آیه برای این که همه مسلمانان این مسأله را یک امر جدی تلقی کنند می‌گوید: «اینها مرزهای الهی است، و کسانی که با آن مخالفت کنند عذاب دردناکی دارند» (وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

قوانین الهی را از این رو «حدود الهی» می‌گویند که عبور از آن مجاز نیست.

* چنانکه دیدیم اسلام «ظهار» را به شدت محکوم کرده، بنابراین هرگاه کسی نسبت به همسرش ظهار کند، همسرش می‌تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسماً از طریق طلاق از او جدا شود و یا به زندگی زناشویی باز گردد، اما پیش از بازگشت باید به ترتیبی که در آیات فوق خواندیم کفّاره بدهد.

(آیه ۵) - آنها که با خدا دشمنی می‌کنند

از آنجا که آخرین جمله آیه قبل به همگان اخطار می‌کرد که حدود الهی را رعایت کنند، و از آن تجاوز نمایند، در اینجا از کسانی سخن می‌گوید که نه تنها از این حدود تجاوز کرده، بلکه به مبارزه با خدا و پیامبر او ﷺ برخاسته‌اند و سرنوشت آنها را در این دنیا و جهان دیگر روشن می‌سازد.

نخست می‌فرماید: «کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند خوار و ذلیل شدند آن‌گونه که پیشینیان آنها خوار و ذلیل شدند» (إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

سپس می‌افزاید: «ما آیات روشنی نازل کردیم» (وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ). بنابراین، به قدر کافی اتمام حجت شده و عذر و بهانه‌ای برای مخالفت باقی نمانده است، و با این حال اگر مخالفت کنند باید مجازات شوند.

نه تنها در این دنیا مجازات می‌شوند بلکه؛ «برای کافران عذاب خوارکننده‌ای (در قیامت) است» (وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ).

به هر حال این تهدید الهی در مورد کسانی که در برابر پیامبر ﷺ و قرآن ایستاده بودند به وقوع پیوست، و در جنگهای بدر و خیبر و خندق و غیر آن با ذلت

و شکست روبرو شدند، و سرانجام فتح مکه طومار قدرت و شوکت آنها را در هم پیچید و اسلام در همه جا پیروز گشت.

(آیه ۶) - این آیه در توصیف زمان وقوع عذاب اخروی آنها چنین می‌گوید:
«در آن روز که خداوند همه آنها را برمی‌انگیزد و از اعمالی که انجام دادند باخبر می‌سازد» (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا).

«اعمالی که خداوند حساب آن را نگه داشته و آنها فراموشش کردند»
(أَخْصِيَهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ).

و این خود عذاب دردناکی است که خداوند گناهان فراموش شده آنها را به یادشان می‌آورد و در صحنه محشر در برابر خلائق رسوا می‌شوند.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است» (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

آری؛ حضور خداوند در همه جا و در هر زمان و در درون و برون ما ایجاب می‌کند که نه فقط اعمال، بلکه نیات و عقاید ما را شمارش کند و در آن روز بزرگ که «یوم البروز» است همه را بازگو فرماید.

(آیه ۷) - سپس برای تأکید بر حضور خداوند در همه جا و آگاهی او بر همه چیز سخن را به مسأله «نَجْوَى» (گفتگوهای درگوشی) می‌کشد، می‌فرماید: «آیا نمی‌دانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه در زمین است می‌داند» (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

سپس می‌افزاید: «هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این‌که خداوند چهارمین آنهاست، و هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این‌که خداوند ششمین آنهاست» (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ).

«ونه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن، مگر این‌که او همراه آنهاست هر جا که باشند» (وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا).

«سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می‌سازد چرا که خداوند به هر

چیزی داناست» (ثُمَّ يَسْتَبْهُمُ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

منظور از این که خداوند چهارمین یا ششمین آنهاست این است که او در همه جا حاضر و ناظر و از همه چیز آگاه است، وگرنه ذات پاکش نه مکان دارد و نه هرگز توصیف به اعداد می شود، بلکه شبیه و نظیر و مثل و مانند ندارد.

آیه ۸- شأن نزول: در مورد این آیه دو شأن نزول نقل شده که هرکدام مربوط به یک قسمت از آیه است.

نخست این که: جمعی از یهود و منافقان در میان خودشان جدا از مؤمنان نجوا می کردند و گاه با چشمهای خود اشاره های ناراحت کننده ای به مؤمنان داشتند، و همین باعث غم و اندوه مؤمنان می شد، هنگامی که این کار را تکرار کردند مؤمنان شکایت به رسول خدا ﷺ نمودند، پیامبر ﷺ دستور داد که هیچ کس در برابر مسلمانان با دیگری نجوا نکند، اما آنها گوش ندادند، باز هم تکرار کردند، آیه نازل شد (و آنها را سخت بر این کار تهدید کرد).

همچنین نقل شده که: گروهی از یهود خدمت پیامبر ﷺ آمدند و به جای «السَّلَامُ عَلَيْكَ» گفتند: «السَّامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ» (که مفهومش مرگ بر تو یا ملالت و خستگی بر تو باد، است).

پیامبر ﷺ در جواب آنها فرمود: «وَعَلَيْكُمْ؛ همین بر شما باد».

عایشه می گوید: من متوجه این مطلب شدم و گفتم: «عَلَيْكُمْ السَّامُ وَلَعَنَكُمْ

اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْكُمْ؛ مرگ بر شما، خدا لعنت کند شما را، و غضب کند!»!

پیامبر به من فرمود: مدارا کن و از خشونت و بدگویی بپرهیز.

گفتم: مگر نمی شنوی می گویند: «مرگ بر تو»!

فرمود: مگر تو هم نشنیدی که من در جواب «عَلَيْكُمْ» گفتم!

اینجا بود که خداوند آیه نازل کرد که هنگامی که این گروه نزد شما می آیند

تحیتی می گویند که خدا چنان تحیتی به شما نگفته است.

تفسیر: «نجوا» از شیطان است! در اینجا همچنان ادامه بحثهای نجواست.

نخست می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که از نجوا [=سخنان درگوشی] نهی

شدند سپس به کاری که از آن نهی شده بودند باز می‌گردند، و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا به نجوا می‌پردازند: «الْم تَرِ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ بِالْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ».

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که قبلاً به آنها هشدار داده شده بود که از نجوا بپرهیزند کاری که ذاتاً تولید نگرانی و بدگمانی در دیگران می‌کند.

در ادامه این سخن به یکی دیگر از اعمال خلاف منافقان و یهود اشاره کرده، می‌فرماید: «و هنگامی که نزد تو می‌آیند تو را تحیتی (و خوشامدی) می‌گویند که خدا به تو نگفته است» (وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ).

منظور از «تحیت الهی» در این آیه همان جمله «السَّلَامُ عَلَيْكَ»، یا «سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ» می‌باشد که شبیه آن در آیات قرآن در مورد پیامبران و بهشتیان و غیر آنها کراراً آمده است: از جمله در آیه ۱۸۱ سوره صافات می‌خوانیم: «وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ؛ سلام بر تمام رسولان پروردگار».

سپس می‌افزاید: آنها نه فقط مرتکب این گناهان بزرگ می‌شوند، بلکه آن‌چنان از باده غرور سرمست هستند که؛ «در دل می‌گویند: (اگر اعمال ما بد است پس) چرا خداوند ما را به خاطر گفته‌هایمان عذاب نمی‌کند؟! (وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ).

به این ترتیب هم عدم ایمان خود را به نبوت پیامبر ﷺ ثابت کردند و هم عدم ایمان به احاطه علمی خداوند.

ولی قرآن در یک جمله کوتاه به آنها چنین پاسخ می‌گوید: «جهنم برای آنان کافی است (و نیازی به مجازات دیگر نیست، همان جهنمی که به زودی) وارد آن می‌شوند و چه بدفراجمی است» (حَسْبُ لَهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فِئَسَ الْمَصِيرِ).

البته این تعبیر نفی عذاب دنیوی را درباره آنها نمی‌کند.

(آیه ۹) - و از آنجا که مؤمنان نیز گهگاه به خاطر ضرورتها یا تمایلاتی به نجوا می‌پرداختند در این آیه روی سخن را به آنها کرده، و برای این که در این کار آلوده به گناهان منافقان و یهود نشوند می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

هنگامی که نجوا می‌کنید به گناه و تعدی و نافرمانی رسول (خدا) نجوا نکنید، (محتوای نجوای شما باید پاک و الهی باشد) به کار نیک و تقوا نجوا کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجَوْا بِالْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَالْتَّقْوَى).

«واز خدائی که همگی نزد او جمع می‌شوید پرهیزید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که اصل نجوا اگر در میان مؤمنان باشد، سوءظنی برنیا نگیزد، تولید نگرانی نکند و محتوای آن توصیه به نیکیها و خوبیها باشد مجاز است.

(آیه ۱۰) - لذا در این آیه می‌افزاید: «نجوا تنها از سوی شیطان است» (إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ).

«می‌خواهد با آن مؤمنان را غمگین سازد» (لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا).

«ولی (باید بدانند که شیطان) نمی‌تواند هیچ‌گونه ضرری به آنها برساند جز به فرمان خدا» (وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

چراکه هر مؤثری در عالم هستی است تأثیرش به فرمان خداست.

«پس مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» و از هیچ چیز جز او نترسند و بر غیر او دل ننهند (وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

بدین ترتیب «نجوا» گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد و چنین نجوایی نجوای شیطانی است که هدفش غمگین ساختن مؤمنان است.

در مقابل گاه حکم و جوب به خود می‌گیرد، و این در صورتی است که مسأله سری لازمی در میان باشد که افشای آن خطرناک، و عدم ذکر آن نیز موجب تضییع حق و یا خطری برای اسلام و مسلمین است.

و گاه متصرف به استحباب می‌شود و آن در جایی است که انسان برای انجام کارهای نیک و بر و تقوا به سراغ آن رود، و همچنین حکم کراهت و اباحه.

ولی اصولاً هرگاه هدف مهمتری در کار نباشد نجوا کردن کار پسندیده‌ای نیست، و برخلاف آداب مجلس است زیرا نوعی بی‌اعتنائی یا بی‌اعتمادی نسبت به دیگران محسوب می‌شود.

آیه ۱۱ - شأن نزول: نقل کرده‌اند که: پیامبر ﷺ در یکی از روزهای جمعه در «صَفَه» (سکوی بزرگی که در کنار مسجد پیامبر ﷺ قرار داشت) نشسته بود و گروهی نزد حضرت حاضر بودند، و جا تنگ بود، پیامبر ﷺ عادتش این بود که مجاهدان بدر را اعم از مهاجر و انصار احترام فراوان می‌کرد، در این هنگام گروهی از بدریون وارد شدند، در حالی که دیگران قبل از آنها اطراف پیامبر ﷺ را پر کرده بودند، هنگامی که مقابل پیامبر ﷺ رسیدند سلام کردند، پیامبر ﷺ پاسخ فرمود؛ سپس به حاضران سلام کردند آنها نیز پاسخ گفتند، آنها روی پای خود ایستاده بودند، و منتظر بودند حاضران به آنها جا دهند ولی هیچ‌کس تکان نخورد!

این امر بر پیامبر ﷺ سخت آمد، رو به بعضی از کسانی که اطراف او نشسته بودند کرد و فرمود: فلان و فلانی برخیزید، چند نفر را از جا بلند کرد تا واردین بنشینند (و این در حقیقت نوعی ادب‌آموزی و درس احترام‌گذاشتن به پیش‌کسوتان در ایمان و جهاد بود).

ولی این مطلب بر آن چند نفر که از جا برخاستند ناگوار آمد، منافقان گفتند: پیامبر ﷺ رسم عدالت را رعایت نکرد! در اینجا آیه نازل شد و قسمتی از آداب نشستن در مجالس را برای آنها شرح داد.

تفسیر: احترام به پیش‌کسوتان در مجالس

در تعقیب دستوری که در آیات گذشته در مورد ترک نجوا در مجالس، و محدود ساختن آن به موارد معین آمده، در این آیه یکی دیگر از آداب مجلس را بازگو کرده، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به شما گفته شود: مجلس را وسعت بخشید (و به تازه‌واردها جا دهید) وسعت بخشید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا).

که اگر چنین کنید: «خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می‌بخشد» و در

این جهان نیز به قلب و جان و رزق و روزی شما وسعت می‌دهد (يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ). و از آنجا که گاهی مجلس آن‌چنان مملو است که بدون برخاستن بعضی جا برای دیگران پیدا نمی‌شود، و یا اگر جائی پیدا می‌شود مناسب حال آنها نیست در ادامه آیه می‌افزاید: «و هنگامی که گفته شود: برخیزید برخیزید» (وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا).

نه تعلق جوئید و نه به هنگامی که برمی‌خیزید ناراحت شوید، چرا که گاه تازه واردها از شما برای نشستن سزاوارترند به خاطر خستگی مفرط، یا کهولت سن، و یا احترام خاصی که دارند، و یا جهات دیگر.

سپس به بیان پاداش انجام این دستور الهی پرداخته می‌افزاید: اگر چنین کنید «خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنها داده شده درجات عظیمی می‌بخشد» (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ).

اشاره به این که اطاعت این دستورات دلیل بر ایمان و علم و آگاهی است، و نیز اشاره به این که اگر پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به بعضی دستور داد از جا برخیزند و به تازه واردان جا دهند برای یک هدف مقدس الهی و احترام به پیشگامان در ایمان و علم بوده است.

و از آنجا که گروهی این آداب را با طیب خاطر و از صمیم دل انجام می‌دهند، و گروه دیگری با کراهت و ناخشنودی، یا برای ریا و تظاهر، در پایان آیه می‌افزاید: «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

این آیه نشان می‌دهد آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می‌برد، دو چیز است: ایمان و علم.

آیه ۱۲ - شأن نزول: نقل کرده‌اند: جمعی از اغنیاء خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌آمدند و با او نجوا می‌کردند (این کار علاوه بر این که وقت گرانبهای پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌گرفت مایه نگرانی مستضعفین و موجب امتیازی برای اغنیاء بود) در اینجا این آیه نازل شد و به آنها دستور داد که قبل از نجوا کردن با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صدقه‌ای به مستمندان بپردازند، اغنیاء وقتی چنین دیدند از نجوا خودداری کردند. آیه بعد نازل

شد (و آنها را ملامت کرد و حکم آیه اول را نسخ نمود) و اجازه نجوا به همگان داد - ولی نجوا در مورد کار خیر و اطاعت پروردگار.

تفسیر: یک آزمون جالب! در بخشی از آیات گذشته سخن از مسأله نجوا بود، باز همین بحث را ادامه داده، نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید پیش از نجوایتان صدقه‌ای در راه خدا بدهید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةً).

سپس می‌افزاید: «این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است» (ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ).

این صدقه هم برای متمکنان «خیر» بود، زیرا موجب ثوابی می‌شد، و هم برای نیازمندان، چراکه وسیله کمکی به آنها محسوب می‌گشت. و اما «اطهر» بودنش از این نظر بود که قلوب اغنیا را از حب مال می‌شست، و قلوب نیازمندان را از کینه و ناراحتی.

ولی از آنجا که اگر وجوب صدقه قبل از نجوا عمومیت می‌داشت فقرا از طرح مسائل مهم یا نیازهای خود در برابر پیامبر ﷺ به صورت نجوا محروم می‌شدند، در ذیل آیه حکم صدقه را از این گروه برداشته، می‌فرماید: «و اگر توانائی نداشته باشید خداوند آمرزنده و مهربان است» (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

و به این ترتیب آنها که تمکن مالی داشتند دادن صدقه قبل از نجوا برای آنان واجب بود، و آنها که نداشتند بدون آن می‌توانستند با پیامبر ﷺ نجوا کنند.

(آیه ۱۳) - جالب این که دستور فوق تأثیر عجیبی گذاشت و آزمون جالبی شد و همگی جز یک نفر از دادن صدقه و نجوا خودداری کردند، و او امیر مؤمنان علی عليه السلام بود اینجا بود که آنچه لازم بود روشن شود شد و آنچه باید مسلمانان از این دستور بفهمند و درس گیرند گرفتند.

لذا آیه مورد بحث نازل گردید و این حکم را نسخ کرد و فرمود: «آیا ترسیدید

فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوا خودداری کردید؟! (ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوِيكُمْ صَدَقَاتٍ).

معلوم می شود حب مال در دل شما از علاقه به نجوای پیامبر ﷺ بیشتر است، و نیز معلوم می شود در این نجواها غالباً مسائل حیاتی مطرح نمی شد، و گرنه چه مانعی داشت که این گروه قبل از نجوا صدقه ای می دادند و نجوا می کردند، بخصوص این که مقدار خاصی برای صدقه نیز تعیین نشده بود و می توانستند با مبلغ کمی این مشکل را حل کنند.

سپس می افزاید: «اکنون که این کار را نکردید (و خود به تقصیر خویشتن پی بردید) و خداوند توبه شما را پذیرفت، نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید، و خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید، و (بدانید) خداوند از آنچه انجام می دهید باخیر است» (فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۴) - **حزب شیطان!** در اینجا بخشی از توطئه های منافقان را برملا می سازد، و آنها را با نشانه هایشان به مسلمانان معرفی می کند، و ذکر این معنی بعد از آیات نجوا شاید به این مناسبت است که در میان نجواکنندگان با پیامبر ﷺ افراد منافقی نیز وجود داشتند که از این کار به عنوان پوششی برای توطئه های خود و اظهار نزدیکی به پیامبر اکرم ﷺ استفاده می کردند همین امر سبب شد که قرآن به صورت یک امر کلی با آن برخورد کند.

نخست می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که طرح دوستی با گروهی که مورد غضب خدا بودند ریختند؟! (الَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ). سپس می افزاید: «آنها نه از شما هستند و نه از آنان» یهود (مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ).

نه در مشکلات و گرفتاریها یاور شما هستند، و نه دوست صمیمی آنها، بلکه منافقانی هستند که هر روز چهره عوض می کنند، و هر لمحّه به شکلی در می آیند. باز در ادامه همین سخن می افزاید: «سوگند دروغ یاد می کنند (که از شما

هستند) در حالی که خودشان می دانند» دروغ می گویند (وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

این راه و رسم منافقان است که پیوسته برای پوشانیدن چهره زشت و منفور خود به سوگندهای دروغ پناه می برند، در حالی که عملشان بهترین معرف آنهاست. (آیه ۱۵) - بعد به عذاب دردناک این منافقان لجوج اشاره کرده، می فرماید: «خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته است» (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا). و بدون شک این عذاب عادلانه است؛ «چرا که آنها اعمال بدی انجام می دادند» (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۶) - سپس برای توضیح بیشتر در مورد نشانه های این منافقان می گوید: «آنها سوگندهای خود را سپری قرار دادند و مردم را از راه خدا بازداشتند» (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

قسم یاد می کنند که مسلمانند و هدفی جز اصلاح ندارند در حالی که زیر پوشش این قسم به انواع فساد و خرابکاری و توطئه مشغولند، و در حقیقت از نام مقدس خدا برای جلوگیری از راه خدا بهره می گیرند.

و در پایان آیه می افزاید: «از این رو برای آنان عذاب خوارکننده ای است» (فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

آنها می خواستند با این سوگندهای دروغین آبرو برای خود فراهم کنند ولی خدا آنها را به عذاب خوارکننده و شدیدی مبتلا می سازد.

(آیه ۱۷) - و از آنجا که منافقان غالباً به اموال و فرزندان (سرمایه های اقتصادی و نیروهای انسانی) خود برای حل مشکلات تکیه می کنند قرآن در این آیه می گوید، «هرگز اموال و اولادشان، آنها را از عذاب الهی حفظ نمی کند» (لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا).

بلکه همین اموال طوق لعنتی بر گردن آنها می شود و مایه عذاب دردناکشان. و باز در پایان آیه آنها را با این جمله تهدید می کند: «آنها اهل آتشند و جاودانه در آن می مانند» (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

(آیه ۱۸) - و عجب این که این منافقان در قیامت هم دست از منافقگری خود برنمی دارند چنانکه در این آیه می فرماید: به خاطر بیاورید «روزی را که خداوند همه آنها را برمی انگیزد (و اعمالشان را بر آنها عرضه می دارد و در دادگاه عدلش از آنها سؤال می کند) ولی آنان برای خدا نیز سوگند (دروغ) یاد می کنند همان گونه که (امروز) برای شما یاد می کنند» (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ).

قیامت تجلیگاه اعمال و روحیات انسان در این دنیا است، و از آنجا که منافقان این روحیه را همراه خود به قبر و برزخ برده اند در صحنه قیامت نیز آشکار می شود، و بر طبق عادت گذشته سوگند دروغین یاد می کنند.

سپس می افزاید: «وگمان می کنند کاری می توانند انجام دهند» (وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ). ولی این یک پندار موهوم و خیالی خام بیش نیست! و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: «بدانید آنها دروغگویانند» (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

و به این ترتیب کوس رسوائی آنها را همه جا می زنند.

(آیه ۱۹) - در این آیه سرنوشت نهائی این منافقان تیره دل را چنین بیان می کند: «شیطان بر آنها مسلط شده، و یاد خدا را از خاطر آنها برده است» (اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ).

به همین دلیل؛ «آنان حزب شیطانند» (أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ).

«بدانید حزب شیطان زیانکارانند» (أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

آری! منافقان دروغگو و مغرور به مال و مقام سرنوشتی جز این ندارند که در بست در اختیار شیطان و وسوسه های او قرار می گیرند، و خدا را بکلی فراموش می کنند، نه تنها منحرف می شوند که در زمره عمال شیطان و اعوان و انصار لشکر و حزب او برای گمراه ساختن دیگران قرار می گیرند.

(آیه ۲۰) - در ادامه بیان صفات و نشانه های منافقان در اینجا که آخرین آیات

سوره مجادله است نشانه های دیگری از آنها را مطرح می کند، و سرنوشت حتمی

آنها را که شکست و نابودی است روشن می‌سازد.

نخست می‌فرماید: «کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند آنها در زمره ذلیل‌ترین افرادند» (إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ).

(آیه ۲۱) - این آیه در حقیقت دلیلی است برای این معنی، می‌فرماید: «خدا چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم» (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي). و هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

«چرا (چنین نباشد، در حالی) که خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است» (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ).

به همان اندازه که خداوند قدرتمند است دشمنانش ضعیف و ذلیلند، و اگر می‌بینیم در آیه قبل تعبیر به «أَذَلِّينَ» (ذلیل‌ترین افراد) شده دلیلش همین بوده است. در طول تاریخ این پیروزی فرستادگان الهی در چهره‌های گوناگونی نمایان شده: در عذابهای مختلفی همچون طوفان نوح، و صاعقه عاد و ثمود، و زلزله‌های ویرانگر قوم لوط، و مانند آن، و در پیروزی در جنگهای مختلف، مانند غزوات «بدر» و «حنین» و فتح «مکه» و سایر غزوات پیامبر اسلام ﷺ. و از همه مهمتر پیروزی منطقی آنها بر مکاتب شیطانی و دشمنان حق و عدالت بوده است.

(آیه ۲۲) - در این آیه که آخرین آیه از سوره مجادله، و از کوبنده‌ترین آیات قرآن است، به مؤمنان هشدار می‌دهد که جمع میان «محبت خدا» و «محبت دشمنان خدا» در یک دل ممکن نیست، و باید از میان این دو یکی را برگزینند، اگر راستی مؤمنند باید از دوستی دشمنان خدا بپرهیزند و الا ادعای مسلمانی نکنند! می‌فرماید: «هیچ گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند» (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ).

محبت پدران و فرزندان و برادران و اقوام بسیار خوب است، و نشانه زنده

بودن عواطف انسانی است، اما هنگامی که این محبت رودرروی محبت خدا قرار گیرد ارزش خود را از دست می‌دهد.

سپس به پادشاهای بزرگ این گروه که قلبشان بطورکامل در اختیار عشق خداست پرداخته، و پنج موضوع را که بعضی به صورت امداد و توفیق است، و بعضی به صورت نتیجه و سرانجام کار بیان می‌کند.

در بیان قسمت اول و دوم می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است»
(أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ).

و در سومین مرحله می‌فرماید: «خداوند آنها را در باغهایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند» **(وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا).**

و در چهارمین مرحله می‌افزاید: «خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خداوند خشنودند» **(رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ).**

در برابر مواهب مادی قیامت و جنات و حور و قصور این بزرگترین پاداش روحانی است که به این گروه از مؤمنان داده می‌شود.

احساس رضایت مولا و معبودشان که آنها را پذیرفته، لذتبخش‌ترین احساسی است که به آنها دست می‌دهد، و نتیجه‌اش خشنودی کامل آنها از خداست.

و در آخرین مرحله به صورت یک اعلام عمومی - که حاکی از نعمت و موهبت دیگری است - می‌فرماید: «آنها حزب الله‌اند، بدانید حزب الله پیروزان و رستگارانند» **(أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).**

نه تنها پیروزی در سرای دیگر و نیل به انواع نعمتهای مادی و معنوی در قیامت، بلکه همان‌گونه که در آیات قبل آمد در این دنیا نیز به لطف الهی بر دشمنان پیروزند، و در پایان جهان نیز حکومت حق و عدالت در دست آنهاست.

«پایان سوره مجادله»

سوره حشر [۵۹]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۲۴ آیه است

محتوای سوره: این سوره - که بیشتر ناظر به داستان مبارزه مسلمانان با جمعی از یهود به نام «یهود بنی نضیر» است - از سوره‌های مهم و بیدارگر و تکان‌دهنده قرآن مجید است، و تناسب بسیار نزدیکی با آخرین آیات سوره قبل دارد که وعده پیروزی در آن به «حزب الله» داده شده است.

محتوای این سوره را می‌توان در شش بخش خلاصه کرد:

در بخش اول که تنها یک آیه است سخن از تسبیح و تنزیه عمومی موجودات در برابر خداوند عظیم و حکیم است.

در بخش دوم که از آیه ۲ تا ۱۰ می‌باشد ماجرای درگیری مسلمانان را با یهود پیمان‌شکن مدینه بازگو می‌کند.

در بخش سوم که از آیه ۱۱ تا ۱۷ را تشکیل می‌دهد داستان منافقان مدینه آمده است که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.

بخش چهارم مشتمل بر یک سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است.

بخش پنجم که فقط یک آیه است، توصیف بلیغی است از قرآن.

و بالاخره در بخش ششم قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا و اسماء

حسنای او را بر می‌شمرد که به انسان در طریق معرفه‌الله کمک شایان می‌کند.

ضمناً نام این سوره از آیه دوم آن گرفته شده که سخن از «حشر» یعنی؛ اجتماع یهود برای کوچ کردن از مدینه، و یا حشر مسلمین برای بیرون راندن آنها به میان آمده است.

و بالاخره این سوره نیز یکی از سوره‌های «مسیحات» است، که با تسبیح خداوند شروع شده، و اتفاقاً پایان آن نیز با تسبیح الهی است.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هرکس سوره حشر را بخواند تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجاب و آسمانها و زمینهای هفتگانه و حشرات و بادها و پرندگان و درختان و جنبندگان و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می‌فرستند، و برای او استغفار می‌کنند، و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده است».

بدون شک اینها همه آثار اندیشه در محتوای سوره است که از قرائت آن ناشی می‌شود و در زندگی انسان پرتوافکن می‌گردد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

آیه ۱ - شأن نزول: در مورد نزول پنج آیه اول این سوره شأن نزول مفصلی ذکر کرده‌اند که فشرده آن چنین است:

در سرزمین مدینه سه گروه از یهود زندگی می‌کردند «بنی نضیر» و «بنی قریظه» و «بنی قینقاع» و گفته می‌شود که آنها اصلاً اهل حجاز نبودند ولی چون در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین مدینه ظهور می‌کند به این سرزمین کوچ کردند، و در انتظار این ظهور بزرگ بودند.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود با آنها پیمان عدم تعرض بست، ولی آنها هر زمان فرصتی یافتند از نقض این پیمان فروگذار نکردند.

از جمله این که بعد از جنگ «احد» - غزوه احد در سال سوم هجرت واقع شد - «کعب بن اشرف» با چهل مرد سوار از یهود به مکه آمدند و یکسر به سراغ

قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحداً بر ضد محمد ﷺ پیکار کنند.

این خبر از طریق وحی به پیامبر ﷺ رسید.

دیگر این که پیامبر ﷺ روزی با چند نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله بنی نضیر که در نزدیکی مدینه زندگی می کردند آمد و می خواست از آنها کمک یا وامی بگیرد، و شاید پیامبر ﷺ و یارانش می خواستند در زیر این پوشش وضع «بنی نضیر» را از نزدیک بررسی کنند، مبادا مسلمانان غافلگیر شوند.

پیامبر ﷺ در بیرون قلعه یهود بود و با «کعب بن اشرف» در این زمینه صحبت کرد، در این هنگام در میان یهودیان بذر توطئه ای پاشیده شد، و با یکدیگر گفتند: یک نفر پشت بام رود و سنگ عظیمی بر او بیندازد و ما را از دست این مرد راحت کند! یکی از یهود اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت.

رسول خدا ﷺ از طریق وحی آگاه شد برخاست و به مدینه آمد، و اینجا بود که پیمان شکنی یهود بر رسول خدا ﷺ مسلم شد، و دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد.

در بعضی از روایات نیز آمده که یکی از شعرای بنی نضیر به هجو و بدگوئی پیامبر ﷺ پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان شکنی آنها بود.

پیامبر ﷺ برای این که ضربه کاری قبلاً به آنها بزند به «محمد بن مسلمه» که با «کعب بن اشرف» بزرگ یهود آشنائی داشت دستور داد او را به هر نحو بتواند به قتل برساند و او با مقدماتی این کار را کرد.

کشته شدن «کعب بن اشرف» تزلزلی در یهود ایجاد کرد. به دنبال آن رسول خدا ﷺ دستور داد مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان شکن حرکت کنند، هنگامی که آنها باخبر شدند، به قلعه های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند، و درها را محکم بستند، پیامبر ﷺ دستور داد بعضی درختان نخل را که نزدیک قلعه ها بود بکنند یا بسوزانند.

این کار فریاد یهود را بلند کرد گفتند: ای محمد! تو پیوسته از این گونه کارها نهی می‌کردی، پس این چه برنامه‌ای است؟
آیه پنجم این سوره نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این یک دستور خاص الهی بود.

محاصره چند روز طول کشید و پیامبر ﷺ برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک گویند آنها نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه‌های آنها به دست مسلمانان افتاد.

تفسیر: این سوره با تسبیح و تنزیه خداوند و بیان عزت و حکمت او شروع می‌شود، می‌فرماید: «آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گوید، و او عزیز و حکیم است» (سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

و این در حقیقت مقدمه‌ای است برای بیان سرگذشت یهود «بنی‌نضیر» همانها که در شناخت خدا و صفاتش گرفتار انواع انحرافات بودند.
تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان اعم از فرشتگان و انسانها و حیوانات و گیاهان و جمادات ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال، چراکه نظام شگفت‌انگیزی که در آفرینش هر ذره‌ای به کار رفته با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خداست.

و از سوی دیگر به عقیده جمعی از دانشمندان هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد هرچند ما از آن آگاه نیستیم، و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می‌گوید، هرچند گوش ما توانایی شنوایی آن را ندارد.

(آیه ۲) - بعد از بیان این مقدمه به داستان رانده شدن یهود بنی‌نضیر از مدینه پرداخته، می‌فرماید: «او (خداوند) کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد (با مسلمانان) از خانه‌هایشان بیرون راند!» (هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ).

منظور از «حشر» در اینجا اجتماع و حرکت مسلمانان از مدینه به سوی قلعه‌های یهود، و یا اجتماع یهود برای مبارزه با مسلمین است، و از آنجا که این نخستین اجتماع در نوع خود بود در قرآن به عنوان «لَا أَوَّلَ الْحَشْرِ» نامیده شده، و این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود «بنی‌نضیر» و یهود «خیبر» و مانند آنها.

سپس می‌افزاید: «شما هرگز گمان نمی‌کردید که آنها (از این دیار) خارج شوند و خودشان نیز گمان می‌کردند که دژهای محکمشان آنان را از عذاب الهی مانع می‌شود» (مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ). آنها چنان مغرور و از خود راضی بودند که تکیه‌گاهشان دژهای نیرومند و قدرت ظاهریشان بود، ولی از آنجا که خدا می‌خواست بر همه روشن سازد که چیزی در برابر اراده او قدرت مقاومت ندارد حتی بدون آن که جنگی رخ دهد آنها را از آن سرزمین بیرون راند!

لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «اما خداوند از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد، و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند، به گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند» (فَأَتَيْهِمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ). آری! خدا این لشکر نامرئی، یعنی؛ لشکر ترس را که در بسیاری از جنگها به یاری مؤمنان می‌فرستاد بر قلب آنها چیره کرد، و مجال هرگونه حرکت و مقابله را از آنها سلب نمود، آنها خود را برای مقابله با لشکر برون آماده کرده بودند بی‌خبر از آن که خداوند لشکری از درون به سراغشان می‌فرستد.

و در پایان آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی می‌فرماید: «پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!» (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ).

(آیه ۳) - این آیه می‌افزاید: «و اگر نه این بود که خداوند ترک وطن را بر آنان مقرر داشته بود آنها را در همین دنیا مجازات می‌کرد» (وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا).

بدون شک جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه‌هائی که یک عمر فراهم کرده بودند خود برای آنها عذابی دردناک بود.

بنابراین منظور از جمله فوق این است که اگر این عذاب برای آنها مقدر نشده بود عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود بر سر آنها فرود می‌آمد، خدا می‌خواست آنها در جهان آواره شوند، و ای بسا این آوارگی برای آنها دردناکتر بود، زیرا هر وقت به یاد آن همه دژها و خانه‌های مجلل و مزارع و باغات خود می‌افتادند که در دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان‌شکنی و توطئه بر ضد پیامبر خدا ﷺ در مناطق دیگر محروم و سرگردانند گرفتار آزار و شکنجه‌های روحی فراوانی می‌شدند.

اما این تنها عذاب دنیای آنها بود، لذا در پایان این آیه می‌افزاید: «و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است» (وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ النَّارِ).

چنین است دنیا و آخرت کسانی که پشت‌پا به حق و عدالت زنند و بر مرکب غرور و خودخواهی سوار گردند.

(آیه ۴) - و از آنجا که ذکر این ماجرا علاوه بر بیان قدرت پروردگار و حقانیت پیغمبر اکرم ﷺ باید هشدار برای تمام کسانی باشد که اعمالی مشابه یهود بنی‌نضیر دارند تا مسأله در آنها خلاصه نشود در این آیه مطلب را تعمیم داده، می‌افزاید: «این مجازات (دنیا و آخرت) از آن جهت دام‌گیرشان شد که با خدا و رسولش به دشمنی برخاستند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

«و هرکس به دشمنی با خدا برخیزد (خداوند مجازاتش می‌کند زیرا) خدا مجازات شدیدی دارد» (وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

(آیه ۵) - در این آیه به پاسخ ایرادی می‌پردازد که یهود بنی‌نضیر - چنانکه در شأن نزول نیز گفتیم - به پیامبر ﷺ متوجه می‌ساختند، در آن موقع که دستور داد قسمتی از نخلهای نزدیک قلعه‌های محکم یهود را ببرند (تا محل کافی برای نبرد باشد، یا برای این که یهود ناراحت شوند و از قلعه‌ها بیرون آیند و درگیری در خارج قلعه روی دهد).

آنها گفتند: ای محمد! مگر تو نبودی که از این گونه کارها نهی می‌کردی؟
آیه نازل شد و گفت: «هر درخت با ارزش نخل را قطع یا آن را به حال خود
واگذاشتید همه به فرمان خدا بود!» (مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَبَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى
أُصُولِهَا فَبَادِئِ اللَّهِ).

«وهدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کنند» (وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ).
آیه ۶ - شأن نزول: از آنجا که این آیه و آیه بعد نیز تکمیلی است بر آیات
گذشته، شأن نزول آن نیز ادامه همان شأن نزول است.

توضیح این‌که: بعد از بیرون رفتن یهود «بنی نضیر» از مدینه، باغها و زمینهای
کشاورزی و خانه‌ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند، جمعی از سران
مسلمین خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند و طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به
خاطر داشتند عرض کردند: برگزیده‌های این غنیمت، و یک چهارم آن را برگیر
و بقیه را به ما واگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم!

آیات مورد بحث نازل شد و با صراحت گفت: چون برای این غنائم، جنگی
نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده‌اند تمام آن تعلق به رسول الله (رئیس حکومت
اسلامی) دارد و او هرگونه صلاح بداند تقسیم می‌کند.

پیامبر ﷺ این اموال را در میان مهاجرین که دستهای آنها در سرزمین
مدینه از مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار که نیاز شدیدی داشتند
تقسیم کرد.

تفسیر: حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می‌آید

در این آیه حکم غنائم بنی نضیر را بیان می‌کند، و در عین حال روشنگر
یک قانون کلی در زمینه تمام غنائمی است که بدون دردسر و زحمت و رنج
عائد جامعه اسلامی می‌شود که از آن در فقه اسلامی به عنوان «فَیْء» یاد
شده است.

می‌فرماید: «و آنچه را خدا از آنان [= یهود] به رسولش بازگردانده
(و بخشیده) چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید) نه

اسبی تاخدید، ونه شتری» (وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ).

سپس می‌افزاید: چنان نیست که پیروزیها همیشه نتیجه جنگهای شما باشد، «ولی خداوند رسولان خود را بر هرکس بخواهد مسلط می‌سازد، و خدا بر همه چیز تواناست» (وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آری! پیروزی بر دشمن سرسخت و نیرومندی همچون یهود بنی‌نضیر با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفت، تا بدانید خداوند بر همه چیز قادر است، اینجاست که مسلمانان می‌توانند در چنین میدانهایی هم درس معرفه‌الله بیاموزند، و هم نشانه‌های حقانیت پیامبر ﷺ را ببینند، و هم برنامه اخلاص و اتکاء به ذات پاک خدا را در تمام مسیر راهشان یاد گیرند.

(آیه ۷) - این آیه مصرف «فیئ» را که در آیه قبل آمده است به وضوح بیان می‌کند و به صورت یک قاعده کلی می‌فرماید: «آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا، و رسول، و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است» (مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَاللَّسُّوْلِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ).

یعنی؛ این همانند غنائم جنگهای مسلحانه نیست که تنها یک پنجم آن در اختیار پیامبر ﷺ و سایر نیازمندان قرار گیرد، و چهار پنجم از آن جنگجویان باشد. و نیز اگر در آیه قبل گفته شد که تمام آن متعلق به رسول خداست مفهومش این نیست که تمام آن را در مصارف شخصی صرف می‌کند، بلکه چون رئیس حکومت اسلامی، و مخصوصاً مدافع و حافظ حقوق نیازمندان است قسمت عمده را در مورد آنها مصرف می‌کند.

پس این مصارف ششگانه ذکر اولویتهایی است که پیامبر ﷺ در مورد اموالی که در اختیار دارد باید رعایت کند، و به تعبیر دیگر پیغمبر اکرم ﷺ این همه ثروت را برای شخص خودش نمی‌خواهد بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در

هر موردی لازم است مصرف می‌کند.

این نکته نیز قابل توجه است که این حق بعد از پیامبر ﷺ به امامان معصوم علیهم‌السلام و بعد از آنها به نواب آنها یعنی مجتهدان جامع‌الشرایط می‌رسد، چرا که احکام اسلام تعطیل بردار نیست، و حکومت اسلامی از مهمترین مسائلی است که مسلمانان با آن سر و کار دارند و قسمتی از پایه‌های این حکومت بر مسائل اقتصادی نهاده شده است و بخشی از مسائل اقتصادی اصیل اسلامی همینهاست.

سپس به فلسفه این تقسیم حساب شده پرداخته، می‌افزاید: این به خاطر آن است «تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد» و نیازمندان از آن محروم نشوند! (كَيْلًا يَكُونُ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ). این آیه یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می‌کند و آن این‌که جهت‌گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به «مالکیت خصوصی» برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروتها متمرکز در دست گروهی محدود نشود که پیوسته در میان آنها دست به دست بگردد.

و در پایان آیه می‌فرماید: «آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و آنچه نهی کرده خودداری نمائید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است» (وَمَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

این جمله هرچند در ماجرای غنائم بنی‌نضیر نازل شده، ولی محتوای آن یک حکم عمومی در تمام زمینه‌ها و برنامه‌های زندگی مسلمانهاست، و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر ﷺ و بر طبق این اصل همه مسلمانان موظفند اوامر و نواهی پیامبر ﷺ را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند، خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد یا غیر آن.

(آیه ۸) - سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام!

قرآن همچنان بحث آیات گذشته پیرامون مصارف ششگانه «فیء» - اموال

و غنائمی که جنگ عائد مسلمین می شود - را ادامه می دهد، که در حقیقت تفسیری برای یتیمان و مسکینها و بیش از همه تفسیر «ابن السبیل» است. می فرماید: این اموال «برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند» (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ).

«آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند، آنها راستگویانند» (يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ).

در اینجا سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در «اخلاص» و «جهاد مستمر» و «صدق همه جانبه» خلاصه می شود.

(آیه ۹) - در این آیه به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته، و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی درباره طایفه انصار می کند، و بحثی را که در آیه قبل درباره مهاجران بود با آن تکمیل نموده، می فرماید: «و برای کسانی است که در این سرا [= سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند» (وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

تعبیر به «تَبَوَّؤُا» نشان می دهد که انصار نه تنها خانه های ظاهری را آماده پذیرائی مهاجران کردند که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می توانستند آماده ساختند و اینها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است، و مهم همین است.

سپس به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روحیات انصار می باشد پرداخته، چنین می گوید: آنها چنان هستند که: «هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند دوست می دارند» (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ).

و در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست، بلکه مهم نزد آنان مسأله ایمان و هجرت است، و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها محسوب می شود.

دیگر این که: «و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند» (وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا).

نه چشم‌داشتی به غنائمی که به آنها داده شده است دارند، و نه نسبت به آنها حسد می‌ورزند و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می‌کنند.

و در مرحله سوم می‌افزاید: «و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند» (وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ).
و به این ترتیب «محبت» و «بلندنظری» و «ایشان» سه ویژگی پرافتخار آنهاست.

«ابن عباس» مفسر معروف اسلامی، می‌گوید: پیغمبرگرامی اسلام ﷺ روز پیروزی بر یهود بنی‌نضیر به انصار فرمود: «اگر مایل هستید اموال و خانه‌هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، و در این غنائم با آنها شریک شوید، و اگر می‌خواهید اموال و خانه‌هایتان از آن شما باشد و از این غنائم چیزی به شما داده نشود؟!»
انصار گفتند: هم اموال و خانه‌هایمان را با آنها تقسیم می‌کنیم، و هم چشم‌داشتی به غنائم نداریم، و مهاجران را بر خود مقدم می‌شمریم، آیه فوق نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر روی این اوصاف کریمه، و بیان نتیجه آن می‌افزاید: «وکسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند، رستگارانند» (وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

در حدیثی می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «شح از بخل شدیدتر است، بخیل کسی است که در مورد آنچه دارد بخل می‌ورزد، ولی شحیح هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می‌ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می‌کند آن را به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست».

(آیه ۱۰) - در این آیه سخن از گروه سومی از مسلمین به میان می‌آورد که با

الهام از قرآن مجید در میان ما به عنوان «تابعین» معروف شده‌اند، و بعد از مهاجران و انصار که در آیات قبل سخن از آنها به میان آمد سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می‌دهند.

می‌فرماید: «(همچنین) کسانی که بعد از آنها [=مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی» (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ).

به این ترتیب «خودسازی» و «احترام به پیشگامان در ایمان» و «دوری از کینه و حسد» از ویژگیهای آنهاست.

تعبیر به «اخوان» (برادران) و استمداد از خداوند رؤف و رحیم در پایان آیه همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هرکس هر نیکی را می‌خواهد تنها برای خود نخواهد.

این آیه تمام مسلمین را تا دامنه قیامت شامل می‌شود، و بیانگر این واقعیت می‌باشد که اموال «فیء» منحصر به نیازمندان مهاجرین و انصار نیست، بلکه سایر نیازمندان مسلمین را در طول تاریخ شامل می‌شود.

*** صحابه در میزان قرآن و تاریخ** - در اینجا بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هریک از «مهاجران» و «انصار» و «تابعین» در آیات فوق آمده باز اصرار دارند که همه «صحابه» را بدون استثنا پاک و منزّه بشمرند، و کارهای خلافی که احیاناً در زمان خود پیامبر ﷺ یا بعد از او از بعضی از آنان سرزده با دیده اغماض بنگرند، و هرکس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم‌پسته محترم و مقدس بدانند.

در حالی که آیات فوق پاسخ دندان‌شکنی به این افراد می‌دهد، و ضوابط «مهاجران» راستین و «انصار» و «تابعین» را دقیقاً معین می‌کند.

در «مهاجران» اخلاص، و جهاد، و صدق را می‌شمرد.
و در «انصار» محبت نسبت به مهاجران، و ایثار، و پرهیز از هرگونه بخل
و حرص را ذکر می‌کند.

و در «تابعین» خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان، و پرهیز از هرگونه
کینه و حسد را بیان می‌نماید.

بنابراین ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان پرونده اعمال آنها را چه
در عصر پیامبر ﷺ، و چه در طوفانهای شدیدی که بعد از او در جامعه اسلامی
در گرفت، دقیقاً تحت بررسی قرار می‌دهیم، و براساس معیارهایی که در همین آیات
از قرآن دریافته‌ایم، درباره آنها قضاوت و داوری می‌کنیم، پیوند خود را با آنها که بر
سر عهد و پیمان خود باقی ماندند محکم می‌سازیم، و از آنها که در عصر پیامبر ﷺ
یا بعد از او رابطه خود را گسستند می‌بریم، این است یک منطق صحیح و هماهنگ
با حکم قرآن و عقل.

آیه ۱۱ - شأن نزول: جمعی از منافقان مدینه مانند «عبدالله بن ابی»
و یارانش مخفیانه کسی را به سراخ یهود «بنی نضیر» فرستادند و گفتند: شما محکم
در جای خود بایستید، از خانه‌های خود بیرون نروید، و دژهای خود را محکم
سازید، ما دو هزار نفر یاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس با شما
هستیم، طایفه بنی قریظه و سایر هم‌پیمانهای شما از قبیله غطفان نیز با شما
همراهی می‌کنند.

همین امر سبب شد که یهود بنی نضیر بر مخالفت پیامبر ﷺ تشویق شوند،
اما در این هنگام یکی از بزرگان بنی نضیر به نام «سلام» به «حی بن اخطب» که
سرپرست برنامه‌های بنی نضیر بود گفت: اعتنائی به حرف «عبدالله بن ابی» نکنید،
او می‌خواهد شما را تشویق به جنگ محمد ﷺ کند، و خودش در خانه بنشیند
و شما را تسلیم حوادث نماید.

حیی گفت: ما جز دشمنی محمد ﷺ و پیکار با او چیزی را نمی‌شناسیم،
«سلام» در پاسخ او گفت: به خدا سوگند من می‌بینم سرانجام ما را از این سرزمین

بیرون می‌کنند، و اموال و شرف ما بر باد می‌رود کودکان ما اسیر، و جنگجویان ما کشته می‌شوند.

این آیه و سه آیه بعد از آن نازل شد که، سرانجام این ماجرا را بازگو می‌کند.
تفسیر: نقش منافقان در فتنه‌های یهود - بعد از بیان ماجرای طایفه یهود «بنی نضیر» در آیات گذشته، و شرح حال سه گروه از مؤمنان در اینجا به شرح حال گروه دیگری یعنی منافقان و نقش آنها در این ماجرا می‌پردازد.

نخست روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌فرماید: «آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کافرشان از اهل کتاب می‌گفتند: هرگاه شما را (از وطن) بیرون کنند ما هم با شما بیرون خواهیم رفت، و هرگز سخن هیچ‌کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما پیکار شود یاریتان خواهیم نمود» (الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ).

و به این ترتیب این گروه از منافقان به طایفه یهود سه مطلب را قول دادند که در همه دروغ می‌گفتند.

و به همین دلیل قرآن با صراحت می‌گوید: «خداوند شهادت می‌دهد که آنها دروغ‌گویند» (وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

آری! همیشه منافقان دروغ‌گو بوده‌اند، و غالباً دروغ‌گویان منافقند.

(آیه ۱۲) - سپس برای توضیح بیشتر درباره دروغ‌گویی آنها می‌افزاید: «اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی‌روند» (لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ).
«و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد» (وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ).
«و اگر (به گفته خود عمل کنند و) یاریشان کنند پشت به میدان کرده فرار می‌کنند!» (وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولِيَنَّ الْأَدْبَارَ).

«سپس کسی آنان را یاری نمی‌کند» (ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ).

(آیه ۱۳) - در این آیه به تشریح علت این شکست پرداخته، می‌گوید: «وحشت از شما در دلهای آنها بیش از ترس از خداست» (لَا تَنْتَمُونَ لَهُمْ وَرَبُّهُمْ فِي

صُدُّورِهِمْ مِنَ اللَّهِ). چون از خدا نمی ترسند از همه چیز وحشت دارند، مخصوصاً از دشمنان مؤمن و مقاومی چون شما.

«این به خاطر آن است که آنها گروهی نادانند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ).

(آیه ۱۴) - سپس به بیان نشانه روشنی از این ترس درونی پرداخته، می افزاید: «آنها هرگز با شما به صورت گروهی نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها» (لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ). آری! آنها چون از دژ ایمان و توکل بر خدا بیرون هستند جز در پناه دیوارها و قلعه های محکم جرأت جنگ و رویارویی با مؤمنان ندارند!

سپس می افزاید: اما این نه به خاطر آن است که آنها افرادی ضعیف و ناتوان و ناآگاه به فنون جنگند بلکه به هنگامی که درگیری رخ می دهد «بیکارشان در میان خودشان شدید است» اما در برابر شما ضعیف (بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ). و در ادامه همین آیه، به عامل دیگری برای شکست و ناکامی آنها پرداخته، می فرماید: به ظاهر آنها که می نگری «آنها را متحد می پنداری در حالی که دلهایشان پراکنده است، این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی کنند» (تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقَلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ).

به این ترتیب انسجام ظاهری افراد بی ایمان و پیمان و وحدت نظامی و اقتصادی آنها هرگز نباید ما را فریب دهد، چرا که در پشت این پیمانها و شعارهای وحدت، دلهای پراکنده ای قرار دارد، و دلیل آن هم روشن است، زیرا هرکدام حافظ منافع مادی خویشند، و می دانیم منافع مادی همیشه در تضاد است، در حالی که وحدت و انسجام مؤمنان براساس اصولی است که تضاد در آن راه ندارد، یعنی اصل ایمان و توحید و ارزشهای الهی.

(آیه ۱۵) - قرآن همچنان بحث پیرامون داستان یهود بنی نضیر و منافقان را ادامه داده، و با دو تشبیه جالب، موقعیت هرکدام از این دو گروه را مشخص می سازد. نخست می فرماید: داستان یهود بنی نضیر «همچون کسانی است که کمی پیش از آنان بودند (همانها که در این دنیا) طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای

أَنهَا عَذَابِي دَرْدَنَآكِ اسْتِ» (كَمَثَلِ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

اما این گروه چه کسانی بودند که سرگذشت عبرت‌انگیزی قبل از ماجرای بنی‌نضیر داشتند؟

بسیاری از مفسران آن را اشاره به ماجرای یهود «بنی‌قینقاع» می‌دانند که بعد از ماجرای بدر واقع شد، و منجر به بیرون راندن این گروه از یهود از مدینه گردید، آنها نیز مانند یهود «بنی‌نضیر» افرادی ثروتمند و مغرور و در میان خود جنگجو بودند، و پیامبر ﷺ و مسلمانان را تهدید می‌کردند، ولی سرانجام چیزی جز بدبختی و دربه‌دری در دنیا و عذاب الیم آخرت عائدشان نشد.

(آیه ۱۶) - با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید!

در این آیه به تشبیهی درباره منافقان پرداخته، می‌گوید: داستانی آنها نیز «همچون شیطان است که به انسان گفت: کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم) اما هنگامی که کافر شد؛ گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم» (كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ إِنَّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ).

منظور از «انسان» مطلق انسانهایی است که تحت تأثیر شیطان قرار گرفته، فریب وعده‌های دروغین او را می‌خورند و راه کفر می‌پویند، و سرانجام شیطان آنها را تنها گذاشته و از آنان بیزار می‌جوید!

آری! چنین است حال منافقان که دوستان خود را با وعده‌های دروغین و نیرنگ به وسط معرکه می‌فرستند، سپس آنها را تنها گذارده فرار می‌کنند چرا که در نفاق وفاداری نیست.

(آیه ۱۷) - در این آیه نتیجه کار این دو گروه: شیطان و اتباعش و منافقان

و دوستانشان از اهل کفر را روشن ساخته، می‌افزاید: «سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می‌مانند، و این است کیفر ستمکاران!» (فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاؤُ الظَّالِمِينَ).

این یک اصل کلی است که عاقبت همکاری کفر و نفاق، و شیطان و یارانش، شکست و ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است، در حالی که همکاری مؤمنان و دوستانشان همکاری مستمر و جاودانی و سرانجامش پیروزی و برخورداری از رحمت واسعه الهی در هر دو جهان است.

(آیه ۱۸) - در این آیه روی سخن را به مؤمنان کرده، به عنوان یک نتیجه گیری از ماجرای شوم و دردناک «بنی نضیر» و منافقان و شیطان، می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید، و هرکس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؟» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانْتَظِرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ).

در حقیقت سرمایه اصلی انسان در صحنه قیامت کارهایی است که از پیش فرستاده، وگرنه غالباً کسی به فکر انسان نیست که برای او چیزی بعد از مرگ او بفرستد، و یا اگر بفرستند ارزش زیادی ندارد.

سپس بار دیگر برای تأکید می افزاید: «از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

آری! تقوا و ترس از خداوند سبب می شود که انسان برای فردای قیامت بیندیشد، و اعمال خود را پاک و پاکیزه و خالص کند.

(آیه ۱۹) - این آیه به دنبال دستور به تقوا و توجه به معاد، تأکید بر یاد خدا کرده، چنین می فرماید: «و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد» (وَلَا تُكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ).

خمیر مایه تقوا دو چیز است: یاد خدا یعنی؛ توجه به مراقبت دائمی «الله» و حضور او در همه جا و همه حال، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر این که در آن ثبت می شود، و به همین دلیل توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) در سرلوحه برنامه های تربیتی انبیا و اولیاء قرار داشته، و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است.

اصولاً یکی از بزرگترین بدبختیها و مصائب انسان خودفراموشی است، چرا که ارزشها و استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می سپرد، و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است، و چنین انسانی تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند، و همش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود!

و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خداست.

لذا در پایان آیه می گوید: «أَنهَآ فَاسِقَانِد» (أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

(آیه ۲۰) - در این آیه به مقایسه این دو گروه (گروه مؤمنان با تقوا، و متوجه به مبدأ و معاد، و گروه فراموشکاران خدا که گرفتار خودفراموشی شده اند) پرداخته، می گوید: «هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند» (لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ).

نه در این دنیا، نه در معارف، نه در نحوه تفکر، نه در طرز زندگی فردی و جمعی و هدف آن، و نه در آخرت و پادشاهی الهی، خط این دو گروه در همه جا، و همه چیز، از هم جداست، یکی به یاد خدا و قیامت و احیای ارزشهای والای انسانی، و اندوختن ذخائر برای زندگی جاویدان است، و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر بند هوی و هوس.

و به این ترتیب انسان بر سر دو راهی قرار دارد یا باید به گروه اول پیوندد یا به گروه دوم و راه سوم در پیش نیست.

و در پایان آیه به صورت یک حکم قاطع می فرماید: «اصحاب بهشت رستگار و پیروزند» (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ).

نه تنها در قیامت رستگار و پیروزند که در این دنیا نیز پیروزی و آرامش و نجات از آن آنهاست، و شکست در هر دو جهان نصیب فراموشکاران است.

(آیه ۲۱) - اگر قرآن بر کوهها نازل می شد از هم می شکافتند!

در تعقیب آیات گذشته که از طرق مختلف برای نفوذ در قلوب انسانها

استفاده می‌کرد، و مسائل سرنوشت‌ساز انسانها را در زنده‌ترین صورتش بیان نمود در این آیه که به همه آیات قرآن مجید است پرده از روی این حقیقت برمی‌دارد که نفوذ قرآن بقدری عمیق است که اگر بر کوهها نازل می‌شد آنها را تکان می‌داد، اما عجب از این انسان سنگدل که گاه می‌شنود و تکان نمی‌خورد!

نخست می‌فرماید: «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم می‌دیدید در برابر آن خاشع می‌شود، و از خوف خدا می‌شکافد» (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ).

«واینها مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم شاید در آن بیندیشید» (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).

بعضی این آیه را بر ظاهرش حمل کرده‌اند و گفته‌اند: تمام موجودات این جهان، از جمله کوهها، برای خود نوعی درک و شعور دارند و اگر این آیات بر آنها نازل می‌شد به راستی از هم متلاشی می‌شدند، گواه این معنی را آیه ۷۴ سوره بقره می‌دانند که در توصیف گروهی از یهود می‌گوید: «سپس دل‌های شما بعد از این ماجرا سخت شد، همچون سنگ! و یا سخت‌تر! چرا که پاره‌ای از سنگها می‌شکافد و از آنها نهرها جاری می‌شود، و پاره‌ای از آنها شکاف برمی‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند و پاره‌ای از خوف خدا به زیر می‌افتد!»

(آیه ۲۲) - در آیات بعد به ذکر قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا - که توجه به هریک در تربیت نفوس و تهذیب قلوب تأثیر عمیق دارد - می‌پردازد، و ضمن سه آیه پانزده صفت و به تعبیر دیگر هجده صفت از اوصاف عظیم او را برمی‌شمرد و هر آیه با بیان توحید الهی و نام مقدس «الله» شروع می‌شود که انسان را به عالم نورانی اسماء و صفات حق رهنمون می‌گردد.

می‌فرماید: «او خدائی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است و اورحمان و رحیم است» (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ).

در اینجا قبل از هر چیز روی مسأله توحید که خمیرمایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است تکیه می‌کند، و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود.

سپس روی رحمت عامه او که همه خلایق را شامل می‌شود «رَحْمَن» و رحمت خاصه اش که ویژه مؤمنان است «رَحِيم» تکیه شده، تا به انسان امید بخشد. و او را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد یاری دهد.

(آیه ۲۳) - در این آیه علاوه بر تأکید روی مسأله توحید هشت وصف دیگر ذکر کرده، می‌فرماید: «او خدائی است که معبودی جز او نیست» (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«حاکم و مالک اصلی اوست» (الْمَلِكُ).

«از هر عیب منزّه است» (الْقُدُّوسُ).

«به کسی ستم نمی‌کند» و همه از ناحیه او در سلامتند (السَّلَامُ).

سپس می‌افزاید: او برای دوستانش «امنیت بخش است» (الْمُؤْمِنُ).

او حافظ و نگاهدارنده و «مراقب (همه چیز) است» (الْمُهَيِّمُ).

«او قدرتمندی شکست‌ناپذیر است» (الْعَزِيزُ).

«که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند» (الْجَبَّارُ).

سپس می‌افزاید: «و شایسته عظمت است» و چیزی برتر و بالاتر از او نیست

(الْمُتَكَبِّرُ).

از آنجا که عظمت و بزرگی تنها شایسته مقام خداست این واژه به معنی ممدوحش تنها درباره او به کار می‌رود و هرگاه در غیر مورد او به کار رود به معنی مذموم است.

و در پایان آیه، بار دیگر روی مسأله توحید که سخن با آن آغاز شده بود تکیه

کرده، می‌فرماید: «خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند» (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

(آیه ۲۴) - و در آخرین آیه سوره در تکمیل این صفات به شش وصف دیگر اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «او خداوندی است خالق» (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ).
 «آفریننده‌ای بی سابقه» (الْبَارِيُّ).
 «و صورتگری» بی نظیر (الْمُصَوِّرُ).

و سپس از آنجا که اوصاف خداوند منحصر به این اوصاف نیست، بلکه اوصافش همچون ذاتش بی پایان است، می‌افزاید: «برای او نامهای نیک است» (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى).

و به همین دلیل از هرگونه عیب و نقص، منزّه و مبرا است، «و آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند» و او را از هر عیب و نقصی پاک می‌شمرند (يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

و سرانجام برای تأکید بیشتر، روی موضوع نظام آفرینش به دو وصف دیگر از اوصافش که یکی از آنها قبلاً آمد، اشاره کرده، می‌فرماید: «و او عزیز و حکیم است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

اولی نشانه کمال قدرت او بر همه چیز، و غلبه بر هر مانع است، و دومی اشاره به علم و آگاهی از نظام آفرینش و تنظیم برنامه دقیق در امر خلقت و تدبیر است.

و به این ترتیب در مجموع این آیات سه گانه علاوه بر مسأله توحید - که دو بار تکرار شده - هفده وصف از اوصاف خدا آمده است بدین ترتیب:

عالم الغیب والشهاده - رحمان - رحیم - ملک - قدّوس - سلام - مؤمن - مهیمن - عزیز - جبّار - متکبّر - خالق - باریء - مصوّر - حکیم - دارای اسماء الحسنی - کسی که همه موجودات عالم تسبیح او می‌گویند.

و به این ترتیب، این آیات دست پویندگان راه معرفت الله را گرفته منزل به منزل پیش می‌برد، از ذات پاک او شروع می‌کند، و بعد به عالم خلقت می‌آورد، و باز در این سیر الی الله از مخلوق نیز به سوی خالق می‌برد، قلب را مظهر اسماء و صفات الهی و مرکز انوار ربانی می‌کند و در لابلای این معارف و انوار، او را می‌سازد

و تربیت می نماید شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش ظاهر ساخته و لایق قرب جوارش می کند.

آیات آخر این سوره آیاتی است فوق العاده با عظمت و الهام بخش؛ در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «هر کس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و آینده او بخشوده می شود!»

«پایان سوره حشر»

سوره ممتحنه [۶۰]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۳ آیه است

محتوای سوره: این سوره در حقیقت از دو بخش تشکیل می‌گردد:

بخش اول از مسأله «حُبِّ فِي اللَّهِ» و «بُعْضِ فِي اللَّهِ» و نهی از طرح دوستی با مشرکان سخن می‌گوید، و مسلمانان را به الهام گرفتن از پیامبر بزرگ خدا ابراهیم (ع) دعوت می‌کند، و خصوصیات دیگری را در این زمینه برمی‌شمرد. این معنی در پایان سوره نیز تکرار و تأکید شده است.

بخش دوم پیرامون زنان مهاجر و آزمایش و امتحان آنها و احکام دیگری در این رابطه بحث می‌کند.

انتخاب نام «ممتحنه» برای این سوره نیز به خاطر مسأله آزمایش و امتحان می‌باشد که در آیه ۱۰ آمده است.

نام دیگری برای سوره ذکر شده و آن سوره «مودت» است به خاطر نهی از مودت مشرکان در نخستین آیه سوره.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «هرکس سوره ممتحنه را قرائت کند تمام مؤمنین و مؤمنات، شفعیان او در روز قیامت خواهند بود».

ناگفته پیداست این همه فضیلت و افتخار از آن کسانی است که تنها به تلاوت بی‌روح و فاقد علم و عمل قناعت نکنند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

آیه ۱ - شأن نزول: این آیه درباره «حاطب بن ابی بلتعنه» نازل شده است. جریان چنین بود که: زنی به نام «ساره» که وابسته به یکی از قبائل «مکه» بود از مکه به مدینه خدمت رسول خدا ﷺ آمد. حضرت به او فرمود: آیا مسلمان شده‌ای و به اینجا آمده‌ای؟
عرض کرد: نه.

فرمود: پس چرا آمدی؟

عرض کرد: شما اصل و عشیره ما بودید، و سرپرستان من همه رفتند، و من شدیداً، محتاج شدم نزد شما آمده‌ام تا عطائی به من کنید و لباس و مرکبی ببخشید. فرمود: پس جوانان مکه چه شدند؟ (اشاره به این که آن زن خواننده بود و برای جوانان خوانندگی می‌کرد).

گفت: بعد از واقعه بدر، هیچ‌کس از من تقاضای خوانندگی نکرد - و این نشان می‌دهد ضربه جنگ بدر تا چه حد بر مشرکان مکه سنگین بود - حضرت دستور داد، لباس و مرکب و خرج راهی به او دادند، و این در حالی بود که پیامبر ﷺ آماده فتح مکه می‌شد.

در این موقع «حاطب بن ابی بلتعنه» (یکی از مسلمانان معروف که در جنگ بدر و بیعت رضوان شرکت کرده بود) نزد «ساره» آمد و نامه‌ای نوشت و گفت: آن را به اهل مکه بده و ده دینار و به قولی ده درهم نیز به او داد.

«حاطب» در نامه به اهل مکه نوشته بود رسول خدا ﷺ قصد دارد به سوی شما آید، آماده دفاع از خویش باشید!

جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر ﷺ رسانید، رسول خدا، علی علیه السلام و عمار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد و ابومرثد را دستور داد که به سوی مکه حرکت کنند و فرمود: در یکی از منزلگاههای وسط راه به زنی می‌رسید که حامل نامه‌ای به مشرکین مکه است، نامه را از او بگیرد.

آنها در همان مکان که رسول خدا ﷺ فرموده بود به او رسیدند، او سوگند یاد کرد که هیچ نامه‌ای نزد او نیست، ولی علی رضی الله عنه فرمود: نه پیامبر ﷺ به ما دروغ گفته، و نه ما دروغ می‌گوئیم، شمشیر را کشید و فرمود: نامه را بیرون بیاور، والا به خدا سوگند گردنت را می‌زنم!

«ساره» که نامه را در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد، آنها نامه را خدمت پیامبر ﷺ آوردند.

حضرت رضی الله عنه به سراغ «حاطب» فرستاد، فرمود: این نامه را می‌شناسی؟

عرض کرد: بلی، فرمود: چه چیز موجب شد به این کار اقدام کنی؟

عرض کرد: ای رسول خدا! به خدا سوگند از آن روز که اسلام را پذیرفته‌ام لحظه‌ای کافر نشده‌ام، ولی مسأله این است که تمام مهاجران کسانی را در مکه دارند ولی من در میان آنها غریبم و خانواده من در چنگال آنها گرفتارند، خواستم مزاحم خانواده من نشوند، در حالی که می‌دانستم خداوند سرانجام آنها را گرفتار شکست می‌کند.

پیامبر ﷺ عذرش را پذیرفت - اینجا بود که آیه نازل شد و درسهای مهمی در

زمینه ترک هرگونه دوستی نسبت به مشرکان و دشمنان خدا به مسلمانان داد.

تفسیر: سرانجام طرح دوستی با دشمن خدا! چنانکه در شأن نزول دانستیم

حرکتی از ناحیه یکی از مسلمانان صادر شد که هرچند به قصد جاسوسی نبود ولی اظهار محبتی به دشمنان اسلام محسوب می‌شد، لذا آیه به مسلمانان هشدار داد که از تکرار این‌گونه کارها در آینده پرهیزند.

نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن

خودتان را دوست نگیرید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ).

یعنی؛ آنها نه فقط دشمنان خدا هستند که با شما نیز عداوت و دشمنی

دارند، با این حال چگونه دست دوستی به سوی آنها دراز می‌کنید؟!

سپس می‌افزاید: «شما نسبت به آنها اظهار محبت می‌کنید در حالی که آنها به

آنچه از حق برای شما آمده (اسلام و قرآن) کافر شده‌اند، و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماس است از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند» (تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ).

آنها هم در عقیده با شما مخالفند، و هم عملاً به مبارزه برخاسته‌اند، و کاری را که بزرگترین افتخار شماس است، یعنی ایمان به پروردگار، برای شما بزرگترین جرم و گناه شمرده‌اند، با این حال آیا جای این است که شما نسبت به آنها اظهار محبت کنید.

سپس برای توضیح بیشتر می‌افزاید: «اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید» پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید (إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي).

اگر به‌راستی دم از دوستی خدا می‌زنید و به‌خاطر او از شهر و دیار خود هجرت کرده‌اید، و طالب جهاد فی سبیل الله و جلب رضای او هستید این مطلب با دوستی دشمنان خدا سازگار نیست.

باز برای توضیح بیشتر می‌افزاید: «شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه دانانترم!» (تَسْرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ).

بنابراین مخفی‌کاری چه فایده‌ای دارد با علم خداوند به غیب و شهود. و در پایان آیه، به عنوان یک تهدید قاطع، می‌فرماید: «و هرکس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده است» (وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ). هم از راه معرفت خدا منحرف گشته که گمان کرده چیزی بر خدا مخفی می‌ماند، و هم از راه ایمان و اخلاص و تقوا که طرح دوستی با دشمنان خدا ریخته و هم تیشه به ریشه زندگانی خود زده است که دشمنش را از اسرارش باخبر ساخته و این بدترین انحرافی است که ممکن است به شخص مؤمن بعد از وصول به سرچشمه ایمان دست دهد.

(آیه ۲) - در این آیه، برای تأکید و توضیح بیشتر، می‌افزاید: شما برای چه طرح دوستی با آنها می‌ریزید؟ با این‌که: «اگر آنها بر شما مسلط شوند دشمنانتان خواهند بود، و دست و زبان خود را به بدی کردن به شما می‌گشایند» (إِنْ يَنْقُضُكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ).

شما برای آنها دلسوزی می‌کنید در حالی که عداوتشان با شما آن‌چنان ریشه‌دار است که اگر بر شما دست یابند از هیچ کاری فروگذار نمی‌کنند.

و از همه بدتر این است که: «دوست دارند شما (از اسلام) به کفر بازگردید» و بزرگترین افتخار خود یعنی گوهر ایمان را از دست دهید (وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ).

(آیه ۳) - و در این آیه به پاسخگویی افرادی مانند «حاطب بن ابی بلتعه» پرداخته، که در جواب پیامبر ﷺ که فرمود: چرا اسرار مسلمانان را در اختیار مشرکان مکه قرار دادی؟ گفت: خواستم از این طریق خویشاوندان و بستگانم را حفظ کنم! می‌فرماید: «هرگز بستگان و فرزندانان روز قیامت سودی به حالتان نخواهند داشت» (لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ).

چرا که اگر اولاد و بستگان بی‌ایمان باشند نه آبرو و سرمایه‌ای برای این دنیا خواهند بود و نه وسیله نجاتی در آخرت.

سپس می‌افزاید: خداوند روز قیامت «میان شما جدائی می‌افکند» (يَوْمَ الْفِيَمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ).

اهل ایمان به سوی بهشت می‌روند، و اهل کفر به سوی دوزخ. و در پایان آیه، بار دیگر به همگان هشدار می‌دهد که: «خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

هم از نیات شما آگاه است، و هم از اعمالی که بطور سری انجام می‌دهید، و اگر در مواردی اسرار شما را مانند «حاطب بن ابی بلتعه» فاش نمی‌کند روی مصالحی است، نه این‌که نداند و آگاه نباشد.

(آیه ۴) - ابراهیم برای همه شما اسوه بود! از آنجا که قرآن مجید، در بسیاری از موارد، برای تکمیل تعلیمات خود از الگوهای مهمی که در جهان

انسانیت وجود داشته شاهد می آورد، در اینجا نیز به دنبال نهی شدیدتی که از دوستی با دشمنان خدا در آیات قبل شده سخن از ابراهیم (ع) و برنامه اوج به عنوان پیشوای بزرگی که مورد احترام همه اقوام، مخصوصاً قوم عرب، بوده به میان می آورد.

می فرماید: «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت» (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ). منظور از تعبیر «وَالَّذِينَ مَعَهُ» (آنها که با ابراهیم بودند) مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می کردند، هرچند قلیل و اندک بودند.

سپس در توضیح این معنی می افزاید: «در آن هنگامی که به قوم (مشرک) خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم» (إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

ما نه شما را قبول داریم، و نه آئین و مذهبتان را، ما هم از خودتان و هم از بتهای بی ارزشتان متنفریم.

و باز برای تأکید افزودند: «ما نسبت به شما کافریم» (كَفَرْنَا بِكُمْ). البته این کفر همان کفر براءت و بیزار است که در بعضی از روایات ضمن برشمردن اقسام پنج گانه کفر به آن اشاره شده است.

و سومین بار برای تأکید بیشتر افزودند: «و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است» (وَبَدَأَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ أَبَدًا). و این وضع همچنان ادامه دارد «تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید» (حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ).

و به این ترتیب با نهایت قاطعیت و بدون هیچ گونه پرده پوشی اعلام جدائی و بیزار از دشمنان خدا کردند، و تصریح نمودند که این جدائی تا ابد ادامه دارد، مگر این که آنها مسیر خود را تغییر دهند و از خط کفر به خط ایمان روی آورند. ولی از آنجا که این قانون کلی و عمومی در زندگی ابراهیم استثنائی داشته که آن هم به خاطر هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته، به دنبال آن می فرماید: آنها

هرگونه ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت‌آمیزی به آنها نگفتند: «جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [=عمویش آزر] گفت: (وعده داد) که برای تو آموزش طلب می‌کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم» و اختیاری ندارم (إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ).

ابراهیم (ع) به این وعده خود عمل کرد: ولی آزر ایمان نیاورد، و هنگامی که بر ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست و هرگز ایمان نمی‌آورد دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود.

ابراهیم و پیروانش قویاً با بت پرستان مخالف بودند و باید این درس را از آنها سرمشق گرفت، و داستان آزر شرایط خاصی داشته که اگر برای ما هم پیدا شود قابل تأسی است.

و از آنجا که مبارزه با دشمنان خدا با این صراحت و قاطعیت مخصوصاً در زمانی که آنها از قدرت ظاهری برخوردارند جز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست، در پایان آیه می‌افزاید: آنها گفتند: «پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم همه فرجامها به سوی توست» (رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ).

(آیه ۵) - در این آیه به یکی دیگر از درخواستهای ابراهیم و یارانش که در این زمینه، حساس و چشمگیر است اشاره کرده، می‌گوید: «پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده» (رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا).

این تعبیر ممکن است اشاره به اعمالی مانند اعمال «حاطب ابن ابی بلتعه» باشد که گاهی از افراد بی‌خبر سر می‌زند و کاری می‌کنند که سبب تقویت گمراهان می‌گردد در حالی که گمان می‌کنند کار خلافی نکرده‌اند.

و در پایان آیه می‌افزاید: «پروردگارا! (اگر لغزشی از ما سرزد) ما را ببخش» (وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا).

«چرا که تو عزیز و حکیمی» (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

قدرت شکست‌ناپذیر است و حکمتت نافذ در همه چیز.

(آیه ۶) - در این آیه بار دیگر روی همان مطلبی تکیه می‌کند که در نخستین آیه تکیه شده بود، می‌فرماید: «برای شما (مسلمانان) در زندگی آنها اسوه حسنه (و سرمشق نیکوئی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند» (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ).

نه تنها برائت و بیزاریشان از بت پرستان و خط کفر، بلکه دعاهای آنها و تقاضاهایشان در پیشگاه خدا نیز برای همه مسلمانان سرمشق است.

بدون شک این تاسی و پیروی نفعش قبل از هرکس به خود مسلمانان باز می‌گردد لذا در پایان می‌افزاید: «و هرکس سرپیچی کند (به خویشتن ضرر زده است) زیرا خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است» (وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

زیرا طرح دوستی با دشمنان خدا آنها را تقویت می‌کند، و قوت آنها باعث شکست خود شماست.

همیشه وجود الگوها و سرمشقهای بزرگ در زندگی انسانها، وسیله مؤثری برای تربیت آنها بوده است، به همین دلیل، پیامبر و پیشوایان معصوم مهمترین شاخه هدایت را با عمل خود نشان می‌دادند.

(آیه ۷) - محبت به کفاری که سر جنگ ندارند: در اینجا همچنان بحث پیرامون قطع رابطه با مشرکان ادامه می‌یابد، و از آنجا که این قطع رابطه یک نوع خلأ عاطفی برای جمعی از مسلمانان ایجاد می‌کرد، خداوند برای پاداش آنها و رفع این کمبود به آنها بشارت داده، می‌فرماید: «امید است خدا میان شما و کسانی از مشرکین که با شما دشمنی کردند (از راه اسلام) پیوند محبت برقرار کند» (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً).

و این امر سرانجام تحقق یافت، سال هشتم هجری فرارسید و مکه فتح شد و اهل مکه به مصداق **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا** گروه گروه مسلمان شدند، و آفتاب ایمان با گرمی محبت و دوستی تابیدن گرفت.

به هر حال اگر کسانی که مورد علاقهٔ مسلمانان هستند از خط مکتبی آنان جدا شوند نباید از بازگشت آنها مأیوس شد، چرا که خداوند بر همه چیز قادر است، اوست که می‌تواند دلها را دگرگون سازد، و اوست که گناهان و خطاهای بندگان را می‌بخشد، لذا در پایان آیه می‌افزاید: «و خداوند تواناست و آمرزنده و مهربان است» (وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۸) - این آیه شرح و توضیحی است بر مسألهٔ ترک رابطهٔ دوستی با مشرکان، می‌فرماید: «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که با شما در امر دین پیکار نکردند و شما را از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند» (لَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ).

«چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد» (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ).
(آیه ۹) - «تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هرکس با آنان رابطهٔ دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است» (إِنَّمَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

از دو آیهٔ فوق یک اصل کلی و اساسی در چگونگی رابطهٔ مسلمانان با غیر مسلمین استفاده می‌شود، نه تنها برای آن زمان که برای امروز و فردا نیز ثابت است، و آن این که مسلمانان موظفند در برابر هر گروه و جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آنها داشته باشند و برضد اسلام و مسلمین قیام کنند، یا دشمنان اسلام را یاری دهند سرسختانه بایستند، و هرگونه پیوند محبت و دوستی را با آنها قطع کنند. اما اگر آنها در عین کافر بودن نسبت به اسلام و مسلمین بی‌طرف بمانند و یا تمایل داشته باشند، مسلمین می‌توانند با آنها رابطهٔ دوستانه برقرار سازند. البته نه در آن حد که با برادران مسلمان دارند، و نه در آن حد که موجب نفوذ آنها در میان مسلمین گردد.

آیه ۱۰ - شأن نزول: در شأن نزول این آیه و آیه بعد آمده است که: رسول خدا ﷺ در «حدیبیه» با مشرکان مکه پیمانی امضا کرد یکی از موارد پیمان این بود که هرکس از اهل مکه به مسلمانان پیوندد او را بازگردانند، اما اگر کسی از مسلمانان اسلام را رها کرده به مکه بازگردد می توانند او را برنگردانند.

در این هنگام زنی به نام «سبیعه» اسلام را پذیرفت، و در همان سرزمین حدیبیه به مسلمانان پیوست، همسرش خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد! همسرم را به من بازگردان، چرا که این یکی از مواد پیمان ماست، و هنوز مرکب آن خشک نشده.

آیه نازل شد و دستور داد زنان مهاجر را امتحان کنید.

ابن عباس می گوید؛ امتحانشان به این بود که باید سوگند یاد کنند هجرت آنها به خاطر کینه با شوهر، یا علاقه به سرزمین جدید، و یا هدف دنیوی نبوده بلکه تنها به خاطر اسلام بوده است.

آن زن سوگند یاد کرد که چنین است در اینجا رسول خدا ﷺ مهریه ای را که شوهرش پرداخته بود و هزینه هائی را که متحمل شده بود به او پرداخت و فرمود: طبق این ماده قرارداد تنها مردان را باز می گردانند نه زنان را.

تفسیر: جبران زیانهای مسلمین و کفار - در آیات گذشته سخن از «بغض فی الله» قطع پیوند با دشمنان خدا بود، اما در اینجا سخن از «حب فی الله» و برقرار ساختن پیوند با کسانی است که از کفر جدا می شوند و به ایمان می پیوندند.

نخست از زنان مهاجر، سخن می گوید، و جمعاً هفت دستور در این آیه وارد شده که عمدتاً درباره زنان مهاجر، و قسمتی نیز درباره زنان کافر است.

۱ - نخستین دستور درباره آزمایش «زنان مهاجرات» است، روی سخن را به مؤمنان کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آنها را (از خود نرانید، بلکه) آزمایش کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ).

نحوه امتحان چنین بود که آنها را سوگند به خدا می دادند که مهاجرتشان جز

برای قبول اسلام نبوده، و یا با پیغمبر اسلام ﷺ بیعت کنند که راه شرک نپوبند، و گرد سرقت و اعمال منافی عفت، و کشتن فرزندان، و مانند آن نروند، و سرتاپا تسلیم فرمان رسول خدا ﷺ باشند.

البته ممکن است کسانی در آن سوگند و این بیعت نیز خلاف بگویند اما مقید بودن بسیاری از (مردم) حتی مشرکان در آن زمان به مسأله بیعت و سوگند به خدا سبب می شد که افراد کمتر دروغ بگویند.

لذا در جمله بعد می افزاید: «خداوند به (درون دل آنها و) ایمانشان آگاهتر است» (اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ).

۲- در دستور بعد می فرماید: «هرگاه (از عهده این امتحان برآمدند و) آنها را مؤمن یافتید، آنها را به سوی کفار بازنگردانید» (فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ).

۳- در سومین مرحله که در حقیقت دلیلی است برای حکم قبل اضافه می کند: «نه آنها بر کفار حلالند، و نه کفار برای آنها حلال» (لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ).

چرا که ایمان و کفر در یک جا جمع نمی شود، و پیمان مقدس ازدواج نمی تواند رابطه در میان مؤمن و کافر برقرار سازد.

۴- از آنجا که معمول عرب بود که مهریه زن خود را قبلاً می پرداختند در چهارمین دستور می افزاید: «و آنچه را همسران آنها (برای ازدواج با این زنان) پرداخته اند به آنان بپردازید» (وَأْتُوهُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ).

درست است که شوهرشان کافر است اما چون اقدام بر جدائی به وسیله ایمان از طرف زن شروع شده، عدالت اسلامی ایجاب می کند که خسارات همسرش پرداخت شود.

البته این پرداخت مهر در مورد مشرکانی بود که با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه در حدیبیه یا غیر آن امضا کرده بودند.

۵- حکم دیگر که به دنبال احکام فوق آمده این است که می فرماید:

«وگناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنان بدهید»
(وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ).

باید توجه داشت که در اینجا زن بدون طلاق از شوهر کافر جدا می شود، ولی باید عده نگهدارد.

۶- اما هرگاه قضیه برعکس باشد یعنی شوهر اسلام را بپذیرد و زن بر کفر باقی بماند، در اینجا نیز رابطه زوجیت به هم می خورد و نکاح فسخ می شود، چنانکه در ادامه همین آیه می فرماید: «وهرگز زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید» **(وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ).**

۷- در آخرین حکم که در آیه ذکر شده سخن از مهر زنانی است که از اسلام جدا شوند و به اهل کفر بپیوندند، می فرماید؛ اگر کسی از زنان شما کافر شد و به بلاد کفر فرار کرد «حق دارید مهری را که پرداخته اید مطالبه کنید همان گونه که آنها حق دارند مهر (زنانشان را که از آنان جدا شده اند) از شما مطالبه کنند» **(وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَيُسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا).**

و این مقتضای عدالت و احترام به حقوق متقابل است.

و در پایان آیه به عنوان تأکید بر آنچه گذشت، می فرماید: «این حکم خداوند است که در میان شما حکم می کند و خداوند دانا و حکیم است» **(ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).**

احکامی است که همه از علم الهی سرچشمه گرفته، و آمیخته با حکمت است، و توجه به این حقیقت که همه از سوی خداست بزرگترین ضمانت اجرایی برای این احکام محسوب می شود.

(آیه ۱۱) - در این آیه در ادامه همین سخن می فرماید: «و اگر بعضی از همسران شما از دستتان بروند (اسلام را رها کرده به کفار پیوستند) و شما در جنگی بر آنها پیروز شدید و غنائمی به دست گرفتید، به کسانی که همسرانشان رفته اند همانند مهری را که پرداخته اند (از غنائم) بدهید» **(وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَانكحُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا).**

و در پایان آیه، همه مسلمانان را به تقوا دعوت کرده، می‌فرماید: «واذ (مخالفت) خداوندی که همه به او ایمان دارید بپرهیزید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ).

دستور به تقوا در اینجا ممکن است به خاطر این باشد که معمولاً در تشخیص مقدار مهریه به گفته همسران اعتماد می‌شود، چون راهی برای اثبات آن جز گفته خود آنها وجود ندارد، و امکان دارد وسوسه‌های شیطانی سبب شود که بیش از مقدار واقعی ادعا کنند، لذا آنها را توصیه به تقوا می‌نماید.

(آیه ۱۲) - شرایط بیعت زنان: در تعقیب آیات گذشته که احکام زنان مهاجر

را بیان می‌کرد در این آیه حکم بیعت زنان را با پیامبر ﷺ شرح می‌دهد.

بطوری که مفسران نوشته‌اند این آیه روز فتح مکه نازل شد، هنگامی که پیامبر ﷺ بر کوه صفا قرار گرفته بود از مردان بیعت گرفت، زنان مکه که ایمان آورده بودند برای بیعت خدمتش آمدند، آیه نازل شد و کیفیت بیعت با آنان را شرح داد. روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌فرماید: «ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند تهمت و افترائی پیش دست و پای خود نیاورند، و در هیچ کار شایسته‌ای مخالفت و نافرمانی تو نکنند، با آنها بیعت کن و برای آنها از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

در مورد چگونگی بیعت بعضی نوشته‌اند که پیامبر ﷺ دستور داد ظرف آبی آوردند، و دست خود را در آن ظرف آب گذارد و زنان هم دست خود را در طرف دیگر ظرف می‌گذارند، و بعضی گفته‌اند: پیامبر از روی لباس با آنها بیعت می‌کرد.

(آیه ۱۳) - چنانکه دیدیم این سوره با مسأله قطع رابطه از دشمنان خدا آغاز

شد و با همین امر نیز پایان می‌گیرد، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با

قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید» (یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم).

شما نباید آنها را به دوستی برگزینید و اسرار خود را در اختیار آنها بگذارید. تعبیر «قوما غضب الله علیهم» مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که همه کفار و مشرکین را شامل می‌شود، و تعبیر به «غضب» در قرآن مجید منحصر به «یهود» نیست، بلکه در مورد منافقان نیز آمده است (فتح/۶).

سپس به ذکر مطلبی می‌پردازد که در حکم دلیل بر این نهی است، می‌فرماید: «آنان از (نجات در) آخرت مأیوسند همان‌گونه که کافران مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند» (قد یئسوا من الآخرة كما یئس الکفار من أصحاب القبور).

زیرا مردگان کفار در جهان برزخ نتایج کار خود را می‌بینند و راه بازگشت برای جبران ندارند لذا بکلی مأیوسند، این گروه از زندگان نیز به قدری آلوده گناهند که هرگز امیدی به نجات خویش ندارند، درست همانند مردگان از کفار.

«پایان سوره ممتحنه»

سورهٔ صَف [۶۱]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۴ آیه است

محتوای سوره: این سوره در حقیقت بر دو محور اساسی دور می‌زند: یکی برتری اسلام بر تمام آئینهای آسمانی، و تضمین بقاء و جاودانگی آن از سوی خداوند، و دیگر لزوم جهاد در طریق حفظ و پیشرفت این آئین.

اما در یک نظر می‌توان به سه بخش دیگر نیز اشاره کرد.

- ۱- دعوت به هماهنگی گفتار و کردار و پرهیز از سخنان بی‌عمل.
 - ۲- یادآوری از پیمان‌شکنی بنی اسرائیل و بشارت مسیح به ظهور اسلام.
 - ۳- اشارهٔ فشرده‌ای به زندگی حواریین مسیح و الهام از آنها.
- انتخاب نام «صَف» برای سوره به خاطر تعبیری است که در آیهٔ چهارم این سوره آمده، گاهی نیز به عنوان سورهٔ «عیسی» و یا سورهٔ «حواریین» نامیده شده است.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم:

«هرکس سورهٔ عیسی (سورهٔ صَف) را بخواند حضرت مسیح بر او درود می‌فرستد و تا در دنیا زنده است برای او استغفار می‌کند و در قیامت رفیق او است.»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - آغاز این سوره نیز تسبیح خداوند است و به همین جهت آن را جزء سوره‌های «مَسْبُوحَات» (سوره‌هایی که با تسبیح خدا شروع می‌شود) شمرده‌اند.

می‌فرماید: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، همه تسبیح خدا می‌گویند» (سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

چرا تسبیح او نگویند و از هر عیب و نقصی منزهش نشمرند با این‌که «او شکست‌ناپذیر، و حکیم است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

آیه ۲ - شأن نزول: جمعی از مؤمنان پیش از آنکه حکم جهاد نازل شود می‌گفتند: ای کاش خداوند بهترین اعمال را به ما نشان می‌داد تا عمل کنیم، چیزی نگذشت که خداوند به آنها خبر داد که «افضل اعمال، ایمان خالص و جهاد است» اما این خبر آنها را ناخوشایند آمد و تعلق ورزیدند، آیه نازل شد و آنها را ملامت کرد. تفسیر: این آیه به عنوان ملامت و سرزنش از کسانی که به گفته‌های خود عمل نمی‌کنند، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گوئید که عمل نمی‌کنید؟! (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ).

(آیه ۳) - سپس در ادامه همین سخن می‌افزاید: «نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید که عمل نمی‌کنید» (كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ).

آیه فوق هرگونه تخلف از عهد و پیمان و وعده، و حتی به گفته بعضی نذر را نیز شامل می‌شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «وعده مؤمن به برادرش نوعی نذر است، هرچند کفار ندارد، و هرکس تخلف وعده کند با خدا مخالفت کرده، و خویش را در معرض خشم او قرارداده، و این همان است که قرآن می‌گوید: «يَا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ».

(آیه ۴) - در این آیه مسأله اصلی را که مسأله جهاد است پیش کشیده، می فرماید: «خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند گوئی بنائی آهنین اند» (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرَّصُونَ). بنابراین نفس پیکار مطرح نیست، آنچه مهم است این که پیکار «فی سبیل الله» باشد و آن هم با اتحاد و انسجام کامل همانند سدی فولادین.

از مهمترین عوامل پیروزی در برابر دشمنان انسجام و به هم پیوستگی صفوف در میدان نبرد است، نه تنها در نبردهای نظامی که در نبرد سیاسی و اقتصادی نیز جز از طریق وحدت کاری ساخته نیست.

(آیه ۵) - در تعقیب دو دستوری که در آیات قبل درباره «هماهنگی گفتار و کردار» و «وحدت صفوف» آمده بود در این آیه برای تکمیل این معنی به گوشه‌ای از زندگی دو پیامبر موسی و عیسی عليه السلام اشاره می کند که متأسفانه نمونه‌های روشنی از «جدائی گفتار و عمل» و «عدم انسجام صفوف» در زندگی پیروان آن دو دیده می شود، با سرنوشت شومی که به دنبال آن پیدا کردند.

نخست می فرماید: «به یاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا آزار می دهید با این که می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟! (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ).

این آزار اشاره به نسبت‌های ناروایی است که به موسی می دادند و خداوند موسی را از آن مبرا ساخت، در آیه ۶۹ سوره احزاب می خوانیم: «ای کسانی که ایمان آورده اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را (از آنچه در حق او می گفتند) مبرا ساخت».

ولی این عمل بدون مجازات نماند چنانکه در پایان آیه مورد بحث می خوانیم: «هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلبویشان را منحرف ساخت، و خدا فاسقان را هدایت نمی کند» (فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

از این تعبیر استفاده می شود که هدایت و ضلالت، هرچند از ناحیه خداوند است اما زمینه ها و مقدمات و عوامل آن، از ناحیه خود انسان است.

(آیه ۶) - من بشارت ظهور «احمد» را آورده ام!

در این آیه به مسأله رسالت حضرت عیسی (ع) و کاشکنی و تکذیب بنی اسرائیل در مقابل او اشاره کرده، می افزاید «و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، این در حالی است که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [=تورات] می باشم» (وَإِذْ قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ).

«و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است» (وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ).

بنابراین من حلقه اتصالی هستم که امت موسی و کتاب او را به امت پیامبر آینده (پیامبر اسلام) و کتاب او، پیوند می دهم.

گرچه جمعی از بنی اسرائیل به این پیامبر موعود ایمان آوردند، اما گروه عظیمی سرسختانه در برابر او ایستادند، و حتی معجزات آشکار او را انکار کردند و لذا در پایان آیه می افزاید: «هنگامی که او [=احمد] با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد گفتند: این سحری است آشکار!» (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

عجب این که: طایفه یهود، قبل از مشرکان عرب، این پیامبر ﷺ را شناخته بودند، اما با این همه بسیاری از بت پرستان، ایمان آوردند ولی بسیاری از یهود بر لجاج و عناد و انکار باقی ماندند.

(آیه ۷) - در آیه قبل خواندیم که چگونه گروهی معاند و لجوج علی رغم بشارت پیامبر پیشین حضرت مسیح (ع) درباره ظهور پیامبر اسلام ﷺ، و علی رغم توأم بودن دعوت پیامبر اسلام ﷺ با «بینات» و دلایل روشن و معجزات، چگونه

به مقابله و انکار برخاستند، در اینجا عاقبت کار این افراد، و سرنوشت آنها را تشریح می‌کند.

نخست می‌فرماید: «چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته در حالی که دعوت به اسلام می‌شود» (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ).

آری! چنین کسی که دعوت پیامبر الهی را دروغ، معجزه او را سحر و آئین او را باطل می‌شمرد ستمکارترین مردم است، چرا که راه هدایت و نجات را به روی خود و سایر بندگان خدا می‌بندد.

در پایان آیه می‌افزاید: «و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند» (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۸) - می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند! سپس برای این که نشان دهد دشمنان حق قادر نیستند آئین او را برچینند ضمن تشبیه جالبی می‌فرماید: «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خداوند نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش نداشته باشند!» (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

آری! همان‌گونه که خداوند اراده کرده بود این نور الهی روز به روز در گسترش است و دامنه اسلام هر زمان نسبت به گذشته وسیعتر می‌شود، و آمارها نشان می‌دهد که جمعیت مسلمانان جهان علی‌رغم تلاشهای مشترک «صهیونیستها»، «صلیبیها» و دیگر دشمنان اسلام رو به افزایش است.

(آیه ۹) - در این آیه برای تأکید بیشتر با صراحت می‌گوید: «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا او را بر همه ادیان غالب سازد هر چند مشرکان کراهت داشته باشند» (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ).

و سرانجام اسلام هم از نظر منطق، و هم از نظر پیشرفت عملی بر مذاهب دیگر غالب شد، و دشمنان را از قسمتهای وسیعی از جهان عقب زد و جای آنها را

گرفت و هم اکنون نیز در حال پیشروی است.

البته مرحله نهائی این پیشروی به عقیده ما با ظهور حضرت مهدی - عجل - تحقق می یابد که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است.

(آیه ۱۰) - تجارتی پرسود و بی نظیر! یکی از اهداف مهم این سوره، دعوت به ایمان و جهاد است، این آیه و سه آیه بعد نیز تأکید است به این دو اصل، با مثال لطیفی که انگیزه حرکت الهی را در جان انسان به وجود می آورد.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهائی می بخشد؟» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ).

(آیه ۱۱) - سپس به شرح آن تجارت پرسود پرداخته، می افزاید: «و آن این که به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید» (تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ).

بدون شک خدا نیازی به این تجارت پرسود ندارد، بلکه تمام منافع آن در بست به مؤمنان تعلق می گیرد، لذا در پایان آیه می فرماید: «این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید» (ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

ایمان به پیامبر ﷺ از ایمان به خدا جدا نیست، همان گونه که جهاد با جان، از جهاد با مال نمی تواند جدا باشد، و اگر می بینیم جهاد با مال مقدم داشته شده نه به خاطر آن است که از جهاد با جان مهمتر می باشد، بلکه به خاطر این است که مقدمه آن محسوب می شود چرا که ابزار جهاد از طریق کمکهای مالی فراهم می گردد.

(آیه ۱۲) - تا اینجا سه رکن اساسی از ارکان این تجارت بزرگ مشخص شد «خریدار» خداست و «فروشنده» انسانهای با ایمان، «و متاع» جانها و اموالشان، اکنون نوبت به رکن چهارم می رسد که بهای این معامله عظیم است.

می فرماید: اگر چنین کنید «گناهانتان را می بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد، و این پیروزی عظیم است» (يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ

وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

در مرحله پاداش اخروی نخست به سراغ آموزش گناهان می‌رود چرا که بیشترین ناراحتی فکر انسان از گناهان خویش است، همچنین این تعبیر نشان می‌دهد که نخستین هدیه الهی به شهیدان راهش این است که تمام گناهانشان را می‌بخشد.

(آیه ۱۳) - در این آیه به دو شاخه از مواهب الهی در دنیا نیز اشاره کرده، می‌فرماید: «و (نعمت) دیگری که آن را دوست دارید به شما می‌بخشد، و آن یاری خداوند، و پیروزی نزدیک است» (وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ). چه تجارت پرسود و پربرکتی؟ که سراسرش فتح و پیروزی و نعمت و رحمت است.

سپس به همین دلیل به مؤمنان در مورد این تجارت بزرگ تبریک می‌گوید و می‌افزاید: «و مؤمنان را بشارت ده» به این پیروزی بزرگ (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ). (آیه ۱۴) - همچون حواریون باشید! در این آیه که آخرین آیه سوره صف می‌باشد باز تکیه و تأکید روی امر «جهاد» است که محور اصلی سوره را تشکیل می‌دهد، منتهی از طریقی دیگر این مسأله را تعقیب می‌کند، و مطلبی مهمتر از عنوان بهشت و نعمتهای بهشتی ارائه داده، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاوران خدا باشید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ).

خدائی که تمام قدرتها از او سرچشمه می‌گیرد و به او باز می‌گردد. سپس به یک نمونه تاریخی اشاره می‌کند تا بدانند این راه بدون رهرو نبوده و نیست، می‌افزاید: «همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟! (كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ).

و «حواریون (در پاسخ با نهایت افتخار) گفتند: ما یاوران خدائیم» (قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ).

و در همین مسیر با دشمنان حق به مبارزه برخاستند «در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند (و به حواریون پیوستند) و گروهی کافر شدند» (فَأَمَّنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ).

اینجا بود که نصرت و یاری ما به کمک آنها شتافت «ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنان شان تأیید کردیم، و سرانجام بر آنان پیروز شدند» (فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيَّ عَدُوَّهُمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ).

شما نیز حواریون محمد ﷺ هستید، و به این افتخار مفتخرید که یاوران الله و رسول خدا می‌باشید، و همان‌گونه که حواریون بر دشمنان غلبه کردند شما نیز پیروز خواهید شد.

* **حواریون کیانند؟** در قرآن مجید پنج بار از حواریون مسیح (ع) یاد شده که دوبار در همین سوره است، این تعبیر اشاره به دوازده نفر از یاران خاص حضرت مسیح است که نام آنها در انجیل‌های کنونی (انجیل متی و لوقا باب ۶) ذکر شده است.

در حدیثی آمده است که پیغمبر گرامی اسلام ﷺ هنگامی که در «عقبه» با جمعی از اهل مدینه که برای بیعت آمده بودند روبه‌رو شد فرمود: دوازده نفر از خودتان را انتخاب و به من معرفی کنید که اینها نماینده قوم خود باشند، همان‌گونه که حواریون نسبت به عیسی بن مریم بوده‌اند و این نیز اهمیت مقام آن بزرگواران را نشان می‌دهد.

«پایان سوره صف»

سورهٔ جمعه [۶۲]

این سوره در «مدینه» نازل شده و ۱۱ آیه است

محتوای سوره: این سوره در حقیقت بر دو محور اساسی دور می‌زند: نخست توجه به توحید و صفات خدا و هدف از بعثت پیامبر اسلام ﷺ و مسألهٔ معاد، و دیگری برنامهٔ سازندهٔ نماز جمعه و بعضی از خصوصیات این عبادت بزرگ. **فضیلت تلاوت سوره:** در فضیلت تلاوت این سوره - چه مستقلاً و یا در ضمن نمازهای یومیه - روایات بسیاری وارد شده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «هرکس سورهٔ جمعه را بخواند خداوند به تعداد کسانی که در نماز جمعه شرکت می‌کنند و کسانی که شرکت نمی‌کنند در تمام بلاد مسلمین به او ده حسنه می‌بخشد».

قابل ذکر است، با این که عدول از سورهٔ توحید و «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» به سوره‌های دیگر در قرائت نماز جایز نیست این مسأله در خصوص نماز جمعه استثنا و عدول از آنها به سورهٔ «جمعه» و «منافقون» جایز بلکه مستحب شمرده شده است.

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

(آیه ۱) - این سوره نیز با تسبیح و تقدیس پروردگار شروع می‌شود، و به قسمتی از صفات جمال و جلال و اسماء حسنا می‌اشاره می‌کند که در حقیقت

مقدمه‌ای است برای بحثهای آینده.

می‌فرماید: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همواره تسبیح خدا می‌گویند» و با زبان حال و قال او را از تمام نقایص و عیوب پاک می‌شمرند (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

خداوندی که «مالک و حاکم است، و از هر عیب و نقصی مبرا است» (الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ).

خداوندی که «عزیز و حکیم است» (الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).

و به این ترتیب نخست بر «مالکیت و حاکمیت» و سپس «منزه بودن او از هرگونه ظلم و ستم و نقص» تأکید می‌کند، زیرا با توجه به مظالم بی حساب ملوک و شاهان واژه «مَلِك» تداعی معانی نامقدس می‌کند که با کلمه «قُدُّوس» همه شستشو می‌شود.

(آیه ۲) - بعد از این اشاره کوتاه و پرمعنی به مسأله توحید و صفات خدا، به مسأله بعثت پیامبر اسلام ﷺ و هدف از این رسالت بزرگ که در ارتباط با عزیز و حکیم و قدوس بودن خداوند است پرداخته، می‌گوید: «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند» (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ).

و در پرتو این تلاوت، «آنها را تزکیه می‌کند، و به آنها کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد» (وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ).

«هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند» (وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

پیامبر اسلام از میان همین گروه درس نخوانده برخاسته تا عظمت رسالت او را روشن سازد، کتابی مثل قرآن با این محتوای عمیق و عظیم، محال است زائیده فکر بشر باشد آن هم بشری که نه خود درس خوانده، و نه در محیط علم و دانش پرورش یافته است، این نوری است که از ظلمت برخاسته، و این خود معجزه‌ای است آشکار و سندی است روشن بر حقانیت او.

در آیه فوق هدف این بعثت را در سه امر خلاصه کرده که یکی جنبه مقدماتی دارد و آن تلاوت آیات الهی است، و دو قسمت دیگر یعنی «تهدیب و تزکیه نفوس» و «تعلیم کتاب و حکمت» دو هدف بزرگ نهائی را تشکیل می‌دهد.

آری! پیامبر ﷺ آمده است که انسانها را هم در زمینه علم و دانش، و هم اخلاق و عمل، پرورش دهد، تا به وسیله این دو بال بر اوج آسمان سعادت پرواز کنند، و مسیر الی الله را پیش گیرند، و به مقام قرب او نائل شوند.

(آیه ۳) - ولی از آنجا که پیامبر اسلام تنها مبعوث به این قوم «امی» نبود، بلکه دعوتش همه جهانیان را دربر می‌گرفت در این آیه، می‌افزاید: «و رسول است برگروه دیگری (از مؤمنان) که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند» (وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ). به این ترتیب آیه فوق تمام اقوامی را که بعد از صحابه پیامبر ﷺ به وجود آمدند از عرب و عجم شامل می‌شود.

و از آنجا که همه این امور از قدرت و حکمت خداوند سرچشمه می‌گیرد، در پایان آیه می‌افزاید: «و او عزیز و حکیم است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

(آیه ۴) - سپس به این نعمت بزرگ یعنی، بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و برنامه تعلیم و تربیت او اشاره کرده، می‌افزاید: «این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد، و خداوند صاحب فضل عظیم است» (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

(آیه ۵) - چارپائی بر او کتابی چند!

در بعضی از روایات آمده است که یهود می‌گفتند: اگر محمد به رسالت مبعوث شده رسالتش شامل حال ما نیست، لذا به آنها گوشزد می‌کند که اگر کتب آسمانی خود را دقیقاً خوانده و عمل می‌کردید این سخن را نمی‌گفتید، چرا که بشارت ظهور پیامبر اسلام ﷺ در آن آمده است.

می‌فرماید: «کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند مانند درازگوشی هستند که کتابهائی حمل می‌کند» آن را بر دوش می‌کشد اما چیزی از آن

نمی فهمد (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا). این قوم از خود راضی که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت کردند، بی آنکه اندیشه در محتوای آن داشته باشند و عمل کنند همانند همین حیوانی هستند که در حماقت و نادانی ضرب المثل و مشهور خاص و عام است.

سپس در ادامه این مثل می افزاید: «گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثل بدی دارند» (بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ).

و در پایان آیه در یک جمله کوتاه و پرمعنی می فرماید: «و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند»؟ (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

درست است که هدایت کار خداست، اما زمینه لازم دارد، و زمینه آن که روح حق طلبی و حق جوئی است باید از ناحیه خود انسانها فراهم شود، و ستمگران از این مرحله دورند.

در روایات اسلامی در نکوهش عالمان بی عمل تعبیرات تکان دهنده ای آمده است: از جمله، از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «هرکس علمش افزوده شود ولی بر هدایتش نیفزاید، این علم، جز دوری از خدا، برای او حاصلی ندارد».

و بدون شک وجود چنین علما و دانشمندانی، بزرگترین بلا برای یک جامعه محسوب می شود و سرنوشت مردمی که عالیشان چنین باشد، سرنوشت خطرناکی است که به گفته شاعر عرب:

شبان، گوسفندان را از چنگال گرگ نجات می دهد اما وای به حال گوسفندانی که شبانشان گرگان باشند.

(آیه ۶) - گفتیم یهود خود را امتی برگزیده، و به اصطلاح تافته ای جدا بافته می دانستند، حتی گاهی ادعا می کردند که پسران خدا هستند! و گاه خود را دوستان خاص خداوند قلمداد می کردند، چنانکه در آیه ۱۸ سوره مائده آمده است.

قرآن در مقابل این بلندپروازیهای بی دلیل، آن هم از ناحیه گروهی که حامل

کتاب الهی بودند اما عامل به آن نبودند، می‌گویند: به آنها «بگو: ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که (فقط) شما دوستان خدائید نه سایر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گوئید» تا به لقای محبوبتان برسید (قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

چرا که دوست همیشه مشتاق لقای دوست است، و می‌دانیم که لقای معنوی پروردگار در قیامت رخ می‌دهد. اگر شما راست می‌گوئید پس چرا این قدر به زندگی دنیا چسبیده‌اید؟ چرا این قدر از مرگ وحشت دارید؟

(آیه ۷) - سپس به دلیل اصلی وحشت آنها از مرگ اشاره کرده، می‌افزاید: «ولی آنان هرگز تمنای مرگ نمی‌کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده‌اند» (وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ).

«و خداوند ظالمان را به خوبی می‌شناسد» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ).

در حقیقت ترس انسان از مرگ به خاطر یکی از دو عامل است: یا به زندگی بعد از مرگ ایمان ندارد، و مرگ را هیولای فنا و نیستی می‌پندارد، و طبیعی است که انسان از نیستی و عدم بگریزد.

و یا این‌که به جهان پس از مرگ معتقد است اما پرونده اعمال خود را چنان تاریک و سیاه و خالی از حسنات می‌بیند که از حضور در آن دادگاه بزرگ سخت بیمناک است. و از آنجاکه یهود معتقد به معاد و جهان پس از مرگ بودند طبعاً علت وحشت آنها از مرگ، عامل دوم بود.

(آیه ۸) - ولی مسلماً این وحشت و اضطراب مشکلی را حل نمی‌کند؛ مرگ، شتری است که بر در خانه همه خوابیده است لذا قرآن می‌گوید: ای پیامبر! به آنها «بگو: این مرگی که از آن فرار می‌کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد» (قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ).

«سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می‌شوید آنگاه شما را از آنچه انجام می‌دادید خبر می‌دهد» (ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

قانون مرگ از عمومی ترین و گسترده ترین قوانین این عالم است، انبیا بزرگ الهی و فرشتگان مقرب همه می میرند، و جز ذات پاک خداوند در این جهان باقی نمی ماند، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ● وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

(الرحمن/۲۶ و ۲۷)

هم مرگ از قوانین مسلم این عالم است، و هم حضور در دادگاه عدل خدا و حسابرسی اعمال و هم خداوند از تمام اعمال بندگان دقیقاً آگاه است. بنابراین تنها راه برای پایان دادن به این وحشت، پاکسازی اعمال، و شستشوی دل از آلودگی گناه می باشد که هرکس حسابش پاک است از محاسبه اش چه باک.

آیه ۹ - شأن نزول: در شأن نزول این آیه و سه آیه بعد یا خصوص آخرین آیه این سوره روایات مختلفی نقل شده همه آنها از این معنی خبر می دهد که در یکی از سالها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش نرخ اجناس شده بودند «دحیه» با کاروانی از شام فرارسید و با خود مواد غذایی آورده بود، در حالی که روز جمعه بود و پیامبر ﷺ مشغول خطبه نماز جمعه بود.

طبق معمول برای اعلام ورود کاروان طبل زدند و حتی بعضی دیگر آلات موسیقی را نواختند، مردم با سرعت خود را به بازار رساندند، در این هنگام مسلمانانی که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند خطبه را رها کرده و برای تأمین نیازهای خود به سوی بازار شتافتند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند - آیه نازل شد و آنها را سخت مذمت کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: «اگر این گروه اندک هم می رفتند از آسمان سنگ بر آنها

می بارید.»

تفسیر: بزرگترین اجتماع عبادی - سیاسی هفته

در آیات گذشته بحثهای فشرده ای پیرامون توحید و نبوت و معاد، و نیز مذمت یهود دنیا پرست آمده بود در اینجا به گفتگو پیرامون یکی از مهمترین وظائف اسلامی که در تقویت پایه های ایمان تأثیر فوق العاده دارد، و از یک نظر

هدف اصلی سوره را تشکیل می‌دهد، یعنی نماز جمعه و بعضی از احکام آن می‌پردازد.

نخست همه مسلمانان را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود به‌سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِکْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَیْعَ ذَلِكُمْ خَیْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

به این ترتیب هنگامی که صدای اذان نماز جمعه بلند می‌شود مردم موظفند کسب و کار را رها کرده به‌سوی نماز که مهمترین یاد خداست بشتابند. البته ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل می‌شود.

منظور از «ذِکْرُ اللَّهِ» در درجه اول «نماز» است، ولی می‌دانیم خطبه‌های نماز جمعه هم که آمیخته با ذکر خداست، در حقیقت بخشی از نماز جمعه است، بنابراین باید برای شرکت در آن نیز تسریع کرد.

(آیه ۱۰) - در این آیه می‌افزاید: «و هنگامی که نماز پایان گرفت (شما آزادید) در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بطلبید و خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید» (فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

(آیه ۱۱) - در آخرین آیه سوره کسانی که پیغمبر اکرم ﷺ را به هنگام نماز جمعه رها کردند و برای خرید از قافله تازه وارد به بازار شتافتند شدیداً مورد ملامت قرار داده، می‌گوید: «هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به‌سوی آن می‌روند، و تو را ایستاده (در حالی که خطبه نماز جمعه می‌خوانی) به حال خود رها می‌کنند» (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا).

ولی به آنها «بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت بهتر است و خداوند

بهترین روزی دهندگان است» (قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر ﷺ و تربیت معنوی و روحانی عائد شما می شود قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست، و اگر از این می ترسید که روزی شما بریده شود اشتباه می کنید، خداوند بهترین روزی دهندگان است.

تعبیر «لهو» اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که به هنگام ورود قافله تازه ای به مدینه می زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیله ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا.

نکته ها:

۱ - نخستین نماز جمعه در اسلام: در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه، پیش از آن که پیامبر ﷺ هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه) خوب است ما هم روزی قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوئیم و شکر او را به جا آوریم، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان «یوم العروبه» نامیده می شد، برای این هدف برگزیدند، و به سراغ «اسعدبن زراره» (یکی از بزرگان مدینه) رفتند، او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد و آن روز، «روز جمعه» نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود.

و این نخستین جمعه ای بود که در اسلام تشکیل شد.

اما اولین جمعه ای که رسول خدا ﷺ با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد، وارد مدینه شد، و آن روز روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر بود، حضرت، چهار روز در «قبا» ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد و به هنگام نماز جمعه به محله

«بنی سالم» رسید، و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت، و این اولین جمعه‌ای بود که رسول خدا ﷺ در اسلام به جا آورد، خطبه‌ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت در مدینه بود.

۲- اهمیت نماز جمعه: بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هر چیز آیات همین سوره است، که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می‌دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند، و هرگونه کسب و کار و برنامه مزاحم را ترک گویند.

در احادیث اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی وارد شده است از جمله: در خطبه‌ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل کرده‌اند آمده: «خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده هرکس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند خداوند او را پریشان می‌کند، و به کار او برکت نمی‌دهد، بدانید نماز او قبول نمی‌شود، بدانید زکات او قبول نمی‌شود، بدانید حج او قبول نمی‌شود، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند!»

البته باید توجه داشت که مذمت‌های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد.

۳- فلسفه نماز عبادی-سیاسی جمعه: نماز جمعه، قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دسته‌جمعی است، و اثر عمومی عبادات را که تلطیف روح و جان، و شستن دل از آلودگیهای گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می‌باشد در بردارد.

و اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگترین کنگره اسلامی می‌باشد، و به همین دلیل در روایتی از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده که: «جمعه حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند.»

در حقیقت اسلام، به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد:

اجتماعات روزانه که در نماز جماعت حاصل می شود.
اجتماع هفتگی که در مراسم نماز جمعه است.
و اجتماع حجّ که در کنار خانه خدا هر سال یک بار انجام می گیرد.
نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است بخصوص این که یکی از
برنامه های خطیب در خطبه نماز جمعه، ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی
و اقتصادی است.

«پایان سوره جمعه»

سوره منافقون [۶۳]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوای سوره: سوره منافقین از سوره‌های پر محتواست که محور اصلی بحثهای آن را می‌توان در چهار بخش خلاصه کرد:

- ۱- نشانه‌های منافقان که خود شامل چندین قسمت حساس است.
- ۲- برحذر داشتن مؤمنان از توطئه‌های منافقان.
- ۳- هشدار به مؤمنان که مواهب مادی دنیا آنها را از ذکر خداوند غافل نکند.
- ۴- توصیه به انفاق در راه خدا، و بهره‌گیری از اموال، پیش از آنکه مرگ فرارسد و آتش حسرت به جان انسان بیفتد.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است: «کسی که سوره منافقون را بخواند از هرگونه نفاق پاک می‌شود».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است که در شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربك الاعلی بخواند، و در نماز ظهر جمعه سوره جمعه و منافقین را...». سپس افزود: «هنگامی که چنین کند گوئی عمل رسول خدا را انجام داده و جزا و پاداشش بر خدا بهشت است».

مکرر گفته‌ایم که این فضائل و آثار مهم نمی‌تواند تنها نتیجه تلاوت خالی از اندیشه و عمل باشد، چراکه هرگز خواندن این سوره بی‌آنکه برنامه زندگی بر آن تطبیق شود روح نفاق را از انسان بیرون نمی‌برد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

سرچشمه نفاق و نشانه‌های منافقان! قبل از ورود در تفسیر این سوره ذکر مقدمه‌ای لازم به نظر می‌رسد و آن این‌که مسأله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر ﷺ به مدینه هجرت فرمود و پایه‌های اسلام قوی، و پیروزی آن آشکار شد، وگرنه در مکه تقریباً منافقی وجود نداشت. زیرا اظهار مخالفت بطور آشکار مشکل، و گاه غیرممکن بود، و لذا دشمنان شکست خورده برای ادامه برنامه‌های تخریبی خود تغییر چهره داده، ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند، ولی در خفا به اعمال خود ادامه می‌دادند.

اصولاً طبیعت هر انقلابی چنین است که بعد از پیروزی چشمگیر با صفوف منافقان روبه‌رو خواهد شد، و دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه‌گر می‌شوند، و از اینجاست که می‌توان فهمید چرا این همه آیات مربوط به منافقین در مدینه نازل شده نه در مکه.

این نکته نیز قابل توجه است که مسأله نفاق و منافقان مخصوص به عصر پیامبر ﷺ نبود، بلکه هر جامعه‌ای - مخصوصاً جوامع انقلابی - با آن روبرو هستند، به همین دلیل باید تحلیلهای قرآن را روی این مسأله به‌عنوان یک مسأله مورد نیاز فعلی، مورد بررسی دقیق قرار داد، و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت.

نکته مهم دیگر این‌که خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است، چرا که از یکسو شناخت آنها غالباً آسان نیست، و از سوی دیگر دشمنان داخلی هستند، و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می‌کنند که جداساختن آنها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم روابط مختلف آنها با سایر اعضا جامعه کار مبارزه را با آنها دشوار می‌سازد.

به همین دلیل اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده،

و نیز به همین دلیل قرآن سخت‌ترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آن قدر که آنها را کوبیده هیچ دشمنی را نکوبیده است.

باتوجه به این مقدمه به تفسیر آیات باز می‌گردیم:

(آیه ۱) - نخستین سخنی را که قرآن در اینجا درباره منافقان مطرح می‌کند همان اظهار ایمان دروغین آنهاست که پایه اصلی نفاق را تشکیل می‌دهد، می‌فرماید: «هنگامی که منافقان نزد تو آیند می‌گویند، ما شهادت می‌دهیم که حتماً تو رسول خدائی!» (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ).

سپس می‌افزاید: «خداوند می‌داند که تو فرستاده او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند» و به گفته خود ایمان ندارند (وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ). چرا که آنها نمی‌خواستند، خبر از رسالت پیامبر ﷺ بدهند، بلکه می‌خواستند از اعتقاد خود به نبوت او خبر دهند و مسلماً در این خبر دروغگو بودند.

و از اینجا نخستین نشانه نفاق، روشن می‌شود و آن دوگانگی ظاهر و باطن است که با زبان مؤکداً اظهار ایمان می‌کنند، ولی در دل آنها مطلقاً خبری از ایمان نیست، این دروغگوئی محور اصلی نفاق را تشکیل می‌دهد.

(آیه ۲) - این آیه به دومین نشانه منافقین پرداخته، چنین می‌گوید: «آنها سوگندهایشان را سپر ساخته‌اند، تا مردم را از راه خدا باز دارند» (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

«آنها کارهای بسیار بدی انجام می‌دهند» (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). چرا که در طریق هدایت مردم به آئین حق، ایجاد مانع می‌نمایند، و چه عملی از این بدتر و زشت‌تر است؟

تعبیر «جُنَّة» (سپر) نشان می‌دهد که آنها دائماً با مؤمنان در حال جنگ و ستیزند، و هرگز نباید فریب ظاهرسازی و چرب‌زبانی آنها را خورد، زیرا انتخاب سپر مخصوص میدانهای نبرد است.

(آیه ۳) - این آیه به علت اصلی این‌گونه اعمال ناروا پرداخته، می‌افزاید:

«این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، و لذا بر دل‌های آنها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی‌کنند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ).

منافقان دو گروهند، گروهی از اول ایمانشان صوری و ظاهری بوده، و گروه دیگر در آغاز ایمان حقیقی داشته‌اند سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته‌اند، ظاهر آیه مورد بحث گروه دوم را می‌گوید.

و این سومین نشانه از نشانه‌های آنهاست که از درک حقائق روشن غالباً محرومند.

(آیه ۴) - این آیه نشانه‌های بیشتری را از منافقین ارائه داده، می‌گوید: «هنگامی که آنها را می‌بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می‌برد» (وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ). ظاهری آراسته و قیافه‌هایی جالب دارند.

علاوه بر این چنان شیرین و جذاب سخن می‌گویند که «اگر سخن بگویند به سخنانشان گوش فرا می‌دهی!» (وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ).
جائی که پیامبر ﷺ ظاهراً تحت تأثیر جذابیت سخنان آنها قرار گیرد تکلیف دیگران روشن است.

این از نظر ظاهر و اما از نظر باطن، «گوئی چوبهای خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند» (كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ).

اجسامی بی‌روح، و صورتهائی بی‌معنی و هیكلهائی توخالی دارند، نه از خود استقلالی، نه در درون نور و صفائی؛ و نه اراده و تصمیم محکم و ایمانی دارند، درست همچون چوبهائی خشک تکیه زده بر دیوار!

سپس می‌افزاید: آنها چنان توخالی و فاقد توکل بر خدا و اعتماد بر نفس هستند که «هر فریادی از هر جا بلند شود آن را بر ضد خود می‌پندارند» (يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ).

ترس و وحشتی عجیب همیشه بر قلب و جان آنها حکم فرماست، و یک حالت سوءظن و بدبینی جانکاه سرتاسر روح آنها را فرا گرفته است.

و در پایان آیه به پیامبر ﷺ هشدار می‌دهد که «اینها دشمنان واقعی تو هستند پس از آنها بر حذر باش» (هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ).

سپس می‌گوید: «خداوند آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می‌شوند؟! قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْتَ يَوْمَ فَكُونَ».

آیه ۵- شأن نزول: برای این آیه و سه آیه بعد شأن نزول مفصلی نقل شده که خلاصه آن چنین است: بعد از غزوه بنی‌المصطلق (جنگی که در سال ششم هجرت در سرزمین «قدید» واقع شد) دو نفر از مسلمانان، یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام گرفتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند، «عبدالله بن ابی» که از سرکرده‌های معروف منافقان بود به یاری مرد انصاری شتافت، و مشاجره لفظی شدیدی در میان آن دو در گرفت، عبدالله بن ابی، سخت، خشمگین شد، و در حالی که جمعی از قومش نزد او بودند گفت: «به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد» و منظورش از عزیزان، خود و اتباعش بود و از ذلیلان مهاجران، سپس رو به اطرافیان‌ش کرد و گفت: این نتیجه کاری است که شما به سر خودتان آوردید، این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آنها قسمت کردید: هرگاه باقیمانده غذای خودتان را به مثل این مرد (اشاره به مرد مهاجر) نمی‌دادید بر گردن شما سوار نمی‌شدند.

در اینجا «زید بن ارقم» که در آن وقت جوانی نوحاسته بود، رو به «عبدالله بن ابی» کرد و گفت به خدا سوگند ذلیل و قلیل توئی! و محمد ﷺ در عزت الهی و محبت مسلمین است، «عبدالله» صدا زد: خاموش باش تو باید بازی کنی ای کودک! زید بن ارقم خدمت رسول خدا ﷺ آمد و ماجرا را نقل کرد.

پیامبر ﷺ کسی را به سراغ «عبدالله» فرستاد فرمود: این چیست که برای من نقل کرده‌اند؟

عبدالله گفت: به خدائی که کتاب آسمانی بر تو نازل کرده من چیزی نگفتم! و «زید» دروغ می‌گوید.

سپس پیامبر ﷺ دستور داد تمام آن روز و تمام شب را لشکریان به راه ادامه

دهند، سرانجام پیامبر ﷺ وارد مدینه شد.

زید بن ارقم می گوید: من از شدت اندوه و شرم در خانه ماندم و بیرون نیامدم. در این هنگام سوره منافقین نازل شد، و زید را تصدیق، و عبدالله را تکذیب کرد پیامبر ﷺ گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد خداوند آیاتی از قرآن را درباره آنچه تو گفته بودی نازل کرد.

هنگامی که این آیات نازل شد و دروغ عبدالله ظاهر گشت بعضی به او گفتند: خدمت پیامبر ﷺ برو تا برای تو استغفار کند، عبدالله سرش را تکان داد و سخنان ناروایی گفت. در اینجا آیه **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا نَازِلْ** گردید.

تفسیر: نشانه های دیگری از منافقان - این آیه و آیات بعد از آن همچنان ادامه بیان اعمال منافقان و نشانه های گوناگون آنهاست، می فرماید: «هنگامی که به آنها گفته شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهای خود را (از روی استهزاء و کبر و غرور) تکان می دهند و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند» **(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَعْذِرُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأَ رُؤُسَهُمْ وَرَأَتْهُمْ يَبْصُرُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ)**.

روشن است که روح اسلام، تسلیم در برابر حق است و کبر و غرور؛ همیشه مانع این تسلیم است، به همین دلیل یکی از نشانه های منافقان، بلکه یکی از انگیزه های نفاق را همین خودخواهی و خود برتری بینی و غرور می توان شمرد.

(آیه ۶) - در این آیه برای رفع هرگونه ابهام در این زمینه، می افزاید: به فرض که آنها نزد تو بیایند و برای آنها استغفار کنی، زمینه آمرزش در آنها وجود ندارد بنابراین «برای آنها تفاوت نمی کند که، خواه استغفار کنی یا نکنی، هرگز خداوند آنان را نمی بخشد!» **(سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ)**.

دلیل آن هم این است که: «خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند» **(إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ)**. چراکه در گناه اصرار می ورزند و در برابر حق مستکبرند. استغفار پیامبر ﷺ تنها در صورتی اثر می گذارد که زمینه مساعد و قابلیت لازم فراهم شود، اگر به راستی آنها توبه کنند و سر تسلیم در مقابل حق فرود آورند،

استغفار پیامبر ﷺ و شفاعت او مسلماً مؤثر است، و در غیر این صورت کمترین اثری نخواهد داشت.

(آیه ۷) - سپس به یکی از گفته‌های بسیار زشت آنها که روشنترین گواه نفاق آنها محسوب می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که می‌گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید (و از اموال و امکانات خود در اختیار آنها قرار ندهید) تا پراکنده شوند» (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا).

غافل از این‌که «خزائن آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی‌فهمند» (وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ). این بینواها نمی‌دانند که هرکس هرچه دارد از خدا دارد، اگر «انصار» می‌توانند به «مهاجران» پناه دهند و آنها را در اموال خود سهیم کنند این بزرگترین افتخاری است که نصیبشان شده، نه تنها نباید منتی بگذارند، بلکه باید خدا را بر این توفیق بزرگ شکر گویند.

(آیه ۸) - سپس به یکی دیگر از نفرت‌انگیزترین سخنان آنها اشاره کرده، می‌افزاید: «آنها می‌گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند!» (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا اِلَى الْمَدِيْنَةِ لَيُخْرِجَنَّ اِلَّا عَرَّ مِنْهَا الْاَذَلَّ). این همان گفتاری است که از دهان آلوده «عبدالله بن ابی» خارج شد، و منظورش این بود که ما ساکنان مدینه، رسول الله ﷺ و مؤمنان مهاجر را بیرون می‌کنیم.

سپس قرآن پاسخ دندان‌شکنی به آنان داده، می‌گوید: «عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی‌دانند» (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ).

تنها منافقان مدینه نبودند که این سخن را در برابر مؤمنان مهاجر گفتند بلکه قبل از آنها نیز سران قریش در «مکه» می‌گفتند: اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره اقتصادی قرار دهیم، یا از مکه بیرونشان کنیم، مطلب تمام است!

امروز نیز دولتهای استعماری به پندار این که خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند می‌گویند ملت‌هایی را که در برابر ما تسلیم نمی‌شوند باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند!

این کوردلان خبر ندارند که با یک اشاره خداوند تمام ثروتها و امکاناتشان بر باد می‌رود و عزت پوشالی آنها دستخوش فنا می‌گردد.

(آیه ۹) - اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکنند!

از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق حب دنیا، و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در اینجا مؤمنان را از چنین علاقه افراطی باز می‌دارد، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکند!»

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.)

«وکسانی که چنین کنند زیانکارانند» (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدّی در میان انسان و خدا ایجاد کند بزرگترین بلا محسوب می‌شوند.

(آیه ۱۰) - سپس به دنبال این اخطار شدید به مؤمنان، دستور انفاق در راه خدا را صادر کرده، می‌فرماید: «و از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرارسد و بگوید: پروردگارا! چرا (مرگ) مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا (در راه خدا) صدقه دهم و از صالحان باشم؟! (وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

در ذیل آیه می‌گوید: «من انفاق کنم و از صالحان شوم» این تعبیر بیانگر تأثیر عمیق انفاق در صالح بودن انسان است.

بسیارند کسانی که وقتی چشم برزخی پیدا می‌کنند و خود را در آخرین لحظات زندگی و در آستانه قیامت می‌بینند، و پرده‌های غفلت و بی‌خبری از جلو

چشمان آنها کنار می‌رود، و می‌بینند باید اموال و سرمایه‌ها را بگذارند و بروند پیشیمان می‌شوند و تقاضای بازگشت به زندگی می‌کنند تا جبران کنند؛ ولی دست ردّ بر سینه آنها گذارده می‌شود، چرا که سنت الهی است که این راه، بازگشت ندارد! (آیه ۱۱) - لذا در آخرین آیه با قاطعیت تمام، می‌افزاید: «و خداوند هرگز (مرگ) کسی را، هنگامی که اجلس فرارسد، به تأخیر نمی‌اندازد!» (وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا).

چنانکه در آیه ۳۴ سوره اعراف می‌خوانیم: «هنگامی که مرگ آنها فرارسد، نه یک ساعت پیشی می‌گیرند نه یک ساعت، تأخیر می‌کنند». و سرانجام آیه را با این جمله پایان می‌دهد: «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ). و همه آنها را برای پاداش و کیفر، ثبت کرده و در برابر همه آنها به شما جزا می‌دهد.

«پایان سوره منافقون»

سوره تغابن [۶۴]

این سوره در «مدینه» نازل شده و ۱۸ آیه است

محتوای سوره: لحن آیات اخیر این سوره، با سوره‌های مدنی هماهنگ است، ولی صدر آن، با سوره‌های مکی موافقتر است، اما به هر حال ما مجموع آن را طبق مشهور مدنی، تلقی می‌کنیم.

از نظر محتوا، این سوره را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد:

۱- آغاز سوره که از توحید و صفات و افعال خدا بحث می‌کند.
۲- به دنبال آن، با استفاده از علم خداوند، به مردم هشدار می‌دهد که مراقب اعمال پنهان و آشکار خود باشند و سرنوشت اقوام پیشین را فراموش نکنند.

۳- در بخش دیگری از سوره، سخن از معاد است. و این که روز قیامت روز «تغابن» و مغبون شدن گروهی و برنده شدن گروه دیگری است (نام این سوره نیز از همین گرفته شده).

۴- در بخشی دیگر دستور به اطاعت خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده و پایه‌های اصل نبوت را تحکیم می‌بخشد.

۵- آخرین بخش سوره، مردم را به انفاق در راه خدا تشویق می‌کند و از این که فریفته اموال و اولاد و همسران شوند بر حذر می‌دارد، و سوره را با نام و صفات خدا پایان می‌دهد همان‌گونه که آغاز کرده بود.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «کسی که سوره تغابن را در نماز فریضه اش بخواند شفیع او روز قیامت خواهد شد، و شاهد عادل است در نزد کسی که شفاعت او را اجازه می دهد، سپس از او جدا نمی شود تا داخل بهشت گردد».

بدیهی است این تلاوت باید توأم با اندیشه باشد اندیشه ای که محتوای آن را در عمل منعکس کند، تا این همه آثار و برکات بر آن مترتب گردد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - این سوره نیز با تسبیح خداوند آغاز می شود، خداوندی که مالک و حاکم بر کل جهان هستی، و قادر بر همه چیز است.
می فرماید: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می گویند» (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).
سپس می افزاید: «مالکیت و حکومت از آن اوست» (لَهُ الْمُلْكُ).
«و (به همین دلیل) تمام حمد و ستایش نیز به ذات پاک او برمی گردد» (وَلَهُ الْحَمْدُ).

«و او بر همه چیز تواناست» (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

(آیه ۲) - سپس به امر خلقت و آفرینش که لازمه قدرت است اشاره کرده، می فرماید: «او کسی است که شما را آفرید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ).
و به شما نعمت آزادی و اختیار داد، لذا «گروهی از شما کافرید و گروهی مؤمن» (فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ).

و به این ترتیب بازار امتحان و آزمایش الهی داغ شد و در این میان «خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

(آیه ۳) - سپس مسأله «خلقت» را با توضیح بیشتر، و با اشاره به هدف آفرینش در این آیه ادامه داده، می فرماید: «آسمانها و زمین را به حق آفرید» (خَلَقَ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ).

هم در آفرینش آن، نظام حق و دقیقی است، و هم دارای هدف حکیمانه و مصالح حقیقی است، چنانکه در آیه ۲۷ سوره «ص» نیز فرمود: «ما آسمان و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده نیافریدیم، این گمان کافران است».

بعد به آفرینش «انسان» پرداخته و ما را از سیر آفاقی به سیر انفسی دعوت کرده، می‌افزاید: «و شما را (در عالم جنین) تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر» هم از نظر جسم و هم از نظر جان (وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ).

به انسان، ظاهری آراسته، و باطنی پیراسته، عقلی فروزان و خردی نیرومند داد، و از آنچه در کل جهان هستی است، نمونه‌هایی در وجود او آفرید.

ولی همان‌گونه که در پایان آیه می‌فرماید: «سرانجام (بازگشت همه) به سوی اوست» (وَالِيهِ الْمَصِيرُ).

(آیه ۴) - و از آنجا که انسان برای هدف بزرگی آفریده شده باید دائماً تحت مراقبت پروردگار باشد، پروردگاری که، از درون و برون او باخبر است، لذا در این آیه می‌فرماید: «آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند، و از آنچه پنهان یا آشکار می‌کنید باخبر است، و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، آگاه است» (يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

این آیه ترسیمی است از علم بی‌پایان خداوند، در سه مرحله: نخست علم او نسبت به تمامی موجودات آسمانها و زمین، سپس علم او به همه اعمال انسانها و آنچه را پنهان می‌دارند یا آشکار می‌سازند، و در مرحله سوم مخصوصاً روی عقائد باطنی و چگونگی نیتها و آنچه بر قلب و جان انسان، حاکم است، تکیه می‌کند.

مسئلاً توجه به این حقیقت در اصلاح و تربیت انسان فوق‌العاده مؤثر است، و انسان را برای وصول به هدف آفرینش و قانون تکامل آماده می‌سازد.

(آیه ۵) - و از آنجا که یکی از مؤثرترین و سائل تربیت و طرق انذار، توجه دادن به سرنوشت اقوام و امتهای پیشین است، این آیه یک نگاه اجمالی به

زندگی آنها افکنده، سپس انسانها را مخاطب ساخته، می‌گوید: «آیا خبر کسانی که پیش از این کافر شدند به شما نرسیده است؟ (آری) آنها طعم کیفر گناهان بزرگ خود را چشیدند و (در آخرت نیز) عذاب دردناکی برای آنهاست»؟! (الْمَ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

شما از کنار شهرهای بلادیده و ویران شده آنها، در مسیر خود به سوی شام و مناطق دیگر عبور می‌کنید، نتیجه کفر و ظلم و عصیانگری آنها را با چشم می‌بینید، و اخبار آنها را در تاریخ می‌خوانید.

این عذاب دنیای آنها بود، در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظارشان است. (آیه ۶) - این آیه به منشأ اصلی این سرنوشت دردناک اشاره کرده، می‌افزاید: «این به خاطر آن بود که رسولان آنها (پیوسته) با دلائل روشن به سراغشان می‌آمدند ولی آنها (از روی کبر و غرور) گفتند: آیا بشرهایی (مثل ما) می‌خواهند ما را هدایت کنند؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟ (ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا).

و با این منطق پوشالی به مخالفت با آنها برخاستند «پس کافر شدند و روی برگرداندند» (فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا).

«در حالی که خداوند (از ایمان و طاعتشان) بی‌نیاز بود» (وَاسْتَغْنَى اللَّهُ). و اگر آنها را موظف به ایمان و اطاعت و پرهیز از گناه فرمود تنها برای منفعت خودشان و سعادت و نجاتشان در این جهان و جهان دیگر بود.

آری «خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است» (وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ). اگر جمله کائنات کافر شوند بر دامن کبریا پیش‌گردی نمی‌نشیند، همان‌گونه که اگر همه مخلوقات مؤمن و مطیع فرمان او باشند چیزی بر جلالش افزوده نمی‌شود، این مائیم که نیازمند به این برنامه‌های تربیتی و سازنده و تکامل‌بخش هستیم.

(آیه ۷) - در تعقیب بحثهایی که در آیات قبل، پیرامون هدف‌دار بودن آفرینش آمده در اینجا مسأله معاد و رستاخیز را - که تکمیلی است بر بحث هدف

آفرینش انسان - مطرح می‌کند.

نخست از ادعای بی دلیل، منکران رستاخیز، شروع کرده، می‌فرماید: «کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد» (زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا).

سپس در تعقیب این سخن، به پیامبر اسلام ﷺ دستور می‌دهد «بگو: آری به پروردگارم سوگند همه شما (در قیامت) برانگیخته خواهید شد، سپس آنچه را عمل می‌کردید به شما خبر داده می‌شود، و این برای خداوند آسان است» (قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكِ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

وقتی که کار دست خداوند قادر متعال است مشکلی در میان نخواهد بود.

(آیه ۸) - در این آیه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: اکنون که قطعاً معادی در کار است، «به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید» (فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا).

و بدانید «خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

به این ترتیب دستور می‌دهد که خود را برای رستاخیز از طریق ایمان و عمل صالح آماده کنند، ایمان به سه اصل «خدا»، «پیامبر» و «قرآن» که اصول دیگر نیز در آن درج است.

(آیه ۹) - روز تغابن و آشکار شدن غبن‌ها

در این آیه به توصیف روز قیامت پرداخته، چنین می‌گوید: «این (بعث و نشور و حساب و جزا) در زمانی خواهد بود که همه شما را در آن روز اجتماع [=روز رستاخیز] گردآوری می‌کند» (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ).

یکی از نامهای قیامت «يَوْمِ الْجَمْعِ» است که در آیات قرآن با تعبیرهای مختلف کراراً به آن اشاره شده است، از جمله در آیه ۴۹ و ۵۰ سوره واقعه می‌خوانیم: «بگو: تمام اولین و آخرین در میعاد روز معینی جمع می‌شوند» و از آن به خوبی استفاده می‌شود که رستاخیز همه انسانها در یک روز است.

سپس می‌افزاید: «آن روز روز تغابن است» (ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ).

روزی است که «غابن» (برنده) و «مغبون» (بازنده) شناخته می‌شوند، روزی که روشن می‌شود چه کسانی در تجارت خود در عالم دنیا گرفتار غبن و خسارت و پشیمانی شده‌اند؟

به این ترتیب یکی دیگر از نامهای قیامت «يَوْمُ التَّغَابُنِ» روز ظهور غبن هاست.

سپس به بیان حال مؤمنان در آن روز پرداخته، می‌افزاید: «وهرکس به خدا ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، گناهان او را می‌بخشد و او را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد می‌کند، جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است» (وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).
به این ترتیب هنگامی که دو شرط اصلی، یعنی ایمان و عمل صالح حاصل شود، این مواهب عظیم پشت سر آن خواهد بود.

(آیه ۱۰) - در این آیه می‌افزاید: «اما کسانی که کافر شدند، و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند، جاودانه در آن می‌مانند، و (سرانجام آنها) سرانجام بدی است» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ).

در اینجا نیز، عامل بدبختی دو چیز شمرده شده است: «کفر» و «تکذیب آیات الهی» که ضد «ایمان» و «عمل صالح» است، و در نتیجه در آنجا سخن از بهشت جاویدان است و در اینجا از دوزخ همیشگی، آنجا فوز عظیم است و اینجا بئس المصیر و سرانجام مرگبار!

(آیه ۱۱) - همه مصائب به فرمان اوست!

در این آیه به یک اصل کلی در مورد مصائب و حوادث دردناک این جهان اشاره می‌کند، شاید از این جهت که همیشه وجود مصائب دستاویزی برای کفار در مورد نفی عدالت در این جهان بوده است، و یا از این نظر که در راه تحقق ایمان و عمل صالح همیشه مشکلاتی وجود دارد که بدون مقاومت در برابر آنها

مؤمن به جائی نمی‌رسد، و به این ترتیب رابطه این آیات با آیات گذشته روشن می‌شود.

نخست می‌فرماید: «هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا» (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

منظور از «اذن» در اینجا همان اراده تکوینی خداوند است، نه اراده تشریحی.

از مجموع آیاتی که درباره مصائب در قرآن مجید آمده برمی‌آید که مصائب بردو گونه است: مصائبی که با طبیعت زندگی انسان سرشته شده، و اراده بشر کمترین تأثیری در آن ندارد، مانند مرگ و میر و قسمتی از حوادث دردناک طبیعی.

دوم مصائبی که انسان به نحوی در آن نقشی داشته باشد.

قرآن درباره دسته اول می‌گوید، همه به اذن خدا روی می‌دهد؛ و درباره قسم دوم می‌گوید: به خاطر اعمال خودتان دامتان را می‌گیرد.^۱

سپس در دنباله آیه به مؤمنان بشارت می‌دهد که: «و هر کس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می‌کند» (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ). آن چنان که در برابر مصائب زانو نزنند، مأیوس نشود، جزع و بیتابی نکند.

این هدایت الهی هنگامی که به سراغ انسان آید در نعمتها شاکر می‌شود و در مصیبتها صابر، و در برابر قضای الهی تسلیم.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند به هر چیز داناست» (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

این تعبیر می‌تواند اشاره اجمالی به فلسفه مصائب و بلاها باشد که خداوند روی علم و آگاهی بی‌پایانش برای تربیت بندگان و اعلام بیدارباش و مبارزه با هرگونه غرور و غفلت گهگاه در زندگانی آنها مصائبی ایجاد می‌کند، تا

۱. شرح بیشتر این مطلب را ذیل آیات ۲۲ سوره حدید و ۳۰ سوره شوری و ۱۶۵ آل عمران مطالعه فرمائید.

به خواب فرو نروند و موقعیت خویش را در دنیا فراموش نکنند، و دست به طغیان و سرکشی نزنند.

(آیه ۱۲) - و از آنجا که معرفت مبدأ و معاد که در آیات قبل، پایه‌ریزی شده و اثر حتمی آن، تلاش در راستای اطاعت خدا و پیامبر ﷺ است، در این آیه می‌افزاید: «و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را» (وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ).

ناگفته پیداست که اطاعت رسول خدا ﷺ نیز شعبه‌ای از اطاعت خداوند است، چرا که او از خود چیزی نمی‌گوید، و تکرار «اطیعوا» در اینجا اشاره به همین است که این دو در عرض هم نیست، بلکه یکی از دیگری سرچشمه می‌گیرد، از این گذشته اطاعت خداوند، مربوط به اصول قوانین و تشریح الهی است، و اطاعت رسول مربوط به تفاسیرها و مسائل اجرایی می‌باشد، بنابراین یکی اصل و دیگری فرع است.

سپس می‌فرماید: «اگر شما روی گردان شوید (و اطاعت نکنید، او هرگز مأمور به اجبار شما نیست) رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای ندارد» (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

آری! او موظف به رساندن پیام حق است، بعداً سر و کار شما با خداست، و این تعبیر یک‌نوع تهدید جدی و سربسته است.

(آیه ۱۳) - در این آیه اشاره به مسأله توحید در عبودیت می‌کند که به منزله دلیلی برای وجوب اطاعت است، می‌فرماید: «خداوند (کسی است که) هیچ معبودی جز او نیست» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند» (وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

غیر از او هیچ‌کس شایسته عبودیت نیست، چرا که مالکیت و قدرت و علم و غنا، همه از آن اوست، و دیگران هرچه دارند، از او دارند. و به همین دلیل نباید در برابر غیر او سر تسلیم و تعظیم فرود آورند و نیز به همین دلیل برای حل هرگونه مشکل باید از او مدد گیرند و فقط بر او توکل کنند.

آیه ۱۴ - شأن نزول: در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: که در مورد آیه «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ...» فرمود: منظور این است که وقتی بعضی از مردان می خواستند هجرت کنند پسر و همسرش دامن او را می گرفتند و می گفتند: تو را به خدا سوگند که هجرت نکن، زیرا اگر بروی ما بعد از تو بی سرپرست خواهیم شد، بعضی می پذیرفتند و می ماندند، آیه نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادهای اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه ها برحذر داشت.

اما بعضی دیگر اعتنا نمی کردند و می رفتند ولی به خانواده خود می گفتند: به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعداً در (دارالهجرة) مدینه نزد ما آئید ما مطلقاً به شما اعتنا نخواهیم کرد، ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت خانواده آنها به آنها پیوستند گذشته را فراموش کنند و جمله «وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصَفَّحُوا...» ناظر به همین معنی است.

تفسیر: اموال و فرزندانان وسیله آزمایش شما هستند!

از آنجا که در آیات گذشته فرمان به اطاعت بی قید و شرط خدا و رسولش آمده بود، و یکی از موانع مهم این راه علاقه افراطی به اموال و همسران و فرزندان است در اینجا به مسلمانان در این زمینه هشدار می دهد.

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندانان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ).

البته نشانه های این عداوت کم نیست گاه می خواهید اقدام به کار مثبتی همچون هجرت کنید دامن شما را می گیرند و مانع این فیض عظیم می شوند، و گاه انتظار مرگ شما را می کشند تا ثروت شما را تملک کنند، و مانند اینها.

البته این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است، و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می گیرد، و یا به قصد منافع خویشتن.

ولی از آنجا که ممکن است این دستور بهانه ای برای خشونت و انتقام جوئی

و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می‌فرماید: «و اگر عفو کنید و چشم ببوشید و ببخشید (خداوند شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است» (وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

بنابراین اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، و یا بعد از هجرت به شما پیوستند آنها را از خود نرانید، عفو و گذشت همیشه کنید، همان‌طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند.

(آیه ۱۵) - در این آیه به یک اصل کلی دیگر در مورد اموال و فرزندان اشاره کرده، می‌فرماید: «اموال و فرزندان فقط وسیله آزمایش شما هستند» (أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ).

و اگر در این میدان آزمایش، از عهده برآید «اجر و پاداش عظیم نزد خداوند (از آن شما) خواهد بود» (وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت بعضی از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته، به گناه، و گاهی به کفر می‌کشاند، ولی در اینجا سخن از همه فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسانند.

در واقع این دو موضوع، بیش از هر چیز دیگر وسیله امتحان است، و به همین دلیل در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «هیچ‌کس از شما نگوید: خداوندا! من به تو پناه می‌برم، از امتحان و آزمایش، چرا که هرکس دارای وسیله آزمایشی است (و حداقل مال و فرزندی دارد و اصولاً طبیعت زندگی دنیا، طبیعت آزمایش و بوته امتحان است) و لکن کسی که می‌خواهد به خدا پناه برد، از امتحانات گمراه کننده پناه برد چه این که خداوند می‌گوید: بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمون است».

(آیه ۱۶) - در این آیه، به عنوان نتیجه‌گیری می‌فرماید: «پس تا می‌توانید تقوای الهی همیشه کنید و گوش دهید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر

است» (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ).

نخست دستور به اجتناب از گناهان می دهد - چرا که تقوا بیشتر ناظر به پرهیز از گناه است - و سپس دستور به اطاعت فرمان و شنیدنی که مقدمه این اطاعت است و از میان طاعات بخصوص روی مسأله انفاق که از مهمترین آزمایشهای الهی است تکیه می کند و سرانجام هم می گوید: سود تمام اینها عائد خود شما می شود.

در پایان آیه به عنوان تأکیدی بر مسأله انفاق می فرماید: «وکسانی که از بخل و حرص خویشان مصون بمانند رستگاراند» (وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

این دو صفت رذیله از بزرگترین موانع رستگاری انسان، و بزرگترین سدّ راه انفاق و کارهای خیر است.

در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام از شب تا صبح طواف خانه خدا به جا می آورد و پیوسته می فرمود: «اللَّهُمَّ قِ شُحِّ نَفْسِي؛ خداوندا! مرا از حرص و بخل خودم نگاهدار».

یکی از یارانش عرض می کند: فدایت شوم، امشب نشنیدم غیر از این دعا، دعای دیگری کنی!

فرمود: «چه چیز از بخل و حرص نفس مهمتر است در حالی که خداوند می فرماید: وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»

(آیه ۱۷) - سپس برای تشویق به انفاق و جلوگیری از بخل و شُحِّ نفس می فرماید: «اگر به خدا، قرض الحسنه دهید، آن را برای شما مضاعف می سازد، و شما را می بخشد، و خداوند شکرکننده و بردبار است» (إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ).

چه تعبیر عجیبی خدائی که آفریننده اصل و فرع وجود ما، و بخشنده تمام نعمتهاست از ما وام می طلبد! و در برابر آن وعده «اجر مضاعف و آمرزش» می دهد، و نیز از ما تشکر می کند، لطف و محبت بالاتر از این تصور نمی شود.

(آیه ۱۸) - و بالاخره در آخرین آیه، می فرماید: «او دانای پنهان و آشکار است و او عزیز و حکیم است» (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).
 از اعمال بندگان مخصوصاً انفاقهای آنها، در نهان و آشکار، باخبر است، و اگر از آنها تقاضای قرض می کند، نه به خاطر نیاز و عدم قدرت است بلکه به خاطر کمال لطف و محبت است، و اگر این همه پاداش در برابر انفاقها به آنها وعده می دهد، این نیز مقتضای حکمت اوست.

«پایان سورة تغابن»

سوره طلاق [۶۵]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۲ آیه است

محتوای سوره: محتوای این سوره به دو بخش عمده تقسیم می‌شود. بخش اول هفت آیه نخستین سوره است که پیرامون طلاق و مسائل مربوط به آن سخن می‌گوید.

بخش دوم که در حقیقت انگیزه اجرای بخش اول است از عظمت خداوند، و عظمت مقام رسول او، و پاداش صالحان، و مجازات بدکاران، بحث می‌کند، و مجموعه منسجمی را برای ضمانت اجرای این مسئله مهم اجتماعی ارائه می‌دهد، ضمناً این سوره نام دیگری نیز دارد و آن سوره «نساء قُصْرَى» (بر وزن و معنی صغری) در مقابل سوره معروف نساء است که «نساء کُبْرَى» می‌باشد.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «هرکس سوره طلاق را بخواند (و آن را در برنامه‌های زندگی خود به کار بندد) بر سنت پیامبر از دنیا می‌رود».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - شرایط طلاق و جدائی: در نخستین آیه روی سخن را

به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان پیشوای بزرگ مسلمانان کرده سپس یک حکم عمومی را با صیغه جمع بیان می‌کند، می‌فرماید: «ای پیامبر! هر زمان خواستید

زنان را طلاق دهید در زمان عدّه آنها را طلاق گویند» (یا ایّها النبی اذا طلقتُم النساء فطلقوهن لعدّتهن).

یعنی، صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهیانه پاک شده، و با همسرش نزدیکی نکرده باشد.

و این نخستین شرط طلاق است.

سپس به دومین حکم که مسأله نگهداشتن حساب عدّه است پرداخته، می‌فرماید: «و حساب عدّه را نگه دارید» (و اخصوا العده).

دقیقاً ملاحظه کنید که سه بار زن، ایام پاکی خود را به پایان رساند و عادت ماهیانه ببیند، هنگامی که سومین دوران پاکی پایان یافت، و وارد عادت ماهیانه سوم شد، ایام عدّه سر آمده و پایان یافته است.

قابل توجه این‌که: مخاطب به نگهداری حساب عدّه، مردان هستند، این به خاطر آن است که مسأله «حق نفقه و مسکن» برعهده آنهاست، و همچنین «حق رجوع» نیز از آن آنان است، وگرنه زنان نیز موظفند که برای روشن شدن تکلیفشان حساب عدّه را دقیقاً نگه دارند.

بعد از این دستور، همه مردم را به تقوا و پرهیزکاری دعوت کرده، می‌فرماید: «و از خدائی که پروردگار شماست پرهیزید» (واتقوا الله ربکم).

او پروردگار و مربی شماست، و دستوراتش، ضامن سعادت شما می‌باشد، بنابراین فرمانهای او را به کار بندید و از عصیان و نافرمانیش پرهیزید.

بعد به «سومین» و «چهارمین» حکم - که یکی مربوط به شوهران و دیگری مربوط به زنان است - پرداخته، می‌فرماید: «نه شما آنها را از خانه‌هایشان، بیرون کنید و نه آنها (در دوران عدّه) بیرون روند» (لا تخرجوهن من بیوتهن ولا ینخرجن).

گرچه بسیاری از بی‌خبران، این حکم اسلامی را به هنگام طلاق اصلاً اجرا نمی‌کنند، و به محض جاری شدن صیغه طلاق، هم مرد به خود اجازه می‌دهد که زن را بیرون کند، و هم زن خود را آزاد می‌پندارد که از خانه شوهر خارج شود و به

خانه بستگان بازگردد، ولی این حکم اسلامی فلسفه بسیار مهمی دارد، زیرا علاوه بر حفظ احترام زن، غالباً زمینه را برای بازگشت شوهر از طلاق، و تحکیم پیوند زناشویی، فراهم می‌سازد.

پشت پا زدن به این حکم مهم اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است سبب می‌شود بسیاری از طلاقها به جدائی دائم منتهی شود، در حالی که اگر این حکم اجرا می‌شد، غالباً به آشتی و بازگشت مجدد منتهی می‌گشت.

ولی از آنجا که گاهی شرائطی فراهم می‌شود که نگهداری زن بعد از طلاق در خانه طاقت فرساست، به دنبال آن پنجمین حکم را به صورت استثناء اضافه کرده، می‌گوید: «مگر این که کار زشت آشکاری انجام دهند» (إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ). مثلاً آنقدر ناسازگاری، بدخلقی، و بدزبانی با همسر و کسان او کند که ادامه حضور او در منزل، باعث مشکلات بیشتر گردد.

به دنبال بیان این احکام به عنوان تأکید می‌افزاید: «اینها حدود و مرزهای الهی است و هرکس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده» (وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

چرا که این قوانین و مقررات الهی ضامن مصالح خود مکلفین است. و در پایان آیه ضمن اشاره لطیفی به فلسفه عده، و عدم خروج زنان از خانه و اقامتگاه اصلی، می‌فرماید: «تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند» (لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا).

با گذشتن زمان، طوفان خشم و غضب که غالباً موجب تصمیمهای ناگهانی در امر طلاق و جدائی می‌شود فرو می‌نشیند، و حضور دائمی زن در خانه در کنار مرد در مدت عده، و یادآوری عواقب شوم طلاق، مخصوصاً در آنجا که پای فرزندان در کار است، و اظهار محبت هر یک نسبت به دیگری، زمینه‌ساز رجوع می‌گردد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «زن مطلقه در دوران عده اش می‌تواند آرایش کند، سرمه در چشم نماید، و موهای خود را رنگین، و خود را معطر،

و هر لباسی که مورد علاقه اوست بپوشد، زیرا خداوند می فرماید: شاید خدا بعد از این ماجرا وضع تازه‌ای فراهم سازد، و ممکن است از همین راه زن بار دیگر قلب مرد را تسخیر کرده و مرد رجوع کند».

* طلاق منفورترین حلالها

اصل مسأله طلاق یک ضرورت است، اما ضرورتی که باید به حداقل ممکن تقلیل یابد، و تا آنجا که راهی برای ادامه زوجیت است کسی سراغ آن نرود.

به همین دلیل در روایات اسلامی، شدیداً از طلاق مذمت گردیده، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «چیزی از امور حلال، در پیشگاه خدا مبعوضتر از طلاق نیست».

چرا که طلاق مشکلات زیادی برای خانواده‌ها، زنان و مردان و مخصوصاً فرزندان به وجود می آورد.

(آیه ۲) - یا سازش یا جدائی خداپسندانه!

در ادامه بحثهای مربوط به «طلاق» در این آیه به چند حکم دیگر اشاره می‌کند، نخست می فرماید: «و چون عده آنها سر آمد، آنها را بطرز شایسته‌ای نگه دارید یا بطرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید» (فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).

منظور از «بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» (رسیدن به پایان مدت) رسیدن به اواخر مدت است. وگرنه رجوع کردن بعد از پایان عده جایز نیست مگر این‌که نگهداری آنها از طریق عقد جدید صورت گیرد.

همان‌گونه که زندگی مشترک باید روی اصول صحیح و طرز انسانی و شایسته باشد، جدائی نیز باید خالی از هرگونه جار و جنجال و دعوی و نزاع و بدگوئی و ناسزا و اجحاف و تضييع حقوق بوده باشد، چرا که ممکن است درآینده این زن و مرد بار دیگر به فکر تجدید زندگی مشترک بیفتند، ولی بدرفتاریهای هنگام جدائی چنان جو فکری آنها را تیره و تار ساخته که راه

بازگشت را به روی آنها می‌بندد، از سوی دیگر بالاخره هر دو مسلمانند و متعلق به یک جامعه، و جدائی توأم با مخاصمه و امور ناشایست نه تنها در خود آنها اثر می‌گذارد که در میل دو طرف هم اثرات زیانباری دارد، و گاه زمینه همکاریهای آنها را در آینده بکلی بر باد می‌دهد.

سپس به دومین حکم اشاره کرده، می‌افزاید: «و هنگام طلاق و جدائی) دو مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید» (وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ). تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ‌یک از طرفین، نتوانند واقعیتها را انکار کنند.

و در سومین دستور، وظیفه شهود را چنین بیان می‌کند: «و شهادت را برای خدا برپا دارید» (وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ).

مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف، مانع شهادت به حق باشد. سپس به عنوان تأکید درباره تمام احکام گذشته می‌افزاید: «این چیزی است که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند!» (ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

و از آنجا که گاهی مسائل مربوط به معیشت و زندگی آینده و یا گرفتاریهای دیگر خانوادگی سبب می‌شود که دو همسر به هنگام طلاق یا رجوع، و یا دو شاهد به هنگام شهادت دادن از جاده حق و عدالت منحرف شوند در پایان آیه می‌فرماید: «و هرکس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند خداوند برای او راه نجاتی قرار می‌دهد» و مشکلات زندگی او را حل می‌کند (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا).

(آیه ۳) - «و او را از جائی که گمان ندارد روزی می‌دهد» (وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ).

«و هرکس بر خداوند توکل کند (و کار خود را به او واگذارد خدا) کفایت امرش را می‌کند» (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ).

«خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است» (إِنَّ اللَّهَ بِأَلْعُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا).

به این ترتیب به زنان و مردان و شهود هشدار می‌دهد که از مشکلات حق

نهراسند، و مجری عدالت باشند، و گشایش کارهای بسته را از خدا بخواهند چرا که خداوند تضمین کرده که مشکل پرهیزکاران را بگشاید.

آیات فوق از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید است که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیا می‌بخشد، پرده‌های یأس و نومید را می‌برد، و به تمام افراد پرهیزکار باتقوا وعده نجات و حل مشکلات می‌دهد.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «خداوند پرهیزکاران را از شبهات دنیا و حالات سخت مرگ و شدائد روز قیامت رهایی می‌بخشد».

(آیه ۴) - احکام زنان مطلقه و حقوق آنها

از جمله احکامی که از آیات گذشته استفاده شد لزوم نگهداشتن عده بعد از طلاق است، و از آنجا که در آیه ۲۲۸ سوره بقره حکم زنانی که عادت ماهیانه می‌بینند در مسأله عده روشن شده است که باید سه بار پاکی را پشت سر گذاشته عادت ماهانه ببینند هنگامی که برای بار سوم وارد عادت ماهانه شدند عده آنها پایان یافته، ولی در این میان افراد دیگری هستند که به عللی عادت ماهانه نمی‌بینند و یا باردارند، آیه مورد بحث حکم این افراد را روشن ساخته و بحث عده را تکمیل می‌کند.

نخست می‌فرماید: «و از زنان آنان که از عادت ماهانه مایوسند اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید عده آنان سه ماه است» (وَاللَّائِي يَئْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ).
«و همچنین آنها که عادت ماهانه ندیده‌اند» آنها نیز باید سه ماه تمام عده نگهدارند (وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ).

سپس به سومین گروه اشاره کرده، می‌افزاید: «و عده زنان باردار این است که بار خود را بر زمین بگذارند» (وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).

به این ترتیب حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشخص شده است، دو گروه باید سه ماه عده نگهدارند، و گروه سوم یعنی، زنان باردار با وضع حمل

عده آنان پایان می‌گیرد، خواه یک ساعت بعد از طلاق وضع حمل کنند یا مثلاً هشت ماه.

منظور از جمله «إِنْ ارْتَبْتُمْ» (هرگاه شک و تردید کنید) احتمال و شک در وجود «حَمْلٍ» است، به این معنی که اگر بعد از سن یأس (سن پنجاه سالگی در زنان عادی و شصت سالگی در زنان قرشی) احتمال وجود حمل در زنی برود باید عده نگهدارد، این معنی هرچند کمتر اتفاق می‌افتد ولی گاه اتفاق افتاده است.

و بالاخره در پایان آیه مجدداً روی مسأله تقوا تکیه کرده، می‌فرماید: «وهرکس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می‌سازد» (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا).

هم در این جهان و هم در جهان دیگر مشکلات او را - چه در رابطه با مسأله جدایی و طلاق و احکام آن و چه در رابطه با مسائل دیگر - به لطفش حل می‌کند.

(آیه ۵) - در این آیه باز برای تأکید بیشتر روی احکامی که در زمینه طلاق و عده در آیات قبل آمده، می‌افزاید: «این فرمان خداست که بر شما نازل کرده است» (ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ).

«وهرکس تقوای الهی پیشه کند (و از مخالفت فرمان او بپرهیزد) خداوند گناهایش را می‌بخشد، و پاداش او را بزرگ می‌دارد» (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا).

(آیه ۶) - این آیه توضیح بیشتری درباره حقوق زن بعد از جدایی می‌دهد، هم از نظر «مسکن» و «نفقه» و هم از جهات دیگر.

نخست درباره چگونگی مسکن زنان مطلقه، می‌فرماید: «آنها را هر جا خودتان سکونت دارید و در توانایی شماست سکونت دهید» (أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ).

سپس به حکم دیگری پرداخته، می‌گوید: «به آنها زیان نرسانید تا کار را بر

آنان تنگ کنید» و مجبور به ترک منزل شوند (وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ).
 مبدا کینه توزیها و عداوت و نفرت، شما را از راه حق و عدالت منحرف
 سازد، و آنها را از حقوق مسلم خود در مسکن و نفقه محروم کنید، و آن چنان در
 فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده، فرار کنند!

در سومین حکم در مورد زنان باردار می گوید: «و اگر باردار باشند نفقه
 آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند» (وَإِنْ كُنَّ أَوْلَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى
 يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).

زیرا مادام که وضع حمل نکرده اند در حال عدّه هستند، و نفقه و مسکن بر
 همسر واجب است.

و در چهارمین حکم در مورد حقوق «زنان شیرده» می فرماید: «و اگر برای
 شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آنها را بپردازید» (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَارْتُوهُنَّ
 أُجُورَهُنَّ).

اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیردادن بر حسب عرف و عادت.
 و از آنجا که بسیار می شود نوزادان و کودکان مال المصالحه اختلافات دو
 همسر بعد از جدائی واقع می شوند در پنجمین حکم، یک دستور قاطع در این زمینه
 صادر کرده، می فرماید: درباره سرنوشت فرزندان کار را «با مشاوره شایسته انجام
 دهید» (وَأْتِمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ).

مبدا اختلافات دو همسر ضربه بر منافع کودکان وارد سازد از نظر جسمی
 و ظاهری گرفتار خسران شوند، و یا از نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم محروم
 بمانند، پدر و مادر موظفند خدا را در نظر گیرند، و منافع نوزاد بی دفاع را فدای
 اختلافات و اغراض خویش نکنند.

و از آنجا که گاهی توافق لازم میان دو همسر بعد از طلاق برای حفظ مصالح
 فرزند و مسأله شیردادن حاصل نمی شود در ششمین حکم می فرماید: «و اگر
 هرکدام بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید زن دیگری شیردادن آن بچه را
 برعهده می گیرد» تا کشمکشها ادامه نیابد (وَإِنْ تَعَاَسَرْتُم فَاغْرِبْ لَهُ أُخْرَى).

اشاره به این‌که اگر اختلافها به طول انجامید خود را معطل نکنید، و کودک را به دیگری بسپارید.

(آیه ۷) - این آیه هفتمین و آخرین حکم را در این زمینه بیان کرده، می‌افزاید: «آنان که امکانات وسیعی دارند، از امکانات وسیع خود انفاق کنند، و آنها که تنگدستند، از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند، خداوند هیچ‌کس را جز به مقدار توانایی که به او داده، تکلیف نمی‌کند» (لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا).

دستور انفاق به اندازه توانائی هم مربوط به زنانی است که بعد از جدائی، شیردادن کودکان را برعهده می‌گیرند، و هم مربوط به ایام عده است که در آیات قبل بطور اجمال اشاره شده بود.

به هر حال آنها که توانائی کافی دارند، باید مضایقه و سختگیری نکنند، و آنها که تمکن مالی ندارند، بیش از توانائی خود مأمور نیستند، و زنان نمی‌توانند ایرادی به آنها داشته باشند.

و در پایان آیه، برای این‌که تنگی معیشت، سبب خارج شدن از جاده حق و عدالت نگردد، و هیچ‌یک زبان به شکایت نگشایند، می‌فرماید: «خداوند به زودی بعد از سختیها، آسانی قرار می‌دهد» (سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا).
یعنی، غم مخورید، بیتابی نکنید، دنیا به یک حال نمی‌ماند، مبادا مشکلات مقطعی و زودگذر رشته صبر و شکیبائی شما را پاره کند.

(آیه ۸) - سرانجام دردناک سرکشان

شیوه قرآن این است که در بسیاری از موارد بعد از ذکر یک سلسله از دستورات عملی اشاره به وضع امتهای پیشین می‌کند، تا مسلمانان نتیجه «اطاعت» و «عصیان» را در سرگذشت آنها با چشم ببینند، و مسأله شکل حسنی به خود گیرد.

لذا در این سوره نیز بعد از ذکر وظائف مردان و زنان در موقع طلاق و جدائی به سراغ همین معنی رفته، و به عاصیان و گردنکشان هشدار می‌دهد.

نخست می فرماید: «چه بسیار شهر و آبادیها که اهل آن از فرمان پروردگار و رسولانش سرپیچی کردند، و ما به شدت به حسابشان رسیدیم و به مجازات کم نظیری گرفتار ساختیم!» (وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكَرًا).

(آیه ۹) - سپس در این آیه می افزاید: «آنها آثار سوء کار خود را چشیدند، و عاقبت کارشان خسران بود» (فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَتْ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا).

چه زیانی از این بدتر که سرمایه های خداداد را از کف دادند، و در این بازار تجارت دنیا نه تنها متاعی نخریدند بلکه سرانجام با عذاب الهی نابود شدند.

(آیه ۱۰) - سپس به عذاب اخروی آنها اشاره کرده، می فرماید: «خداوند عذاب سختی برای آنها آماده ساخته» (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا).

عذابی دردناک، شدید، وحشت انگیز، خوارکننده، رسواگر، و همیشگی در دوزخ برای آنها از هم اکنون فراهم است.

حال که چنین است «پس از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده اید!» (فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا).

فکر و اندیشه از یکسو، ایمان و آیات الهی از سوی دیگر، به شما هشدار می دهد که سرنوشت اقوام متمرّد و طغیانگر را ببینید، و از آن عبرت بگیرید، مبادا در صف آنها واقع شوید.

سپس مؤمنان اندیشمند را مخاطب ساخته، می افزاید: «خداوند چیزی که مایه تذکر است بر شما نازل کرده است» (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا).

(آیه ۱۱) - «رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند از تاریکیها به سوی نور، خارج سازد» (رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

هدف نهائی از ارسال این رسول و انزال این کتاب آسمانی این است که با

تلاوت آیات الهی آنها را از ظلمتهای کفر و جهل و گناه و فساد اخلاق بیرون آورده، به سوی نور ایمان، و توحید، و تقوا، رهنمون گردد.

و در پایان آیه به اجر و پاداش کسانی که ایمان و عمل صالح دارند اشاره کرده، می‌افزاید: «و هرکس به خدا ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهد (و این راه را تداوم بخشد خداوند) او را در باغهایی از بهشت وارد می‌سازد که از زیر (درختانش) نهرها جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، و خداوند روزی نیکوئی برای او قرار داده است» (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا).

تعبیر «رِزْقًا» مفهوم وسیعی دارد که هرگونه موهبت الهی را در آخرت و حتی در دنیا نیز دربر می‌گیرد، چرا که افراد مؤمن و پرهیزکار در این دنیا نیز زندگی پاکتر و آرامتر و لذتبخش‌تری دارند.

(آیه ۱۲) - هدف از آفرینش عالم، معرفت است

این آیه - که آخرین آیه‌ی سوره طلاق است - اشاره پرمعنی و روشنی به عظمت قدرت خداوند در آفرینش آسمانها و زمین، و نیز هدف نهائی این آفرینش دارد.

نخست می‌فرماید: «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید» (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ).

«و از زمین نیز همانند آنها را» (وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ).

یعنی، همان‌گونه که آسمانها «هفتگانه» اند زمینها نیز هفتگانه می‌باشند، و این تنها آیه‌ای از قرآن مجید است که اشاره به زمینهای هفتگانه می‌کند. باتوجه به آیه ۶ سوره صافات که می‌گوید: «ما آسمان نزدیک (آسمان اول) را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم».

روشن می‌شود که آنچه ما می‌بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد همه مربوط به آسمان اول است، و ماورای این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است.

اما زمینهای هفتگانه ممکن است اشاره به طبقات مختلف کره زمین باشد، زیرا امروز ثابت شده که زمین از قشرهای گوناگونی تشکیل یافته، و یا اشاره به اقلیمهای هفتگانه روی زمین باشد چرا که هم در گذشته و هم امروز کره زمین را به هفت «منطقه» تقسیم می‌کردند.

سپس به مسأله تدبیر این عالم بزرگ به فرمان خداوند اشاره کرده، می‌افزاید: «فرمان او در میان آنها پیوسته فرود می‌آید» (يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ).

و در پایان به هدف این آفرینش عظیم اشاره کرده، می‌گوید: «اینها همه به خاطر آن است» تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و این که علم خداوند به همه چیز احاطه دارد» (لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا).

انسان باید بداند او بر تمام اسرار وجودش احاطه دارد، و از همه اعمالش باخبر است، و نیز بداند وعده‌هایش در زمینة معاد و رستاخیز، در زمینة پاداش و کیفر و در زمینة وعده پیروزی مؤمنان تخلف‌ناپذیر است.

«پایان سوره طلاق»

سوره تحریم [۶۶]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۲ آیه است

محتوای سوره: این سوره عمدتاً از چهار بخش تشکیل شده است: بخش اول که از آیه یک تا پنج ادامه دارد مربوط به ماجرای پیامبر ﷺ با بعضی از همسرانش می باشد. بخش دوم که از آیه ۶ تا ۸ ادامه دارد خطابی است کلی به همه مؤمنان در مورد مراقبت در امر تعلیم و تربیت خانواده، و لزوم توبه از گناهان. بخش سوم که تنها یک آیه است، خطاب به پیامبر ﷺ در مورد جهاد با کفار و منافقین است.

در بخش چهارم که شامل آیه ۱۰ تا ۱۲ می باشد، خداوند برای تبیین بخشهای قبل شرح حال دو نفر از زنان صالح (مریم و همسر فرعون) و دو نفر از زنان ناصالح (همسر نوح و همسر لوط) را بیان کرده است.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هرکس سوره طلاق و تحریم را در نماز فریضه بخواند، خداوند او را در قیامت از ترس و اندوه پناه می دهد، و از آتش دوزخ رهایی می بخشد، و او را به خاطر تلاوت این سوره و مداومت بر آن، وارد بهشت می کند، زیرا این دو سوره، از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله است.»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

آیه ۱ - شأن نزول: پیامبر ﷺ گاه که نزد «زینب بنت جحش» (یکی از همسرانش) می رفت زینب او را نگاه می داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر ﷺ می آورد، این سخن به گوش «عایشه» رسید، و بر او گران آمده، می گوید: من با «حفصه» (یکی دیگر از همسران پیامبر ﷺ) قرار گذاشتیم که هر وقت پیامبر ﷺ نزد یکی از ما آمد فوراً بگوئیم، آیا صمغ «مغفیر» خورده‌ای؟!

«مغفیر» صمغی بود که یکی از درختان حجاز به نام «عرفط» تراوش می کرد و بوی نامناسبی داشت و پیامبر ﷺ مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش استشمام نشود.

روزی پیامبر ﷺ نزد «حفصه» آمد، او این سخن را به پیامبر ﷺ گفت. حضرت فرمود: من «مغفیر» نخورده‌ام، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم، و من سوگند یاد می کنم که دیگر از آن عسل ننوشم ولی این سخن را به کسی مگو - مبادا به گوش مردم برسد، و بگویند چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده، و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند، و یا به گوش زینب برسد و او دل شکسته شود.

ولی سرانجام او این راز را افشا کرد، و بعداً معلوم شد اصل این قضیه توطئه‌ای بوده است، پیامبر ﷺ سخت ناراحت شد و پنج آیه اول این سوره نازل گشت - و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر ﷺ تکرار نشود.

تفسیر: سرزنش شدید نسبت به بعضی از همسران پیامبر ﷺ

بدون شک مرد بزرگی همچون پیغمبر اسلام ﷺ تنها به خودش تعلق ندارد، بلکه به تمام جامعه اسلامی و عالم بشریت متعلق است، بنابراین اگر در داخل خانه

او توطئه‌هایی بر ضد وی، هرچند به ظاهر کوچک و ناچیز، انجام گیرد نباید به سادگی از کنار آن گذشت.

آیه مورد بحث در حقیقت قاطعیتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه‌ای، و برای حفظ حیثیت پیامبرش.

نخست روی سخن را به خود پیامبر ﷺ کرده، می‌گوید: «ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟! (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ).

معلوم است که این تحریم، تحریم شرعی نبود، بلکه بطوری که از آیات بعد استفاده می‌شود سوگندی از ناحیه پیامبر ﷺ یاد شده بود و می‌دانیم که قسم خوردن بر ترک بعضی از مباحات گناهی ندارد.

بنابراین جمله «لِمَ تُحَرِّمُ» (چرا بر خود حرام می‌کنی؟) به عنوان عتاب و سرزنش نیست بلکه نوعی دلسوزی و شفقت است.

سپس در پایان آیه می‌افزاید: «و خداوند آمرزنده و رحیم است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

این عفو و رحمت نسبت به همسران است که موجبات آن حادثه را فراهم کردند که اگر راستی توبه کنند مشمول آن خواهند بود.

(آیه ۲) - در این آیه اضافه می‌کند: «خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته است» (قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ).

به این ترتیب که کفاره قسم را بدهید و خود را آزاد سازید.

سپس می‌افزاید: «و خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است» (وَاللَّهُ مَوْلَايَكُمُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

لذا او راه نجات از این گونه سوگندها را برای شما هموار ساخته، و طبق علم و حکمتش مشکل را برای شما گشوده است.

از روایات استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ بعد از نزول این آیه برده‌ای آزاد کرد و آنچه را بر خود از طریق قسم حرام کرده بود حلال نمود.

(آیه ۳) - در این آیه شرح بیشتری پیرامون این ماجرا داده، می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود» (وَإِذْ أَسْرَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ).

این راز دو مطلب بود: یکی نوشیدن غسل نزد همسرش زینب بنت جحش، و دیگری تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده بود، و منظور از همسر غیر رازدارش در این آیه «حفصه» بود، که او این سخن را شنید و به «عایشه» بازگو کرد. به هر حال؛ «هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت»؟ (فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا).

گفت: خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت» (قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ). از مجموع این آیه برمی آید که بعضی از همسران پیامبر ﷺ نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می کردند بلکه مسأله رازداری که از مهمترین شرایط یک همسر با وفاست نیز در آنها نبود.

(آیه ۴) - سپس روی سخن را به این دو همسر - که در توطئه بالا دست داشتند - کرده، می گوید: «اگر شما از کار خود توبه کنید (و دست از آزار پیامبر ﷺ بردارید به نفع شماست زیرا) دلهایتان با این عمل از حق منحرف گشته» و به گناه آلوده شده (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا).

منظور از این دو نفر به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت، «حفصه» و «عایشه» است که به ترتیب دختران «عمر» و «ابوبکر» بودند.

سپس اضافه می کند: «و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) چرا که خداوند یاور اوست، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان او هستند» (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ).

این تعبیر، نشان می‌دهد که تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر ﷺ و روح عظیم او تأثیر منفی گذاشت، تا آنجا که خداوند به دفاع از او پرداخته، و با این‌که قدرت خودش از هر نظر کافی است، حمایت جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می‌دارد.

«صالح المؤمنین» معنی وسیعی دارد که همه مؤمنان صالح و باتقوا و کامل‌الایمان را شامل می‌شود، اما در این‌که مصداق اتم و اکمل آن در اینجا کیست؟ از روایات متعددی استفاده می‌شود که منظور امیرمؤمنان علی رضی الله عنه است. (آیه ۵) - در این آیه خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر ﷺ کرده، با لحنی که خالی از تهدید نیست می‌فرماید: «امید است اگر او شما را طلاق گوید پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کار، عابد، هجرت‌کننده، زنانی غیر باکره و باکره» (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا).

به این ترتیب به آنها هشدار می‌دهد تصور نکنند که پیامبر هرگز آنها را طلاق نخواهد داد، و نیز تصور نکنند که اگر آنها را طلاق دهد همسرانی بهتر از آنان جانشین آنها نمی‌شود.

در آیه فوق قرآن شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می‌تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد.

(آیه ۶) - خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید!

به دنبال اخطار و سرزنش نسبت به بعضی از همسران پیامبر ﷺ، خداوند در این آیه، روی سخن را به همه مؤمنان کرده، و دستوراتی دربارهٔ تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آنها می‌دهد.

نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگهاست نگه دارید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ).

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است، و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر، و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی، در فضای خانه و خانواده است.

این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج، و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد، و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

سپس می‌افزاید: «فرشتگانی بر آن آتش گمارده شده، که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند، و آنچه فرمان داده شده‌اند (بطور کامل) اجرا می‌کنند» (عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).

و به این ترتیب، نه راه‌گزینی وجود دارد و نه گریه و التماس و جزع و فزع مؤثر است.

(آیه ۷) - در این آیه کفار را مخاطب ساخته، و وضع آنها را در آن روز بازگو می‌کند؛ می‌فرماید: «ای کسانی که کافر شده‌اید! امروز عذرخواهی نکنید، چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می‌شوید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

(آیه ۸) - این آیه در حقیقت راه نجات از آتش دوزخ را نشان می‌دهد، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به سوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا).

آری! نخستین گام برای نجات، توبه از گناه است، توبه‌ای که از هر نظر خالص باشد، توبه‌ای که محرک آن فرمان خدا بوده باشد.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم هنگامی که «معاذ بن جبل» از توبه نصوح سؤال کرد، در پاسخ فرمود: «آن است که شخص توبه‌کننده به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند آن چنان‌که شیر به پستان هرگز باز نمی‌گردد!»

این تعبیر لطیف بیانگر این واقعیت است که توبه نصوح چنان انقلابی در انسان ایجاد می‌کند که راه بازگشت به گذشته را بکلی بر او می‌بندد؛ همان‌گونه که بازگشت شیر به پستان غیر ممکن است.

سپس به آثار این توبه نصوح اشاره کرده، می‌افزاید: «امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد» (عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ).

«و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد کند» (وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

این کار «در روزی خواهد بود که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی‌کند» (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ).

«این در حالی است که نور (ایمان و عمل صالح) آنها از پیشاپیش و از سوی راستشان در حرکت است» و عرصه محشر را روشن می‌سازد، و راه آنها را به سوی بهشت می‌گشاید (نورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ).

در اینجا است که آنها رو به درگاه خداوند آورده؛ «و می‌گویند: پروردگارا! ما را کامل کن، و ما را ببخش که تو بر هر چیز توانایی» (يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

(آیه ۹) - از آنجا که منافقان از افشای اسرار درونی خانه پیامبر ﷺ و بروز مشاجرات و اختلافهایی در میان همسران او که در آیات قبل به آن اشاره شده قطعاً خوشحال بودند، بلکه به شایعات در این زمینه دامن می‌زدند شاید به همین مناسبت در این آیه دستور شدت عمل درباره آنها داده، می‌فرماید: «ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر جایگاهشان جهنم است و بدفرجامی است» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ).

این جهاد در مورد کفار ممکن است به صورت مسلحانه یا غیرمسلحانه بوده باشد، ولی در مورد منافقان بدون شک جهاد مسلحانه نیست، زیرا در هیچ تاریخی نقل نشده که پیامبر ﷺ با منافقان پیکار مسلحانه کرده باشد، بلکه مراد از جهاد با

آنها همان توبیخ و سرزنش و تهدید و انذار و رسوا ساختن آنها، و یا در بعضی از موارد تألیف قلوب آنهاست.

البته بعد از پیامبر ﷺ امیر مؤمنان علی رضی الله عنه با منافقان مسلح به نبرد برخاست. (آیه ۱۰) - الگوهائی از زنان مؤمن و کافر بار دیگر به ماجرای همسران پیامبر ﷺ باز می‌گردد، و برای این‌که درس عملی زنده‌ای به آنها بدهد به ذکر سرنوشت فشرده دو نفر از زنان بی‌تقوا که در خانه دو پیامبر بزرگ خدا بودند، و سرنوشت دو زن مؤمن و ایثارگر که یکی از آنها در خانه یکی از جبارترین مردان تاریخ بود می‌پردازد.

نخست می‌فرماید: «خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است» (صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَامْرَأَتِ لُوطٍ).

«آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند» (كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا).

«اما ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت، و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند» (فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ).

و به این ترتیب، به دو همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت دخالت داشتند هشدار می‌دهد که گمان نکنند همسری پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی می‌تواند مانع کیفر آنها باشد و در ضمن هشدار است به همه مؤمنان در تمام قشرها که پیوندهای خود را با اولیاء الله در صورت گناه و عصیان مانع عذاب الهی نپندارند.

به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند، البته خیانت آنها هرگز انحراف از جاده عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری آلوده به بی‌عفتی نشده است، چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً آمده است: «همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد».

(آیه ۱۱) - سپس دو مثال برای افراد باایمان ذکر کرده، می‌گوید: «و خداوند برای مؤمنان به همسر فرعون مثل زده است در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش» (وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

معروف این است که نام همسر فرعون «آسیه» و نام پدرش «مزاحم» بوده است، گفته‌اند هنگامی که معجزه موسی عليه السلام را در مقابل ساحران مشاهده کرد اعماق قلبش به نورایمان روشن شد، و از همان لحظه به موسی ایمان آورد او پیوسته ایمان خود را مکتوم می‌داشت، هنگامی که فرعون از ایمان او باخبر شد بارها او را نهی کرد، ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد.

سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند، و سنگ عظیمی بر سینه او بیفکنند، هنگامی که آخرین لحظه‌های عمر خود را می‌گذراند دعایش این بود «پروردگارا! برای من خانه‌ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده!»

خداوند نیز دعای این مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در کنار بهترین زنان جهان مانند مریم قرار داد.

در روایتی از رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌خوانیم: «برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند «خدیجه» دختر خویلد و «فاطمه» دختر محمد صلى الله عليه وآله و «مریم» دختر عمران و «آسیه» دختر مزاحم همسر فرعون».

(آیه ۱۲) - سپس به دومین زن باشخصیت که الگویی برای افراد باایمان محسوب می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: و نیز خداوند مثلی زده است به «مریم» دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت» (وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ

فَرْجَهَا).

«و ما از روح خود در آن دمیدیم» (فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا).

و او به فرمان خدا بدون داشتن همسر، فرزندی آورد که پیامبر اولوالعزم پروردگار شد.

سپس می افزاید: «او سخنان پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد» و به همه آنها ایمان آورد (وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ).

«و از مطیعان فرمان خدا بود» (وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ).

از نظر ایمان در سرحد اعلی قرار داشت، و به تمام کتب آسمانی و اوامر الهی مؤمن، و از نظر عمل پیوسته مطیع اوامر الهی بود، و بنده‌ای بود جان و دل بر کف، و چشم بر امر و گوش بر فرمان داشت.

«پایان سوره تحریم»

آغاز جزء ۲۹ قرآن مجید

سوره مُلک [۶۷]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۳۰ آیه است

محتوای سوره: سوره مُلک - که نام دیگرش «مُنَجِّیه» (نجاتبخش) و نام سومش «واقعیة» یا «مانعة» است زیرا تلاوت‌کننده خود را از عذاب الهی یا عذاب قبر نگاه می‌دارد - از سوره‌های بسیار پرفضیلت قرآن می‌باشد، و مسائل زیادی در آن مطرح شده که عمدتاً بر سه محور دور می‌زند.

۱ - بحث‌هایی پیرامون «مبدأ» و صفات خداوند، و نظام شگفت‌انگیز خلقت مخصوصاً آفرینش آسمانها و ستارگان، و آفرینش زمین و مواهب آن، و همچنین آفرینش پرندگان، و آب‌های جاری و آفرینش گوش و چشم و ابزار شناخت.

۲ - بحث‌هایی پیرامون «معاد» و عذاب دوزخ، و گفتگوهای مأموران عذاب با دوزخیان، و مانند آن.

۳ - انذار و تهدید کافران و ظالمان به انواع عذاب‌های دنیا و آخرت.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «سوره ملک سوره «مانعه» است، یعنی از عذاب قبر ممانعت می‌کند، و در تورات به همین نام ثبت است، کسی که آن را در شبی بخواند بسیار خوانده، و خوب خوانده، و از غافلان محسوب نمی‌شود».

البته این همه آثار عظیم مربوط به خواندن بدون فکر و عمل نیست، هدف خواندنی است آمیخته با الهام گرفتن برای عمل.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - این سوره با مسأله مهم مالکیت و حکامیت خداوند و جاودانگی ذات پاک او آغاز می شود که در واقع کلید همه بحثهای این سوره است. می فرماید: «پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست» (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

(آیه ۲) - در این آیه به هدف آفرینش مرگ و حیات انسان که از شوون مالکیت و حاکمیت خداست اشاره کرده، می فرماید: «آن کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک از شما بهتر عمل می کنید» (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

منظور از آزمایش خداوند نوعی پرورش است، به این معنی که انسانها را به میدان عمل می کشد تا ورزیده و آزموده و پاک و پاکیزه شوند. ولایق قرب خدا گردند.

به این ترتیب عالم میدان آزمایش بزرگی است برای همه انسانها و وسیله آزمایش، مرگ و حیات، و هدف این آزمون بزرگ رسیدن به حسن عمل، که مفهومش «تکامل معرفت، و اخلاص نیت، و انجام هر کار خیر» است.

و از آنجا که در این میدان آزمایش بزرگ، انسان گرفتار لغزشهای فراوانی می شود و نباید این لغزشها او را مأیوس کند، و از تلاش و کوشش برای اصلاح خویش باز دارد، در پایان آیه به بندگان وعده یاری و آمرزش داده می گوید: «و او شکست ناپذیر و بخشنده است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُوُّ).

(آیه ۳) - بعد از بیان نظام مرگ و زندگی، به نظام کلی جهان پرداخته،

و انسان را به مطالعهٔ مجموعهٔ عالم هستی دعوت می‌کند، تا از این طریق خود را برای آن آزمون بزرگ آماده کند، می‌فرماید: «همان کسی که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید» (الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا).

و به دنبال آن می‌افزاید: «در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی» (مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ).

با تمام عظمتی که عالم هستی دارد هرچه هست نظم است و استحکام، و انسجام، و ترکیبات حساب‌شده، و قوانین دقیق و اگر بی‌نظمی در گوشه‌ای از جهان راه می‌یافت آن را به نابودی می‌کشید.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «بار دیگر نگاه کن (و عالم را با دقت بنگر) آیا هیچ شکاف و خلل و اختلافی (در جهان) مشاهده می‌کند؟! (فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ).

منظور این است که هر چه انسان در جهان آفرینش دقت کند کمترین خلل و ناموزونی در آن نمی‌بیند.

(آیه ۴) - ولذا در این آیه برای تأکید همین معنی می‌افزاید: «بار دیگر به عالم هستی بنگر، سرانجام چشمانت به سوی تو باز می‌گردد در حالی که خسته و ناتوان شده» و در جستجوی خلل و نقصان در این عالم بزرگ ناکام مانده است! (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ).

(آیه ۵) - این آیه، نظری به صفحهٔ آسمان افکنده، و از ستارگان درخشنده و زیبا سخن به میان آورده، می‌گوید: «ما آسمان پایین را با چراغهای فروزانی زینت بخشیدیم، و آنها [=شهابها] را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم، و برای آنان عذاب آتش فروزان فراهم ساختیم» (وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ).

این آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که تمام ستارگانی که ما می‌بینیم همه بخشی از آسمان اول است، آسمانی که از میان آسمانهای هفتگانه به ما نزدیکتر می‌باشد، و به همین دلیل به عنوان «السَّمَاءُ الدُّنْيَا» (آسمان نزدیک و پائین)

از آن تعبیر شده است.

(آیه ۶) - از آنجا که در آیات گذشته سخن از نشانه‌های عظمت و قدرت خدا و دلایل آن در عالم آفرینش بود، در اینجا سخن از کسانی می‌گوید که این دلایل را نادیده گرفته، و راه کفر و شرک را پیش می‌گیرند، و همچون شیاطین، عذاب الهی را به جان می‌خرند.

نخست می‌فرماید: «برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است و بدفرجامی است» (وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَيَسُ الْمَصِيرُ).

(آیه ۷) - سپس به شرح گوشه‌ای از این عذاب و وحشتناک پرداخته، می‌افزاید: «هنگامی که (کفار) در آن افکنده شوند صدای وحشتناکی از آن می‌شنوند و این در حالی است که پیوسته می‌جوشد» (إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفورُ).

آری! هنگامی که آنها با نهایت ذلت و حقارت در آن پرتاب می‌شوند فریاد و وحشتناک و طولانی جهنم برمی‌خیزد، و تمام وجود آنها را در وحشت فرو می‌برد. (آیه ۸) - سپس برای مجسم ساختن خشم «دوزخ» می‌افزاید: «نزدیک است از شدت غضب پاره‌پاره شود!» (تَكَادُ تَمَيَّرُ مِنَ الْغَيْظِ).

درست همانند ظرف عظیمی که روی آتش فوق‌العاده پرحرارتی گذارده‌اند و چنان می‌جوشد و زیر و رو می‌شود که هر زمان بیم متلاشی شدن آن می‌رود.

سپس ادامه می‌دهد: «هر زمان که گروهی در آن افکنده می‌شوند نگهبانان دوزخ (از روی تعصب و توییخ) از آنها می‌پرسند (مگر شما رهبر و راهنما نداشتید؟) مگر بیم‌دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟ پس چرا به این روز سیاه افتاده‌اید؟! (كَلَّمَا الْقِي فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ).

(آیه ۹) - ولی آنان در پاسخ «می‌گویند: آری بیم‌دهنده به سراغ ما آمد، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند هرگز چیزی نازل نکرده (تا به هوای نفس خویش ادامه دهیم، حتی به آنها گفتیم) شما در گمراهی عظیمی هستید!» (قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا

فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ).

نه تنها آنها را تصدیق نکردیم، و به پیام حیات بخششان گوش فرانداذیم، بلکه به مخالفت برخاسته، و این طبیعیان روحانی را گمراه خواندیم، و از خود راندم.

(آیه ۱۰) - بعد به دلیل اصلی بدبختی و گمراهی خود اشاره کرده «و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم، و یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم!» (وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ).

(آیه ۱۱) - آری «اینجاست که به گناه خود اعتراف می‌کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا!» (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ).

از یکسو خداوند گوش شنوا عقل و هوش داده، و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلایل روشن فرستاده، اگر این دو با هم ضمیمه شوند سعادت انسان تأمین است. و گرنه بدبختی و دوری از رحمت خدا نصیب انسان خواهد شد.

(آیه ۱۲) - به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون کفار و سرنوشت آنها در قیامت بیان شد، قرآن در اینجا به سراغ مؤمنان و پاداشهای عظیم آنها می‌رود.

نخست می‌فرماید: «کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند مسلماً آمرزش و پاداش بزرگی دارند!» (إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ).

(آیه ۱۳) - سپس برای تأکید می‌افزاید: «گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار (تفاوتی نمی‌کند) او به آنچه در سینه‌هاست آگاه است» (وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

بعضی از مفسران شأن نزولی برای این آیه از «ابن عباس» نقل کرده‌اند که جمعی از کفار یا منافقان پشت سر پیامبر خدا ﷺ سخنان ناروایی می‌گفتند و جبرئیل به پیامبر ﷺ خبر می‌داد، بعضی از آنها به یکدیگر گفتند: «سخنان خود را پنهانی بگوئید تا خدای محمد نشنود!»

آیه فوق نازل شد و گفت: چه آشکار بگوئید و چه پنهان، خدا از آن آگاه است.

(آیه ۱۴) - این آیه در حقیقت به منزله دلیلی است برای آنچه در آیه قبل آمد، می فرماید: «آیا آن کسی که موجودات را آفرید از حال آنها آگاه نیست؟ در حالی که او (از اسرار دقیق) باخبر و آگاه است» (الْأَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ).

(آیه ۱۵) - به دنبال بحثهایی پیرامون دوزخیان و بهشتیان، و کافران و مؤمنان که در آیات پیشین گذشت در اینجا برای ترغیب و تشویق به پیوستن به صفوف بهشتیان، و برحذر بودن از راه و رسم دوزخیان، به ذکر بخشی از نعمتهای الهی، و سپس به قسمتی از عذابهای او، اشاره کرده، می فرماید: «او کسی است که زمین را برای شما رام کرد» (هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا).

«بر شانه‌های آن راه بروید، و از روزیهای پروردگار بخورید، و (بدانید) بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست» (فَأَمُّشُوا فِي مَنَاقِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ).

«ذلول» به معنی «رام» جامعترین تعبیری است که درباره زمین ممکن است بشود. چرا که این مرکب راهوار با حرکات متعدد و بسیار سریعی که دارد آن چنان آرام به نظر می رسد که گوئی مطلقاً ساکن است، بعضی از دانشمندان می گویند: زمین چهارده نوع حرکت مختلف دارد که سه قسمت آن حرکت به دور خود، و حرکت به دور خورشید، و حرکت همراه مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشانشان است، این حرکات که سرعت زیادی دارد چنان نرم و ملایم است که تا براهین قطعی بر حرکت زمین اقامه نشده بود کسی باور نمی کرد حرکتی در کار باشد!

از سوی دیگر، پوسته زمین نه چنان سفت و خشن است که قابل زندگی نباشد، و نه چنان سست و نرم است که قرار و آرام نگیرد، بلکه کاملاً برای زندگی بشر رام است.

از سوی سوم، فاصله آن از خورشید نه چندان کم است که همه چیز از شدت

گرما بسوزد، و نه چندان دور است که همه چیز از سرما بخشکد، فشار هوا بر کره زمین آن چنان است که آرامش انسان را تأمین کند، جاذبه زمین نه آنقدر زیاد است که استخوانها را درهم بشکند، و نه آنقدر کم است که با یک حرکت انسان از جاکنده شود و در فضا پرتاب شود!

خلاصه از هر نظر «ذلول» و رام و مسخر فرمان انسان است.

در عین حال تاگامی بر ندارد و تلاشی نکند بهره‌ای از روزیهای زمین

نخواهد داشت!

ولی بدانید اینها هدف نهائی آفرینش شما نیست، اینها همه وسائلی است در

مسیر «نشور» و رستاخیز و حیات ابدی شما.

(آیه ۱۶) - به دنبال این تشویق و تبشیر به سراغ تهدید و انذار می‌رود،

و می‌افزاید: «آیا خود را از عذاب کسی که حاکم بر آسمان است در امان می‌دانید که دستور دهد زمین بشکافتد و شما را در خود فرو برد، و دائماً به لرزش خود ادامه دهد؟! بطوری که حتی قبر شما هم آرام نباشد (ءَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ).

آری! اگر او دستور دهد این زمین ذلول و آرام طغیان می‌کند، و به صورت

حیوان چموشی در می‌آید، زلزله‌ها شروع می‌شود، شکافها در زمین ظاهر می‌گردد و شما و خانه‌ها و شهرهایتان را در کام خود فرو می‌بلعد، و باز هم به لرزه و اضطراب خود ادامه می‌دهد.

(آیه ۱۷) - سپس می‌افزاید: لازم نیست حتماً زلزله‌ها به سراغ شما آید بلکه

می‌تواند این فرمان را به تندبادها دهد «آیا خود را از عذاب خداوند آسمان در امان می‌دانید که تندبادی پر از سنگریزه بر شما فرستد» و شما را زیر کوهی از آن مدفون سازد؟! (أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا).

«و به زودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است!»! (فَسَتَعْلَمُونَ

كَيْفَ نَذِيرِ).

(آیه ۱۸) - در حقیقت آیات فوق به این معنی اشاره می‌کند که عذاب آنها

منحصر به عذاب قیامت نیست، در این دنیا نیز خداوند با مختصر تکان زمین، یا حرکت بادها، می تواند به زندگی آنها پایان دهد، و بهترین دلیل این امکان، وقوع آن در امتهای پیشین است.

لذا در این آیه می گوید: «کسانی که پیش از آنان بودند (آیات الهی و رسولان او را) تکذیب کردند، اما (بین) مجازات من چگونه بود؟! (وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ).

گروهی را با زلزله های ویرانگر، و اقوامی را با صاعقه ها، و جمعی را با طوفان یا تندباد مجازات کردیم، و شهرهای ویران شده و خاموش آنها را به عنوان درس عبرتی باقی گذاردیم.

(آیه ۱۹) - به این پرندگان بالای سر خود بنگرید!

در آیات آغاز این سوره به هنگامی که بحث از قدرت و مالکیت خداوند بود سخن از آسمانهای هفتگانه و ستارگان و کواکب آنها به میان آمد، در این آیه همین مسأله قدرت با ذکر یکی از موجودات به ظاهر کوچک عالم هستی تعقیب می شود، می فرماید: «آیا به پرندگانی که بالای سرشان است و گاه بالهای خود را گسترده و گاه جمع می کنند نگاه نکردند؟! (أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَيَقْبِضْنَ). همه پرواز می کنند اما هرکدام برنامه مخصوصی دارند.

این اجسام سنگین برخلاف قانون جاذبه از زمین برمی خیزند، و به راحتی تمام برفراز آسمان، ساعتها، و گاه هفته ها و ماهها! پشت سرهم به حرکت سریع و نرم خود ادامه می دهند، بی آنکه هیچ مشکلی داشته باشند.

چه کسی بدن آنها را به گونه ای آفریده که به راحتی در هوا سیر می کنند؟! و چه کسی این قدرت را به بالهای آنها بخشیده؟

لذا در پایان آیه می افزاید: «جز خداوند رحمان کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد، چرا که او به هر چیز بیناست،» و نیاز هر مخلوقی را می داند (مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ).

اوست که وسائل و نیروهای مختلف را برای پرواز در اختیار آنها گذارده،

نگهدارنده پرنندگان در آسمان، همان نگهدارنده زمین و موجودات دیگر است و هر زمان اراده کند نه پرنده قدرت پرواز دارد و نه زمین آرامش خود را حفظ می‌کند.

(آیه ۲۰) - در این آیه به این معنی اشاره می‌کند که کافران در برابر قدرت خداوند هیچ‌گونه یار و مددکاری ندارند، می‌فرماید: «آیا این کسی که لشکر شماست می‌تواند شما را در برابر خداوند رحمان یاری دهد؟! (أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرُّكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ).

نه تنها نمی‌تواند شما را در گرفتاریها یاری دهند، بلکه اگر بخواهد همانها را مأمور عذاب و نابودی شما می‌کند.

«ولی کافران تنها گرفتار فریبند» (إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ).

پرده‌های غرور و جهل بر عقلهای آنها افتاده، و به آنان اجازه نمی‌دهد این همه درس عبرت را بر صفحات تاریخ یا در گوشه و کنار زندگی خود ببینند.

(آیه ۲۱) - باز برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «یا آنکس که شما را روزی می‌دهد اگر روزیش را باز دارد» چه کسی می‌تواند نیاز شما را تأمین کند؟ (أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ).

هرگاه به آسمان دستور دهد نبارد، و زمینها گیاهی نرویند، و یا آفات مختلف نباتی محصولات را نابود کنند، چه کسی توانائی دارد غذائی در اختیار شما بگذارد؟ و یا اگر روزیهای معنوی و وحی آسمانی را از شما قطع کند چه کسی توانائی راهنمائی شما را دارد؟

اینها حقایقی است آشکار، ولی لجاجت و خیره‌سری، حجابی است در برابر درک و شعور آدمی، و لذا در پایان آیه می‌فرماید: «بلکه آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می‌ورزند» (بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ).

(آیه ۲۲) - راست قامتان جاده توحید! در تعقیب آیات گذشته، پیرامون کافران و مؤمنان، در این آیه وضع حال این دو گروه را در ضمن مثال جالبی منعکس ساخته، می‌فرماید: «آیا کسی که به رو افتاده حرکت می‌کند، به هدایت نزدیکتر است، یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد» و پیش می‌رود.

(أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

در اینجا افراد بی ایمان و ظالمان لجوج مغرور، به کسی تشبیه شده اند که از جاده ای ناهموار و پرپیچ و خم، می گذرد، در حالی که به رو افتاده، و با دست و پا، یا به سینه حرکت می کند، نه راه را به درستی می بیند، و نه قادر بر کنترل خویشتن است، نه از موانع باخبر است و نه سرعتی دارد؟ کمی راه می رود و درمانده می شود.

ولی مؤمنان را به افراد راست قامتی تشبیه می کند که از جاده ای هموار و صاف و مستقیم با سرعت و قدرت و آگاهی تمام، به راحتی پیش می رود. چه تشبیه جالب و دقیقی؟ که آثار آن در زندگی این دو گروه کاملاً نمایان است و با چشم خود می بینیم.

(آیه ۲۳) - در این آیه پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته، می افزاید: «بگو: او کسی است که شما را آفرید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد، اما کمتر سپاسگزاری می کنید» (قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ).

خداوند، هم وسیله مشاهده و تجربه را در اختیار شما قرار داد (چشم) و هم وسیله آگاهی بر نتیجه افکار دیگران (گوش) و هم وسیله اندیشیدن در علوم عقلی (قلب) را، خلاصه تمام ابزار لازم برای آگاهی به علوم عقلی و نقلی را در اختیار شما گذارده است، اما کمتر کسی سپاس این همه نعمتهای بزرگ را به جا می آورد، زیرا شکر نعمت آن است که هر نعمتی در مسیر هدفی که به خاطر آن آفریده شده است به کار گرفته شود.

(آیه ۲۴) - بار دیگر پیامبر ﷺ را مخاطب ساخته، می فرماید: «بگو: او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید» (قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

پیام این سه آیه این است که: در راه راست و صراط مستقیم ایمان و اسلام گام بردارید، و از تمام ابزار شناخت بهره گیرید، و به سوی زندگی جاویدان حرکت کنید.

(آیه ۲۵) - سپس در همین رابطه، به گفتار منکران معاد و پاسخ آنها پرداخته، می‌فرماید: «آنها (از روی استهزاء) می‌گویند: اگر راست می‌گوئید این وعده قیامت چه زمانی است؟! (وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

(آیه ۲۶) - در این آیه به آنها چنین پاسخ می‌گوید: «به آنها بگو: علم آن تنها نزد خداست، و من تنها بیم‌دهنده آشکاری هستم» (قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

و باید چنین باشد چرا که اگر تاریخ قیامت معلوم بود هرگاه فاصله زیادی داشت مردم در غفلت فرو می‌رفتند، و اگر فاصله کم بود حالتی شبیه به اضطرار پیدا می‌کردند، و در هر حال، هدفهای تربیتی ناتمام می‌ماند.

(آیه ۲۷) - در این آیه، می‌افزاید: «هنگامی که آن (وعده الهی) را از نزدیک می‌بینند صورت کافران زشت و سیاه می‌گردد» به گونه‌ای که آثار غم و اندوه از آن می‌بارد (فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا).

«و به آنها گفته می‌شود: این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید!» (وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ).

(آیه ۲۸) - این آیه و دو آیه بعد که آخرین آیات سوره «ملک» است و همه با کلمه «قُلْ» خطاب به پیامبر ﷺ شروع می‌شود ادامه بحثهایی است که در آیات قبل کفار شده، که جنبه‌های دیگرش در این آیات، منعکس است.

نخست به آنها که غالباً انتظار مرگ پیامبر ﷺ و یارانش را داشتند و گمان می‌کردند که با مرگ وی آئین او برچیده می‌شود و همه چیز پایان می‌یابد - و غالب دشمنان شکست‌خورده درباره رهبران راستین همیشه همین انتظار را دارند - می‌فرماید: «بگو: به من خبر دهید اگر خداوند مرا و تمام کسانی که با من هستند، هلاک کند، یا مورد ترحم قرار دهد چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می‌دهد؟» (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمْنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ).

کافران مکه، به پیامبر ﷺ و مسلمانان نفرین می‌کردند و تقاضای مرگ او را

داشتند به گمان این که اگر آن حضرت از دنیا برود، دعوتش نیز برچیده می شود، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.

(آیه ۲۹) - و در ادامه همین سخن می افزاید: «به آنها بگو: او خداوند رحمان است، ما به او ایمان آورده، و بر او توکل کرده ایم، و به زودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است» (قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

یعنی، اگر ما به خدا ایمان آورده ایم، و او را ولی و وکیل و سرپرست خود برگزیده ایم، دلیلش روشن است، او خدای رحمان است، رحمت عامش همه جا رسیده، و فیض انعامش دوست و دشمن را فراگرفته، اما معبودهای شما چه کاری کرده اند؟!

(آیه ۳۰) - در آخرین آیه به عنوان ذکر یک مصداق از رحمت عام خداوند که بسیاری از مردم از آن غافلند، می گوید: «به آنها بگو: به من خبر دهید اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود چه کسی می تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ).

در روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، آیه اخیر به ظهور حضرت مهدی - عجل - و عدل جهان گستر او تفسیر شده است که همه از باب «تطبیق» است، و به تعبیر دیگر ظاهر آیه مربوط به آب جاری است که مایه حیات موجودات زنده است، و باطن آیه مربوط به وجود امام و علم و عدالت جهان گستر اوست که آن نیز مایه حیات جامعه انسانی است.

«پایان سوره ملک»

سوره قلم [۶۸]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۵۲ آیه است

محتوای سوره: محتوای آیات این سوره کاملاً هماهنگ با سوره‌های «مکی» است چرا که بیش از هر چیز بر محور مسأله نبوت پیامبر اسلام ﷺ، و مبارزه با دشمنانی که او را مجنون می‌خواندند، و دعوت به صبر و استقامت، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی، دور می‌زند.

روی هم رفته مباحث این سوره را می‌توان در هفت بخش خلاصه کرد:

۱- نخست به ذکر قسمتی از صفات ویژه رسول خدا ﷺ مخصوصاً اخلاق برجسته او می‌پردازد، و آن را با قسمهای مؤکدی تأکید می‌کند.

۲- سپس قسمتی از صفات زشت و اخلاق نکوهیده دشمنان او را بازگو می‌نماید.

۳- در بخش دیگری داستان «اصحاب الجنة» که در حقیقت هشدار است به مشرکان زشت سیرت بیان شده.

۴- در قسمت دیگری مطالب گوناگونی راجع به قیامت و عذاب کفار در آن روز آمده است.

۵- در بخش دیگری انذارها و تهدیدهایی نسبت به مشرکان بازگو شده.

۶- در بخش دیگری به پیامبر اسلام ﷺ دستور می‌دهد که در برابر دشمنان سرسخت، استقامت و صبر نشان دهد.

۷- سرانجام در پایان سوره نیز سخن از عظمت قرآن و توطئه‌های مختلف دشمنان بر ضد پیامبر به میان آورده.

انتخاب نام «قلم» برای این سوره به تناسب نخستین آیه آن است، بعضی نیز نام آن را سوره «ن» ذکر کرده‌اند، و از بعضی از روایات که در فضیلت این سوره آمده استفاده می‌شود که نام آن سوره «ن والقلم» است.

فضیلت تلاوت سوره: از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده که فرمود: «کسی که سوره «ن والقلم» را تلاوت کند خداوند ثواب کسانی را که دارای حسن اخلاقند به او می‌دهد».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «کسی که سوره ن والقلم را در نماز واجب یا نافله بخواند خداوند او را برای همیشه از فقر در امان می‌دارد، و هنگامی که بمیرد او را از فشار قبر پناه می‌دهد».

این ثوابها تناسب خاصی با محتوای سوره دارد، و نشان می‌دهد که هدف تلاوتی است که توأم با آگاهی و به دنبال آن عمل باشد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - این سوره تنها سوره‌ای است که با حرف مقطع «ن» آغاز شده است، می‌فرماید: «ن» (ن).

سپس به دو موضوع از مهمترین مسائل زندگی بشر سوگند یاد کرده، می‌افزاید: «سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند» (وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ).

در واقع آنچه به آن در اینجا سوگند یاد شده است ظاهراً موضوع کوچکی است: یک قطعه نی، و یا چیزی شبیه به آن، و کمی ماده سیاه رنگ، و سپس سطوری که بر صفحه کاغذ ناچیز رقم زده می‌شود.

اما در واقع این همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمام تمدنهای انسانی، و پیشرفت و تکامل علوم، و بیداری اندیشه‌ها و افکار، و شکل گرفتن

مذهبه‌ها، و سرچشمهٔ هدایت و آگاهی بشر است، تا آنجا که دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می‌کند «دوران تاریخ» و «دوران قبل از تاریخ»، دوران تاریخ بشر از زمانی شروع می‌شود که خط اختراع شد، و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند، عظمت این سوگند هنگامی آشکارتر می‌شود که توجه داشته باشیم آن روزی که این آیات نازل گشت، نویسنده و ارباب قلمی در آن محیط وجود نداشت، و اگر کسانی مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند تعداد آنها در کل سرزمین «مکه» که مرکز عبادی و سیاسی و اقتصادی حجاز بود به بیست نفر نمی‌رسید، آری سوگند به قلم یاد کردن در چنین محیطی عظمت خاصی دارد.

(آیه ۲) - سپس به چیزی که سوگند برای آن یاد شده پرداخته، می‌فرماید: «به (برکت) نعمت پروردگارت تو همچون نیستی» (مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ). دیوانه آنها هستند که مظهر عقل کل را متهم به جنون می‌کنند، و رهبر و راهنمای انسانها را با این نسبت ناروا از خود دور می‌سازند.

(آیه ۳) - و به دنبال آن می‌افزاید: «و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است» (وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ).

«ممنون» از مادهٔ «من» یعنی، اجر و پاداشی که هرگز قطع نمی‌شود و دائماً باقی است.

(آیه ۴) - این آیه در توصیف دیگری از پیامبر ﷺ می‌گوید: «و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری» (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ).

اخلاقی که عقل در آن حیران است لطف و محبتی بی‌نظیر صفا و صمیمیتی بی‌مانند، صبر و استقامت و تحمل و حوصله‌ای توصیف‌ناپذیر.

اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کنی تو خود بیش از همه عبادت می‌نمایی، و اگر از کار بد باز می‌داری تو قبل از همه خودداری می‌کنی آزارت می‌کنند و تو اندرز می‌دهی، ناسزایت می‌گویند و برای آنها دعا می‌کنی، بر بدنت سنگ می‌زنند و خاکستر داغ بر سرت می‌ریزند و تو برای هدایت آنها دست به درگاه خدا برمی‌داری!

در حدیثی آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ من برای این مبعوث شده‌ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم».

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می‌رسد که شبها به عبادت می‌ایستد، و روزها روزه دار است».

(آیه ۵) - و به دنبال آن می‌افزاید: «به زودی تو می‌بینی و آنان نیز می‌بینند» (فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ).

(آیه ۶) - «که کدامیک از شما می‌جنونند!» (بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ).

حرکتها و موضعگیری تو در آینده و پیشرفت و نفوذ سریع اسلام در سایه آن نشان خواهد داد که تو منبع بزرگ عقل و درایتی، دیوانه خفاشانی هستند که با نور این آفتاب به ستیز برخاستند.

و البته در قیامت این حقایق باز هم روشنتر و آشکارتر خواهد بود.

(آیه ۷) - باز برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «پروردگارت بهتر از هر کس می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده و او هدایت یافتگان را نیز بهتر می‌شناسد» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ).

چرا که راه، راه اوست؛ و او بهتر از هر کس راه خود را می‌شناسد، و به این ترتیب به پیامبر اسلام ﷺ اطمینان بیشتر می‌دهد که او در مسیر هدایت و دشمنانش در مسیر ضالالتند.

(آیه ۸) - از آنها که دارای این صفاتند پیروی مکن

بعد از ذکر اخلاق عظیم پیامبر ﷺ در اینجا به ذکر اخلاق دشمنان او می‌پردازد تا در یک مقایسه، فاصله میان این دو کاملاً روشن شود.

نخست می‌فرماید: «از تکذیب‌کنندگان (ی که خدا و پیامبر و روز رستاخیز و آئین او را تکذیب می‌کنند) اطاعت مکن» (فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ).

(آیه ۹) - سپس به تلاش و کوشش آنها برای به سازش کشیدن پیامبر ﷺ اشاره کرده، می‌افزاید: «آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها (هم) نرمش نشان دهند» نرمشی توأم با انحراف از مسیر حق (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ).

(آیه ۱۰) - سپس بار دیگر از اطاعت آنها نهی کرده و صفات نه گانه مذمومی را که هر یک به تنهایی می تواند مانع اطاعت و تبعیت گردد برمی شمرد، می فرماید: «و از هرکسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است اطاعت مکن» (وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ).

(آیه ۱۱) - سپس می افزاید: «کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند» و در این کار اصرار دارد. (هَمَّا زٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ).

(آیه ۱۲) - در پنجمین و ششمین و هفتمین وصف می گوید: کسی که «بسیار مانع کار خیر و تجاوزگران شاهکار است» (مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ).

نه تنها خود کار خیری نمی کند و راه خیری ارائه نمی دهد، بلکه سدی است در مقابل خیر و برکت دیگران، به علاوه انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای هر انسانی تعیین کرده، و اضافه بر این صفات، آلوده هرگونه گناهی نیز هست، بطوری که گناه جزء طبیعت او شده است.

(آیه ۱۳) - و سرانجام به هشتمین و نهمین صفات آنها اشاره کرده، می فرماید: «علاوه بر اینها کینه توز و پرخور، و خشن و بدنام است» (عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ).

به این ترتیب قرآن روشن می سازد که مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر ﷺ چگونه افرادی بوده اند، افرادی دروغگو، پست، عیبجو، سخن چین، متجاوز گنهکار، بی اصل و نسب، و به راستی از غیر چنین افرادی مخالفت با چنان مصلح بزرگی انتظار نمی رود.

(آیه ۱۴) - در این آیه هشدار می دهد «مبادا به خاطر این که صاحب مال و فرزندان فراوان است» از او پیروی کنی (أَنْ كُنَّا ذَا مَالٍ وَبَنِينَ).

بدون شک پیامبر هرگز تسلیم نمی شد، و این آیات در حقیقت تأکیدی است بر این معنی، تا خط مکتبی و روش عملی او بر همه آشکار گردد، و هیچ کس از دوست و دشمن چنین انتظاری نداشته باشد.

(آیه ۱۵) - این آیه عکس العمل این گونه افراد را که دارای چنین صفات

پست هستند در برابر آیات الهی نشان داده، می‌گوید: «هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: اینها افسانه‌های خرافی پیشینیان است!» (إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

و با این بهانه و این برچسب زشت از آیات خداوند فاصله می‌گیرد.

(آیه ۱۶) - در این آیه از یکی از مجازاتهای این گروه پرده برداشته، می‌افزاید:

«ما به زودی بر بینی او علامت و داغ ننگ می‌نهیم!» (سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ).

این تعبیری است گویا و رسا بر نهایت ذلیل ساختن آنها، زیرا تعبیر به «خُرْطُوم» (بینی) که تنها در مورد خوک و فیل گفته می‌شود تحقیر روشنی برای آنهاست، و دوم این‌که، بینی در لغت عرب معمولاً کنایه از بزرگی و عزت است همان‌گونه که در فارسی نیز وقتی می‌گوئیم بینی او را به خاک بمالید دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید و سوم این‌که علامت گذاردن مخصوص حیوانات است، حتی در حیوانات در صورت آنها مخصوصاً بر بینی آنها علامت‌گذاری نمی‌شود، و در اسلام نیز این کار نهی شده است، همه اینها با بیانی رسا می‌گوید: خداوند این چنین افراد طغیانگر خودخواه متجاوز سرکش را چنان ذلیل می‌کند که عبرت همگان گردند.

(آیه ۱۷) - داستان عبرت‌انگیز «اصحاب الجنة»!

به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثروتمندان خودخواه و مغرور بود در اینجا داستانی را درباره عده‌ای از ثروتمندان پیشین که دارای باغ خرم و سرسبزی بودند، ذکر می‌کند.

نخست می‌فرماید: «ما آنها را آزمودیم همان‌گونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم» (إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ).

ماجرا چنین بود: این باغ - که طبق مشهور در یمن بوده - در اختیار پیرمردی مؤمن قرار داشت، او به قدر نیاز از آن برمی‌گرفت، و بقیه را به مستحقان و نیازمندان می‌داد، اما هنگامی که چشم از دنیا پوشید، فرزندانش گفتند: ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم، و به این ترتیب تصمیم گرفتند تمام مستمندان را محروم سازند.

آیه می‌گوید: ما آنها را آزمودیم، «هنگامی که سوگند یاد کردند: میوه‌های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستندان) بچینند» (إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ). (آیه ۱۸) - «و هیچ از آن استثنا نکنند» و برای مستمندان چیزی فرو نگذارند (وَلَا يَسْتَثْنُونَ).

این تصمیم آنها ناشی از بخل و ضعف ایمان آنها بود، زیرا انسان هر قدر هم نیازمند باشد می‌تواند کمی از محصول یک باغ پر درآمد را به نیازمندان اختصاص دهد.

(آیه ۱۹) - سپس در ادامه این سخن می‌افزاید: «اما عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند» (فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ).

(آیه ۲۰) - آتشی سوزان و صاعقه‌ای مرگبار چنان بر آن مسلط شد که «آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد» و جز مشتی خاکستر از آن باقی نماند (فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ).

(آیه ۲۱) - صاحبان باغ به گمان این‌که درختهای پربارشان آماده برای چیدن میوه است «صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند» (فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ).

(آیه ۲۲) - و گفتند: «که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید، اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید!» (أَنْ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ).

(آیه ۲۳) - به این ترتیب «آنها (به سوی باغ) حرکت کردند در حالی که آهسته با هم می‌گفتند:» (فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ).

(آیه ۲۴) - «مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود!» (أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ).

چنین به نظر می‌رسد که به خاطر سابقه اعمال نیک پدر، جمعی از فقرا همه سال در انتظار چنین ایامی بودند که میوه‌چینی باغ شروع شود و بهره‌ای عائد آنها گردد، و لذا این فرزندان بخیل و ناخلف چنان مخفیانه حرکت کردند که هیچ‌کس احتمال ندهد چنان روزی فرا رسیده.

(آیه ۲۵) - و به این ترتیب، «آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند» (وَعَدُوا عَلٰی حَرَدٍ قَادِرِينَ).

(آیه ۲۶) - اما «هنگامی که (وارد باغ شدند و) آن را دیدند گفتند: حَقًّا مَا كَمْرَاهِمِمْ» (فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ).

(آیه ۲۷) - سپس افزودند: همه چیز از دست رفته «بلکه ما محرومیم» (بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ).

می خواستیم مستمندان و نیازمندان را محروم کنید اما خودمان از همه بیشتر محروم شدیم، هم محروم از درآمد مادی، و هم برکات معنوی.

(آیه ۲۸) - در این میان «یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت: آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گویند!» (قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ).

از این آیه استفاده می شود که در میان آنها فرد مؤمنی بود که آنها را از بخل و حرص نهی می کرد، ولی کسی گوش به حرفش نمی داد.

(آیه ۲۹) - آنها نیز لحظه ای بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند و «گفتند: منزه است پروردگار ما (از هرگونه ظلم و ستم) مسلماً ما ظالم بودیم» هم بر خویشتن ستم کردیم و هم بر دیگران (قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ).

(آیه ۳۰) - ولی مطلب به اینجا خاتمه نیافت «سپس رو به یکدیگر کرده، به ملامت هم پرداختند» (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ).

و احتمالاً هرکدام در عین اعتراف به خطای خویش گناه اصلی را به دوش دیگری می انداختند، و او را شدیداً سرزنش می کرد.

آری! همه ظالمانی که در چنگال عذاب الهی گرفتار می شوند در عین اعتراف به گناه، هرکدام سعی دارد عامل اصلی بدبختی خود را دیگری بشمرد.

(آیه ۳۱) - سپس می افزاید: هنگامی که به عمق بدبختی خود آگاه شدند فریادشان بلند شد «گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم!» (قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ).

آنها در مرحله قبل اعتراف به «ظلم» و ستم کردند، و در اینجا اعتراف به

«طغیان» و در حقیقت طغیان مرحله‌ای است بالاتر از ظلم.

(آیه ۳۲) - سرانجام آنها بعد از این بیداری و هشیاری و اعتراف به گناه و بازگشت به سوی خدا، رو به درگاه او آوردند، و گفتند: «امیدواریم پروردگاران (گناهان ما را ببخشد و) بهتر از آن به جای آن به ما بدهد» (عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا).

«چراکه ما به او علاقه‌مندیم» و به ذات پاکش دل بسته‌ایم و حل این مشکل را نیز از قدرت بی‌پایان او می‌طلبیم (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ).

(آیه ۳۳) - در این آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی و درس همگانی می‌فرماید: این‌گونه است عذاب (خداوند در دنیا) و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می‌دانستند» (كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخِرَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

شما نیز اگر به خاطر مال و ثروت و امکانات مادی مست و مغرور شوید، و روح انحصارطلبی بر شما چیره گردد، همه چیز را برای خود بخواهید، و نیازمندان را محروم کنید، سرنوشتی بهتر از این نخواهید داشت.

(آیه ۳۴) - می‌دانیم روش قرآن این است که شرح حال زندگی بدان و خوبان را در مقابل هم قرار می‌دهد، تا در مقایسه با یکدیگر بهتر شناخته شوند.

طبق همین روش بعد از ذکر سرنوشت دردناک «اصحابُ الْجَنَّةِ» (صاحبان باغ خرم و سرسبز) در اینجا به ذکر حال پرهیزکاران پرداخته، می‌گوید: «برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان باغهای پر نعمت بهشت است» (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ).

باغهایی از بهشت که هر نعمتی تصور شود کاملترین نوع آن در آنجاست، علاوه بر نعمتهایی که به فکر هیچ انسانی نرسیده است.

(آیه ۳۵) - ولی از آنجا که جمعی از مشرکان و ثروتمندان خودخواه بودند که ادعا می‌کردند همان‌طور که در دنیا وضع ما عالی است در قیامت نیز بسیار خوب است، خداوند در این آیه شدیداً آنها را مورد مؤاخذة قرار داده بلکه محاکمه می‌کند، می‌فرماید: «آیا مؤمنانی را (که در برابر حق و عدالت تسلیمند) همچون

مشرکان و مجرمان قرار دهیم؟ (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ).

(آیه ۳۶) - «شما را چه می شود؟ چگونه دآوری می کنید؟!» (مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ).

هیچ انسان عاقلی باور می کند سرنوشت عادل و ظالم، مطیع و مجرم، ایشارگر و انحصارطلب یکسان باشد؟ آن هم در پیشگاه خداوند.

(آیه ۳۷) - سپس می افزاید: اگر عقل و خرد، شما را به چنین حکمی رهنمون نشده آیا دلیلی از «نقل» بر آن دارید «آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید...؟» (أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ).

(آیه ۳۸) - «که آنچه را شما اختیار می کنید از آن شماست؟!» (إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ).

شما انتظار دارید مجرمانی همچون خودتان همطراز مسلمین باشند، این سخنی است که نه عقل به آن حکم می کند و نه در هیچ کتاب معتبری آمده است. (آیه ۳۹) - در این آیه چنین ادامه می دهد: آیا شما مدرکی از عقل و نقل بر این ادعا دارید؟ «یا این که عهد و پیمان موکد و مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هرچه را حکم کنید برای شما باشد؟» (أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالِغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ).

چه کسی می تواند ادعا کند که از خدا عهد و پیمان گرفته است که تسلیم تمایلات او گردد!

(آیه ۴۰) - باز در ادامه این پرسشها که راهها را از هرسو به روی آنان می بندد می افزاید: «از آنها پرس کدامیک از آنان چنین چیزی را تضمین می کنند» که مجرمان و مؤمنان یکسان باشند یا هرچه آنها می خواهند خدا در اختیارشان بگذارد (سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ).

(آیه ۴۱) - و در آخرین مرحله از این بازپرسی عجیب می فرماید: «یا این که معبودانی دارند که آنها را شریک خدا قرار داده اند (و برای آنان شفاعت می کنند) اگر راست می گویند معبودان خود را بیاورند!» (أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ

إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ).

آیا آنها کمترین دلیلی دارند بر این که بتها این جمادات کم ارزش و بی شعور شریک خدا و شفیع درگاه اویند؟

(آیه ۴۲) - آن روز می خواهند سجده کنند اما قادر نیستند!

در تعقیب آیات گذشته که مشرکان و مجرمان را در برابر یک بازپرسی کوبنده قرار می داد، در اینجا گوشه‌ای از سرنوشت آنها را در قیامت نشان می دهد تا روشن شود این گروه خودخواه و پرادعا در آن روز چقدر ذلیل و خوارند؟

می فرماید: به خاطر بیاورید «روزی را که (از شدت ترس و وحشت) ساق پاها برهنه می گردد و دعوت به سجود می شوند اما نمی توانند» سجود کنند (یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ).

آری! در آن روز همگان به سجده و خضوع در برابر پروردگار دعوت می شوند، مؤمنان به سجده می افتند، ولی مجرمان قدرت سجده ندارند!

(آیه ۴۳) - این آیه می گوید: «این در حالی است که چشمهایشان (از شدت شرمساری) به زیر افتاده و ذلت و خواری تمام وجودشان را فرا گرفته» (خَاسِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ).

افراد مجرم هنگامی که در دادگاه محکوم می شوند معمولاً سر خود را به زیر می افکنند، و ذلت تمام وجودشان را فرا می گیرد.

سپس می افزاید: «آنها پیش از این (در دار دنیا) دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند» ولی امروز دیگر توانائی آن را ندارند (وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ).

آنها هرگز سجده نکردند، و روح استکبار و تمرد و سرپیچی را با خود به صحنه قیامت آوردند با این حال چگونه قدرت بر سجده دارند.

(آیه ۴۴) - سپس روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می گوید: «اکنون مرا با آنها که این سخن (یعنی قرآن) را تکذیب می کنند واگذار» تا حساب همه آنها را برسم (فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ).

این تهدیدی است شدید از ناحیه خداوند قادر قهار که به پیامبر ﷺ می‌گوید: نمی‌خواهد تو دخالت کنی، مرا با این تکذیب‌کنندگان لجوج و سرکش رها کن، تا آنچه مستحقند به آنها بدهم!

سپس می‌افزاید: «ما آنان را از آنجا که نمی‌دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می‌بریم» (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ).

(آیه ۴۵) - «و به آنها مهلت (بازگشت) می‌دهم (و در عذابشان عجله نخواهم کرد) چرا که نقشه‌های من محکم و دقیق (و عذاب من شدید) است» (وَأُمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «گاه هنگامی که بندگان سرکش گناه می‌کنند خداوند به آنها نعمتی می‌دهد، آنها از گناه خود غافل می‌شوند، و توبه را فراموش می‌کنند، این همان استدراج و بلا و عذاب تدریجی است».

هنگامی که انسان گناه می‌کند از سه حال بیرون نیست، یا خودش متوجه می‌شود و باز می‌گردد، و یا خداوند تازیانه «بلا» بر او می‌نوازد تا بیدار شود، و یا شایستگی هیچ‌یک از این دو را ندارد، خدا به جای بلا نعمت به او می‌بخشد و این همان «عذاب استدراج» است.

لذا انسان باید به هنگام روی آوردن نعمتهای الهی مراقب باشد نکند این امر که ظاهراً نعمت است «عذاب استدراج» گردد، به همین دلیل مسلمانان بیدار در این‌گونه مواقع در فکر فرو می‌رفتند، و به بازنگری اعمال خود می‌پرداختند، چنانکه در حدیثی آمده است که یکی از یاران امام صادق علیه السلام عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه‌ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من می‌ترسم نکند این «استدراج» باشد!

امام علیه السلام فرمود: «اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی است استدراج نیست» (نعمت است).

(آیه ۴۶) - در ادامه بازپرسیهایی که در آیات گذشته از مشرکان و مجرمان شده بود، در اینجا دو سؤال دیگر بر آن می‌افزاید، نخست می‌گوید: «یا این‌که تو از

آنها مزدی می‌طلبی که پرداختش برای آنها سنگین است؟ (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ).

اگر بهانه آنها این است که شنیدن دعوت تو خرج دارد و اجر و مزد کلانی باید در مقابل آن پردازند و آنها قادر بر آن نیستند این سخن دروغی است، و تو مطلقاً از آنها اجر و پاداشی مطالبه نمی‌کنی، و نه هیچ پیامبر دیگری از پیامبران خدا مزدی مطالبه کردند.

(آیه ۴۷) - سپس در ادامه همین گفتگو، می‌افزاید: «یا اسرار غیب نزد آنهاست، و آن را می‌نویسند» و به یکدیگر منتقل می‌کنند، و در این اسرار آمده است که آنها با مسلمانان یکسانند؟ (أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ).

(آیه ۴۸) - و از آنجا که سرسختی و بی‌منطقی مشرکان و دشمنان اسلام گاه چنان قلب پیامبر ﷺ را می‌فشرد که امکان داشت در مورد آنها نفرین کند، خداوند در این آیه پیامبرش را دل‌داری داده، و امر به صبر و شکیبائی می‌کند، می‌فرماید: «اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش» (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ).

منتظر باش تا خداوند وسائل پیروزی تو و یارانت و شکست دشمنانت را فراهم سازد، و بدان این مهلتها که به آنها داده می‌شود یک نوع عذاب استدرج است. سپس می‌افزاید: «و مانند صاحب ماهی [= یونس] مباش» که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد، و گرفتار مجازات ترک اولی شد (وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ).

«در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را (از درون شکم ماهی) خوانند» (إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ).

منظور از این «ندا» همان است که در آیه ۸۷ سوره انبیا آمده است «او در میان ظلمتها صدا زد که معبودی جز تو نیست، منزهی تو من از ستمکاران بودم». و به این ترتیب به ترک اولای خود اعتراف کرد، و از خدا تقاضای عفو و بخشش نمود.

(آیه ۴۹) - در این آیه می‌افزاید: «و اگر رحمت پروردگارش به یاریش نیامده بود (از شکم ماهی) بیرون افکنده می‌شد در حالی که نکوهیده بود» (لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ).

منظور از «نعمت» در آیه فوق همان توفیق توبه و شمول رحمت الهی است. (آیه ۵۰) - لذا در این آیه می‌فرماید: «ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد» (فَاجْتَبَيْهِ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

و به دنبال آن مأموریت هدایت قومش را مجدداً برعهده او گذارد و او به سراغ آنها آمد، و همگی ایمان آوردند.

(آیه ۵۱) - می‌خواهند تو را نابود کنند اما نمی‌توانند!

این آیه و آیه بعد که پایان سوره «قلم» را تشکیل می‌دهد، در حقیقت تعقیب چیزی است که در آغاز این سوره درباره نسبت جنون از ناحیه دشمنان به پیامبر ﷺ آمده، نخست می‌فرماید: «نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند با چشم زخم خود تو را از بین ببرند و می‌گویند: او دیوانه است» (وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ).

آنها وقتی آیات قرآن را می‌شنوند آنقدر مجذوب می‌شوند و در برابر آن اعجاب می‌کنند که می‌خواهند تو را چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر اموری است که بسیار اعجاب‌انگیز باشد) اما در عین حال می‌گویند: تو دیوانه‌ای، و این راستی شگفت‌آور است، دیوانه و پریشان‌گوئی کجا و این آیات اعجاب‌انگیز جذاب و پرنفوذ کجا؟

(آیه ۵۲) - و سرانجام در آخرین آیه می‌افزاید: «در حالی که این (قرآن) جز مایه بیداری برای جهانیان نیست» (وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ).

معارفش روشن‌گر، انذارهایش آگاه‌کننده، مثالهایش پرمعنی، تشویقها و بشارتهایش روح‌پرور، و در مجموع مایه بیداری خفتگان و یادآوری غافلان است، با این حال چگونه می‌توان نسبت جنون به آورنده آن داد؟

* آیا چشم زدن واقعیت دارد؟ بسیاری از مردم معتقدند در بعضی از چشمها اثر مخصوصی است که وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند ممکن است آن را از بین ببرد، یا درهم بشکنند، و اگر انسان است بیمار یا دیوانه کند. این مسأله از نظر عقلی امر محالی نیست و در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود که وجود چنین امری را اجمالاً تأیید می کند.

در حدیثی آمده است که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: پیامبر برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام «رقیه» گرفت، و این دعا را خواند: «شمارا به تمام کلمات و اسماء حسناى خداوند از شر مرگ و حیوانات موذی، و هر چشم بد، و حسود آنگاه که حسد ورزد می سپارم.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به ما کرد و فرمود: «این چنین حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود».

«پایان سوره قلم»

۱. منظور از «رقیه» دعاهائی است که می نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگاه می دارند و آن را «تعویذ» نیز می گویند.

سوره حاقّه [۶۹]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۵۲ آیه است

محتوای سوره: مباحث این سوره بر سه محور دور می‌زند.

محور اول که مهمترین محورهای بحث این سوره است مسائل مربوط به قیامت و بسیاری از خصوصیات آن می‌باشد، و لذا سه نام از نامهای قیامت یعنی «حاقه» و «قارعه» و «واقعه» در این سوره آمده است.

محور دوم بحثهایی است که پیرامون سرنوشت اقوام کافر پیشین، مخصوصاً قوم عاد و ثمود و فرعون، می‌باشد که مشتمل بر انذارهای قوی و مؤکدی است برای همه کافران و منکران قیامت.

محور سوم بحثهایی است پیرامون عظمت قرآن و مقام پیامبر ﷺ و کيفر تکذيب‌کنندگان.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می‌خوانیم: «کسی

که سوره حاقه را بخواند خداوند حساب او را در قیامت آسان می‌کند».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - این سوره از مسأله قیامت و آن هم با عنوان تازه‌ای شروع

می‌شود، می‌فرماید: روز رستاخیز «روزی است که مسلماً واقع می‌شود!» (الْحَاقَّةُ).

(آیه ۲) - «چه روز واقع شدنی!» (مَا الْحَاقَّةُ).

(آیه ۳) - «و تو چه می دانی آن روز واقع شدنی چیست؟ (وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ).

تقریباً عموم مفسران «حاقه» را به معنی روز قیامت تفسیر کرده اند، به خاطر این که روزی است که قطعاً واقع می شود، همانند تعبیر به «الواقعة» در سوره «واقعة».

تعبیر به «مَا الْحَاقَّةُ» برای بیان عظمت آن روز است.

و تعبیر به «مَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ» باز هم برای تأکید بیشتر روی عظمت حوادث آن روز عظیم است، تا آنجا که حتی به پیامبر اسلام ﷺ خطاب می شود که تو نمی دانی آن روز چگونه است؟

(آیه ۴) - سپس به سراغ بیان سرنوشت اقوامی می رود که روز قیامت (یا نزول عذاب الهی را در دنیا) منکر شدند، می افزاید: «قوم ثمود و عاد عذاب کوبنده الهی را انکار کردند» و نتیجه شومش را دیدند (كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ).
(آیه ۵) - «اما قوم ثمود با عذابی سرکش هلاک شدند» (فَأَمَّا ثَمُودُ فَاهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ).

«قوم ثمود» در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می کردند، حضرت «صالح» به سوی آنها مبعوث شد، ولی آنها هرگز ایمان نیاوردند، حتی از او خواستند که اگر راست می گوئی عذابی را که به ما وعده می دهی فرود آور! در این هنگام «صاعقه ای ویرانگر» بر آنها مسلط شد، و در چند لحظه همه چیز را درهم کوبید و جسمهای بی جانشان بر زمین افتاد.

(آیه ۶) - سپس به سراغ سرنوشت «قوم عاد» می رود، قومی که در سرزمین «أحقاف» در شبه جزیره عرب یا یمن زندگی می کردند قامت‌هایی طویل، اندامی قوی، شهرهایی آباد، زمین‌هایی خرم و سرسبز، و باغ‌هایی پرطراوت داشتند، پیامبر آنها حضرت «هود» بود، آنها نیز طغیان و سرکشی را به جایی رساندند که خداوند با عذابی دردناک - که شرح آن در همین آیات آمده است -

طومار زندگی آنها را درهم پیچید.

نخست می فرماید: «و اما قوم عاد با تندبادی طغیانگر و پر سر و صدا به هلاکت رسیدند» (وَأَمَّا عَادُ فَاهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ).

(آیه ۷) - سپس به توصیف دیگری از این تندباد کوبنده پرداخته، می افزاید: «(خداوند) این تندباد بنیان کن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط ساخت» (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا).

نتیجه آن شد که قرآن می گوید: «و (اگر آنجا بودی) می دیدی که آن قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تندباد روی زمین افتاده و هلاک شده اند!» (فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ).

چه تشبیه جالبی که هم بزرگی قامت آنها را مشخص می کند، و هم ریشه کن شدن آنها را، و هم تو خالی بودن در برابر عذابهای الهی به گونه ای که تندباد آنها را به آسانی جابه جا می کرد.

(آیه ۸) - و در این آیه می افزاید: «آیا کسی از آنها را باقی می بینی؟! (فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ).

آری! امروز نه تنها اثری از قوم عاد نیست که از ویرانه های شهرهای آباد، و عمارت های پرشکوه، و مزارع سرسبز آنها نیز چیزی باقی نمانده است.

(آیه ۹) - کجاست گوشه های شنوا؟ بعد از ذکر گوشه ای از سرگذشت قوم عاد و ثمود به سراغ اقوام دیگری همچون قوم «نوح» و قوم «لوط» می رود تا از زندگی آنها درس عبرت دیگری به افراد بیدار دل دهد.

می فرماید: «و فرعون و کسانى که پیش از او بودند و همچنین اهل شهرهای زیور و شده [=قوم لوط] مرتکب گناهان بزرگ شدند» (وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ).

(آیه ۱۰) - سپس می افزاید: «و با فرستاده پروردگارش مخالفت کردند و خداوند آنها را به عذاب شدیدی گرفتار ساخت» (فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً).

فرعونیان با «موسی» و «هارون» به مخالفت برخاستند، و ساکنان شهرهای «سدوم» به مخالفت با حضرت «لوط» و اقوام دیگر نیز از فرمان پیامبر خود سرپیچی کردند، و هرگروهی از این سرکشان به نوعی عذاب گرفتار شدند، فرعونیان در کام امواج «نیل» که مایه حیات و آبادی و برکت کشورشان بود غرق گشتند، و قوم لوط با زلزله شدید، و سپس «بارانی از سنگ» محو و نابود شدند.

(آیه ۱۱) - و سرانجام اشاره کوتاهی به سرنوشت قوم نوح و مجازات دردناک آنها کرده، می‌گوید: «و هنگامی که آب طغیان کرد ما شما را برکشتی سوار کردیم» (إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ).

طغیان آب چنین بود که ابرهای تیره و تار آسمان را پوشانید، و چنان بارانی نازل شد که گوئی سیلاب از آسمان فرو می‌ریزد، چشمه‌ها نیز از زمین جوشیدن گرفت، و این هر دو آب دست به دست هم دادند، و همه چیز زیر آب فرو رفت، تنها گروهی که نجات یافتند مؤمنانی بودند که همراه نوح سوار بر کشتی شدند.

تعبیر به «حَمَلْنَاكُمْ» (شما را حمل کردیم) کنایه از اسلاف و نیاکان ماست چرا که اگر آنها نجات نیافته بودند ما نیز امروز وجود نداشتیم.

(آیه ۱۲) - بعد به هدف اصلی این مجازات‌ها اشاره کرده، می‌افزاید: منظور این بود «تا آن را وسیله تذکری برای شما قرار دهیم» (لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً). «و گوشهای شنوا آن را دریابد و بفهمد» (وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ).

هرگز نمی‌خواستیم از آنها انتقام بگیریم، بلکه هدف تربیت انسانها و هدایت آنها در مسیر کمال، و ارائه طریق، و ایصال به مطلوب بوده است.

* فضیلت دیگری از فضائل علی علیه السلام در بسیاری از کتب معروف اسلامی اعم از تفسیر و حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام به هنگام نزول آیه فوق «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ» فرمود: «من از خدا خواستم که گوش علی را از این گوشهای شنوا و نگه‌دارنده حقایق قرار دهد».

و به دنبال آن علی علیه السلام می‌فرمود: «من هیچ سخنی بعد از آن، از رسول خدا نشنیدم که آن را فراموش کنم بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم».

در «غایة المرام» شانزده حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت نقل کرده است، و تفسیر «البرهان» از «محمد بن عباس» نقل می‌کند که در این باره سی حدیث از طرق عامه و خاصه نقل شده است.

و این فضیلتی است بزرگ برای پیشوای بزرگ اسلام علی علیه السلام که صندوقچه اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله و وارث تمام علوم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و به همین دلیل بعد از او در مشکلاتی که برای جامعه اسلامی در مسائل علمی پیش می‌آمد موافقان و مخالفان به او پناه می‌بردند، و حل مشکل را از او می‌خواستند که در کتب تاریخ مشروحاً آمده است.

(آیه ۱۳) - روزی که آن واقعه بزرگ رخ می‌دهد! در ادامه آیات آغاز این سوره که ناظر به مسأله رستاخیز و قیامت بود، در اینجا بحثهایی از حوادث این رستاخیز عظیم را مطرح می‌کند، می‌فرماید: «به محض این که یکبار در صور دمیده شود...» (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ).

چنانکه قبلاً نیز اشاره کرده‌ایم از قرآن مجید استفاده می‌شود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، ناگهانی و با صدائی عظیم انجام می‌گیرد که از آن تعبیر به «نفخه صور» دمیدن در شیپور) شده است.

نفخه صور دو نفخه است: «نفخه مرگ» و «نفخه حیات مجدد» و آنچه در آیه مورد بحث آمده «نفخه اول» یعنی، نفخه پایان دنیاست.

(آیه ۱۴) - سپس می‌افزاید: «و (هنگامی که) زمین و کوهها از جا برداشته شوند، و یکباره درهم کوبیده و متلاشی گردند» (وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً). به گونه‌ای که یکباره از هم متلاشی و هموار گردند.

(آیه ۱۵) - سپس می‌افزاید: «در آن روز واقعه عظیم روی می‌دهد» و رستاخیز برپا می‌شود (فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ).

(آیه ۱۶) - نه تنها زمین و کوهها متلاشی می‌شوند، بلکه «آسمانها از هم می‌شکافد و سست می‌گردد و فرو می‌ریزد» (وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ). کرات عظیم آسمانی از این حادثه هولناک و وحشتناک برکنار نمی‌مانند، آنها

نیز شکافته، پراکنده و متلاشی و سست خواهند شد.

(آیه ۱۷) - «فرشتگان در اطراف آسمان قرار می‌گیرند» و برای انجام مأموریتها آماده می‌شوند (وَأَلْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا).

سپس می‌فرماید: «و آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آنها حمل می‌کنند» (وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ).

منظور از «عرش» مجموعه جهان هستی است که عرش حکومت خداوند است، و به وسیله فرشتگان که مجری فرمان او هستند تدبیر می‌شود.

و جالب این‌که در روایتی آمده است: «حاملان هشتگانه عرش خدا در قیامت چهار نفر از اولین، و چهار نفر از آخرین هستند، اما چهار نفر از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی می‌باشند، و چهار نفر از آخرین محمد ﷺ و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام هستند!»

این تعبیر ممکن است اشاره به مقام شفاعت آنها برای اولین و آخرین باشد، البته شفاعت در مورد کسانی که لایق شفاعتند، و به هر حال گسترش مفهوم «عرش» را نشان می‌دهد.

(آیه ۱۸) - ای اهل محشر، نامه اعمال مرا بخوانید!

در تفسیر آیات گذشته گفته شد که «نفخ صور» دو بار رخ می‌دهد و چنانکه گفتیم آیات آغاز سوره از نفخه اول خبر می‌دهد، و آیات بعد از نفخه دوم.

در ادامه همین مطلب در اینجا می‌فرماید: «در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می‌شوید و چیزی از کارهای شما پنهان نمی‌ماند» (يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ).

البته، انسانها و غیرانسانها در این دنیا نیز دائماً در محضر خدا هستند، ولی این مطلب در قیامت ظهور و بروز بیشتری دارد.

نه تنها اعمال مخفیانه انسانها که صفات و روحيات و خلیات و نیتها همه برملا می‌گردد، و این حادثه‌ای است عظیم، و به گفته بعضی از مفسران عظیمتر از متلاشی شدن کوهها و شکافتن کرات آسمان! روز رسوائی بزرگ بدکاران

و سربلندی بی نظیر مؤمنان.

(آیه ۱۹) - و به دنبال آن می‌گوید: «پس کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند (از فرط خوشحالی) فریاد می‌زند که (ای اهل محشر!) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید» (فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أَدْرَأُ كِتَابِيَهُ).

(آیه ۲۰) - سپس بزرگترین افتخار خود را در این کلمه خلاصه کرده، می‌گوید: «من یقین داشتم (که قیامتی در کار است، و) به حساب اعمالم می‌رسم» (إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهُ).

یعنی، آنچه نصیب من شده به خاطر ایمان به چنین روزی است، و راستی هم همین است ایمان به حساب و کتاب به انسان روح تقوا و پرهیزگاری می‌بخشد و تعهد و احساس مسؤلیت در او ایجاد می‌کند، و مهمترین عامل تربیت انسان است.

* پاسخ به یک سؤال: در اینجا ممکن است سؤالی مطرح شود و آن این که آیا مؤمنانی که طبق آیات فوق صدا می‌زنند: ای اهل محشر! بیاید و نامه اعمال ما را بخوانید، مگر گناهی در تمام نامه اعمالشان نیست؟

پاسخ این سؤال را می‌توان از بعضی احادیث استفاده کرد از جمله، در حدیثی از پیغمبرگرمی اسلام ﷺ می‌خوانیم که: «خداوند در قیامت نخست از بندگان خود اقرار بر گناهانشان می‌گیرد، سپس می‌فرماید: من این گناهان را در دنیا برای شما مستور ساختم، و امروز هم آن را می‌بخشم سپس (فقط) نامه حسناتش را به دست راست او می‌دهند.

(آیه ۲۱) - در این آیه گوشه‌ای از پادشاهی چنین کسانی را بیان کرده، می‌فرماید: «پس او در یک زندگی (کاملاً) رضایتبخش قرار خواهد داشت» (فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ).

(آیه ۲۲) - گرچه با همین یک جمله همه گفتنیها را گفته است، ولی برای توضیح بیشتر می‌افزاید: او «در بهشتی عالی» قرار دارد (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ).

بهشتی که آنقدر رفیع و والاست که هیچ‌کس مانند آن را ندیده و نشنیده و حتی تصور نکرده است.

(آیه ۲۳) - بهشتی که «میوه‌هایش در دسترس است» (قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ).

نه زحمتی برای چیدن میوه‌ها درکار است، و نه مشکلی برای نزدیک شدن به درختان پربارش، و اصولاً تمام نعمتهایش بدون استثنا در دسترس است.

(آیه ۲۴) - و در این آیه، خطابِ محبت‌آمیز خداوند را به این بهشتیان چنین بیان کرده، «بخورید و بیاشامید گوارا، در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید» (كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ).

آری! این نعمتهای بزرگ بی حساب نیست، اینها پاداش اعمال شماست البته این اعمال ناچیز هنگامی که در افق فضل و رحمت الهی قرار گرفته به چنین ثمراتی منتهی شده است.

(آیه ۲۵) - در آیات گذشته سخن از «اصحاب الیمین» و مؤمنانی بود که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود، ولی این آیه درست به نقطه مقابل آنها یعنی «اصحاب الشمال» پرداخته، و در یک مقایسه وضع آن دو را کاملاً روشن می‌سازد.

نخست می‌فرماید: «اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می‌گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی‌دادند!» (وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهُ).

(آیه ۲۶) - «و نمی‌دانستم حساب من چیست»؟ (وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهُ).

(آیه ۲۷) - «ای کاش مرگم فرا می‌رسید!» و به این زندگی حسرت‌بار پایان می‌داد (يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ).

آری! در آن دادگاه بزرگ، آهی حسرت‌بار، و ناله‌ای شریبار دارد، آرزو می‌کند با گذشته‌اش بکلی قطع رابطه کند، همان‌گونه که در آیه ۴۰ سوره نبا نیز آمده است: «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا؛ کافر در آن روز می‌گوید: ای کاش خاک بودم (و گرفتار عذاب نمی‌شدم)!»

(آیه ۲۸) - سپس می‌افزاید: این مجرم گنهکار زبان به اعتراف گشوده،

می‌گوید: «مال و ثروتم هرگز مرا بی‌نیاز نکرد» و به درد امروز که روز بیچارگی من

است نخورد (مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةٌ).

(آیه ۲۹) - نه تنها اموالم مرا بی‌نیاز نکرد و حل مشکلی از من ننمود بلکه «قدرت من نیز از دست رفت!» (هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةٌ).

خلاصه نه مال به کار آمد، و نه مقام، و امروز با دست تهی، و در نهایت ذلت و شرمساری، در دادگاه عدل الهی حاضرم، همه اسباب نجات قطع شده، قدرتم بر باد رفته، و امیدم از همه جا بریده است.

* یک داستان عبرت‌انگیز! در اینجا سرگذشت‌های بسیاری نقل شده که همه تأکیدی است بر محتوای آیات فوق و درس عبرتی است برای آنها که تکیه بر مال و مقام کرده، سر تا پا آلوده غرور و غفلت و گناهند، از جمله:

در «سفینه البحار» از کتاب «نصائح» چنین نقل شده: «هنگامی که بیماری هارون الرشید در خراسان شدید شد دستور داد طبیبی از طوس حاضر کنند، و سپس سفارش کرد که ادرار او را با ادرار جمع دیگری از بیماران و از افراد سالم بر طبیب عرضه کنند، طبیب شیشه‌ها را یکی بعد از دیگری وارسی می‌کرد تا به شیشه هارون رسید، و بی‌اینکه بداند مال کیست، گفت: به صاحب این شیشه بگوئید وصیتش را بکنند، چرا که نیرویش مضمحل شده و بنیه‌اش فرو ریخته است! هارون از شنیدن این سخن از حیات خود مأیوس شد، و شروع به خواندن این اشعار کرد:

إِنَّ الطَّبِيبَ بِطَبِّهِ وَدَوَائِهِ لَا يَسْتَطِيعُ دِفَاعَ نَحْبٍ قَدَأْتِي
مِنَّا لِلطَّبِيبِ يَمُوتُ بِالْذَّاءِ الَّذِي قَدْ كَانَ يُبْرِئُ مِثْلَهُ فِيمَا مَضَى

«طبیب با طبابت و داروی خود - قدرت ندارد در برابر مرگی که فرا رسیده دفاع کند».

اگر قدرت دارد پس چرا خودش با همان بیماری می‌میرد - که سابقاً آن را درمان می‌کرد؟!!

در این هنگام به او خبر دادند که مردم شایعه مرگ او را پخش کرده‌اند، برای این‌که این شایعه برچیده شود دستور داد چهارپائی آوردند و گفت: مرا بر آن سوار

کنید، ناگهان زانوی حیوان سست شد.

گفت: مرا پیاده کنید که شایعه پراکنان راست می‌گویند!

سپس سفارش کرد کفنهائی برای او بیاورند، و از میان آنها یکی را پسندید و انتخاب کرد، و گفت در کنار همین بسترم قبری برای من آماده کنید.

سپس نگاهی در قبر کرد و این آیه را تلاوت نمود: **مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ - هَٰذَاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ** و در همان روز از دنیا رفت.

(آیه ۳۰) - او را بگیرید و زنجیرش کنید! در ادامه آیات گذشته که سخن از «اصحاب شمال» می‌گفت که نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند در اینجا به گوشه‌ای از عذابهای آنها در قیامت اشاره کرده، می‌فرماید: در این هنگام به فرشتگان عذاب دستور داده می‌شود: «اورا بگیرید و در بند و زنجیرش کنید!» (**حُدُوهُ فُعْلُوهُ**).
(آیه ۳۱) - «سپس (گفته می‌شود): او را در دوزخ بین کنید» (**ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ**).

(آیه ۳۲) - «بعد او را به زنجیری که هفتاد ذراع است ببندید» (**ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ**).

«ذراع» به معنی فاصله آرنج تا نوک انگشتان است (در حدود نیم متر) که واحد طول نزد عرب بوده، و یک مقیاس طبیعی است، ولی بعضی گفته‌اند که این ذراع غیر از ذراع معمولی است بطوری که هر ذراع از آن فاصله‌های عظیمی را دربر می‌گیرد، و همه دوزخیان را به آن زنجیر می‌بندند.

(آیه ۳۳) - در این آیه و آیه بعد به علت اصلی این عذاب سخت پرداخته، می‌فرماید: «چرا که او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد» (**إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ**).

و هر قدر انبیا و اولیا و رسولان پروردگار او را به سوی خدا دعوت می‌کردند نمی‌پذیرفت، و به این ترتیب پیوند او با «خالق» بکلی قطع شده بود.

(آیه ۳۴) - «و هرگز مردم را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌نمود» (**وَلَا يَحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ**).

و به این ترتیب پیوند خود را از «خلق» نیز بریده بود.

از این دو آیه به خوبی استفاده می‌شود که عمده اطاعات و عبادات و دستورات شرع را می‌توان در رابطه با خلق و خالق خلاصه کرد، و عطف «اطعام مسکین» بر «ایمان» اشاره به اهمیت فوق‌العاده این عمل بزرگ است.

(آیه ۳۵) - سپس می‌افزاید: «چون عقیده و عمل او چنین بود «از این‌رو

امروز هم در اینجا یار مهربانی ندارد!» (فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ).

(آیه ۳۶) - «و نه طعامی جز از چرک و خون» (وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ).

قابل توجه این‌که کيفر و عمل آنها کاملاً با هم متناسبند، به خاطر قطع پیوند با خالق، در آنجا دوست گرم و صمیمی ندارند، و به خاطر ترک اطعام مستمندان، غذائی جز چرک و خون از گلوی آنها پایین نمی‌رود، چرا که آنها سالها لذیذترین طعامها را می‌خوردند در حالی که بینوایان جز خون دل طعامی نداشتند.

(آیه ۳۷) - در این آیه، برای تأکید می‌افزاید: «غذائی که جز خطاکاران آن را

نمی‌خورند» (لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ).

کسانی که با تعمد و آگاهی و به عنوان طغیان و سرکشی راه شرک و کفر

و بخل را می‌پویند.

(آیه ۳۸) - این قرآن قطعاً کلام خداست

به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون قیامت و سرنوشت مؤمنان

و کافران بود، در اینجا بحث گویائی پیرامون قرآن مجید و نبوت بیان می‌کند، تا بحث «نبوت» و «معاد» مکمل یکدیگر باشند.

نخست می‌فرماید: «سوگند به آنچه می‌بینید!» (فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصَرُونَ).

(آیه ۳۹) - «و آنچه نمی‌بینید» (وَمَا لَا تُبْصَرُونَ).

این دو تعبیر سراسر عالم «شهود» و «غیب» را شامل می‌شود.

(آیه ۴۰) - سپس در این آیه به ذکر نتیجه و جواب این سوگند بزرگ و بی‌نظیر

پرداخته، می‌فرماید: «که این قرآن گفتار رسول بزرگواری است» (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ

كَرِيمٍ).

منظور از «رَسُول» در اینجا بدون شک پیغمبر گرامی اسلام ﷺ است نه جبرئیل و می دانیم آنچه را رسول می آورد گفتار فرستنده اوست.

(آیه ۴۱) - سپس می افزاید: «وگفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می آورد» (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ).

(آیه ۴۲) - «و نه گفته کاهنی، هر چند کمتر متذکر می شوید» (وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ).

در حقیقت دو آیه فوق نفی نسبت‌های ناروایی است که مشرکان و مخالفان به پیامبر ﷺ می دادند، گاه می گفتند: او شاعر است و این آیات شعر اوست، و گاه می گفتند: او کاهن است و اینها کهانست.

«شعر» معمولاً زائیده تخیلات، و بیانگر احساسات برافروخته، و هیجانات عاطفی است، و به همین دلیل فراز و نشیب و افت و خیز فراوان دارد در حالی که قرآن در عین زیبایی و جذابی کاملاً مستدل و منطقی، و محتوایی عقلانی دارد، و اگر پیشگوئی‌هایی از آینده کرده این پیشگوئیها اساس قرآن را تشکیل نمی دهد، تازه بر خلاف خبرهای کاهنان همه قرین واقعیت بوده.

(آیه ۴۳) - و در این آیه به عنوان تأکید با صراحت می گوید: «کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است» (تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ).

بنابراین قرآن نه شعر است و نه کهانست، نه ساخته فکر پیامبر اسلام ﷺ و نه گفته جبرئیل، بلکه سخن خداست که به وسیله پیک وحی بر قلب پاک پیامبر نازل شده.

(آیه ۴۴) - اگر او دروغ بر ما می بست مهلتش نمی دادیم!

در ادامه بحثهای مربوط به قرآن، در اینجا به ذکر دلیل روشنی بر اصالت آن پرداخته، می فرماید: «اگر او سخنی دروغ بر ما می بست...» (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ).

(آیه ۴۵) - «ما او را با قدرت می گرفتیم» (لَا خَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ).

(آیه ۴۶) - «سپس رگ قلبش را قطع می کردیم!» (ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ).

(آیه ۴۷) - «و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود» و از او حمایت کند (فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ).

(آیه ۴۸) - در این آیه باز هم برای تأکید و یادآوری می فرماید: «و آن (قرآن) تذکری برای پرهیزکاران است» (وَإِنَّهُ لَتَذَكُّرٌ لِّلْمُتَّقِينَ).

برای آنها که آماده اند خود را از گناه پاک کنند و راه حق را بپویند، برای آنها که جستجوگرند و طالب حقیقت، و کسانی که این حد از تقوا را ندارند مسلماً نمی توانند از تعلیمات قرآن بهره گیرند.

تأثیر عمیق و فوق العاده ای که قرآن از این نظر دارد خود نشانه دیگری از حقانیت آن است.

(آیه ۴۹) - سپس می گوید: «و ما می دانیم که بعضی از شما (آن را) تکذیب می کنید» (وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ).

اما وجود تکذیب کننده لجوج هرگز دلیل بر عدم حقانیت آن نخواهد بود، چرا که پرهیزکاران و طالبان حقیقت از آن متذکر می شوند، نشانه های حق را در آن می بینند و در راه خدا گام می نهند.

(آیه ۵۰) - در این آیه می افزاید: «و آن مایه حسرت کافران است» (وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ).

امروز آن را تکذیب می کنند، ولی فردا که «یَوْمُ الظُّهُور» و «یَوْمُ الْبُرُوز» و در عین حال «یَوْمُ الْحَسْرَةِ» است می فهمند چه نعمت بزرگی را به خاطر لجاجت و عناد از دست داده اند، و چه عذابهای دردناکی را برای خود خریده اند.

(آیه ۵۱) - و برای این که کسی تصور نکند که شک و تردید، یا تکذیب منکران به خاطر ابهام مفاهیم قرآن است، در این آیه اضافه می کند: «و آن (قرآن) یقین خالص است» (وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ).

یعنی، قرآن یقینی است خالص، و یا به تعبیر دیگر «یقین» دارای مراحل مختلفی است: گاه از دلیل عقلی حاصل می شود، مثل این که دودی را از دور مشاهده می کنیم و از آن، یقین به وجود آتش حاصل می شود، در حالی که آتش را

ندیده‌ایم، این را «عِلْمُ الْيَقِينِ» گویند.

گاه نزدیکتر می‌رویم و شعله‌های آتش را با چشم می‌بینیم، در اینجا یقین محکمتر می‌شود، و آن را «عَيْنُ الْيَقِينِ» می‌نامند.

گاه از این هم نزدیکتر می‌رویم و در مجاورت آتش قرار می‌گیریم، و سوزش آن را با دست خود لمس می‌کنیم، مسلماً این مرحله بالاتری از یقین است که آن را «حَقُّ الْيَقِينِ» می‌نامند.

آیه فوق می‌گوید قرآن در چنین مرحله‌ای از یقین است، و با این حال کوردلان آن را انکار می‌کنند!

(آیه ۵۲) - و سرانجام در آخرین آیه می‌فرماید: «حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی!» و او را از هرگونه عیب و نقص منزّه بشمار (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ).

قابل توجه این‌که مضمون این آیه و آیه قبل با مختصر تفاوتی در آخر سوره واقع نیز آمده است، با این تفاوت که در اینجا سخن از قرآن مجید است و توصیف آن به «حق‌الیقین» اما در پایان سوره «واقع» سخن از گروه‌های مختلف نیکوکاران و بدکاران در قیامت است.

«پایان سوره حاقّه»

سوره معارج [۷۰]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۴۴ آیه است

محتوای سوره: معروف در میان مفسران این است که سوره «معارج» از سوره‌های مکی است. ولی بعضی از آیات آن در مدینه نازل شده و دلیل بر آن روایات زیادی است که در تفسیر این آیات به خواست خدا خواهد آمد.

به هر حال این سوره دارای چهار بخش است:

بخش اول از عذاب سریع کسی سخن می‌گوید که بعضی از گفته‌های پیامبر ﷺ را انکار کرد، و گفت: اگر این سخن حق است عذابی بر من نازل شود و نازل شد. (آیه ۱ تا ۳)

در بخش دوم بسیاری از خصوصیات قیامت و مقدمات آن و حالات کفار در آن روز آمده است. (آیات ۴ تا ۱۸)

بخش سوم این سوره بیانگر قسمت‌هایی از صفات انسانهای نیک و بد است که او را بهشتی یا دوزخی می‌کند. (آیات ۱۹ تا ۳۴)

بخش چهارم شامل اندازهایی است نسبت به مشرکان و منکران، و بار دیگر به مسأله رستاخیز بر می‌گردد و سوره را پایان می‌دهد.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر ﷺ می‌خوانیم: «کسی که سوره «سَأَلْ سَأَلٌ» را بخواند خداوند ثواب کسانی را به او می‌دهد که امانات و عهد و پیمان خود را حفظ می‌کنند و کسانی که مواظب و مراقب نمازهای خویشند».

بدیهی است آنچه انسان را مشمول این همه ثواب عظیم می‌کند تلاوتی است که با عقیده و ایمان، و سپس با عمل همراه باشد، نه این که سوره را بخواند و هیچ انعکاسی در روح و فکر و عملش نداشته باشد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - شأن نزول: هنگامی که رسول خدا ﷺ علیؑ را در روز غدیر خم به خلافت منصوب فرمود و درباره او گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؛ هرکس من مولی و ولیّ او هستم علی مولی و ولیّ اوست. چیزی نگذشت که این مسأله در بلاد و شهرها منتشر شد «نعمان بن حارث فهری» خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: توبه ما دستور دادی شهادت به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی دهیم ما هم شهادت دادیم، سپس دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دادی ما همه اینها را نیز پذیرفتیم، اما با اینها راضی نشدی تا این که این جوان علیؑ را به جانشینی خود منصوب کردی، و گفتمی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؛ آیا این سخنی است از ناحیه خودت یا از سوی خدا؟! پیامبر ﷺ فرمود: «قسم به خدائی که معبودی جز او نیست این از ناحیه خداست».

«نعمان» روی برگرداند در حالی که می‌گفت: «خداوند! اگر این سخن حق است و از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما بباران!» اینجا بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت، همین جا این آیه و دو آیه بعد نازل گشت.

تفسیر: عذاب فوری: سوره معارج از اینجا آغاز می‌شود که می‌فرماید: «تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد» (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ). (آیه ۲) - سپس می‌افزاید: این عذاب «مخصوص کافران است و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند» (لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ).

(آیه ۳) - و در این آیه به کسی که این عذاب از ناحیه اوست اشاره کرده، می‌گوید: «از سوی خداوند ذی‌المعارج» خداوندی که فرشتگانش بر آسمانها صعود و عروج می‌کنند (مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ).

از آنجا که خداوند مقامات مختلفی برای فرشتگان قرار داده که با سلسله مراتب به سوی قرب خدا پیش می‌روند، خداوند به «ذی‌المعارج» توصیف شده است.

آری! این فرشتگانند که مأموریت عذاب کافران و مجرمان دارند، و همانها بودند که بر ابراهیم خلیل علیه السلام نازل شدند، و به او خبر دادند که ما مأمور نابودی قوم لوط هستیم.

(آیه ۴) - روزی به اندازه پنجاه هزار سال! بعد از ذکر داستان عذاب دنیوی کسی که تقاضای عذاب الهی کرده بود وارد بحثهای معاد و عذابه‌های اخروی مجرمان در آن روز می‌شود، نخست می‌فرماید: «فرشتگان و روح [=فرشته مقرب خداوند] به سوی او عروج می‌کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است» (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ).

مسلماً منظور از «عروج فرشتگان» عروج جسمانی نیست، بلکه عروج روحانی است. یعنی، آنها به مقام قرب خدا می‌شتابند، و در آن روز که روز قیامت است آماده گرفتن فرمان، و اجرای آن می‌باشند.

منظور از «روح» در اینجا همان «روح الامین» بزرگ فرشتگان است که در سوره «قدر» نیز به او اشاره شده است.

و اما تعبیر به «پنجاه هزار سال» از این نظر است که آن روز بر حسب سالهای دنیا تا این حد ادامه پیدا می‌کند، و با آنچه در آیه ۵ سوره سجده آمده است که مقدار آن را یک‌هزار سال تعیین می‌نماید منافاتی ندارد، زیرا همان‌گونه که در روایات وارد شده است در قیامت پنجاه موقوف است، و هر موقف به اندازه یک‌هزار سال طول می‌کشد.

(آیه ۵) - در این آیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «پس

صبر جمیل پیشه کن» و در برابر استهزاء و تکذیب و آزار آنها شکیبیا باش (فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا).

«صَبْرٌ جَمِيلٌ» به معنی شکیبائی زیبا و قابل توجه است، و آن صبر و استقامتی است که تداوم داشته باشد، یأس و نومیدی به آن راه نیابد، و توأم با بیتابی و جزع و شکوه و آه و ناله نگردد، و در غیر این صورت جمیل نیست. (آیه ۶) - سپس می افزاید: «زیرا آنها آن روز را دور می بینند» (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا).

(آیه ۷) - «و ما آن را نزدیک می بینیم» (وَتَرَاهُ قَرِيبًا).

آنها اصلاً باور نمی کنند چنان روزی در کار باشد که حساب همه خلایق را برسند و کوچکترین گفتار و کردار آنها محاسبه شود، آن هم در روزی که پنجاه هزار سال به طول می انجامد، ولی آنها در حقیقت خدا را نشناخته اند و در قدرت او شک و تردید دارند.

(آیه ۸) - در اینجا بحثهای گذشته درباره قیامت با شرح و توضیح بیشتری ادامه یافته، می فرماید: «همان روز که آسمان همچون فلز گداخته می شود» (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ).

(آیه ۹) - «و کوهها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود» (وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ).

آری! در آن روز آسمانها از هم متلاشی و ذوب می شود، و کوهها درهم کوبیده و خرد و سپس با تندبادی در فضا پراکنده می گردد، همچون پشمی که تندباد آن را با خود ببرد و چون کوهها رنگهای مختلفی دارند تشبیه به پشمهای رنگین شده اند، و بعد از این ویرانی، جهانی نوین ایجاد می گردد، و انسانها حیات نوین خود را از سر می گیرند.

(آیه ۱۰) - هنگامی که رستاخیز در آن جهان نو برپا می شود آن چنان وضع حساب و رسیدگی به اعمال و حشمتناک است که همه در فکر خویشند، احدی به دیگری نمی پردازد «و هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد»

(وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا).

(آیه ۱۱) - نه این‌که دوستان صمیمی خود را در آنجا نشناسند، بلکه مخصوصاً «آنها را نشانشان می‌دهند» ولی هرکس گرفتار کار خویشان است (يُبَصِّرُونَهُمْ).

مسئله این است که هول و وحشت بیش از آن است که بتواند به دیگری بیندیشد.

و در ادامه همین سخن و ترسیم آن صحنه وحشتناک می‌افزاید: وضع چنان است که «گنهکار دوست می‌دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند» (يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ).

(آیه ۱۲) - نه تنها فرزندان او بلکه دوست دارد «همسر و برادرش را» بدهد (وَصَاحِبَيْهِ وَآخِيهِ).

(آیه ۱۳) - «وقبيله‌اش را که همیشه از او حمایت می‌کرد» (وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ).

(آیه ۱۴) - بلکه «همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش شوند» (وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ).

آری! به قدری عذاب خدا در آن روز هولناک است که انسان می‌خواهد عزیزترین عزیزان را - که در چهارگروه در اینجا خلاصه شده‌اند و حتی همه مردم روی زمین را - برای نجات خود فدا کند.

(آیه ۱۵) - ولی در جواب همه این تمناها و آرزوها می‌فرماید: «هرگز چنین نیست» که با اینها بتوان نجات یافت (كَلَّا).

آری «شعله‌های سوزان آتش است» (أَنَّهُا لَطْفِي). پیوسته زبانه می‌کشد، و هر چیز را در کنار و مسیر خود می‌یابد می‌سوزاند.

(آیه ۱۶) - «دست و پا و پوست سر را می‌کند و با خود می‌برد!» (نَزَاعَةً لِّلشَّوْءِ).

(آیه ۱۷) - سپس به کسانی اشاره می‌کند که طعمه چنان آتشی هستند،

می فرماید: «وکسانی را که به فرمان خدا پشت کردند (وا از اطاعت او روی گردان شدند) صدا می زند» و به سوی خود می خواند (تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى).

(آیه ۱۸) - و آنها که «اموال را جمع و ذخیره کردند» و در راه خدا انفاق نکردند (وَجَمَعَ فَأَوْعَى).

به این ترتیب این آتش سوزان با زبان حال و جاذبه مخصوصی که نسبت به مجرمان دارد، یا با زبان قال که خداوند به او داده، پیوسته آنها را صدا می زند و به سوی خود فرا می خواند.

(آیه ۱۹) - بعد از ذکر گوشه‌ای از عذابهای قیامت به ذکر اوصاف افراد بی ایمان و در مقابل آنها مؤمنان راستین می پردازد تا معلوم شود چرا گروهی اهل عذابند و گروهی اهل نجات.

نخست می فرماید: «انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است» (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا).

(آیه ۲۰) - «هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می کند» (إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا).

(آیه ۲۱) - «و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود» و بخل می ورزد (وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا).

(آیه ۲۲) - سپس به ذکر اوصاف انسانهای شایسته به صورت یک استثنا ضمن بیان نه صفت از اوصاف برجسته پرداخته، می گوید: «مگر نمازگزاران» (إِلَّا الْمُصَلِّينَ).

(آیه ۲۳) - «آنها که نمازها را پیوسته به جا می آورند» (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ).

این نخستین ویژگی آنهاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند، و این ارتباط از طریق نماز تأمین می گردد، نمازی که انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد، و او را همواره به یاد خدا می دارد و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور، و فرورفتن در دریای شهوات،

و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود.

بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است در اوقات معین نماز را انجام می دهند.

(آیه ۲۴) - به هر حال بعد از ذکر نماز که بهترین اعمال، و بهترین حالات مؤمنان است، به دومین ویژگی آنها پرداخته، می افزاید: «و آنها که در اموالشان حق معلومی است» (وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ).

(آیه ۲۵) - «برای تقاضاکننده و محروم» (لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ).

و به این ترتیب هم ارتباطشان را با خالق حفظ می کنند، و هم پیوندشان را با خلق خدا.

مراد از «حق معلوم» چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می شمرد که به نیازمندان دهد.

«سائل» کسی است که حاجت خود را می گوید و تقاضا می کند، و «محروم» کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای اوست.

(آیه ۲۶) - این آیه به سومین ویژگی آنها اشاره کرده، می افزاید: «و آنها که به روز جزا ایمان دارند» (وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ).

(آیه ۲۷) - و در ویژگی چهارم می گوید: «و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناکند» (وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ).

(آیه ۲۸) - «چرا که هیچکس از عذاب پروردگارش در امان نیست» (إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ).

(آیه ۲۹) - بخش دیگری از ویژگیهای بهشتیان

در آیات گذشته چهار وصف از اوصاف ویژه مؤمنان راستین و آنها که در قیامت اهل بهشتند ذکر شد، و در اینجا به پنج وصف دیگر اشاره می کند که مجموعاً نه وصف می شود.

در نخستین توصیف می فرماید: «و آنها که دامان خویش را (از بی عفتی) حفظ می کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ).

(آیه ۳۰) - «جز با همسران و کنیزانشان (که در حکم همسرند آمیزش ندارند) چرا که بهره‌گیری از اینها مورد سرزنش نخواهند بود» (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ).

بدون شک غریزه جنسی از غرائز سرکش انسان، و سرچشمه بسیاری از گناهان است تا آنجا که بعضی معتقدند در تمام پرونده‌های مهم جنائی اثری از این غریزه دیده می‌شود، لذا کنترل و حفظ حدود آن از نشانه‌های مهم تقواست و به همین دلیل بعد از ذکر نماز و کمک به نیازمندان و ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی کنترل این غریزه ذکر شده است.

(آیه ۳۱) - در این آیه برای تأکید بیشتر روی همین موضوع می‌افزاید: «و هرکس جز اینها را طلب کند، متجاوز است!» (فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ).

و به این ترتیب اسلام طرح اجتماعی می‌ریزد که هم به غرائز فطری در آن پاسخ داده می‌شود، و هم آلوده فحشا و فساد جنسی و مفسد ناشی از آن نیست. (آیه ۳۲) - سپس به دومین و سومین اوصاف آنها اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می‌کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ).

«امانت» معنی وسیعی دارد که نه تنها امانتهای مادی مردم را از هر نوع در بر می‌گیرد، بلکه امانتهای الهی و پیامبران و پیشوایان معصوم همه را شامل می‌شود.

هریک از نعمتهای الهی امانتی از امانات او هستند، پستهای اجتماعی و مخصوصاً مقام حکومت از مهمترین امانات است.

و از همه مهمتر دین و آئین خدا و کتاب او قرآن، امانت بزرگ او است، که باید در حفظش کوشید.

«عهد» نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می‌شود و هم عهدها و پیمانهای الهی را.

(آیه ۳۳) - و در چهارمین وصف اضافه می‌کند: «وکسانی که به ادای شهادتشان قیام می‌نمایند» (وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ). زیرا اقامه شهادت عادلانه و ترک کتمان آن، یکی از مهمترین پایه‌های اقامه عدالت در جامعه بشری است.

(آیه ۳۴) - در آخرین وصف که در واقع نهمین توصیف از این مجموعه است بار دیگر به مسأله نماز باز می‌گردد، همان‌گونه که آغاز آن نیز از نماز بود، می‌فرماید: «وکسانی که بر نماز مواظبت دارند» (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ). نمازی که مهمترین وسیله تهذیب نفوس و پاکسازی جامعه است.

البته در نخستین وصف اشاره به «تداوم» نماز بود، اما در اینجا سخن از حفظ آداب و شرائط و ارکان و خصوصیات آن است آدابی که هم ظاهر نماز را از آنچه مایه فساد است حفظ می‌کند، و هم روح نماز را که حضور قلب است تقویت می‌نماید، و هم موانع اخلاقی را که سد راه قبول آن است از بین می‌برد، بنابراین هرگز تکرار محسوب نمی‌شود.

(آیه ۳۵) - در پایان این سخن مسیر نهائی صاحبان این اوصاف را بیان می‌کند، همان‌گونه که در آیات گذشته مسیر نهائی مجرمان را شرح داد، در اینجا در یک جمله کوتاه و پرمعنی می‌فرماید: «آنها در باغهای بهشتی (پذیرایی و) گرامی داشته می‌شوند» (أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَّمُونَ).

چرا گرامی نباشند؟ در حالی که میهمانهای خدا هستند، و خداوند قادر و رحمان تمام وسائل پذیرائی را برای آنها فراهم ساخته است.

(آیه ۳۶) - به کدام روسفیدی طمع بهشت داری!

در آیات گذشته بحثهایی پیرامون نشانه‌های مؤمنان و کفار و سرنوشت هریک از این دو گروه آمده است، در اینجا بار دیگر به شرحی پیرامون وضع کفار و استهزای آنها نسبت به مقدسات باز می‌گردد.

بعضی گفته‌اند این آیات در مورد گروههایی از مشرکان نازل شده که وقتی پیامبر ﷺ در مکه آیات معاد را برای مسلمانان می‌خواند، آنها از هرگوشه و کنار

می آمدند و می گفتند: اگر معادی در کار باشد وضع ما از این افرادی که به تو ایمان آورده اند در آن عالم بهتر است، همان گونه که در این دنیا وضع ما از آنها بهتر می باشد!

قرآن در پاسخ آنها چنین می گوید: «این کافران را چه می شود که با سرعت نزد تو می آیند...» (فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ).

(آیه ۳۷) - «از راست و چپ گروه گروه» و آرزوی بهشت دارند (عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ عِزِينَ).

(آیه ۳۸) - «آیا هریک از آنها (با این اعمال زشتش) طمع دارد که او را در بهشت پرنعمت الهی وارد کنند؟» (أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ).
با کدام ایمان و با کدام عمل چنین شایستگی برای خود قائلند؟!

(آیه ۳۹) - در اینجا قرآن مجید به پاسخ آنها پرداخته، می گوید: «هرگز چنین نیست (که آنها وارد باغهای پرنعمت بهشت شوند) ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم» (كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ).

در حقیقت خداوند می خواهد با این جمله غرور آنها را درهم بشکند، زیرا می گوید: خودتان بهتر می دانید که ما شما را از نطفه ای بی ارزش، از آبی گسندیده آفریده ایم!

و دوم این که؛ پاسخی به استهزاکنندگان معاد می گوید که اگر شما در امر معاد شک دارید بروید و حال نطفه را بررسی کنید، و ببینید چگونه از یک قطره آب بی ارزش موجودی بدیع می سازیم که در تطورات جنینی هر روز خلقت و آفرینش تازه ای به خود می گیرد.

آیا خالق انسان از نطفه قادر نیست که بعد از خاک شدن لباس حیات در تن انسان بپوشاند.

(آیه ۴۰) - سپس برای تأکید این مطلب می افزاید: «سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم...» (فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ).

(آیه ۴۱) - «که جای آنان را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد» (عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ).

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که ما نه تنها قادریم که آنها را بعد از خاک شدن به زندگی و حیات نوین بازگردانیم، بلکه می‌توانیم آنها را به موجوداتی کاملتر و بهتر تبدیل کنیم.

و یا اشاره به این باشد که برای ما هیچ مانعی ندارد شما را به کیفر اعمالتان نابود کنیم و افرادی شایسته و آگاه و مؤمن جانشین شما سازیم و چیزی مانع ما از این کار نخواهد بود.

(آیه ۴۲) - در این آیه سه عنوان انذار و تهدید کافران سرسخت و استهزاءکننده و لجوج، می‌فرماید: «آنان را به حال خود واگذار، تا در باطل خود فرو روند، و بازی کنند، تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات کنند» (فَدَرَّهْمُ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ).

بیش از این استدلال و موعظه لازم نیست، آنها نه اهل منطقند و نه آمادگی برای بیدار شدن دارند، بگذار در اباطیل و اراجیف خود غوطه‌ور باشند، تا روز موعود آنها، روز رستاخیز، فرا رسد، و همه چیز را با چشم خود ببینند!

(آیه ۴۳) - سپس به معرفی آن روز موعود پرداخته، و نشانه‌هایی از این روز وحشتناک و هول‌انگیز را بیان کرده، می‌فرماید: «همان روز که از قبرها بسرعت خارج می‌شوند گوئی به سوی بتها می‌دوند!» (يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفِضُونَ).

این تعبیر سخریه‌ای است نسبت به عقائد پوچی که در عالم دنیا داشتند.

(آیه ۴۴) - سپس به نشانه‌های دیگری پرداخته، می‌افزاید: «در حالی که چشمهایشان از شرم و وحشت به زیر افتاده» و خاضعانه نگاه می‌کنند (خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ).

«و پرده‌ای از ذلت و خواری آنها را پوشانده است» (تَرَهَقَهُمْ ذِلَّةٌ).

و در پایان آیه می‌فرماید: «این همان روزی است که به آنها وعده داده می‌شد» (ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ).

آری! این همان روز موعود است که آن را به باد مسخره می‌گرفتند، و گاه می‌گفتند: به فرض که چنین روزی در کار باشد وضع ما در آن روز از مؤمنان هم بهتر است.

«پایان سوره معارج»

سوره نوح [۷۱]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۸ آیه است

محتوای سوره: این سوره چنانکه از نامش پیداست سرگذشت نوح پیامبر را بیان می‌کند، در سوره‌های متعددی از قرآن مجید به سرگذشت این پیامبر بزرگ اشاره شده، از جمله سوره‌های «شعرا»، «مؤمنون»، «اعراف»، «انبیاء» و از همه مشروحتر در سوره «هود» آمده، ولی آنچه در سوره نوح آمده قسمت خاصی از زندگی اوست که در جایی دیگر به این سبک نیامده است، و این قسمت مربوط به دعوت مستمر و پی‌گیر او به سوی توحید، و کیفیت، و عناصر این دعوت است. با توجه به این که این سوره در مکه نازل شده، و پیامبر و مسلمانان اندک آن زمان در شرائطی مشابه شرائط زمان نوح و یارانش قرار داشتند، مسائل زیادی را به آنها می‌آموزد.

- ۱- به آنها یاد می‌دهد که چگونه از طریق استدلال منطقی توأم با محبت و دلسوزی کامل دشمنان را تبلیغ کنند.
- ۲- به آنها می‌آموزد که هرگز در طریق دعوت به سوی خدا خسته نشوند.
- ۳- به آنها می‌آموزد که در یک دست وسائل تشویق، و در دست دیگر عوامل انذار را داشته باشند، و از هر دو در طریق دعوت بهره گیرند.
- ۴- آیات آخر این سوره هشدار است برای مشرکان لجوج که اگر در برابر حق تسلیم نشوند و به فرمان خدا گردن نهند عاقبت دردناکی در پیش دارند.

به تعبیر دیگر این سوره ترسیمی است از بیان مبارزه دائمی طرفداران حق و باطل و برنامه‌هایی که طرفداران حق در مسیر خود باید به کار بندند.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبرگرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم: «کسی که سوره «نوح» را بخواند از مؤمنانی خواهد بود که شعاع دعوت نوح پیامبر او را فرا می‌گیرد».

ناگفته پیداست که هدف از تلاوت آن این است که انسان از راه و رسم این پیامبر بزرگ و استقامت و شکیبائی یاران او در راه دعوت به سوی حق الهام گیرد، و خود را در شعاع دعوت او قرار دهد، نه خواندن فاقد اندیشه و فکر و نه اندیشه‌ای خالی از عمل.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - گفتیم این سوره بیانگر آن قسمت از حالات نوح است که مربوط به مسأله دعوت او می‌باشد.

نخست از مسأله بعثت او شروع کرده، می‌فرماید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، و گفتیم: قوم خود را انذار کن پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان آید» (إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

این عذاب دردناک ممکن است عذاب دنیا باشد یا عذاب آخرت، و مناسبتر این‌که هر دو باشد، هرچند به قرینه آیات آخر سوره بیشتر منظور عذاب دنیا است.

(آیه ۲) - نوح این پیامبر «اولوالعزم» که صاحب نخستین شریعت و آئین الهی بود و دعوت جهانی داشت بعد از دریافت این فرمان به سراغ قومش آمد و «گفت: ای قوم! من برای شما بیم‌دهنده آشکاری هستم» (قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

(آیه ۳) - هدف این است «که خدا را پرستش کنید و از مخالفت او پرهیزید و مرا اطاعت نمایید» (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا).

(آیه ۴) - سپس به تشویق آنها پرداخته نتایج مهم اجابت این دعوت را در

دو جمله کوتاه بیان می‌کند، می‌گوید: اگر دعوت مرا اجابت کنید «خداوند گناهانتان را می‌آمرزد» (يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ).

سپس می‌افزاید: «و شما را تا زمان معینی به تأخیر می‌اندازد» عمرتان را طولانی کرده و عذاب را از شما دور می‌دارد (وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

«زیرا هنگامی که اجل الهی فرارسد تأخیری نخواهد داشت اگر می‌دانستید» (إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که «اجل» و سررسید عمر انسان دوگونه است «اجل مسمی» و «اجل نهائی».

قسم اول سررسیدی است که قابل تغییر و دگرگونی است، و بر اثر اعمال نادرست انسان ممکن است بسیار جلو بیفتد که عذابهای الهی یکی از آنهاست و به عکس بر اثر تقوا و نیکوکاری و تدبیر ممکن است بسیار عقب بیفتد.

ولی اجل و سررسید نهائی به هیچ وجه قابل دگرگونی نیست.

در روایات اسلامی نیز روی این معنی تأکید فراوان شده است، از جمله در یک حدیث پرمعنی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «آنها که بر اثر گناهان می‌میرند بیش از آنها هستند که به مرگ الهی از دنیا می‌روند، و کسانی که بر اثر نیکوکاری عمر طولانی پیدا می‌کنند بیش از کسانی هستند که بر اثر عوامل طبیعی عمرشان زیاد می‌شود».

(آیه ۵) - از هر فرصتی برای هدایت آنها استفاده کردم، اما...

در اینجا در ادامه رسالت و مأموریت نوح برای دعوت قومش سخنانی از زبان خود او، هنگامی که به پیشگاه پروردگار شکایت می‌برد، نقل شده که بسیار آموزنده است.

سخنان نوح در این زمینه سخنانی است که می‌تواند راهگشا برای همه مبلغان دینی باشد، می‌فرماید: «نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو دعوت کردم» (قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا).

و لحظه‌ای در ارشاد و تبلیغ آنها کوتاهی نکردم.

(آیه ۶) - «اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نینفوذ» (فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا).

و این عجیب است که دعوت به سوی چیزی سبب فرار از آن شود، اما با توجه به این که تأثیر دعوتها نیاز به یک نوع آمادگی و سنخیت و جاذبه متقابل دارد جای تعجب نیست که در دلهای ناآماده اثر معکوس و منفی ببخشد.

(آیه ۷) - سپس نوح در ادامه این سخن می افزاید: خداوندا! من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامری انگشتان خویش را در گوشهایشان قرار داده، و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند» (وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَنْصَرِفُوا أَسْمَعُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا وَاسْتَكْبَارًا).

گذاشتن انگشت در گوشها برای این بوده که صدای حق را نشنوند و پیچیدن لباس بر خویشان یا به این معنی است که لباس بر سر می انداختند تا پشتوانه‌ای برای انگشتان فرو کرده در گوش باشد و کمترین امواج صوتی بر پرده صماخ آنها نرسد، و یا می خواستند صورت خود را بپوشانند مبدا چشمانشان بر قیافه ملکوتی نوح این پیامبر بزرگ بیفتد، در واقع اصرار داشتند هم گوش از شنیدن باز ماند و هم چشم از دیدن!

این آیه نشان می دهد که یکی از عوامل مهم بدبختی آنها استکبار و غرور بود که همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده و ثمره شوم آن را در تمام طول تاریخ بشر در زندگی افراد بی ایمان مشاهده می کنیم.

(آیه ۸) - نوح همچنان به سخنان خود در پیشگاه پروردگار ادامه داده، می گوید: خداوندا! «سپس آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم» (ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا).

در جلسات عمومی و با صدای بلند آنها را به سوی ایمان فرا خواندم.

(آیه ۹) - به این نیز قناعت نکردم «آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم» (ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا).

این حوصله عجیب، و آن دلسوزی عجیبتر، و پشتکار و استقامت بی نظیر سرمایه او در راه دعوت به آئین حق بود.

و شگفت‌انگیزتر این‌که در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش تنها حدود هشتاد نفر به او ایمان آوردند یعنی، برای هدایت هریک نفر بطور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد!

(آیه ۱۰) - **پاداش دنیوی ایمان:** «نوح» در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت آن قوم لجوج و سرکش این بار روی بشارت و تشویق تکیه می‌کند، و به آنها وعده مؤکد می‌دهد که اگر از شرک و گناه توبه کنند خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آنها می‌گشاید، عرض می‌کند: خداوندا! «به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است...» (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا).

(آیه ۱۱) - «تا بارانهای پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد» (يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا).

خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شمارا فرامی‌گیرد. (آیه ۱۲) - سپس می‌افزاید: «و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک می‌کند» (وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَنِينَ).

«و باغهای سرسبز و نهرهای آب جاری در اختیارتان قرار می‌دهد» (وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا).

به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی، و پنج نعمت بزرگ مادی به آنها وعده داده، نعمت بزرگ معنوی بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است، اما نعمتهای مادی: ریزش بارانهای مفید و به موقع و پربرکت، فزونی اموال، فزونی فرزندان (سرمایه‌های انسانی)، باغهای پربرکت، و نهرهای آب جاری.

آری! ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آبادی آخرت است.

(آیه ۱۳) - سپس بار دیگر به انذار باز می‌گردد، می‌گوید: «چرا شما (از خدا

نمی ترسید و) برای خدا عظمت قائل نیستید؟! (مَالِكُمْ لَا تَرَوْنَ لِلَّهِ وَقَارًا).
 (آیه ۱۴) - «در حالی که شما را مراحل مختلف آفرید» (وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا).
 نخست «نطفه» بی ارزشی بودید، چیزی نگذشت که شما را به صورت «علقه»
 و از آن پس به صورت «مضغه» در آورد، سپس شکل و اندام انسانی به شما داد، بعد
 لباس حیات در اندام شما پوشانید، و به شما روح و حس و حرکت داد.
 نه تنها از نظر جسمانی اشکال مختلفی به خود می گیرد، که چهره روح و جان
 شما نیز دائماً در تغییر است، هر یک از شما استعدادی دارید، و در هر سری ذوقی
 و در هر دلی عشقی است.

و به این ترتیب او در همه جا با شماست و در هر گام رهبری و هدایت می کند
 و با این همه لطف و عنایت او، این همه کفران و بی حرمتی چرا؟

(آیه ۱۵) - حضرت «نوح» در بیانات عمیق و مستدل خود در برابر مشرکان
 لجاجت نخست دست آنها را گرفته و به اعماق وجودشان برد، تا آیات انفسی را
 مشاهده کنند، سپس آنها را به مطالعه نشانه های خدا در عالم بزرگ آفرینش دعوت
 کرده و آنان را به سیر آفاقی می برد.

نخست از آسمان شروع کرده، می گوید: «آیا نمی دانید چگونه خداوند
 هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟! (أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ
 سَمَوَاتٍ طِبَاقًا).

آسمانهای هفتگانه یکی بالای دیگری قرار دارد، و بطوری که در تفسیر
 آسمانهای هفتگانه در گذشته گفته ایم تمام آنچه را ما با چشم مسلح و غیرمسلح از
 ستارگان ثابت و سیار می بینیم همه جزء آسمان اول است، و شش عالم دیگر یکی
 مافوق دیگری بعد از آن قرار دارد که از دسترس علم و دانش انسان امروز بیرون
 است، و ممکن است در آینده این شایستگی را پیدا کنند که آن عوالم عجیب
 و گسترده را یکی بعد از دیگری کشف کند.

(آیه ۱۶) - سپس می افزاید: «وماه را در میان آسمانها مایه روشنائی
 و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است» (وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ

الشَّمْسِ سِرَاجًا).

(آیه ۱۷) - باغبان هستی، شما را همچون گلی پرورش داد!

سپس بار دیگر به آفرینش انسان باز می‌گردد، می‌افزاید: «و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید!» (وَاللَّهُ أَنْبَتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا).

تعبیر به «أَنْبَتَ» و رویانیدن، در مورد انسان، بخاطر آن است که آفرینش نخستین انسان از خاک است، دوم این‌که، تمام مواد غذایی که انسان می‌خورد و به کمک آن رشد و نمو می‌کند از زمین است، یا مستقیماً مانند سبزیها و دانه‌های غذایی و میوه‌ها، و یا بطور غیرمستقیم مانند گوشت حیوانات، و سوم این‌که، شباهت زیادی در میان انسان و گیاه وجود دارد و بسیاری از قوانینی که حاکم بر تغذیه و تولید مثل و نمو و رشد گیاهان است بر انسان نیز حکمفرماست.

(آیه ۱۸) - بعد به سراغ مسأله معاد که یکی دیگر از مسائل پیچیده برای

مشرکان بوده است رفته، می‌فرماید: «سپس شما را به همان زمین باز می‌گرداند، و بار دیگر شما را خارج می‌سازد» (ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا).

در آغاز خاک بودید بار دیگر به خاک برمی‌گردید، و همان کسی که قدرت داشت در آغاز شما را از خاک بیافریند توانائی دارد بار دیگر بعد از خاک شدن لباس حیات در اندامتان بپوشاند.

(آیه ۱۹) - بار دیگر به آیات آفاقی و نشانه‌های توحید در عالم بزرگ باز

می‌گردد و از نعمت وجود زمین سخن می‌گوید، می‌فرماید: «و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده‌ای قرار داد» (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا).

نه آن چنان خشن است که نتوانید بر آن استراحت و رفت و آمد کنید، و نه آن چنان نرم است که در آن فرو روید و قدرت حرکت نداشته باشید.

به علاوه بساطی است گسترده و آماده و دارای همه نیازمندیهای زندگی شما.

(آیه ۲۰) - نه تنها زمینهای هموار همچون فرش گسترده‌ای است، بلکه

کوهها به خاطر درّه و شکافهایی که در لابلای آن وجود دارد و قابل عبور است نیز بساط گسترده‌ای می‌باشد هدف این است «تا از راههای وسیع و درّه‌های آن

بگذرید» و به هر جا می خواهید بروید (لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا).

ولی نه آن اندازهای نخستین و نه بشارتها و تشویقها و نه استدلالات منطقی هیچ یک در دل سیاه این قوم لجوج اثر نگذاشت.

(آیه ۲۱) - لطف حق با تو مدارها کند...

هنگامی که نوح آخرین تلاش خود را در طی صدها سال به کار زد، و آن قوم، جز گروه اندکی، همچنان بر کفر و بت پرستی و گمراهی و فساد اصرار ورزیدند از هدایت آنها مأیوس شد، رو به درگاه خدا آورد و تقاضای مجازات برای آنها کرد.

چنانکه در این آیه می خوانیم: «نوح (بعد از هدایت آنان) گفت: پروردگارا! آنها نافرمانی من کردند، و از کسانی پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیانکاری بر آنها نیفزوده است» (قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَكُدَّهُ إِلَّا خَسَارًا).

اشاره به این که رهبران این قوم جمعیتی هستند که تنها امتیازشان اموال و فرزندان زیاد است، آن هم اموال و فرزندان که جز در مسیر فساد به کار گرفته نمی شود.

(آیه ۲۲) - سپس می افزاید: «و این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند...» (وَمَكْرُوا مَكْرًا كِبَارًا).

آنها طرحهای شیطنانی عظیم و گسترده‌ای برای گمراه ساختن مردم، و ممانعت از قبول دعوت نوح ریخته بودند، که احتمال دارد همان مسأله بت پرستی بوده باشد، زیرا طبق بعضی از روایات بت پرستی قبل از نوح سابقه نداشت، بلکه قوم نوح آن را به وجود آوردند.

(آیه ۲۳) - این آیه می تواند گواه این مطلب باشد، زیرا بعد از اشاره سربسته به این مکر بزرگ می افزاید: رؤسای آنها «گفتند: دست از خدایان و بت‌های خود بردارید» (وَقَالُوا لَا تَدْرُونَ آلِهَتَكُمْ).

و هرگز دعوت نوح را به خدای یگانه نپذیرید، خدائی که هرگز دیده نمی شود، و با دست قابل لمس نیست!

مخصوصاً روی پنج بت تأکید کردند و گفتند: «بت‌های ودّ و سُواع و یَعُوْث و یَعُوْق و نَسْر را هرگز رها نکنید و دست از دامنشان نکشید» (وَلَا تَدْرُنَّ وِدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا یَعُوْثَ وَلَا یَعُوْقَ وَنَسْرًا).

از قرائن چنین استفاده می‌شود که این پنج بت امتیازات ویژه‌ای داشتند، و مورد توجه خاص آن قوم گمراه بودند، به همین دلیل رهبران فرصت طلب آنان نیز روی عبادت آنها تکیه می‌کردند.

(آیه ۲۴) - سپس نوح می‌افزاید: خداوندا! «آنها (رهبران گمراه و خودخواه) گروه بسیاری را گمراه ساختند» (وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا).

خداوندا! «ظالمان را جز ضلالت می‌فزا» (وَلَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَالًّا). منظور از افزودن ضلالت و گمراهی ظالمان و ستمگران، همان سلب توفیق الهی از آنهاست که سبب بدبختی آنها می‌شود، و یا مجازاتی است که آنها به خاطر ظلمشان دریافت می‌دارند که خدا نور ایمان را از آنها می‌گیرد، و تاریکی کفر را جانشین آن می‌سازد.

(آیه ۲۵) - سرانجام در این آیه خداوند سخن آخر را در این زمینه چنین می‌فرماید: «به خاطر گناهانشان غرق شدند، و در آتش دوزخ وارد گشتند و جز خدا یاورانی نیافتند» که در برابر خشم او از آنها دفاع کند (مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذِلُّوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا).

تعبیر آیه نشان می‌دهد که آنها بعد از غرق شدن بلافاصله وارد آتش شدند، و این عجیب است که از آب فوراً وارد آتش شوند! و این آتش همان آتش برزخی است، چرا که طبق گواهی آیات قرآن گروهی بعد از مرگ در عالم برزخ مجازات می‌شوند، و طبق بعضی از روایات «قبر» یا باغی از باغهای بهشت است یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ!

(آیه ۲۶) - این قوم فاسد و مفسد باید بروند!

در این جا که همچنان ادامه سخنان نوح و شکایاتش از قوم به درگاه خدا و نفرین درباره آنهاست، می‌فرماید: «نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را روی

زمین باقی مگذار! (وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا). این سخن را هنگامی گفت که بطور کامل از هدایت آنها مأیوس شده بود، و آخرین تلاش و کوشش خود را برای ایمان آوردن آنها به کار زد و نتیجه‌ای نگرفت، و تنها گروهی اندک به او ایمان آوردند.

تعبیر به «عَلَيَّ الْأَرْضُ» (بر صفحه زمین) نشان می‌دهد که هم دعوت نوح جهانی بوده، و هم طوفان و عذابی که بعد از آن آمد.

(آیه ۲۷) - سپس «نوح» برای نفرین خود استدلال می‌کند و می‌افزاید: «زیرا اگر آنها را باقی بگذاری بندگان را گمراه می‌کنند، و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آورند!» (إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا).

این نشان می‌دهد که نفرین انبیاء، از جمله نوح (ع) از روی خشم و غضب و انتقامجویی و کینه‌توزی نبود، بلکه روی یک حساب منطقی صورت گرفته است.

(آیه ۲۸) - در پایان، نوح برای خودش و کسانی که به او ایمان آورده بودند چنین دعا می‌کند: «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم، و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و جمیع مردان و زنان با ایمان را بیاموز و ظالمان را جز هلاکت میفرز!» (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا).

این طلب آمرزش برای این است که نوح می‌خواهد بگوید گرچه من صدها سال تبلیغ مستمر داشتم، و هرگونه زجر و شکنجه را در این راه تحمل کردم، اما چون ممکن است ترک اولائی در این مدت از من سرزده باشد من از آن هم تقاضای عفو می‌کنم، و هرگز خود را در پیشگاه مقدست تبرئه نمی‌نمایم.

«پایان سوره نوح»

سوره جنّ [۷۲]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۸ آیه است

محتوای سوره: این سوره، چنانکه از نامش پیداست، عمدتاً دربارهٔ خلق ناپیدائی به نام «جنّ» سخن می‌گوید، سخن از ایمان آنها به پیامبر اسلام ﷺ، و خضوع در برابر قرآن مجید، و ایمان و اعتقاد آنها به معاد، و وجود گروهی مؤمن و کافر در میان آنان و مسائلی از این قبیل است.

این بخش از سوره نوزده آیه از بیست و هشت آیهٔ سوره را در بر می‌گیرد، و بسیاری از عقائد خرافی را در زمینهٔ «جنّ» اصلاح می‌کند و بر آنها خط بطلان می‌کشد.

در بخش دیگری از این سوره اشاره‌ای به مسألهٔ توحید و معاد آمده است. و در آخرین بخش این سوره، سخن از مسألهٔ علم غیب است که هیچ‌کس از آن آگاهی ندارد جز آنچه خداوند اراده کرده است.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: «هرکس بسیار سورهٔ جنّ را بخواند هرگز در زندگی دنیا چشم زخم جنّ و جادو و سحر و مکر آنها به او نمی‌رسد، و با محمد (ص) همراه خواهد بود، و می‌گوید: پروردگارا! من کسی را به جای او نمی‌خواهم، و هرگز از او به دیگری متمایل نمی‌شود».

البته این تلاوت مقدمه‌ای است بر آگاهی از محتوای سوره، و سپس به کار

بستن آن.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

شأن نزول: در تفسیر آیات ۲۹ تا ۳۲ سوره احقاف شأن نزولهای آمده بود که با مطالب این سوره کاملاً هماهنگ است، و نشان می دهد که هر دو مربوط به یک حادثه است، دو مورد از آنها را بطور فشرده نقل می کنیم.

۱- پیامبر ﷺ از مکه به سوی بازار «عکاظ» در «طائف» آمد، تا مردم را در آن مرکز اجتماع بزرگ به سوی اسلام دعوت کند، اما کسی به دعوت او پاسخ مثبت نگفت، در بازگشت به محلی رسید که آن را وادی «جن» می گفتند شب را در آنجا ماند و تلاوت آیات قرآن می فرمود، گروهی از جن شنیدند و ایمان آوردند، و برای تبلیغ به سوی قوم خود بازگشتند.

۲- «ابن عباس» می گوید: پیامبر ﷺ مشغول نماز صبح بود، و در آن تلاوت قرآن می کرد، گروهی از جن در صدد تحقیق از علت قطع اخبار آسمانها از خود بودند صدای تلاوت قرآن محمد ﷺ را شنیدند.

گفتند: علت قطع اخبار آسمان از ما همین است، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را به سوی اسلام دعوت کردند.

ولی شأن نزول دیگری در اینجا آمده که با آنها متفاوت است و آن این که از «عبدالله بن مسعود» پرسیدند: آیا کسی از شما یاران پیامبر ﷺ در حوادث شب جن خدمت پیامبر ﷺ بود؟

گفت: احدی از ما نبود، ما شبی در مکه پیامبر ﷺ را نیافتیم، و هر چه جستجو کردیم اثری از او ندیدیم، از این ترسیدیم که پیامبر ﷺ را کشته باشند، به جستجوی حضرت در دره های مکه رفتیم، ناگهان دیدیم از سوی کوه «حرا» می آید، عرض کردیم کجا بودی ای رسول خدا؟ ما سخت نگران شدیم، و دیشب بدترین شب زندگی ما بود.

فرمود: دعوت کننده جن به سراغ من آمد، و من رفتم قرآن برای آنها بخوانم.

(آیه ۱) - ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم!

در این آیه می‌فرماید: «بگو: به من وحی شده که جمعی از جنّ به سخنانم گوش فرا داده‌اند، سپس گفته‌اند، ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم...» (قُلْ أُوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا).

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که طایفه «جنّ» دارای عقل و شعور و فهم و درک، و تکلیف و مسؤولیت، و آشنائی به لغت، و توجه به فرق بین کلام اعجاز و غیر آن دارند، همچنین خود را موظّف به تبلیغ حق می‌دانند، و مخاطب خطابه‌های قرآن نیز هستند.

آنها حق داشتند که قرآن را سخنی عجیب بشمرند، زیرا هم لحن و آهنگ آن عجیب است، و هم نفوذ و جاذبه‌اش، هم محتوا و تأثیرش عجیب است و هم آورنده آن که درس نخوانده بود و از امیین برخاست.

(آیه ۲) - آنها به دنبال این جمله، سخنان دیگری به قوم خود گفتند که قرآن در آیات بعد در دوازده جمله، آنها را بیان کرده که هرکدام با «أَنَّ» شروع شده که نشانه تأکید است.

نخست می‌فرماید: آنها گفتند: «که (این قرآن همگان را) به راه راست هدایت می‌کند، و لذا ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز کسی را شریک پروردگاران قرار نمی‌دهیم» (يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا).

(آیه ۳) - بعد از ابراز ایمان و نفی هرگونه شرک سخنان خود را درباره صفات خدا چنین ادامه دادند: «و بلند است مقام با عظمت پروردگار ما (از شباهت به مخلوقین، و از هرگونه عیب و نقص) و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است» (وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا).

(آیه ۴) - سپس افزودند: ما اکنون اعتراف می‌کنیم «که سفیه ما (ابلیس) درباره خدا سخنان ناروا می‌گفت» (وَأَنَّهُ كَانَ يَفُوْلُ سَفِيهِنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا).

یعنی، سفهای ما برای خدا همسر و فرزندان قائل بودند، و شبیه و شریکی انتخاب کرده بودند، و از راه حق منحرف شده و سخنی به گزاف می‌گفتند.

و احتمال دارد که: «سفیه» در اینجا اشاره به «ابلیس» باشد که بعد از مخالفت فرمان خدا نسبتهای ناروایی به ساحت مقدس او داد و از آنجا که «ابلیس» از جن بوده مؤمنان جن به این وسیله از او ابراز تنفر می‌کنند، و سخن او را گزافه و شطط می‌نامند.

(آیه ۵) - سپس افزودند: «و ما گمان می‌کردیم که انس و جن هرگز، برخدا دروغ نمی‌بندند» (وَ اَنَا ظَنُّنَا اَنْ لَّنْ تَقُولَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا).

این سخن ممکن است اشاره به تقلید کورکورانه‌ای باشد که این گروه قبلاً از دیگران داشتند، و برای خدا شریک و شبیه و همسر و فرزند قائل بودند می‌گویند: اگر ما این مسائل را از دیگران بدون دلیل پذیرفتیم به خاطر خوش باوری بود، هرگز خیال نمی‌کردیم که انس و جن به خود جرأت دهند که چنین دروغهای بزرگی به خدا ببندند، ولی اکنون به غلط بودن این تقلید ناروا پی بردیم و به این ترتیب به اشتباه خود و انحراف مشرکان جن اعتراف می‌کنیم.

(آیه ۶) - سپس افزودند: یکی دیگر از انحرافات جن و انس این بود که: «مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند» (وَ اِنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْاِنْسِ يَعْوِذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا).

مفهوم آیه، مفهوم وسیعی است که شامل هرگونه پناه بردن افرادی از انسانها به جن را شامل می‌شود چه این که می‌دانیم در میان عرب کاهنان زیادی وجود داشتند که معتقد بودند به وسیله طایفه «جن» بسیاری از مشکلات را حل می‌کنند و از آینده خبر می‌دهند.

(آیه ۷) - این آیه همچنان ادامه سخنان مؤمنان جن است که به هنگام تبلیغ قوم خود بیان داشتند و از طرق مختلف آنها را به سوی اسلام و قرآن دعوت نمودند.

نخست می‌فرماید: «و این که آنها گمان کردند - همان گونه که شما گمان کردید - که خداوند هرگز کسی را (به نبوت) مبعوث نمی‌کند» (وَ اِنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا

ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا).

لذا به انکار قرآن، و تکذیب نبوت پیامبر اسلام ﷺ برخاستند، ولی ما هنگامی که با دقت به آیات این کتاب آسمانی گوش فرا دادیم حقانیت آن را به روشنی درک کردیم، مبادا شما هم مانند مشرکان انسانها، راه کفر پیش گیرید و به سرنوشت آنها گرفتار شوید.

این تعبیر هشدار است به مشرکان که بدانند وقتی جن، منطوقش این است و داوریش چنین، بیدار شوند و به دامن قرآن و پیامبر اکرم ﷺ چنگ زنند.

(آیه ۸) - سپس مؤمنان جن، به یکی از نشانه‌های صدق گفتار خود که در جهان طبیعت برای همه جنیان قابل درک است اشاره کرده، می‌گویند: «ما آسمان را جستجو کردیم و همه را پر از محافظان قوی و تیرهای شهاب یافتیم» (وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا).

(آیه ۹) - «ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می‌نشستیم (و اخباری از آن را دریافت می‌داشتیم و به اطلاع دوستان خود می‌رساندیم) اما اکنون هرکس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد) که او را هدف قرار می‌دهد!» (وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا).

آیا این وضع تازه، دلیل بر این حقیقت نیست که با ظهور این پیامبر و نزول کتاب آسمانی او دگرگونی عظیمی در جهان رخ داده است؟ چرا شما قبلاً قدرت بر استراق سمع داشتید، و الآن احدی توانائی بر این کار ندارد؟!

(آیه ۱۰) - سپس افزودند: با این اوضاع و احوال «ما نمی‌دانیم آیا (این ممنوعیت از استراق سمع دلیل بر این است که) اراده شری درباره اهل زمین شده، یا خداوند می‌خواهد از این طریق آنها را هدایت فرماید؟» (وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أَرِيدَ يَمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا).

و به تعبیر دیگر ما نمی‌دانیم آیا این امر مقدمه نزول عذاب و بلا از سوی خداست یا مقدمه هدایت آنها؟

مؤمنان جن قاعدتاً باید فهمیده باشند که ممنوعیت از استراق سمع که با ظهور پیامبر اسلام ﷺ مقارن بوده، مقدمه هدایت انسانها، و برجیده شدن دستگاه کفایت و خرافات دیگری مانند آن است.

اما از آنجا که «جن» به مسأله استراق سمع دل بستگی خاصی داشت هنوز نمی توانست باور کند که این محرومیت یک نوع خیر و برکت است، و گرنه روشن است که کاهنان در عصر جاهلیت با اتکا به همین مسأله استراق سمع سهم بزرگی در گمراه ساختن مردم داشتند.

(آیه ۱۱) - این آیه همچنان ادامه گفتار مؤمنان جن به هنگام تبلیغ قوم گمراه خویش است، نخست از زبان آنها می گوید: «و در میان ما افراد صالح و افرادی غیر صالحند و ما گروههای متفاوتی هستیم» (وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرِيقَ قَدَدًا).

این جمله را احتمالاً به این منظور گفتند که مبادا وجود «ابلیس» در میان طایفه جن، این توهم را برای عده‌ای از آنها به وجود آورد که طبیعت جن بر شر و فساد و شیطنت است، و هرگز نور هدایت به قلب او نمی تابد.

مؤمنان جن با این سخن روشن می سازند که اصل اختیار و آزادی اراده بر آنها نیز حاکم است. و افرادی صالح و غیر صالح هر دو وجود دارند، بنابراین زمینه‌های هدایت در وجود آنها فراهم می باشد.

این آیه در ضمن ذهنیات ما انسانها را درباره جن نیز اصلاح می کند، زیرا در تصور بسیاری از مردم واژه «جن» با نوعی «شیطنت» و فساد و گمراهی و انحراف، همراه است، این آیه می گوید آنها نیز گروههای مختلفی دارند، صالح و غیر صالح.

(آیه ۱۲) - مؤمنان جن در ادامه سخنان خود به دیگران هشدار می دهند

و می گویند: «و ما یقین داریم هرگز نمی توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم و نمی توانیم از (پنجه قدرت) او بگریزیم» (وَأَنَا ظَنُّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا).

بنابراین، اگر تصور کنید می توانید از کیفر و مجازات خدا با فرار کردن به

گوشه‌ای از زمین یا نقطه‌ای از آسمانها نجات یابید، سخت در اشتباهید.

(آیه ۱۳) - مؤمنان جن در ادامه کلام خود می‌افزایند: «ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم» (وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ).

و اگر شما را به هدایت قرآن فرا می‌خوانیم، قبلاً خودمان به این برنامه عمل کرده‌ایم، بنابراین دیگران را به چیزی دعوت نمی‌کنیم که خود آن را ترک گفته باشیم.

سپس نتیجه ایمان را در یک جمله کوتاه بیان کرده، می‌گوید: «هرکس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصان می‌ترسد و نه از ظلم» (فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا).

و هر کار کوچک و بزرگی را انجام دهد، اجر و پاداش آن را بی‌کم و کاست دریافت می‌نماید.

(آیه ۱۴) - و در این آیه برای توضیح بیشتر پیرامون سرنوشت مؤمنان و کافران می‌گویند: ما از طریق هدایت قرآن می‌دانیم «گروهی از ما مسلمان و گروهی ظالمند» (وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ).

«هرکس اسلام را، اختیار کند، راه راست را برگزیده» و به سوی هدایت و ثواب الهی گام برداشته (فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا).

(آیه ۱۵) - «و اما ظالمان، آتشگیره و هیزم دوزخند» (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا).

(آیه ۱۶) - شما را با این نعمتهای فراوان می‌آزمائیم! در آیات گذشته سخن از پاداشهای مؤمنان در قیامت بود، و در اینجا سخن از پاداشهای دنیوی آنهاست. می‌فرماید: «اگر آنها [= جن و انس] در راه ایمان استقامت ورزند با آب فراوان سیرابشان می‌کنیم!» (وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا).

باران رحمت خود را بر آنها فرو می‌باریم، و منابع و چشمه‌های آب حیاتبخش را در اختیارشان می‌گذاریم، و از آنجا که آب فراوان است همه چیز فراوان است، و به این ترتیب آنها را مشمول انواع نعمتها قرار می‌دهیم.

این برای چندمین بار است که قرآن مجید روی این مطلب تکیه می‌کند که «ایمان و تقوا» نه تنها سرچشمه «برکات معنوی» است که موجب فزونی ارزاق مادی و وفور نعمت و آبادی و عمران و «برکت مادی» نیز می‌باشد. البته طبق این آیه آنچه مایه وفور نعمت می‌شود، استقامت بر ایمان است نه اصل ایمان.

(آیه ۱۷) - در این آیه به حقیقت دیگری در همین رابطه اشاره کرده، می‌افزاید: «هدف این است که ما آنها را با این نعمت فراوان بیازمائیم» (لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ). و از اینجا روشن می‌شود که یکی از اسباب مهم امتحان الهی و وفور نعمت است، و اتفاقاً آزمایش به وسیله «نعمت» از آزمایش به وسیله «عذاب» سخت‌تر و پیچیده‌تر است، زیرا طبیعت فزونی نعمت، سستی و تنبلی و غفلت و غرق شدن در لذائذ و شهوات است، و این درست چیزی است که انسان را از خدا دور می‌سازد و میدان را برای فعالیت شیطان آماده می‌کند تنها کسانی می‌توانند از عوارض نامطلوب فزونی و وفور نعمت در امان بمانند که بطور دائم به یاد خدا باشند. و لذا به دنبال آن، می‌افزاید: «و هرکس از یاد پروردگارش روی‌گرداند او را به عذاب شدید و فزاینده‌ای گرفتار می‌سازد» (وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا).

(آیه ۱۸) - در این آیه از زبان مؤمنان جنّ به هنگام دعوت دیگران به سوی توحید چنین می‌گوید: «مساجد از آن خداست، پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا).

منظور از «مساجد» مکانهایی است که در آنجا برای خدا سجده می‌شود که مصداق اکمل آن، مسجد الحرام، و مصداق دیگرش سایر مساجد، و مصداق گسترده‌ترش، تمام مکانهایی است که انسان در آنجا نماز می‌خواند، و برای خدا سجده می‌کند، و به حکم حدیث معروف پیغمبر ﷺ که فرمود:

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا؛ (تمام روی زمین، سجده‌گاه و وسیله طهور (تیمم کردن) برای من قرار داده شده» همه جا را شامل می‌شود.

و به این ترتیب پاسخی است به اعمال مشرکان عرب و مانند آنها که خانه کعبه را بتکده ساخته بودند، و به اعمال مسیحیان منحرف که به سراغ «تثلیث» رفته و در کلیساهای خود خدایان سه گانه را می پرستیدند، قرآن می گوید: تمام معابد، مخصوص خداست و در این معابد، جز برای خدا سجده نمی توان کرد و پرستش غیر او ممنوع است.

(آیه ۱۹) - و در ادامه این سخن برای بیان تأثیر فوق العاده قرآن مجید و عبادت پیامبر ﷺ می افزاید: «هنگامی که بنده خدا [=محمد] به عبادت برمی خاست و او را می خواند گروهی پیرامون او بشدت ازدحام می کردند» (وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا).

تعبیر «لبد» بیانگر هجوم عجیب مؤمنان جن برای شنیدن قرآن در اولین برخورد با آن، و همچنین بیانگر جاذبه فوق العاده نماز پیامبر ﷺ است.

(آیه ۲۰) - در اینجا برای تحکیم پایه های توحید، و نفی هرگونه شرک که در آیات قبل به آن اشاره شده بود، نخست به پیامبر ﷺ دستور می دهد: «بگو: من تنها پروردگارم را می خوانم (و فقط او را عبادت می کنم) و هیچ کس را شریک او قرار نمی دهم!» (قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا).

(آیه ۲۱) - سپس دستور می دهد: «بگو: من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم» و هدایت به دست دیگری است (قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا).

(آیه ۲۲) - و باز اضافه می کند: «بگو: (اگر من نیز بر خلاف فرمایش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر او حمایت نمی کند و پناهگاهی جز او نمی یابم» (قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا).

به این ترتیب نه کسی می تواند به من پناه دهد نه چیزی می تواند پناهگاه واقع شود این سخنان از یک سو اعتراف به عبودیت کامل در پیشگاه خداوند است، و از سوی دیگر هرگونه «غلو» را در مورد پیامبر ﷺ نفی می کند، و از سوی سوم نشان می دهد که نه تنها از بتهاکاری ساخته نیست که شخص پیامبر ﷺ نیز با آن همه عظمت ملجأ و پناه مستقلمی در برابر عذاب خدا نمی تواند باشد، و از سوی چهارم

به بهانه جوئیها و انتظارات بی موردی که افراد لجوج در برابر پیامبر ﷺ داشتند و از او تقاضای کارهای خدائی می کردند پایان می دهد، و ثابت می کند که توسل و شفاعت نیز به اذن خداست.

(آیه ۲۳) - در این آیه می افزاید: «تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا و رساندن رسالتهای اوست» (إِلَّا بِلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ).

این تعبیر شبیه چیزی است که در آیه ۹۲ سوره مائده می خوانیم: «تنها چیزی که بر عهده پیامبر است ابلاغ آشکار است».

و در آیه ۱۸۸ سوره اعراف آمده است: «بگو: من مالک سود و زیانی برای خویش نیستم، مگر آنچه خدا بخواهد، و اگر از غیب باخبر بودم منافع فراوانی برای خود فراهم می ساختم، و هیچ بدی به من نمی رسید، من تنها بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان می آورند».

به هر حال در پایان آیه هشدار می دهد که: «هرکس نافرمانی خدا و رسولش کند آتش دوزخ از آن اوست، و جاودانه در آن می ماند» (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا).

روشن است که منظور هر گنهکاری نیست، بلکه منظور مشرکان و کافران است زیرا هر گنهکاری مستحق خلود در آتش دوزخ نمی باشد.

(آیه ۲۴) - سپس می افزاید: این وضع کفار و مشرکان که پیوسته مسلمانان را استهزا می کنند و ضعیف می شمرنند همچنان ادامه می یابد «تا آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند، آنگاه می دانند چه کسی یاورش ضعیفتر، و جمعیتش کمتر است» (حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَّاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا).

لحن آیه به خوبی نشان می دهد که دشمنان اسلام پیوسته قدرت و کثرت نفرات خود را به رخ آنها می کشیدند، و آنها را ضعیف و ناتوان می شمردند قرآن به این وسیله به مؤمنان دلداری و نوید می دهد که سرانجام روز پیروزی آنها و شکست و ناتوانی دشمنان فرا خواهد رسید.

(آیه ۲۵) - عالم الغیب خداست! چون در آیات قبل اشاره به این حقیقت

شده بود که «استهزا و سرکشی این گروه همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که وعده الهی دایر بر عذاب فرارسد» این سؤال را برمی‌انگیزد که این وعده کی تحقق می‌یابد؟

قرآن مجید به پاسخ این سؤال پرداخته می‌گوید: «بگو: من نمی‌دانم آنچه به شما وعده داده شده (از عذاب دنیا و قیام رستاخیز) نزدیک است، یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می‌دهد؟» (قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا).

این علم مخصوص ذات پاک خداست، و او خواسته از بسندگانش مکتوم بماند تا موضوع امتحان و آزمون خلق کامل گردد، چرا که اگر بدانند دور است یا نزدیک در هر دو صورت امتحان کم‌اثر خواهد بود.

بارها در آیات قرآن مجید به این معنی برخورد می‌کنیم که هر وقت سؤال از زمان قیامت می‌شد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اظهار بی‌اطلاعی می‌فرمود و می‌گفت: علم آن مخصوص خداست.

در حدیثی آمده است که روزی «جبرئیل» در صورت یک عرب بیابانی در برابر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظاهر شد، و از جمله سؤالاتی که از آن حضرت نمود این بود که گفت: «به من بگو: کی قیامت برپا می‌شود؟»

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کسی که از او سؤال می‌کنی (در این مسأله) آگاه‌تر از سؤال‌کننده نیست!»!

بار دیگر آن مرد عرب با صدای بلند گفت: «ای محمد! قیامت کی خواهد آمد؟»

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «وای بر تو قیامت می‌آید، بگو بینم چه چیز برای آن فراهم کرده‌ای؟!»

اعرابی گفت: من نماز و روزه بسیاری فراهم نکرده‌ام، ولی خدا و رسولش را دوست دارم.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «پس تو با کسی خواهی بود که دوستش داری!»!

«انس» یکی از یاران پیامبر ﷺ می‌گوید: «مسلمانان از هیچ سخنی مانند این سخن خوشحال نشدند».

(آیه ۲۶) - سپس در ادامه این بحث یک قاعده کلی را در مورد علم غیب بیان می‌دارد، می‌فرماید: «دانای غیب اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد» (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا).

(آیه ۲۷) - سپس به عنوان یک استثنا از این مسأله کلی می‌افزاید: «مگر رسولانی که آنان را برگزیده» و از آنان راضی شده (إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ). آنچه را بخواهد از علم غیب به او می‌آموزد، و از طریق وحی ابلاغ می‌کند. «سپس مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد...» (فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا).

و این خود یکی از دلایل معصوم بودن پیامبران است که با نیروهای غیبی و امدادهای الهی، و مراقبت فرشتگان او، از لغزشها و خطاها مصون و محفوظند. (آیه ۲۸) - در این آیه که آخرین آیه سوره است دلیل وجود این نگاهبانان و مراقبین را چنین بیان می‌کند: مقصود این است «تا بدانند که پیامبرانش رسالت‌های پروردگارشان را (بی‌کم و کاست) ابلاغ کرده‌اند، و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد، و همه چیز را احصا کرده است» (لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا).

البته معنی آیه این نیست که خداوند چیزی را درباره پیامبرانش نمی‌دانسته و بعداً دانسته است، چه این که علم خدا ازلی و ابدی و بی‌پایان است، بلکه منظور این است که این علم الهی در خارج تحقق یابد و صورت عینی به خود بگیرد؛ یعنی، پیامبران رسالت او را عملاً ابلاغ کنند و اتمام حجت نمایند.

نکته‌ها:

۱ - تحقیق گسترده‌ای پیرامون علم غیب

با دقت در آیات مختلف قرآن به خوبی روشن می‌شود که دو دسته آیه در

زمینه علم غیب وجود دارد نخست آیاتی که علم غیب را مخصوص خدا معرفی کرده و از غیر او نفی می نماید، مانند آیه ۵۰ و ۵۹ سوره انعام.

گروه دوم آیاتی است که به روشنی نشان می دهد که اولیای الهی «اجمالاً» از غیب آگاهی داشتند، چنانکه در آیه ۱۷۹ سوره آل عمران می خوانیم: «چنان نبود که خدا شما را از علم غیب آگاه کند ولی خداوند از میان رسولان خود هرکس را بخواهد برمیگزیند» (و قسمتی از اسرار غیب را در اختیار او می گذارد).

و در معجزات حضرت مسیح (ع) می خوانیم که فرمود: «من شما را از آنچه می خورید، یا در خانه های خود ذخیره می کنید خبر می دهم». (آل عمران/۴۹)

آیه مورد بحث نیز با توجه به استثنائی که در آن آمده نشان می دهد که خداوند قسمتی از علم غیب را در اختیار رسولان برگزیده اش قرار می دهد.

از سوی دیگر آیاتی از قرآن که مشتمل بر خبرهای غیبی است نیز کم نیست، مانند آیه دوم تا چهارم سوره روم: «رومیان مغلوب شدند - و این شکست در سرزمین نزدیک واقع شد، اما آنها بعد از این مغلوبیت به زودی غالب خواهند شد - در عرض چند سال».

اصولاً وحی آسمانی که بر پیامبران نازل می شود نوعی غیب است که در اختیار آنان قرار می گیرد، چگونه می توان گفت آنها آگاهی از غیب ندارند در حالی که وحی بر آنان نازل می شود.

از همه اینها گذشته، روایات زیادی داریم که نشان می دهد پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام آگاهی از غیب داشتند، و گاه از آن خبر می دادند مانند خبر دادن از ماجرای جنگ «موت» و شهادت جعفر، و بعضی دیگر از فرماندهان اسلام که در همان لحظه وقوع، پیامبر ﷺ در مدینه مسلمانان را آگاه کرد و مانند آن در زندگی پیامبر ﷺ کم نیست.

در «نهج البلاغه» نیز پیشگوییهای بسیاری از حوادث آینده به چشم می خورد که نشان می دهد علی علیهما السلام این اسرار غیب را می دانست، مانند آنچه در خطبه ۱۳ در مذمت اهل بصره آمده است که می فرماید: «گویا می بینم عذاب خدا از آسمان

و زمین بر شما فرود آمده و همه غرق شده‌اید، تنها قله بلند مسجدتان همچون سینه کشتی در روی آب نمایان است!»!

و مانند آنچه «کمیل بن زیاد» به «حجاج» گفت که «امیر مؤمنان علی علیه السلام به من خبر داده که تو قاتل منی».

اکنون سخن در این است که چگونه بین این آیات و روایات که بعضی علم غیب را از غیر خدا نفی، و بعضی اثبات می‌کنند جمع کنیم؟
در اینجا طرق مختلفی برای جمع وجود دارد. از جمله:

۱- از معروفترین راههای جمع این است که منظور از اختصاص علم غیب به خدا علم ذاتی و استقلال است، بنابراین غیر او مستقلاً هیچ‌گونه آگاهی از غیب ندارند، و هرچه دارند از ناحیه خداست، با الطاف و عنایت اوست، و جنبه تبعی دارد.

۲- اسرار غیب دو گونه است قسمتی مخصوص به خداست و هیچ‌کس جز او نمی‌داند مانند قیام قیامت، و اموری از قبیل آن، و قسمتی از آن را به انبیاء و اولیاء می‌آموزد.

۳- راه دیگر این که خداوند بالفعل از همه اسرار غیب آگاه است، ولی انبیا و اولیا ممکن است بالفعل بسیاری از اسرار غیب را ندانند، اما هنگامی که اراده کنند خداوند به آنها تعلیم می‌دهد، و البته این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می‌گیرد.

۲- تحقیقی پیرامون آفرینش «جن»

«جن» چنانکه از مفهوم لغوی این کلمه به دست می‌آید موجودی است ناپیدا که مشخصات زیادی در قرآن برای او ذکر شده، از جمله این‌که:

۱- موجودی است که از شعله آتش آفریده شده، برخلاف انسان که از خاک آفریده شده است. (الرحمن/۱۵)

۲- دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال است. (آیات مختلف سوره جن)

- ۳- دارای تکلیف و مسؤولیت است. (آیات سوره جن و سوره الرحمن)
- ۴- گروهی از آنها مؤمن صالح و گروهی کافرند. (جن/۱۱)
- ۵- آنها دارای حشر و نشر و معادند. (جن/۱۵)
- ۶- آنها قدرت نفوذ در آسمانها و خبرگیری و استراق سمع داشتند، و بعداً ممنوع شدند. (جن/۹)
- ۷- آنها با بعضی انسانها ارتباط برقرار می کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهانی داشتند به اغوای انسانها می پرداختند. (جن/۶)
- ۸- در میان آنها افرادی یافت می شوند که از قدرت زیادی برخوردارند، همانگونه که در میان انسانها نیز چنین است. (نمل/۳۹)
- ۹- آنها قدرت بر انجام بعضی کارهای مورد نیاز انسان دارند «گروهی از جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می کردند، و برای او معبدها، تمثالها، و ظروف بزرگ غذا تهیه می کردند» (سبأ/۱۲ و ۱۳)
- ۱۰- خلقت آنها در روی زمین قبل از خلقت انسانها بوده است (حجر/۲۷)
- و ویژگیهای دیگر.

تا اینجا سخن از مطالبی بود که از قرآن مجید درباره این موجود ناپیدا استفاده می شود که خالی از هرگونه خرافه و مسائل غیرعلمی است، ولی می دانیم مردم عوام و ناآگاه خرافات زیادی درباره این موجود ساخته اند که با عقل و منطق جور نمی آید، و به همین جهت یک چهره خرافی و غیرمنطقی به این موجود داده که وقتی کلمه جن گفته می شود مشتکی خرافات نیز با آن تداعی می شود از جمله این که آنها را با اشکال عجیب و غریب و وحشتناک، و موجوداتی موذی و پرازار و موهومات دیگری از این قبیل.

در حالی که اگر موضوع وجود جن از این خرافات پیراسته شود، اصل مطلب کاملاً قابل قبول است و از سوی دیگر هیچ دلیل عقلی بر نفی آن وجود ندارد، بنابراین باید آن را پذیرفت، و از توجیهاات غلط و ناروا باید برحذر بود همانگونه که از خرافات عوام در این قسمت باید اجتناب کرد.

این نکته نیز قابل توجه است که جن گاهی بر یک مفهوم وسیعتر اطلاق می‌شود که انواع موجودات ناپیدا را شامل می‌گردد، اعم از آنها که دارای عقل و درکند و آنها که عقل و درک ندارند، و حتی گروهی از حیوانات که با چشم دیده می‌شوند و معمولاً در لانه‌ها پنهانند، نیز در این معنی وسیع وارد است.

شاهد این سخن روایتی است از پیامبر ﷺ که فرمود: «خداوند جن را پنج صنف آفریده است: صنفی مانند باد در هوا (ناپیدا هستند) و صنفی به صورت مارها، و صنفی به صورت عقربها، و صنفی حشرات زمین‌اند، و صنفی از آنها مانند انسانها که بر آنها حساب و عقاب است».

«پایان سوره جن»

سوره مزمل [۷۳]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۰ آیه می‌باشد

محتوای سوره: محتوای این سوره را می‌توان در پنج بخش خلاصه کرد: بخش اول؛ آیات آغاز سوره است که پیامبر را به قیام شبانه برای عبادت و تلاوت قرآن دعوت می‌کند، و برای آمادگی پذیرش یک برنامه سنگین آماده می‌سازد.

بخش دوم سوره؛ او را به صبر و شکیبایی و مقاومت و مدارا با مخالفان در این مقطع خاص دعوت می‌کند.

در بخش سوم؛ بحث‌هایی پیرامون معاد، و ارسال موسی بن عمران به سوی فرعون و سرکشی و سپس عذاب دردناک او را بیان می‌دارد.

بخش چهارم؛ دستورات شدیدی را که در آغاز سوره پیرامون قیام شبانه آمده است به خاطر گرفتاریهای مسلمانان تخفیف می‌دهد.

و در بخش پنجم؛ بار دیگر دعوت به تلاوت قرآن، و خواندن نماز و دادن زکات و انفاق فی سبیل الله و استغفار می‌نماید.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است:

«هرکس سوره مزمل را بخواند سختیها در دنیا و آخرت از او برداشته می‌شود».

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هرکس سوره مزمل را در

نماز عشاء دوم (منظور همان نماز عشاء است زیرا گاه به مغرب عشاء اول گفته

می شود) یا در آخر شب بخواند، شب و روز، و همچنین خود این سوره، گواه او در روز قیامت خواهد بود، و خداوند او را حیات پاکیزه و مرگ پاکیزه‌ای خواهد داد! مسلماً این فضائل بزرگ در صورتی است که محتوای سوره دائر به قیام شبانه و تلاوت قرآن و صبر و استقامت و ایثار و انفاق عملی گردد، نه تلاوتی خالی از عمل.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - ای جامه به خود پیچیده به پاخیز! همان‌گونه که از لحن آغاز این سوره برمی آید دعوتی است آسمانی از پیامبر ﷺ برای استقامت، و آمادگی جهت پذیرش یک وظیفه بزرگ و سنگین، که بدون خودسازی قبلی انجام آن ممکن نیست.

می فرماید: «ای جامه به خود پیچیده!» (يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ).

(آیه ۲) - «شب را جز کمی به پا خیز!» (قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا).

(آیه ۳) - «نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن» (نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا).

(آیه ۴) - «یا بر نصف آن بیفزا» (أَوْزِدْ عَلَيْهِ).

«و قرآن را با دقت و تأمل بخوان» (وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا).

به پا خیز که دوران «جامه به خود پیچیدن» و در گوشه انزوا نشستن نیست. تعبیر به «ترتیل» که در اصل به معنی «تنظیم» و «ترتیب موزون» است، در اینجا به معنی خواندن آیات قرآن با تأنی و نظم لازم، و اداء صحیح حروف، و تبیین کلمات، و دقت و تأمل در مفاهیم آیات، و اندیشه در نتایج آن است. همچنین روایاتی که در تفسیر «ترتیل» وارد شده همگی گواه بر این حقیقت است که نباید آیات قرآن را به عنوان الفاظی خالی از محتوا و پیام، تلاوت کرد، بلکه باید به تمام اموری که تأثیر آن را در خواننده و شنونده عمیق می‌سازد توجه داشت، و فراموش نکرد که این پیام الهی است، و هدف تحقق بخشیدن به محتوای آن است.

ولی متأسفانه امروز بسیاری از مسلمانان از این واقعیت فاصله گرفته، و از قرآن تنها به الفاظی اکتفا نموده‌اند، بی آنکه بدانند این آیات برای چه نازل شده؟ درست است که الفاظ قرآن نیز محترم، است ولی نباید فراموش کرد که این الفاظ و تلاوت مقدمه بیان محتواست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر «ترتیل» می‌خوانیم: «وقتی از کنار آیه‌ای می‌گذری که در آن نامی از بهشت است توقف کن و از خدا بهشت را بطلب (و خود را برای آن بساز) و هنگامی که از آیه‌ای می‌گذری که در آن نام دوزخ است از آن به خدا پناه بر». و خویشان را از آن دور دار.

(آیه ۵) - سپس هدف نهایی این دستور سخت و مهم را چنین بیان می‌کند: «ما به زودی سخنی سنگین را به تو القا خواهیم کرد» (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا). سنگین از نظر محتوا، و مفهوم آیات! و بیان مسؤولیتها.

سنگین از نظر تحمل آن بر قلوب و دلها، تا آنجا که قرآن در آیه ۲۱ سوره حشر می‌گوید: «اگر این قرآن را بر کوهها نازل می‌کردیم آن را خاشع و از هم شکافته می‌دید!»

سنگین از نظر تبلیغ، و مشکلات راه دعوت! و برنامه‌ریزی و اجرای کامل آن! سنگین در ترازوی عمل و در عرصه قیامت.

ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن‌مجید، و استعانت به نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار، توانستند بر تمام این مشکلات فائق آیند، و بار این «قول ثقیل» را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند!

*** فضیلت نماز شب:** این آیات بار دیگر اهمیت شب زنده‌داری، و نماز شب، و تلاوت قرآن را در آن هنگام که غافلان در خوابند گوشزد می‌کند، عبادت در شب، مخصوصاً در سحرگاهان و نزدیک طلوع فجر، اثر فوق‌العاده‌ای در صفای روح، و تهذیب نفوس، و تربیت معنوی انسان، و پاکی قلب و بیداری دل و تقویت ایمان و اراده، و تحکیم پایه‌های تقوا در دل و جان انسان دارد.

به همین دلیل علاوه بر آیات قرآن در روایات اسلامی نیز تأکید فراوان روی آن شده است.

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «سه چیز از عنایات مخصوص الهی است: عبادت شبانه (نماز شب) و افطار دادن به روزه داران، و ملاقات برادران مسلمان».

(آیه ۶) - تأثیر نیایش در دل شب: این آیه ادامه بحث پیرامون عبادت شبانه، و آموزشهای معنوی در پرتو تلاوت قرآن در دل شب است و در حقیقت به منزله بیان دلیلی است برای آنچه در آیات قبل آمده است، می فرماید: «مسلماً نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است» (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً).

آیه فوق از آیاتی است که با تعبیرات پرمحتوایش رساترین سخن را درباره «عبادت شبانه» و نیایش سحرگاهان، و راز و نیاز با محبوب، در ساعاتی که اسباب فراغت خاطر از هر زمان فراهمتر است، و همچنین تأثیر آن در تهذیب نفس، و پرورش روح و جان انسانی، بیان کرده است، و نشان می دهد که روح آدمی در آن ساعات آمادگی خاصی برای نیایش و مناجات و ذکر و فکر دارد.

(آیه ۷) - در این آیه می افزاید: این به خاطر آن است که «در روز تلاش و کوشش مستمر و طولانی خواهی داشت» (إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا).

دائماً مشغول هدایت خلق و ابلاغ رسالت پروردگار، و حل مشکلات زندگی جمعی و فردی هستی، و مجال کافی برای عبادت و نیایش حاصل نمی شود، بنابراین عبادت شبانه را جانشین آن کن و آمادگی لازم برای این فعالیت‌های بزرگ و گسترده را از آن قیام شب به دست آور.

(آیه ۸) - بعد از دستور قیام عبادت شبانه و اشاره اجمالی به آثار عمیق آن به ذکر پنج دستور که مکمل آن است پرداخته، می فرماید: «و نام پروردگارت را یاد کن» (وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ).

مسلم است منظور تنها ذکر نام نیست، بلکه توجه به معنی است چرا که یاد

لفظی مقدمه یاد قلبی است، و ذکر قلبی روح و جان را صفا می‌بخشد، و نهال معرفت و تقوا را در دل آبیاری می‌کند.

در دستور دوم می‌فرماید: «تنها به او دل بسند» و از غیر او قطع امید کن و خالصانه به عبادتش برخیز (وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا).

«تبتل» آن است که انسان با تمام قلبش متوجه خدا گردد، و از ماسوی الله منقطع شود، و اعمالش را فقط به خاطر او به جا آورد و غرق در اخلاص گردد.

(آیه ۹) - سپس به سومین دستور پرداخته می‌افزاید: «همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن» (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا).

در اینجا بعد از مرحله «ذکرالله» و «اخلاص» مرحله توکل و واگذاری همه کارها به خدا فرا می‌رسد، خداوندی که مشرق و مغرب عالم، یعنی، مجموعه جهان هستی در زیر سیطره حکومت و ربوبیت او قرار دارد، و تنها معبود شایسته پرستش، اوست.

این تعبیر در حقیقت به منزله دلیلی است برای موضوع توکل بر خدا، چگونه انسان بر او توکل نکند، و کار خویش را به او نسپارد، در حالی که در پهنه جهان هستی غیر از او حاکم و فرمانروا و منعم و مرئی و معبود نیست.

(آیه ۱۰) - و بالاخره در چهارمین و پنجمین دستور می‌فرماید: «و در برابر آنچه (دشمنان) می‌گویند صابر و شکیباباش، و بطرزی شایسته از آنان دوری گزین!» (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا).

و به این ترتیب در اینجا مقام «صبر» و «هجرت» فرا می‌رسد، چرا که در مسیر دعوت به سوی حق، بدگویی دشمنان، و ایذاء و آزار آنان، فراوان است، و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند باید در برابر زبان خار صبر و تحمل داشته باشد.

به علاوه گاهی در اینجا بی‌اعتنائی و دوری لازم است، تا هم از شرشان در امان بماند و هم درسی از این طریق به آنان بدهد، ولی این هجرت و دوری نباید به معنی قطع برنامه‌های تربیتی، و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» در ذیل آیه می‌گوید: «این آیه دلالت می‌کند که مبلغین اسلام، و دعوت‌کنندگان به سوی قرآن، باید در مقابل ناملائمات شکیبائی پیشه کنند، و با حسن خلق، و مدارا، با مردم معاشرت نمایند، تا سخنان آنها زودتر پذیرفته شود».

(آیه ۱۱) - در آیه قبل اشاره‌ای به کارشکنیها و سخنان ناروا و اذیت و آزار دشمنان اسلام بود در اینجا آنها را زیر رگباری از تهدیدات شدید، دائر به عذابهای دنیا و آخرت از سوی خداوند، قرار داده، و آنها را دعوت به تجدید نظر در برنامه‌های شوم خود می‌کند، و هم به مسلمانان صدر اول در برابر هجوم سخت این دشمنان دل‌داری می‌دهد، و پایمردی می‌بخشد.

نخست می‌فرماید: «مرا با تکذیب‌کنندگان صاحب نعمت واگذار، و آنها را کمی مهلت ده!» (وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا).

یعنی، طرف آنها تو نیستی، مجازات و کیفر آنها را به خود من واگذار، و کمی به آنها مهلت ده، تا هم اتمام حجت گردد، و هم ماهیت خود را آشکار سازند، و می‌دانیم مدت کمی گذشت که مسلمانان نیرومند شدند، و ضربات سنگین و شکننده خود را در جنگهای «بدر» و «حنین» و «احزاب» و مانند آن بر پیکر دشمن وارد آوردند و نیز مدت کمی بیشتر نگذشت که این گردنکشان از دنیا رفتند، و گرفتار عذاب الهی در برزخ شدند و عذاب قیامت نیز از آنها چندان دور نیست.

(آیه ۱۲) - سپس در ادامه همین تهدید به صورت صریحتر می‌گوید: «نزد ما غل و زنجیرها و (آتش) دوزخ است!» (إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا).

آری! در برابر آزادی بی‌قید و شرط و تنعمی که در این دنیا داشتند بهره آنها در آنجا اسارت است و آتش!

(آیه ۱۳) - و باز می‌افزاید: «و غذائی گلوگیر و عذابی دردناک» (وَطَعَامًا ذَاغُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا).

غذائی بر عکس غذاهای چرب و شیرین دنیای آنها که به راحتی از گلو فرو می‌رفت و گوارا بود، و زندگی دردناک در برابر آسایش بی‌حساب این مغروران

خودخواه و مستکبر در این جهان.

با این که غذای خشن و گلوگیر خود عذابی است الیم، بعد از آن عذاب الیم را جداگانه ذکر می کند، و این نشان می دهد ابعاد عذاب الیم آخرت از نظر شدت و عظمت بر هیچ کس جز خدا معلوم نیست، ولذا در حدیثی می خوانیم که: روزی یکی از مسلمانان این آیه را تلاوت می کرد، و پیامبر ﷺ استماع می فرمود: ناگهان شخص مزبور صیحه ای زد و مدهوش شد.

(آیه ۱۴) - در این آیه به شرح روزی می پردازد که این عذابها در آن ظاهر می شوند، می فرماید: «در آن روز که زمین و کوهها سخت به لرزه در می آید و کوهها (چنان درهم کوبیده می شود که) به شکل توده هائی از شن نرم در می آید» (یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا).

(آیه ۱۵) - سپس به مقایسه ای در میان بعثت پیامبر ﷺ و مخالفت زورمندان عرب، و قیام موسی بن عمران در مقابل فرعونیان پرداخته، می فرماید: «ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواه بر شماست، همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم» (إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا).

هدف او، هدایت شما و نظارت بر اعمال شماست، همان گونه که هدف موسی بن عمران، هدایت فرعون و فرعونیان و نظارت بر اعمال آنها بود.

(آیه ۱۶) - ولی «فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول، برخاست و ما او را سخت مجازات کردیم!» (فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِئْسَ).

نه لشکر عظیم او مانع از عذاب الهی شد، و نه وسعت مملکت و قدرت حکومت و اموال و ثروتشان جلو این کار را گرفت و سرانجام همگی در امواج خروشان نیل که به آن مباحثات می کردند غرق شدند، شما که در سطحی بسیار پائینتر از آنها قرار دارید درباره خود چه می اندیشید؟

(آیه ۱۷) - سپس روی سخن را به کفار زمان پیامبر اسلام کرده، به آنها چنین هشدار می دهد: «شما (نیز) اگر کافر شوید چگونه خود را (از عذاب الهی) برکنار

می‌دارید در آن روز که کودکان را پیر می‌کند!»! (فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا).

(آیه ۱۸) - در این آیه توصیف بیشتری درباره آن روز وحشتناک بیان کرده، می‌افزاید: در آن روز «آسمان از هم شکافته می‌شود، و وعده او شدنی و حتمی است» (الْأَسْمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَأَنَّ وَعْدَهُ مَفْعُولًا).

وقتی آسمان و کرات آسمانی با آن همه عظمت نتوانند در برابر حوادث عظیم آن روز مقاومت کنند از این انسان ضعیف و ناتوان و آسیب‌پذیر چه کاری ساخته است؟!

(آیه ۱۹) - در پایان این بحث اشاره‌ای به تمام هشدارها و اندازهای گذشته کرده، می‌فرماید: «این هشدار و تذکری است» (إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ).

شما در انتخاب راه آزاد هستید، «پس هرکس بخواهد (هدایت شود و طالب سعادت ابدی باشد) راهی به سوی پروردگارش بر می‌گزیند» (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا).

اگر پیمودن این راه از طریق اجبار و اکراه صورت گیرد، نه افتخاری است، نه فضیلتی، فضیلت آن است که انسان با اراده و اختیار خود این راه را انتخاب کرده، و بپوید.

(آیه ۲۰) - هرچه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید!

این آیه که طولانی‌ترین آیه این سوره است مشتمل بر مسائل بسیاری است که محتوای آیات گذشته را تکمیل می‌کند.

نخست می‌فرماید: «پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از آنها که با تو هستند نزدیک دوسوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می‌خیزید خداوند شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند» (إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ).

اشاره به همان دستوری است که در آغاز سوره به پیامبر داده شده، تنها چیزی که در اینجا اضافه دارد این است که گروهی از مؤمنان نیز در این عبادت

شبانۀ، پیامبر ﷺ را همراهی می‌کردند - به‌عنوان یک حکم استحبابی و یا احتمالاً یک حکم وجوبی زیرا شرائط آغاز اسلام ایجاب می‌کرد که آنها با تلاوت قرآن که مشتمل بر انواع درسهای عقیدتی و عملی و اخلاقی است و همچنین عبادات شبانه خود را بسازند و آماده تبلیغ اسلام و دفاع از آن گردند.

ولی از بعضی روایات استفاده می‌شود جمعی از مسلمانان در نگهداشتن حساب «ثلث» و «نصف» و «دوثلث» گرفتار اشکال و دردسر می‌شدند و این امر سبب می‌شد که گاه تمام شب را بیدار بمانند، و مشغول عبادت باشند، تا آنجا که پاهای آنها به‌خاطر قیام شبانه ورم کرد!

لذا خداوند این حکم را بر آنها تخفیف داد و فرمود: «او می‌داند که شما نمی‌توانید مقدار آن را (به دقت) اندازه‌گیری کنید (برای عبادت کردن) پس شما را بخشید، اکنون آنچه برای شما میسر است قرآن بخوانید» (عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فِتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ).

سپس به بیان دلیل دیگری برای این تخفیف پرداخته، می‌افزاید: خداوند «می‌داند به‌زودی گروهی از شما بیمار می‌شوند، و گروهی دیگر برای به‌دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به‌سفر می‌روند، و گروهی دیگر در راه خدا جهاد می‌کنند» و از تلاوت قرآن باز می‌مانند (عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

«پس به اندازه‌ای که برای شما ممکن است از آن تلاوت کنید» (فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ).

روشن است که ذکر بیماری، و مسافرت‌های ضروری، و جهاد فی سبیل الله، به‌عنوان سه مثال برای عذرهای موجه است، ولی منحصر به اینها نیست، منظور این است چون خداوند می‌داند شما گرفتار مشکلات مختلف زندگی در روز خواهید شد، و این مانع تداوم آن برنامه سنگین است، به شما تخفیف داده است. در حقیقت در آغاز اسلام به‌خاطر وجود شرائطی این تلاوت و عبادت شبانه واجب بوده، و بعد هم از نظر مقدار و هم از نظر حکم تخفیف داده شده، و به

صورت یک حکم استجابی آن هم به مقدار میسور در آمده است.

البته مهم خوب خواندن و تدبّر و اندیشه در آن است. لذا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: «آن مقدار بخوانید که در آن خشوع قلب و صفای باطن و نشاط روحانی و معنوی باشد».

سپس به چهار دستور دیگر در پایان آیه اشاره کرده، و برنامه خودسازی ارائه شده را به این وسیله تکمیل می کند، می فرماید: «و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید و به خدا قرض الحسنه دهید [= در راه او انفاق نمایید] و (بدانید) آنچه را از کارهای نیک برای خود از پیش می فرستید نزد خداوند به بهترین وجه و بزرگترین پاداش خواهید یافت» (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا).

«و از خداوند آمرزش بطلبید که خداوند آمرزنده و مهربان است» (وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

منظور از «نماز» در اینجا نمازهای واجب پنجگانه و منظور از «زکات» زکات واجب است، منظور از دادن «قرض الحسنه» به خداوند همان انفاقهای مستحبی است، و این بزرگوارانه ترین تعبیری است که در این زمینه تصور می شود، چرا که مالک تمام ملکها، از کسی که مطلقاً چیزی از خود ندارد قرض می طلبد، تا از این طریق او را تشویق به انفاق و ایثار و کسب فضیلت این عمل خیر کند، و از این طریق تربیت شود و تکامل یابد.

ذکر «استغفار» در پایان این دستورات ممکن است اشاره به این باشد که مبادا با انجام این طاعات خود را انسان کاملی بدانید و به اصطلاح طلبکار تصور کنید، بلکه همواره باید خود را مقصر بشمرید، و عذر به درگاه خدا آورید، «ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد».

«پایان سوره مزمل»

سوره مدثر [۷۴]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۵۶ آیه می‌باشد

محتوای سوره: سوره «مدثر» نخستین سوره‌ای است که بعد از دعوت آشکار بر پیامبر ﷺ نازل شد و طبیعت سوره‌های مکی که دعوت به مبدأ و معاد و مبارزه با شرک، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی است در این سوره کاملاً منعکس است، و بحثهای این سوره روی هم رفته بر هفت محور دور می‌زند:

- ۱- دعوت پیامبر ﷺ به قیام و انذار و ابلاغ آشکار و صبر و استقامت در این طریق، و تحصیل آمادگیهای لازم برای این کار.
- ۲- اشاره به رستاخیز، و صفات دوزخیان، همانها که به مقابله با قرآن برخاسته، و به استهزای حق پرداختند.
- ۳- قسمتی از ویژگیهای دوزخ توأم با انذار کافران.
- ۴- تأکید بر امر رستاخیز از طریق سوگندهای مکرر.
- ۵- ارتباط سرنوشت هر انسانی با اعمال او، و نفی هرگونه افکار غیرمنطقی در این زمینه.

۶- قسمتی از ویژگیهای بهشتیان و دوزخیان و سرنوشت هرکدام از آنها.

۷- چگونگی فرار افراد جاهل و بی‌خبر و مغرور و خودخواه از حق.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «کسی که

سوره مدثر را در نماز فریضه بخواند بر خداوند حق است که او را همراه پیامبر ﷺ و در جوار و درجه او قرار دهد و در زندگی دنیا بدبختی و رنج دامنش را هرگز نگیرد».

بدیهی است چنین نتایج عظیمی تنها بر خواندن الفاظ سوره مترتب نخواهد شد، بلکه باید محتوای سوره را نیز در نظر گرفت و مو به مو اجرا کرد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - برخیز و جهانیان را انداز کن! بدون شک مخاطب در این آیات شخص پیامبر ﷺ است هرچند تصریحی به این عنوان در آن نشده، ولی قرائن موجود در این آیات بیانگر این واقعیت است.

نخست می فرماید: «ای جامه خواب به خود پیچیده» و در بستر آرمیده (یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ).

(آیه ۲) - «برخیز و انداز کن» و عالمیان را بیم ده (قُمْ فَأَنْذِرْ). که وقت خواب و استراحت گذشته، و زمان قیام و تبلیغ فرارسیده است. مشرکان عرب در آستانه موسم حج جمع شدند، و سران آنها مانند ابوجهل، و ابوسفیان، و ولید بن مغیره، و نضر بن حارث، و ... به مشورت پرداختند که در برابر سوالات مردمی که از خارج به مکه می آیند، و جسته گریخته مطالبی درباره ظهور پیامبر اسلام ﷺ شنیده اند چه بگویند؟

اگر هر کدام بخواهند جواب جداگانه ای بدهند، یکی کاهنش خواند، و دیگری مجنون، و دیگری ساحر، این تشمت آراء اثر منفی خواهد گذاشت، باید با وحدت کلمه به مبارزه تبلیغاتی برضد پیامبر ﷺ برخیزند!

بعد از گفتگو به اینجا رسیدند که بهتر از همه این است که بگویند: «ساحر» است! زیرا یکی از آثار پدیده «سحر» جدائی افکندن میان دو همسر، و پدر و فرزند است، و پیامبر با عرضه آئین اسلام چنین کاری را انجام داده بود!

این سخن به گوش پیامبر ﷺ رسیده سخت ناراحت شده و بیمارگونه و غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید که آیات فوق نازل شد و او را دعوت به قیام و مبارزه کرد.

(آیه ۳) - و به دنبال دعوت به قیام و انذار، پنج دستور مهم به پیامبر می دهد که سرمشقی است برای دیگران، و نخستین دستور درباره توحید است، می فرماید: «و پروردگارت را بزرگ بشمار» (وَرَبِّكَ فَكْبِّرْ).

همان خدائی که مالک و مربی توست، و هرچه داری از او داری و خط سرخ بر تمام معبودهای دروغین درکش، و هرگونه آثار شرک و بت پرستی را محو کن. منظور از جمله «فَكْبِّرْ» تنها گفتن «اللَّهُ أَكْبَرُ» نیست، هر چند گفتن «الله اکبر» یکی از مصداقهای آن است که در روایات نیز به آن اشاره شده، بلکه منظور این است که خدای خود را بزرگ بشمار، هم از نظر اعتقاد، هم عمل، و هم در سخن و او را متصف به اوصاف جمال و منزه از هرگونه نقص و عیب بدان، بلکه او را از این که در توصیف بگنجد برتر بدان. همان گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که معنی «الله اکبر» این است که خداوند برتر از آن است که توصیف شود و در فکر انسان بگنجد.

(آیه ۴) - و به دنبال مسأله توحید دومین دستور را درباره پاکیزگی از آلودگیها داده، می افزاید: «ولباست را پاک کن» (وَتِبَابِكَ فَطَهِّرْ).

تعبیر به «لباس» ممکن است کنایه از عمل انسان باشد چرا که اعمال هر کس به منزله لباس اوست، و ظاهر او بیانگر باطن اوست.

و ممکن است به معنی همان لباس ظاهری باشد چرا که پاکیزگی لباس ظاهر از مهمترین نشانه های شخصیت و تربیت و فرهنگ انسان است، مخصوصاً در عصر جاهلیت کمتر از آلودگیها اجتناب می نمودند و لباسهای بسیار آلوده داشتند.

در حقیقت آیه اشاره به این نکته نیز دارد که رهبران الهی هنگامی می توانند نفوذ کلمه داشته باشند که دامانشان از هرگونه آلودگی پاک باشد و تقوا

و پرهیزکاریشان از هر نظر مسلم گردد، ولذا به دنبال فرمان قیام و انذار، فرمان پاکدامنی می دهد.

(آیه ۵) - در سومین دستور می فرماید: «وازلِیْدیْ دُورِیْ کُن» (وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ).

آیه فوق مفهوم جامعی دارد که هرگونه انحراف و عمل زشت و پلید، و هرکاری را که موجب خشم و عذاب الهی در دنیا و آخرت می گردد شامل می شود.

مسلم است پیامبر اسلام ﷺ حتی قبل از نبوت از این امور پرهیز و هجران داشت ولی در اینجا به عنوان یک اصل اساسی در مسیر دعوت الی الله، و نیز به عنوان یک الگو و اسوه برای همگان، روی آن تکیه شده است.

(آیه ۶) - و در چهارمین دستور می فرماید: «ومنّت مگذاذ و فزونى مطلب» (وَلَا تَمُنُّنَّ تَسْتَكْبِرُ).

در این که نهی از منت و فزونى طلبیدن در چه مواردی است باز در اینجا مفهوم آیه کلی و گسترده است، و هرگونه منت گذاردن بر خالق و خلق را شامل می شود، نه بر پروردگارت منت بگذار که برای او جهاد و تلاش می کنی، چرا که او بر تو منت گذارده که این مقام منیع را به تو ارزانی داشته است.

همچنین عبادت و اطاعت و اعمال صالحت را بسیار مشمر، بلکه همیشه خود را در سرحد «قصور» و «تقصیر» بدان، و عبادت را یک نوع توفیق بزرگ الهی برای خودت بشمار.

و نیز اگر خدمتی به خلق می کنی چه در جهات معنوی باشد مانند تبلیغ و هدایت و چه در جهات مادی مانند انفاق و بخشش، هیچ کدام را نباید با منت یا انتظار جبران، آن هم جبرانی فزونتر توأم نمائی چرا که منت، اعمال نیک را باطل و بی اثر می کند.

(آیه ۷) - در این آیه به آخرین دستور در این زمینه اشاره کرده، می گوید: «و به خاطر پروردگارت شکیبائی کن» (وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ).

یعنی؛ در طریق ادای این رسالت بزرگ شکیبائی کن، و در برابر آزار مشرکان و دشمنان جاهل و نادان صابر باش، در طریق عبودیت اطاعت فرمان خدا استقامت نما، و در جهاد با نفس و در میدان جهاد با دشمن شکیبای باش.

اصولاً مهمترین سرمایه راه تبلیغ و هدایت همین صبر و شکیبائی است. (آیه ۸) - در تعقیب دستوری که در زمینه قیام و انذار در آیات قبل آمده، در اینجا انذار را با بیانی بسیار مؤکد و رسا شروع می‌کند، و می‌فرماید: «هنگامی که در صور دمیده می‌شود» (فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ).

این تعبیر اشاره به نَفخِ دَوْم و برپایی رستاخیز است.

(آیه ۹) - «آن روز، روز سختی است» (فَذَلِكَ يَوْمٌ عَسِيرٌ).

(آیه ۱۰) - روزی است بسیار پر مشقت که «برای کافران آسان نیست» (عَلَى

الْكَافِرِينَ غَيْرٌ يَسِيرٌ).

آیه ۱۱ - شأن نزول: قریش در «دَارُ النَّدْوَةِ» (مرکزی در نزدیکی مسجد الحرام که برای شور در مسائل مهم در آن جمع می‌شدند) اجتماع کردند، «ولید» (مرد معروف و سرشناس «مکه» که مشرکان به عقل و درایت او معتقد بودند و در مسائل مهم با او به مشورت می‌پرداختند) رو به آنها کرده گفت: شما مردمی هستیید دارای نسب والا، و عقل و خرد، و عرب از هر سو به سراغ شما می‌آیند و پاسخهای مختلفی از شما می‌شنوند حرف خود را یکی کنید.

سپس رو به آنها کرده گفت: شما درباره این مرد (اشاره به پیغمبر اکرم)

چه می‌گوئید؟

گفتند: می‌گوئیم «شاعر» است!

ولید چهره درهم کشید و گفت: ما شعر بسیار شنیده‌ایم، اما سخن او شباهتی

به شعر ندارد!

گفتند: می‌گوئیم «کاهن» است.

گفت: هنگامی که نزد او می‌روید سخنانی را که کاهنان (به شکل اخبار غیبی)

می‌گویند در او نمی‌یابید.

گفتند: می گوئیم «دیوانه» است.

گفت: وقتی به سراغ او می روید هیچ اثری از جنون در او نخواهید یافت.

گفتند: می گوئیم «ساحر» است.

گفت: ساحر به چه معنی؟

گفتند: کسی که میان دشمنان و میان دوستان ایجاد دشمنی می کند.

ولید فکر کرد و نگاهی نمود و چهره درهم کشید و گفت: بلی او «ساحر»

است و چنین می کند!

سپس از «دَاؤُالَّذِي» خارج شدند در حالی که هر کدام پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را

ملاقات می کرد می گفت: ای ساحر! ای ساحر!

این مطلب بر پیامبران آمد، خداوند آیات آغاز این سوره را (تا آیه ۲۵)

نازل فرمود (و پیامبرش را دلداری داد).

تفسیر: ولید آن ثروتمند مغرور حق شناس!

در تعقیب آیات گذشته که کافران را بطور جمعی مورد انذار قرار می داد، در

اینجا بالخصوص روی بعضی از افراد آنها که مؤثرتر بودند انگشت گذارده و با

تعبیراتی گویا و رسا و کوبنده او را زیر رگبار شدیدترین انذارها می گیرد.

نخست می گوید: «مرا با کسی که او را به تنهائی آفریده ام واگذار» (ذَرْنِي وَمَنْ

خَلَقْتُ وَحِيدًا). که خودم او را کیفر شدید دهم.

این آیه و آیات بعد چنانکه در شأن نزول گفتیم در مورد ولید بن مغیره

مخزومی یکی از سران معروف قریش نازل شده است.

(آیه ۱۲) - سپس می افزاید: «همان کس که برای او مال گسترده قرار دادم»

(وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا).

(آیه ۱۳) - سپس به فزونی نیروی انسانی او اشاره کرده، می افزاید:

«و فرزندانی (برای او قرار دادم) که همواره نزد او و در خدمت او هستند» (وَيَبْنِيَنَّ

شُهُودًا).

دائماً آماده کمک و خدمت بودند، و حضورشان مایه انس و راحت او بود.

(آیه ۱۴) - و بعد به سایر مواهبی که به او ارزانی داشته بود بطور کلی اشاره کرده، می‌فرماید: «و سائل زندگی را از هر نظر برای وی فراهم ساختم» (وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا).

نه فقط مال و فرزندان برومند، بلکه در جهات اجتماعی و جنبه‌های جسمانی از هر نظر غرق در نعمت بود.

(آیه ۱۵) - ولی او به جای این‌که در برابر بخشنده این همه نعمتها سرتعظیم فرود آورد، و پیشانی به آستانش بساید، در مقام کفران و افزون‌طلبی برآمد؛ و با این همه مال و نعمت «باز هم طمع دارد که بر (نعمتهای) او بیفزایم» (ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ).

این منحصر به «ولید بن مغیره» نبود، بلکه همه دنیاپرستان چنینند، هرگز عطش آنها فرو نمی‌نشیند، و اگر هفت اقلیم را زیر نگین آنها قرار دهند باز هم دربند اقلیمی دیگرند.

(آیه ۱۶) - ولی این آیه با شدت تمام دست ردّ به سینه این نامحرم می‌گذارد، می‌گوید: «هرگز چنین نخواهد شد (که بر نعمتش بیفزایم) چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می‌ورزد» (كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا).

و با این‌که به خوبی می‌دانست که این قرآن نه کلام جن است و نه کلام بشر، ریشه‌هایی نیرومند و شاخه‌هایی پرثمر و جاذبه‌ای بی‌مانند باز آن را «سحر» می‌نامید و آورنده آن را ساحر!

(آیه ۱۷) - و در این آیه، به سرنوشت دردناک او با عبارتی کوتاه و پرمعنی اشاره کرده، می‌فرماید: «و به زودی او را مجبور می‌کنم که از قلّه زندگی بالا رود» و سپس او را به زیر می‌افکنم (سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا).

احتمال دارد که آیه اشاره به عذاب دنیوی «ولید» در این جهان باشد، زیرا او بعد از رسیدن به اوج قلّه پیروزی در زندگی فردی و اجتماعی چنان سقوط کرد که تا آخر عمر مرتباً اموال و فرزندان خود را از دست می‌داد و بیچاره شد.

(آیه ۱۸) - مرگ بر او، چه نقشه شومی کشید! در اینجا توضیحات بیشتری پیرامون مردی که خداوند مال و فرزندان فراوان به او داده بود و او در مقام مخالفت با پیامبر اسلام ﷺ برآمد - یعنی؛ ولید بن مغیره مخزومی - آمده است.

می فرماید: «او اندیشه کرد (که پیامبر و قرآن را به چه چیز متهم کند؟) و مطلب را آماده ساخت» (إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ).

(آیه ۱۹) - سپس برای مذمت او می افزاید: «مرگ بر او باد! چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد» (فَقْتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ).

(آیه ۲۰) - و به عنوان تأکید می افزاید: «باز هم مرگ بر او، چگونه مطلب (و نقشه شیطانی خود را برای مبارزه با حق) آماده نمود» (ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ).

و این اشاره به همان چیزی است که در شأن نزول آمد که او می خواست افکار مشرکان را متحد سازد، تا یک زبان، مطلبی را بر ضد پیامبر ﷺ تبلیغ کنند. این جمله ها دلیل بر این است که «ولید» در افکار شیطانی مهارت داشت، آن چنان که فکر و اندیشه اش مایه تعجب بود.

(آیه ۲۱) - سپس می افزاید: «سپس نگاهی افکند» (ثُمَّ نَظَرَ). و ساخته و پرداخته فکر خود را مورد بازرسی مجدد قرار داد تا از استحکام و انسجام لازم و جنبه های مختلف آن آگاه و مطمئن گردد.

(آیه ۲۲) - «بعد چهره درهم کشید و عجلوانه دست به کار شد» (ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ).

(آیه ۲۳) - «سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید» (ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ).

(آیه ۲۴) - «و سرانجام گفت: این (قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینان نیست» (فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ).

(آیه ۲۵) - «این فقط سخن انسان است» و هیچ ارتباطی با وحی آسمانی ندارد! (إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ).

و به این ترتیب آخرین سخن خود را بعد از مطالعهٔ مکرر و تفکر شیطانی و برای مبارزه با قرآن اظهار داشت.

(آیه ۲۶) - و این هم سرنوشت شوم او! در ادامهٔ آیات گذشته که وضع بعضی از سران شرک و سخن او را در نفی و انکار قرآن مجید و رسالت پیامبر ﷺ بازگو می‌کرد، در اینجا به مجازات و حشتناک او در قیامت اشاره کرده، می‌فرماید: «به زودی او را وارد سقر [=دوزخ] می‌کنم!» (سَأُصَلِّبُهِ سَقْرًا).

«سقر» به معنی دگرگون شدن و ذوب شدن بر اثر تابش آفتاب است، سپس به عنوان یکی از نامهای جهنم انتخاب شده و کلاً در آیات قرآن آمده است.

(آیه ۲۷) - سپس برای بیان عظمت و شدت عذاب دوزخ می‌گوید: «و تو نمی‌دانی سقر چیست؟» (وَمَا أَدْرِيكَ مَا سَقْرًا).

یعنی؛ به قدری عذاب آن شدید است که از دایرهٔ تصور بیرون می‌باشد، و به فکر هیچ‌کس نمی‌گنجد، همان‌گونه که اهمیت نعمتهای بهشتی و عظمت آن به فکر کسی خطور نمی‌کند.

(آیه ۲۸) - آتشی است که «نه چیزی را باقی می‌گذارد، و نه چیزی را رها می‌سازد!» (لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ).

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که آتش دوزخ برخلاف آتش دنیا - که گاه در نقطه‌ای از بدن اثر می‌کند، و نقطهٔ دیگر سالم می‌ماند، و گاه در جسم اثر می‌گذارد، و روح از آن در امان می‌باشد - آتشی است فراگیر که تمامی وجود انسان را در بر می‌گیرد، و هیچ چیز را رها نمی‌کند.

(آیه ۲۹) - سپس به بیان وصف دیگری از این آتش سوزان قهر الهی پرداخته، می‌افزاید: «پوست تن را بکلی دگرگون می‌کند» (لَوْاحَةً لِّلْبَشْرِ).

(آیه ۳۰) - و در این آیه، می‌فرماید: «نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) بر آن گمارده شده‌اند» (عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشْرًا).

فرشتگانی که قطعاً مأمور به ترحم و شفقت و مهربانی نیستند، بلکه مأمور به کیفر و عذاب و خشونتند.

کسانی مانند ابوجهل وقتی این آیه را شنیدند از روی استهزا به طایفه قریش گفتند: مادرانتان به عزایتان بنشینند شما گروه عظیمی از شجاعانید آیا هر ده نفر از شما نمی تواند یکی از آنها را مغلوب کند.

یکی از افراد زورمند قریش گفت: من از عهده هفده نفر از آنها بر می آیم شما هم حساب دو نفر دیگر را برسید!

(آیه ۳۱) - این عدد مأموران دوزخ برای چیست؟

همانگونه که در آیات قبل خواندیم خداوند عدد خازنان و مأموران دوزخ را نوزده نفر (یا نوزده گروه) ذکر می کند، و نیز خواندیم که ذکر این عدد سبب گفتگو در میان مشرکان و کفار شد، و گروهی آن را به باد سخریه گرفتند.

این آیه که طولانی ترین آیه این سوره است به آنها پاسخ داده، می فرماید: «مأموران دوزخ را فقط فرشتگان (عذاب) قرار دادیم» (وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً).

فرشتگانی نیرومند، پر قدرت و به تعبیر قرآن «غلاظ» و «شداد» خشن و سختگیر که تمام گنهکاران در برابر آنها ضعیف و ناتوانند.

سپس می افزاید: «و تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران معین نکردیم» (وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمُ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا).

این آزمایش از دو جهت بود: نخست این که آنها استهزا می کردند که چرا از میان تمام اعداد، عدد نوزده انتخاب شده، در حالی که هر عدد دیگری انتخاب شده بود جای همین سؤال وجود داشت.

از سوی دیگر این تعداد را کم می شمردند، و از روی سخریه می گفتند: ما در مقابل هر یک از آنها ده نفر قرار می دهیم، تا آنها را درهم بشکنیم!

در حالی که فرشتگان خدا چنان هستند که به گفته قرآن چند نفر از آنها مأمور هلاکت قوم لوط می شوند و شهرهای آباد آنها را از زمین برداشته زیوروی می کنند.

و باز می افزاید: هدف این بود: «تا اهل کتاب [= یهود و نصاری] یقین پیدا

کنند» (لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ).

و از آنجا که آنها ایرادی به این موضوع نکردند معلوم می شود آن را هماهنگ با کتب خود یافتند، و بر یقین آنها به نبوت پیامبر اسلام ﷺ افزوده شد.

لذا در جمله بعد می افزاید: «و (هدف این بود تا) بر ایمان مؤمنان بیفزاید» (وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا).

و بلافاصله بعد از ذکر این جمله روی همان اهداف سه گانه به عنوان تأکید باز می گردد، و مجدداً روی ایمان اهل کتاب، سپس مؤمنان و بعد به آزمون کفار و مشرکان تکیه کرده، می گوید: «و هدف این بود که اهل کتاب، و مؤمنان (در حقانیت قرآن) تردید به خود راه ندهند، و بیمار دلان و کافران بگویند: خدا از این توصیف چه منظوری دارد؟! (وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا).

سپس به دنبال این گفتگوها که درباره چگونگی بهره گیری مؤمنان و کافران بیمار دل از سخنان الهی بود می افزاید: «این گونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می کند» (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ).

جمله های گذشته به خوبی نشان می دهد که این مشیت و اراده الهی درباره هدایت بعضی، و گمراهی بعضی دیگر، بی حساب نیست، آنها که معاند و لجوج و بیمار دلند استحقاقی جز این ندارند، و آنها که در برابر فرمان خدا تسلیم و مؤمنند مستحق چنین هدایتی هستند.

و در پایان آیه می فرماید: «و (به هر حال) لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند، و این جز هشدار و تذکری برای انسانها نیست!» (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ).

بنابراین اگر سخن از نوزده نفر از خازنان دوزخ به میان آمده مفهومش این نیست که لشکریان خداوند محدود به اینها هستند.

علی رضی الله عنه در نخستین خطبه نهج البلاغه می فرماید: آنگاه آسمانهای بالا را از

هم باز کرد، و آنها را مملو از اصناف مختلف فرشتگان ساخت:
 گروهی از آنان همیشه در سجودند و به رکوع نمی پردازند.
 و گروهی دائماً در رکوعند و سر از رکوع بر نمی دارند.
 و گروهی دائماً ایستاده اند و به عبادت مشغولند و تغییر موضع نمی دهند.
 گروهی همواره تسبیح می گویند و خسته نمی شوند.
 و گروهی دیگر امنای وحی اویند، و زبان او به سوی پیامبران که پیوسته برای
 ابلاغ فرمان و امر او در رفت و آمدند.

و جمعی دیگر حافظان بندگان او هستند و دربانان بهشت برین.
 (آیه ۳۲) - در ادامه بحث با منکران نبوت پیامبر اسلام ﷺ، و انکار
 رستاخیز، در اینجا سوگندهای متعددی یاد کرده، و بر مسأله قیامت و رستاخیز
 و دوزخ و عذاب آن تأکید می نماید.

می فرماید: «این چنین نیست که آنها تصور می کنند، سوگند به ماه» (كَلَّا
 وَالْقَمَرِ).

ذکر سوگند به «ماه» به خاطر آن است که یکی از آیات بزرگ الهی است، هم از
 نظر خلقت، و هم گردش منظم، و هم نور و زیبایی، و هم تغییرات تدریجی که خود،
 تقویم زنده ای برای مشخص ساختن روزهاست.

(آیه ۳۳) - سپس می افزاید: «و (سوگند) به شب هنگامی که (دامن برچیند
 و) پشت کند» (وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ).

(آیه ۳۴) - «و به صبح هنگامی که چهره بگشاید» (وَالصُّبْحِ إِذَا اسْفَرَ).
 شب گرچه آرام بخش است و خاموش، و هنگام راز و نیاز عاشقان حق، اما
 این شب تاریک آن زمان جالب است که پشت کند و رو به صبح روشنی پیش رود
 و آخر سحرگاه باشد، و طلوع صبح از همه زیباتر و دل انگیزتر است که هر انسانی را
 به وجد و نشاط می آورد.

این سوگندهای سه گانه در ضمن، تناسبی با نور هدایت «قرآن» و پشت کردن
 ظلمات «شرک» و بت پرستی و دمیدن سپیده صبحگاهان «توحید» دارد.

(آیه ۳۵) - بعد از بیان این سوگندها، به چیزی می پردازد که سوگند به خاطر آن یاد شده، می فرماید: «آن (حوادث هولناک قیامت) از مسائل مهم است» (أِنَّهَا لَأَخْذَى الْكُبْرَى).

(آیه ۳۶) - سپس اضافه می کند: هدف از آفرینش دوزخ هرگز انتقام جوئی نیست، بلکه «هشدار و انذار است برای انسانها» (نَذِيرًا لِلْبَشَرِ).

(آیه ۳۷) - و سرانجام برای تأکید بیشتر می افزاید؛ این انذار مخصوص گروه معینی نیست بلکه: برای همه افراد بشر است «برای کسانی از شما که می خواهند پیش افتند یا عقب بمانند» [=به سوی هدایت و نیکی پیش روند یا نروند!] (لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ).

(آیه ۳۸) - شما چرا اهل دوزخ شدید؟ در ادامه بحثی که درباره دوزخ و دوزخیان در آیات قبل آمد، در اینجا می افزاید: «هرکس در گرو اعمال خویش است» (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ).

گوئی تمام وجود انسان در گرو انجام و وظائف و تکالیف اوست، هنگامی که آن را انجام می دهد آزاد می گردد و گرنه در قید اسارت باقی خواهد ماند.

(آیه ۳۹) - و بلافاصله می فرماید: «مگر اصحاب یمین» (إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ). که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست راستشان می دهند!

آنها در پرتو ایمان و عمل صالح، غل و زنجیرهای اسارت را شکسته اند، و بی حساب وارد بهشت می شوند.

«أَصْحَابَ الْيَمِينِ» کسانی هستند که دارای ایمان و عمل صالحند، و اگر گناهان مختصری داشته باشند تحت الشعاع حسنات آنهاست، و به حکم «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»* اعمال نیکشان اعمال بد را می پوشاند، یا بدون حساب وارد بهشت می شوند و یا اگر حسابی داشته باشند سهل و ساده و آسان است، همان گونه که در آیه ۷ سوره انشقاق آمده است: «اما کسی که نامه اعمالش

*. سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۴.

به دست راست او داده شده حساب او آسان خواهد بود».

«قرطبی» مفسر معروف اهل سنت از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه نقل کرده است که فرمود: «ما و شیعیانمان اصحاب الیمین هستیم، و هر کس ما اهل بیت را دشمن دارد در اسارت اعمال خویش است».

(آیه ۴۰) - سپس به گوشه‌ای از شرح حال اصحاب الیمین و گروه مقابل آنها پرداخته، می‌افزاید: «آنها در باغهای بهشتند، و سؤال می‌کنند...» (فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ).

(آیه ۴۱) - «از مجرمان» (عَنِ الْمُجْرِمِينَ).

(آیه ۴۲) - می‌گویند: «چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟! (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ).

از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که رابطه میان بهشتیان و دوزخیان بکلی قطع نمی‌گردد، بهشتیان می‌توانند از عالم خود وضع دوزخیان را مشاهده کنند، و با آنها به گفتگو پردازند.

(آیه ۴۳) - مجرمان در پاسخ این سؤال به چهار گناه بزرگ خویش در این رابطه اعتراف می‌کنند؛ نخست این‌که: «می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم» (قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ).

اگر نماز می‌خواندیم نماز ما را به یاد خدا می‌انداخت، و نهی از فحشاء و منکر می‌کرد، و ما را به صراط مستقیم الهی دعوت می‌نمود.

(آیه ۴۴) - دیگر این‌که: «ما اطعام مستمند نمی‌کردیم» (وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ).

اطعام مسکین گرچه به معنی غذا دادن به بینویان است، ولی ظاهراً منظور از آن، هرگونه کمک به نیازمندیهای ضروری نیازمندان می‌باشد، اعم از خوراک و پوشاک و مسکن و غیر اینها و منظور از آن «زکات واجب» است چرا که ترک انفاقهای مستحبی سبب ورود در دوزخ نمی‌شود.

(آیه ۴۵) - دیگر این‌که: «و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا

می شدیم» (وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَائِضِينَ).

«خوض در باطل» معنی وسیع و گسترده‌ای دارد که هم شامل ورود در مجالس کسانی می‌شود که آیات خدا را به باد استهزا می‌گیرند، تبلیغات ضداسلامی می‌کنند، و یا شوخیهای رکیک دارند، یا گناهانی را که انجام داده‌اند به عنوان افتخار یا تلذذ نقل می‌کنند، و همچنین شرکت در مجالس غیبت و تهمت و لهو و لعب و مانند آنها، ولی در آیه مورد بحث بیشتر نظر بر مجالسی است که برای تضعیف دین خدا و استهزای مقدسات، و ترویج کفر و شرک و بی‌دینی تشکیل می‌شود.

(آیه ۴۶) - سپس می‌افزاید: «و این‌که ما همواره روز جزا را انکار می‌کردیم» (وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ).

(آیه ۴۷) - «تا زمانی که مرگ ما فرارسید» (حَتَّىٰ آتَيْنَا الْيَقِينَ).

روشن است انکار معاد و روز حساب و جزا، تمام ارزشهای الهی و اخلاقی را متزلزل می‌سازد، و انسان را برای ارتکاب گناه تشجیع می‌کند، به هر حال از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که کفار همان‌گونه که مکلف به اصول دین هستند به فروع دین نیز مکلفند، و نیز نشان می‌دهد این امور چهارگانه یعنی؛ «نماز» و «زکات» و ترک مجالس اهل باطل» و «ایمان به قیامت» اهمیت و نقش فوق‌العاده‌ای در هدایت و تربیت انسان دارد، و به این ترتیب جهنم جای نمازگزاران واقعی، و زکات‌دهندگان، و تارکان باطل، و مؤمنان به قیامت نیست.

(آیه ۴۸) - و در این آیه، به عاقبت شوم این گروه اشاره کرده، می‌گوید: «از این رو شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد» و باید در عذاب الهی برای همیشه بمانند (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ).

نه شفاعت انبیا و رسولان پروردگار و امامان، و نه شفاعت فرشتگان و صدیقین و شهداء و صالحین، چرا که شفاعت نیاز به وجود زمینه مساعد دارد، و اینها زمینه‌ها را بکلی از میان برده‌اند، شفاعت همچون آب زلالی است که بر پای

نهال ضعیفی ریخته می‌شود، و بدیهی است اگر نهال بکلی مرده باشد این آب زلال آن را زنده نمی‌کند.

ضمناً این آیه بار دیگر بر مسأله شفاعت و تنوع و تعدد شفیعیان درگاه خدا تأکید می‌کند، و پاسخ دندان‌شکنی است برای آنها که منکر اصل شفاعتند. همچنین تأکیدی است بر این‌که شفاعت بی‌قید و شرط نیست، و به معنی چراغ سبز برای گناه محسوب نمی‌شود، بلکه عاملی است برای تربیت انسان که حداقل او را به مرحله‌ای که قابلیت شفاعت داشته باشد برساند، و رابطه او با خدا و اولیای او بکلی قطع نشود.

(آیه ۴۹) - چنان از حق می‌گیرند که گورخران از شیر!

در ادامه بحثی که پیرامون سرنوشت مجرمان و دوزخیان در آیات قبل آمده بود در اینجا وحشت این گروه معاند و لجوج را از شنیدن سخن حق و هرگونه اندرز و نصیحت به روشنترین وجهی منعکس می‌کند.

نخست می‌گوید: «چرا آنها از تذکر روی‌گردانند؟» (فَمَالَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ).

(آیه ۵۰) - «گوئی گورخرانی رمیده‌اند» (كَانَتْهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ).

(آیه ۵۱) - «که از (مقابل) شیری فرار کرده‌اند» (فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ).

آیه فوق تعبیری است بسیار رسا و گویا از وحشت و فرار مشرکان از آیات روح‌پرور قرآن، آنها را به گورخر تشبیه کرده که هم فاقد عقل و شعور است، و هم به علت وحشی بودن گریزان از همه چیز، در حالی که در برابر آنها چیزی جز تذکره (وسیله یادآوری و بیداری و هوشیاری) قرار ندارد.

(آیه ۵۲) - ولی با این همه نادانی و بی‌خبری آن‌چنان پرادعا و متکبرند که «هرکدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه‌ای (از سوی خداوند) برای او فرستاده شود!» (بَلْ يَرِيدُ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ أَنْ يُوْتِيَ صُحُفًا مُنْشَرَّةً).

این تشبیه چیزی است که در آیه ۹۳ سوره اسراء آمده است: «اگر به آسمان نیز بروی ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آن‌که نامه‌ای (از سوی خدا)

بر ما نازل کنی!»!

(آیه ۵۳) - ولذا در این آیه می‌افزاید: «چنین نیست» که آنها می‌گویند (کَلَّا). نازل شدن کتاب آسمانی بر آنها و مطالب دیگری از این قبیل همه بهانه است.

«آنها از آخرت نمی‌ترسند» (بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ).

به حق باید گفت که ایمان به جهان رستاخیز و پاداش و کیفر قیامت شخصیت تازه‌ای به انسان می‌بخشد، و می‌تواند افراد بی‌بندوبار و متکبر و خودخواه و ظالم را به انسانی متعهد و متقی و متواضع و عدالت‌پیشه تبدیل کند.

(آیه ۵۴) - سپس بار دیگر تأکید می‌کند: «چنین نیست» (كَلَّا). که آنها درباره قرآن می‌اندیشند، «آن (قرآن) یک تذکر و یادآوری است» (إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ).

(آیه ۵۵) - «هرکس بخواهد از آن پند می‌گیرد» (فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ).

(آیه ۵۶) - در عین حال پندگرفتن از آن جز به مشیت و توفیق الهی ممکن نیست «و آنها پند نمی‌گیرند مگر این‌که خدا بخواهد» (وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ).

یعنی؛ انسان نمی‌تواند راه هدایت را بپوید جز این‌که به ذیل عنایت پروردگار توسل جوید، و از او توفیق و امداد طلبد.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد و در پایان آیه می‌فرماید: «او اهل تقوا و اهل آمرزش است» (هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ).

شایسته است که از عقاب او بترسند، و از این‌که چیزی را شریک او قرار دهند پرهیزند و نیز شایسته است که به آمرزش او امیدوار باشند.

این جمله اشاره‌ای به مقام «خوف» و «رجاء» و «عذاب» و «مغفرت» الهی است. و در حقیقت تعلیلی است برای آیه قبل.

این احتمال نیز هست که «تقوا» در اینجا به معنی فاعلی تفسیر شود یعنی؛ خدا، اهل تقواست، از هرگونه ظلم و قبیح و هرگونه کاری که برخلاف حکمت است می‌پرهیزد. و در حقیقت بالاترین مقام تقوا از آن خداست و آنچه در بندگان است، شعله ضعیفی از آن تقوای بی‌انتهاست.

به هر حال این سوره با امر به «انذار» و «تکلیف» شروع شد، و با دعوت به «تقوا» و «وعدۀ مغفرت» پایان می‌پذیرد.

«پایان سوره مدثر»

سوره قیامت [۷۵]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۴۰ آیه است

محتوای سوره: همان‌گونه که از نام سوره پیداست مباحث آن بر محور مسائل مربوط به معاد و روز قیامت دور می‌زند، جز چند آیه که درباره «قرآن مجید» و مکذبین به آن سخن می‌گوید، و اما بحثهایی که در مورد قیامت در این سوره آمده روی هم رفته در چهار محور است.

- ۱- مسائل مربوط به **أَشْرَاطُ السَّاعَةِ** و حوادث عجیب و بسیار هول‌انگیزی که در پایان این جهان و آغاز قیامت روی می‌دهد.
- ۲- مسائل مربوط به وضع حال نیکوکاران و بدکاران در آن روز.
- ۳- مسائل مربوط به لحظات پراضطراب مرگ و انتقال از این جهان به جهان دیگر.

۴- بحثهای مربوط به هدف آفرینش انسان و رابطه آن با مسأله معاد.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «کسی که سوره قیامت را بخواند من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی می‌دهیم که او ایمان به آن روز داشته، و در آن روز صورتش از صورت سایر مردم درخشان‌تر است».

و در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «کسی که تداوم بر سوره «لا اقسام» (سوره قیامت) کند و به آن عمل نماید خداوند این سوره را در قیامت همراه او از قبرش با بهترین چهره برمی‌انگیزد، و پیوسته به او بشارت می‌دهد و در صورتش

می خندد تا از صراط و میزان بگذرد».

قابل توجه این که آنچه را از قرائن در فضیلت تلاوت سوره های قرآن در موارد دیگر استفاده می کردیم در اینجا صریحاً در متن روایت آمده است زیرا می فرماید: هرکسی بر آن مداومت کند، و به آن عمل نماید. بنابراین همه اینها مقدمه عمل کردن و به کار بستن مضمون آن است.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - سوگند به روز قیامت و وجدان ملامتگر؟

این سوره با دو سوگند پرمعنی آغاز شده، می فرماید: «سوگند به روز قیامت»
(لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ).

(آیه ۲) - «و سوگند به (نفس لَوَامِه و) وجدان بیدار و ملامتگر» (وَلَا أُقْسِمُ
بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ). که رستاخیز حق است و همه شما در قیامت برانگیخته می شوید
و به سزای اعمالتان می رسید!

در مورد رابطه این دو سوگند با هم باید بگوییم: حقیقت این است که یکی از دلایل وجود «معاد» وجود «محکمه وجدان» در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می کند، و از این طریق به او پاداش می دهد، و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می کند، به حدی که گاه برای نجات از عذاب وجدان اقدام به خودکشی می کند.

وقتی «عالم صغیر» یعنی وجود انسان در دل خود محکمه و دادگاه کوچکی دارد، چگونه «عالم کبیر» با آن عظمتش محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت؟
و از اینجا است که ما از وجود «وجدان اخلاقی» پی به وجود «رستاخیز و قیامت» می بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می شود، و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی است بر سوگند اول.

(آیه ۳) - سپس در این آیه به عنوان یک استفهام انکاری می‌افزاید: «آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟» (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ).

(آیه ۴) - «آری! قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم» (بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسْوِيَ بَنَانَهُ).

این تعبیر می‌تواند اشاره لطیفی به خطوط سر انگشت انسانها باشد که می‌گویند کمتر انسانی در روی زمین پیدا می‌شود که خطوط سر انگشت او با دیگری یکسان باشد.

(آیه ۵) - در این آیه به یکی از علل حقیقی انکار معاد اشاره کرده، می‌فرماید: انسان شک در معاد ندارد «بلکه او می‌خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند!» (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ).

او می‌خواهد از طریق انکار معاد، کسب آزادی برای هرگونه هوسرانی و ظلم و بیدادگری و گناه بنماید، هم وجدان خود را از این طریق اشباع کاذب کند، و هم در برابر خلق خدا مسؤولیتی برای خود قائل نباشد.

(آیه ۶) - و لذا به دنبال آن می‌افزاید: «می‌پرسد قیامت کی خواهد بود؟!» (يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ).

آری! او برای گریز از مسؤولیتها استفهام انکاری درباره وقت قیامت می‌کند، تا راه را برای فجور خود بگشاید.

«محکمه وجدان» یا قیامت صغری! از قرآن مجید به خوبی استفاده می‌شود که روح و نفس انسانی دارای سه مرحله است:

۱ - «نفس اماره» یعنی روح سرکش که پیوسته انسان را به زشتیها و بدیها دعوت می‌کند، و شهوات و فجور را در برابر او زینت می‌بخشد.

۲ - «نفس لوامه» که در آیات مورد بحث به آن اشاره شد، روحی است بیدار و نسبتاً آگاه، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته گاه لغزش پیدامی‌کند. و در دامان گناه می‌افتد اما کمی بعد بیدار می‌شود و توبه می‌کند و به مسیر سعادت بازمی‌گردد.

این همان چیزی است که از آن به عنوان «وجدان اخلاقی» یاد می‌کنند، در بعضی از انسانها بسیار قوی و نیرومند است و در بعضی بسیار ضعیف و ناتوان ولی به هر حال در هر انسانی وجود دارد.

۳- «نفس مطمئنه» یعنی روح تکامل یافته‌ای که به مرحله اطمینان رسیده، نفس سرکش را رام کرده، و به مقام تقوای کامل و احساس مسؤولیت رسیده که دیگر به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست.

به هر حال این «نفس لوامه» چنانکه گفتیم رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک یا بد، بلافاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می‌گردد و به حساب و کتاب او می‌رسد.

این دادگاه عجیب درونی شباهت عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد:

۱- قاضی و شاهد و مجری حکم در حقیقت در اینجا یکی است همانطور که در قیامت چنین است: «خداوندا! تو از اسرار پنهان و آشکار آگاهی و تو در میان بندگان قضاوت خواهی کرد» (زمر/۴۶).

۲- این دادگاه وجدان توصیه و رشوه و پارتی و پرونده‌سازی رایج بشری را نمی‌پذیرد، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می‌خوانیم: «از آن روز بترسید که هیچ‌کس به جای دیگری مجازات نمی‌شود، و نه شفاعتی پذیرفته می‌گردد، و نه فدیة و رشوه‌ای، و نه یاری می‌شوند» (بقره/۴۸).

۳- محکمه وجدان مهمترین و قطورترین پرونده‌ها را در کوتاهترین مدت رسیدگی کرده، حکم نهائی را صادر می‌کند، همانطور که درباره دادگاه رستاخیز نیز می‌خوانیم: «خداوند حکم می‌کند و حکم او رد و نقض نمی‌شود و حساب او سریع است» (رعد/۴۱).

۴- مجازات و کیفرش برخلاف مجازاتهای دادگاههای رسمی این جهان، نخستین جرقه‌هایش در اعماق دل و جان افروخته می‌شود، و از آنجا به بیرون سرایت می‌کند، نخست روح انسان را می‌آزارد، سپس آثارش در جسم، و چهره آشکار می‌شود، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می‌خوانیم: «آتش برافروخته

الهی که از قلبها زبانه می‌کشد!» (همزه/۶ و ۷).

۵- این دادگاه وجدان چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد بلکه معلومات و آگاهیهای خود انسان متهم را به عنوان شهود به نفع یا بر ضد او می‌پذیرد، همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز ذرات وجود انسان حتی دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند چنانکه می‌فرماید: «چون به کنار آتش دوزخ برسند گوش و چشم و پوست تن آنها برضد آنها گواهی می‌دهد» (فصلت/۲۰).

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه نشانه دیگری بر فطری و بودن مسئله معاد است، زیرا چگونه می‌توان باور کرد در وجود یک انسان چنان حساب و کتاب و دادگاه مرموز و اسرارآمیزی وجود داشته باشد، اما در درون این عالم بزرگ مطلقاً حساب و کتاب و دادگاه و محکمه‌ای وجود نداشته باشد، این باورکردنی نیست. (آیه ۷) - در آیه قبل سخن به سؤالی که منکران رستاخیز درباره قیامت داشتند منتهی شد.

در این آیه، نخست به حوادث قبل از رستاخیز یعنی؛ تحول عظیمی که در دنیا پیدا می‌شود و نظام آن متلاشی می‌گردد اشاره کرده، می‌فرماید: «در آن هنگام که چشمها از شدت وحشت به گردش درآید» (فَاِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ).

(آیه ۸) - «و ماه بی نور گردد» (وَ خَسَفَ الْقَمَرُ).

(آیه ۹) - «و خورشید و ماه یکجا جمع شوند» (وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ).

در مورد جمع ماه و خورشید این احتمال وجود دارد که ماه تدریجاً تحت تأثیر جاذبه خورشید به آن نزدیک و سرانجام به سوی آن جذب و جمع می‌شود، و هر دو بی فروغ می‌گردند.

در آیه ۱ سوره تکویر می‌فرماید: «اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ؛ هنگامی که خورشید تاریک گردد» و می‌دانیم نور ماه از خورشید است، هنگامی که خورشید تاریک شود ماه نیز تاریک می‌گردد. در نتیجه کره زمین در ظلمت و تاریکی و وحشتناکی فرومی‌رود.

(آیه ۱۰) - به این ترتیب با یک انقلاب و تحول عظیم، جهان پایان می‌یابد

سپس با تحول عظیم دیگری (با نفخه صور دوم که نفخه حیات است) رستاخیز

انسانها آغاز می‌گردد «آن روز انسان می‌گوید: راه فرار کجاست!» (يَقُولُ الْإِنْسَانُ يُؤْمِنُ أَيَّنَ الْمَفْرِئِ).

آری! انسانهای کافر و گنهکار که روز قیامت را تکذیب می‌کردند آن روز از شدت خجالت و شرم پناهگاهی می‌جویند، و از سنگینی بار گناه و ترس از عذاب راه فرار می‌طلبند.

(آیه ۱۱) - ولی به زودی به آنها گفته می‌شود: «هرگز چنین نیست، راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد» (كَلَّا لَا وَزَرَ).

(آیه ۱۲) - «آن روز فرارگاه نهائی تنها به سوی پروردگار تو است» (إِلَىٰ رَبِّكَ يُؤْمِنُ الْمُسْتَقَرُّ).

(آیه ۱۳) - سپس می‌افزاید: «در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده آگاه می‌کنند» (يُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ بِمَا قَدَّمَ وَآخَرَ).

منظور از این دو تعبیر اعمالی است که در حیات خود از پیش فرستاده، یا آثاری که بعد از مرگ از او باقیمانده، اعم از سنت نیک و بد که در میان مردم گذاشته و به آن عمل می‌کنند و حسنات و سیئاتش به او می‌رسد، و یا کتاب و نوشته‌ها، و بناهای خیر و شر، و فرزندان صالح و ناصالح، که آثارش به او می‌رسد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آمده است که فرمود: «در آن روز به انسان خبر می‌دهند آنچه از خیر و شر را مقدم داشته، و آنچه مؤخر نموده است، از سنتهایی که از خود به یادگار گذارده، تا کسانی که بعد از او می‌آیند به آن عمل کنند، اگر سنت بدی بوده به اندازه گناه عمل‌کنندگان بر او خواهد بود، بی‌آنکه چیزی از گناه آنان بکاهد، و اگر سنت خیری بوده همانند پاداشهای آنها برای او خواهد بود بی‌آنکه چیزی از اجر آنها کاسته شود».

(آیه ۱۴) - در این آیه می‌افزاید: گرچه خداوند و فرشتگان او، انسان را از تمام اعمالش آگاه می‌کنند، ولی نیازی به این اعلام نیست، «بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است» (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ). و خود و اعضایش در آن روز بزرگ شاهد و گواه او هستند.

(آیه ۱۵) - «هرچند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد» (وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ).

این آیات در حقیقت همان چیزی را می‌گویند که در آیات دیگر قرآن درباره گواهی اعضای انسان بر اعمال او آمده است، مانند آیه ۲۰ سوره فصلت که می‌گوید: «گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به آنچه انجام می‌دادند گواهی می‌دهند». بنابراین، در آن دادگاه بزرگ قیامت بهترین گواه بر اعمال انسان، خود اوست، چرا که او از همه بهتر از وضع خویشتن آگاه است.

این آیات عالم دنیا را نیز شامل می‌شود، در اینجا نیز مردم از حال خود آگاهند، هرچند گروهی با دروغ و پشت هم اندازی و ظاهرسازی و ریاکاری چهره واقعی خویش را مکتوم می‌دارند.

(آیه ۱۶) - جمع و حفظ قرآن برعهده ماست!

این آیه و سه آیه بعد از آن به منزله جمله معترضه‌ای است که گاه گوینده در لابلای سخن خویش می‌آورد.

خداوند موقتاً رشته سخن درباره قیامت و احوال مؤمنان و کافران را رها کرده، و تذکر فشرده‌ای به پیامبرش درباره قرآن می‌دهد، می‌فرماید: «زیانت را به خاطر عجله برای خواندن آن [=قرآن] حرکت مده» (لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ). در تفسیر این آیه، تفسیر معروفی است که از ابن عباس در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است، و آن این که پیامبر ﷺ به خاطر عشق و علاقه شدیدی که به دریافت و حفظ قرآن داشت، هنگامی که پیک وحی، آیات را بر او می‌خواند، همراه او زبان خود را حرکت می‌داد و عجله می‌کرد، خداوند او را نهی فرمود که این کار را مکن، خود ما آن را برای تو جمع می‌کنیم.

(آیه ۱۷) - سپس می‌افزاید: «چرا که جمع کردن و خواندن آن برعهده ماست»! و این کار به وسیله پیک وحی انجام می‌شود (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ). (آیه ۱۸) - «هرگاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن» (فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ).

(آیه ۱۹) - «سپس بیان (و توضیح) آن (نیز) برعهده ماست» (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ).

بنابراین هم جمع قرآن، و هم تلاوت آن بر تو، و هم تبیین و تفصیل معانی آن هر سه برعهده ماست، به هیچ وجه نگران مباش، آن کس که این وحی را نازل کرده، در تمام مراحل حافظ آن است.

این آیات در ضمن بیانگر اصالت قرآن، و حفظ آن از هرگونه تحریف و دگرگونی است، چراکه خداوند وعده جمع و تلاوت و تبیین آن را داده است.

(آیه ۲۰) - در اینجا بار دیگر به ادامه بحثهای مربوط به معاد باز می‌گردد، و ویژگیهای دیگری را از قیامت، و همچنین علل انکار معاد را بیان می‌کند. می‌فرماید: «چنین نیست که شما می‌پندارید (و دلایل معاد را کافی نمی‌دانید) بلکه شما این دنیای زودگذر را دوست دارید» و هوسرانی بی‌قید و شرط را (كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ).

(آیه ۲۱) - «و (به همین دلیل) آخرت را رها می‌کنید» (وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ). دلیل اصلی انکار معاد شک در قدرت خداوند و جمع‌آوری «عظام رمسیم» و خاکهای پراکنده نیست، بلکه علاقه شدید شما به دنیا، و شهوات و هوسهای سرکش سبب می‌شود که هرگونه مانع و رادعی را از سر راه خود بردارید، و از آنجا که پذیرش معاد و امر و نهی الهی، موانع و محدودیتهای فراوانی بر سر این راه ایجاد می‌کند، لذا به انکار اصل مطلب برمی‌خیزید، و آخرت را بکلی رها می‌سازید.

دو آیه فوق در حقیقت تأکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت که می‌فرمود: بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ • يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

(آیه ۲۲) - چهره‌های خندان و چهره‌های عبوس در صحنه قیامت!

سپس به بیان حال مؤمنان نیکوکار، و کافران بدکار، در آن روز پرداخته، چنین می‌گوید: «در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ).

(آیه ۲۳) - این از نظر پاداشهای مادی، و اما در مورد پاداشهای روحانی آنها می‌فرماید: «و به پروردگارش می‌نگرد!» (إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ).

نگاهی با چشم دل و از طریق شهود باطن، نگاهی که آنها را مجذوب آن ذات بی مثال، و آن کمال و جمال مطلق می کند.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که اهل بهشت وارد بهشت می شوند خداوند می فرماید: چیز دیگری می خواهید بر شما بیفزایم؟

آنها می گویند: (پروردگارا! همه چیز به ما داده ای) آیا روی ما را سفید نکردی؟ آیا ما را وارد بهشت نمودی؟ و رهائی از آتش نبخشیدی؟

در این هنگام حجابها کنار می رود (و خداوند را با چشم دل مشاهده می کنند) و در آن حال چیزی محبوبتر نزد آنان از نگاه به پروردگارشان نیست».

(آیه ۲۴) - و در نقطه مقابل این گروه مؤمنان «صورتیابی، عبوس و درهم کشیده است» (وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِآسِرَةٍ).

آنها وقتی که نشانه های عذاب را می نگرند، و نامه های اعمال خویش را خالی از حسنات و مملو از سیئات، مشاهده می کنند، سخت پریشان و محزون و اندوهگین می شوند، و چهره درهم می کشند.

(آیه ۲۵) - «زیرا می داند عذابی در پیش دارد که پشت را درهم می شکند» (تَنْظُرٌ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ).

این تعبیر کنایه از انواع مجازاتهای سنگینی است که در دوزخ در انتظار این گروه است، این گروه انتظار عذابهای کمرشکن را می کشند در حالی که گروه سابق در انتظار رحمت پروردگار، و آماده لقای محبوبند اینها بدترین عذاب را دارند، و آنها برترین نعمت جسمانی و موهبت و لذت روحانی را.

(آیه ۲۶) - در ادامه بحثهای مربوط به جهان دیگر و سرنوشت مؤمنان و کافران، در اینجا سخن از لحظه دردناک مرگ است که در نتیجه ای است به سوی جهان دیگر.

می فرماید: «چنین نیست (که انسان می پندارد، او ایمان نمی آورد) تا موقعی که جان به گلوگاهش برسد» (كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ).

آن روز است که چشم برزخی او باز می شود، حجابها کنار می رود، نشانه های عذاب و کیفر را می بیند، و به اعمال خود واقف می شود، و در آن لحظه ایمان

می آورد، ولی ایمانی که هرگز مفید به حال او نخواهد بود.

(آیه ۲۷) - در این هنگام اطرافیان او سراسیمه و دستپاچه به دنبال راه نجاتی می گردند «وگفته می شود: آیا کسی هست که (این بیمار را از مرگ) نجات دهد؟» (وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ).

این سخن را از روی عجز و یأس و بیچارگی می گویند، در حالی که می دانند کار از کار گذشته است، و از دست طیب نیز کاری ساخته نیست.

(آیه ۲۸) - در این آیه به یأس کامل «محتضر» اشاره کرده، می گوید: در این حال او از زندگی بطور مطلق مأیوس شده «و به جدائی از دنیا یقین پیدا کند» (وَوَظَنَّا أَنَّهُ الْفِرَاقُ).

(آیه ۲۹) - «و ساق پاها (از سختی جان دادن) به هم پیچد» (وَأَلْتَمَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ).

این به هم پیچیدگی، یا به خاطر شدت ناراحتی جان دادن است، یا در نتیجه از کار افتادن دست و پا و برچیده شدن روح، از آنها.

* لحظه دردناک مرگ! از قرآن به خوبی استفاده می شود لحظه مرگ، لحظه سخت و دردناکی است ولی از روایات اسلامی استفاده می شود که این لحظه بر مؤمنان راستین آسان می گذرد، در حالی که برای افراد بی ایمان سخت دردناک است. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مرگ نسبت به مؤمن همچون عطر بسیار خوشبوئی است که آن را می بوید و حالتی شبیه خواب به او دست می دهد، و درد و رنج بکلی از او قطع می شود! و نسبت به کافر مانند گزیدن افعی ها و عقرب ها و یا شدیدتر از آن است!»

(آیه ۳۰) - در این آیه، می فرماید: «مسیر (همه خلایق) در آن روز به سوی (دادگاه) پروردگار توست» (إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ).

آری! همه به سوی او باز می گردند و در دادگاه عدل او حاضر می شوند و تمام خطوط به او منتهی خواهد گشت.

این آیه هم تأکیدی بر مسأله معاد و رستاخیز عمومی بندگان است، و هم

می‌تواند اشاره‌ای به جهت‌گیری حرکت تکاملی خلاق به سوی ذات پاک او که ذاتی است بی‌نهایت از هر جهت، بوده باشد.

(آیه ۳۱) - در ادامه بحثهای مربوط به «مرگ» و نخستین گام در سفر آخرت که در آیات گذشته آمده، در اینجا از خالی بودن دست کافران از توشه این مسافرت سخن می‌گوید، می‌فرماید: «(در آن روز گفته می‌شود): او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند» (فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى).

(آیه ۳۲) - «بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد» (وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى).

(آیه ۳۳) - در این آیه می‌افزاید: «سپس به سوی خانواده خود بازگشت، در حالی که متکبرانه قدم برمی‌داشت» (ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى).

او به گمان این‌که با بی‌اعتنائی و تکذیب پیامبر ﷺ و آیات الهی، پیروزی مهمی به دست آورده، از باده غرور سرمست بود، و به سراخ خانواده خود می‌آمد تا طبق معمول مسائل افتخارآمیز را که در خارج خانه رخ داده برای آنها بازگو کند، حتی راه رفتن و حرکت اعضای پیکرش همگی بیانگر این کبر و غرور بود.

(آیه ۳۴) - سپس این‌گونه افراد بی‌ایمان را مخاطب ساخته، و به‌عنوان تهدید می‌گوید: با این اعمال «عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر!» (أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ).

(آیه ۳۵) - «سپس عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر!» (ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ).

در روایات آمده است که رسول خدا ﷺ دست ابوجهل را گرفت (و طبق بعضی از روایات گریبان او را گرفت) و فرمود: «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» ابوجهل گفت: «مرا به چه تهدید می‌کنی، نه تو می‌توانی و نه پروردگارت

می‌تواند به من زیانی برساند، من قدرتمندترین افراد این سرزمین هستیم!»

اینجا بود که همین جمله‌ها بر پیامبر ﷺ به صورت آیات قرآنی نازل شد.

(آیه ۳۶) - خدائی که انسان را از نطفه بی‌ارزشی آفرید...!

در اینجا به دو استدلال جالب درباره معاد می‌پردازد که یکی از طریق بیان

«هدف آفرینش» و حکمت خداوند است، و دیگری از طریق بیان «قدرت» او به استناد تحول و تکامل نطفه انسان در مراحل مختلف عالم جنین.

در مرحله اول می فرماید: «آیا انسان گمان می کند که بی هدف رها می شود؟! (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى).

منظور از «انسان» در این آیه همان انسانی است که منکر معاد و رستاخیز می باشد، آیه می گوید: او چگونه باور می کند خداوند این جهان پنهان را، با این عظمت، و این همه شگفتیها، برای انسان بیافریند، ولی در آفرینش انسان هدفی نباشد؟ چگونه می توان باور کرد، که هر عضوی از اعضای انسان برای هدف خاصی آفریده شده باشد ولی برای مجموع وجود او هیچ هدفی در کار نباشد.

(آیه ۳۷) - سپس به بیان دلیل دوم پرداخته، می افزاید: «آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود!» (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى).

(آیه ۳۸) - «سپس (این مرحله را پشت سرگذارد) و به صورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت» (ثُمَّ كَانَتْ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى).

(آیه ۳۹) - باز در این مرحله متوقف نماند «واز او دو زوج مرد و زن آفرید» (فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى).

(آیه ۴۰) - آیا کسی که نطفه کوچک و بی ارزش را در ظلمتکده رحم مادر، هر روز آفرینش جدیدی می بخشد، و لباس تازه ای از حیات زندگی در تن او می کند، و چهره نوینی به او می دهد، تا سرانجام انسان مذکر یا مؤنث کاملی می شود و از مادر متولد می گردد «آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟! (أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى).

این بیان در حقیقت در مقابل منکرانی است که در مسأله معاد جسمانی غالباً دم از محال بودن می زدند، و امکان بازگشت به زندگی را بعد از مردن و خاک شدن نفی می کردند.

«پایان سوره قیامت»

سوره دهر (انسان) [۷۶]

این سوره در «مدینه» نازل شده و ۳۱ آیه دارد

محتوای سوره: این سوره از یک نظر به پنج بخش تقسیم می‌شود:
در بخش اول از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه «امشاج» (مختلط) و سپس هدایت و آزادی اراده او سخن می‌گوید.
در بخش دوم سخن از پاداش ابرار و نیکان است که شأن نزول خاصی در مورد اهل بیت علیهم‌السلام دارد که به آن اشاره خواهد شد.
در بخش سوم: دلائل استحقاق این پاداشها را در جمله‌هایی کوتاه و مؤثر بازگو می‌کند.
در بخش چهارم به اهمیت قرآن، و طریق اجرای احکام آن، و راه پرفراز و نشیب خودسازی اشاره شده.
و در بخش پنجم سخن از حاکمیت مشیت الهی (در عین مختار بودن انسان) به میان آمده است.
برای این سوره نامهای متعددی است که مشهورترین آنها سوره «انسان» و سوره «دهر» و سوره «هَلْ آتَى» است که هرکدام از آنها از یکی از کلمات اوائل سوره گرفته شده، هرچند در روایاتی که بعداً در فضیلت سوره می‌خوانیم تنها از «هَلْ آتَى» یاد شده است.
فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است: «کسی که

سوره هل اتی را بخواند پاداش او بر خداوند بهشت و لباسهای بهشتی است». و در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده که «یکی از پادشاهای کسی که سوره هل اتی را در هر صبح پنجشنبه بخواند این است که در قیامت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد بود».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - با این که بیشترین بحثهای این سوره پیرامون قیامت و نعمتهای بهشتی است، ولی در آغاز آن سخن از آفرینش انسان است چرا که توجه به این آفرینش زمینه ساز توجه به قیامت و رستاخیز است، می فرماید: «آیا (چنین نیست که) زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود!» (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا).

منظور از «انسان» در اینجا نوع انسان است، و عموم افراد بشر را شامل می شود. (آیه ۲) - بعد از این مرحله، نوبت آفرینش انسان، و موجود قابل ذکر شدن است. می فرماید: «ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می آزمائیم، (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم» (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا).

آفرینش انسان از «نطفه مخلوط» ممکن است اشاره به اختلاط نطفه مرد و زن و ترکیب «اسپرم» و «اوول» بوده باشد همان گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام اجمالاً به آن اشاره شده است.

یا اشاره به استعدادهای مختلفی که در درون نطفه از نظر عامل وراثت از طریق ژنها و مانند آن وجود دارد، و یا اشاره به اختلاط مواد مختلف ترکیبی نطفه است، چرا که از دهها ماده مختلف تشکیل یافته، و یا اختلاط همه اینها با یکدیگر. معنی اخیر از همه جامعتر و مناسبتر است.

جمله «نَبْتَلِيهِ» اشاره به رسیدن انسان به مقام «تکلیف و تعهد و مسؤولیت و آزمایش و امتحان» است و از آنجا که «آزمایش و تکلیف» بدون «آگاهی» ممکن

نیست، در آخر آیه اشاره به ابزار شناخت و چشم و گوش می‌کند که در اختیار انسانها قرار داده است.

(آیه ۳) - و از آنجا که تکلیف و آزمایش انسان علاوه بر مسأله آگاهی و ابزار شناخت نیاز به دو عامل دیگر یعنی «هدایت» و «اختیار» دارد - این آیه به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس» (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا).

«هدایت» در اینجا معنی وسیع و گسترده‌ای دارد که هم هدایت «تکوینی» را شامل می‌شود و هم هدایت «فطری» و هم «تشریحی» را هرچند سوق آیه بیشتر روی هدایت تشریحی است.

(آیه ۴) - در این آیه، اشاره کوتاه و پرمعنائی به سرنوشت کسانی که راه کفر و کفران را می‌پویند کرده، می‌فرماید: «ما برای کافران زنجیرها و غلها و شعله‌های سوزان آتش آماده کرده‌ایم» (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ أَغْلَالًا وَسَعِيرًا). ذکر غل و زنجیر، و سپس شعله‌های سوزان آتش بیانگر مجازات عظیم این گروه است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده، و عذاب و اسارت در آن جمع است.

آیه ۵ - شأن نزول: سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر ﷺ

ابن عباس می‌گوید: «حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند، و به علی علیه السلام گفتند: ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی.

علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضه که خادمه آنها بود نذر کردند که اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند.

چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند علی علیه السلام سه من جو قرض نمود، و فاطمه علیها السلام یک سوم آن را آرد کرد، و نان پخت، هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله؛ سلام بر شما ای خاندان محمد! مستمندی از مستمندان مسلمین هستیم، غذایی به من بدهید».

آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند، و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی که غذائی را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند).

در سومین روز اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد باز سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد علی علیه السلام دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را مشاهده کرد دید از شدت گرسنگی می لرزند! فرمود: این حالی را که در شما می بینم برای من بسیار گران است، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد هنگامی که وارد خانه فاطمه علیها السلام شد دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده، و چشمهایش به گودی نشسته، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد؛ در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید، سپس سوره «هَلْ أَتَى» را بر او خواند.

بعضی گفته اند که از آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ» تا آیه «كُلَّانَ سَعَيْكُمْ مَشْكُورًا» که مجموعاً هیجده آیه است در این موقع نازل گشت.

آنچه را در بالا آوردیم نص حدیثی است که با کمی اختصار در «الغدیر» آمده است، و در همان کتاب از ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنت نام می برد که این حدیث را در کتابهای خود آورده اند.

به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است.

و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا مجموع این سوره، در ماجرای فوق نازل شده است و همگی بدون استثناء در کتب تفسیر یا حدیث روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضائل مهم علی علیه السلام و فاطمه زهرا و فرزندانشان علیهم السلام آورده اند.

تفسیر: پاداش عظیم ابرار! در آیات گذشته بعد از آن که انسانها را به دو گروه «شاکر» و «کفور» یا شکرگزار و کفرانکننده تقسیم کرد، اشاره کوتاهی به مجازات و کیفر سخت کفرانکنندگان آمده بود، در اینجا به سراغ پاداشهای شکرگزاران و ابرار (نیکان و پاکان) می رود، و نکات جالبی در این زمینه یادآوری می کند، نخست می فرماید: «به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است» (إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا).

آیه فوق نشان می دهد که این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می برد، و هم شامه.

(آیه ۶) - سپس به سرچشمه ای که این جام شراب طهور از آن پر می شود اشاره کرده، می افزاید: «از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند، واز هر جا بخواهند آن را جاری می سازند!» (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا). آری! این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عبادالله است که هر جا اراده کنند از همانجا سر برمی آورد، و جالب این که در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که در توصیف آن فرمود: «این چشمه ای است در خانه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که از آنجا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می شود».

آری! همان گونه که در دنیا چشمه های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می شود، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است چشمه شراب طهور الهی از همین بیت وحی می جوشد، و شاخه های آن به خانه های مؤمنان سرازیر می گردد! و با نوشیدن از این شراب هرگونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می شویند.

(آیه ۷) - در آیات بعد به ذکر اوصافی اعماق که «ابرار» و «عبادالله» دارند، پرداخته، با ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آنها را نسبت به این همه نعمتهای بی مانند توضیح داده، می فرماید: «آنها به نذر خود وفا می کنند» (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ). «و از روزی که شر و عذابش گسترده است بیمناکند» (وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا).

ترس آنها از شرّ آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مسأله معاد، و احساس مسؤولیت شدید در برابر فرمان الهی است.

(آیه ۸) - سپس به ذکر سومین عمل شایسته آنها پرداخته، می‌گوید: «و غذای (خود) را با این‌که به آن علاقه (و نیاز) دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند» (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا).

اطعام کردن آنها ساده نیست، بلکه توأم با ایثار در هنگام نیاز شدید است، و از سوی دیگر اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان را از «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» شامل می‌شود، و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است. ضمناً از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که یکی از بهترین اعمال، اطعام محرومین و نیازمندان است، نه تنها نیازمندان مسلمان که اسیران بلاد شرک نیز تحت پوشش این دستور اسلامی قرار گرفته، تا آنجا که اطعام آنها یکی از کارهای برجسته «ابرار» شمرده شده است.

(آیه ۹) - این آیه چهارمین عمل برجسته ابرار را اخلاص می‌شمرد، و می‌فرماید: آنها می‌گویند: «ما شمارا تنها به خاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم» (إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا). این برنامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آنها نیست و اصولاً در اسلام ارزش عمل به خلوص نیت است، وگرنه اعمالی که انگیزه‌های غیرالهی داشته باشد، هیچ‌گونه ارزش معنوی و الهی ندارد.

(آیه ۱۰) - و در آخرین توصیف «ابرار» می‌فرماید: آنها می‌گویند: «ما از پروردگاران خائفیم از آن روز که عبوس و سخت است» (إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا).

تعبیر از روز قیامت به روز «عبوس» (سخت) با این‌که عبوس از صفات انسان است و به کسی می‌گویند که قیافه‌اش را درهم کشیده، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آنقدر حوادث آن روز سخت و ناراحت‌کننده است

که نه تنها انسانها در آن روز عبوسند بلکه گوئی خود آن روز نیز عبوس است.

(آیه ۱۱) - در این آیه، به نتیجهٔ اجمالی اعمال نیک و نیات پاکی که «ابرار» دارند اشاره کرده، می‌فرماید: به‌خاطر این عقیده و عمل «خداوند آنان را از شرّ آن روز ننگه می‌دارد و آنها را می‌پذیرد در حالی که غرق شادی و سرورند» (فَوْقَهُمُ اللَّهُ شَرُّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقِيَهُمْ نَصْرَةٌ وَسُرُورًا).

بنابراین، اگر در دنیا به‌خاطر احساس مسؤولیت از آن روز بیمناک بودند، خداوند در عوض آنها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می‌کند.

(آیه ۱۲) - پادشاهای عظیم بهشتی! بعد از اشارهٔ اجمالی در آیات گذشته به نجات «ابرار و نیکان» از عذابهای دردناک روز قیامت، و رسیدن آنها به لقای محبوب، در اینجا به شرح این نعمتهای بهشتی پرداخته، حداقل پانزده نعمت را در طی این آیات برمی‌شمرد:

نخست از مسکن و لباس این بهشتیان سخن می‌گوید، می‌فرماید: خداوند «در برابر صبرشان بهشت و لباسهای حریر بهشتی را به آنها پاداش می‌دهد» (وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا).

نه تنها در این آیه، که در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت تصریح شده که پادشاهای قیامت در مقابل صبر و شکیبائی انسان است - صبر در طریق اطاعت، صبر در برابر معصیت، و صبر و استقامت در برابر مشکلات و مصائب.

در آیهٔ ۲۴ سورهٔ رعد می‌خوانیم، فرشتگان به بهشتیان چنین خوشامد می‌گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ؛ درود بر شما به‌خاطر صبر و استقامتی که داشتید.

(آیه ۱۳) - سپس می‌افزاید: «این در حالی است که در بهشت بر تختهای زیبا تکیه کرده‌اند نه آفتاب را در آنجا می‌بینند، و نه سرما را» (مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا).

نه این‌که خورشید و ماه در آنجا وجود نداشته باشد، بلکه تابش ناراحت‌کنندهٔ خورشید وجود ندارد، با وجود سایه‌های درختان بهشتی.

«آلوسی» مفسر معروف اهل سنت در «روح المعانی» در حدیثی از ابن عباس

چنین نقل می‌کند: «هنگامی که بهشتیان در بهشت هستند ناگهان نوری همچون نور آفتاب مشاهده می‌کنند که صحنه بهشت را روشن ساخته، بهشتیان به رضوان (فرشته مأمور بهشت) می‌گویند: این نور چیست با این‌که پروردگار ما فرموده: «در بهشت نه آفتاب را می‌بینند و نه سرما را»؟

او در پاسخ می‌گوید: «این نور خورشید و ماه نیست، ولی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام خندان شده‌اند و بهشت از نور دندانان روشن گشته است!»
 (آیه ۱۴) - در ادامه این نعمتها می‌افزاید: «و در حالی است که سایه‌های درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده، و چیدن میوه‌هایش بسیار آسان است» (وَذَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا).

نه مشکلی وجود دارد، نه خاری در دست می‌رود، و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه‌هاست!

(آیه ۱۵) - در این آیه به توضیح قسمتی از چگونگی پذیرائی از این میهمانان بهشتی خدا و وسائل پذیرائی آنها، و پذیرائی‌کنندگان پرداخته، می‌فرماید: «و در گرداگرد آنها ظرفهای سیمین و قدحهای بلورین می‌گردانند» پر از بهترین غذاها و نوشیدنیها (وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِانِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا).
 (آیه ۱۶) - «ظرفهای بلورینی از نقره! که آنها را به اندازه مناسب آماده کرده‌اند» (قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا).

در این ظرفها انواع غذاهای بهشتی، و در آن قدحهای بلورین انواع نوشیدنیهای لذت‌بخش و نشاط‌آفرین، به مقداری که می‌خواهند و علاقه دارند موجود است، و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرد آنها دور می‌زنند و به آنها عرضه می‌کنند.

(آیه ۱۷) - سپس می‌افزاید: «و در آنجا از جامه‌های سیراب می‌شوند که لبریز از شراب طهوری آمیخته با زنجبیل است» (وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْجَانًا زَنْجَبِيلًا). بسیاری از مفسران تصریح کرده‌اند که عرب جاهلی از شرابهائی که آمیخته با زنجبیل بود لذت می‌برد زیرا که تندی مخصوصی به شراب می‌داد، و قرآن در اینجا از جامه‌های سیخن می‌گوید که شراب طهورش با زنجبیل آمیخته است، ولی بدیهی

است میان این شراب و آن شراب تفاوت از دنیا تا آخرت است!

(آیه ۱۸) - سپس می‌افزاید: این جامها «از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است» پر می‌شود (عَيْنًا فِيهَا تُسْمَى سَلْسَبِيلًا).
«سَلْسَبِيل» نوشیدنی بسیار لذیذی را می‌گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می‌شود و کاملاً گواراست.

(آیه ۱۹) - سپس از پذیرائی کنندگان این بزم پرسرور که در جوار رحمت حق در بهشت برین برپا می‌شود سخن به میان آورده، می‌گوید: «و برگردشان (برای پذیرائی) نوجوانانی جاودانی می‌گردند که هرگاه آنها را ببینی گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند!» (وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا).
هم خودشان در بهشت جاودانی هستند، و هم طراوت و زیبایی و نشاط جوانی آنها جاودانی است، و هم پذیرائی کردن آنان.

تعبیر به «لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا» (مرواریدهای پراکنده) اشاره‌ای است به زیبایی و صفا و درخشندگی و جذابیت آنها، و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی.
(آیه ۲۰) - و از آنجا که نعمتهای جهان دیگر به وصف نمی‌آید - هر قدر الفاظ گویا و رسا باشد - در این آیه به صورت سربسته می‌افزاید: «و هنگامی که آنجارا ببینی نعمتها و ملک عظیمی را می‌بینی!» (وَإِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا).
(آیه ۲۱) - تا اینجا به قسمتی از نعمتهای بهشتی از قبیل «مساکن» و «تختها» و «سایه‌ها» و «میوه‌ها» و «نوشیدنیها» و «ظرفها» و «گروه پذیرائی کنندگان» اشاره شد، اکنون نوبت و سائل تزئینی بهشتیان است.

می‌فرماید: «براندام آنها لباسهایی است از حریر نازک سبزرنگ، و از دیبای ضخیم» (عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ).
سپس می‌افزاید: «و با دستبدهائی از نقره آراسته‌اند» (وَحُلُّوْا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ).
نقره‌هائی شفاف که همچون بلور می‌درخشد، و از یاقوت و درّ و مروارید زیباتر است.

و سرانجام در پایان آیه به عنوان آخرین و مهمترین نعمت از این سلسله

نعمتها می فرماید: «و پروردگارشان شراب طهور به آنان می نوشاند» (وَسَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: این شراب «قلب و جان آنها را از همه چیز جز خداوند پاک می کند».

و از حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده استفاده می شود که چشمه شراب طهور بر در بهشت قرار دارد: «جرعه ای از این شراب طهور به آنها داده می شود و خدا به وسیله آن قلوب آنها را از حسد (و هرگونه صفات رذیله) پاک می سازد».

(آیه ۲۲) - و در این آیه، آخرین سخن را در این زمینه بیان کرده، می فرماید: از سوی خدا به آنها گفته می شود: «این پاداش شماست، و سعی و تلاش شما (در طریق اطاعت فرمان حق) مورد قدردانی است» (إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا).

مبادا کسی تصور کند که این مواهب و پاداشهای عظیم را بی حساب می دهند، اینها همه جزای سعی و عمل و پاداش مساجدتها و خودسازها و چشم پوشی از گناه است.

(آیه ۲۳) - پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا

آیات این سوره از آغاز تاکنون درباره خلقت انسان و سپس معاد و رستاخیز او سخن می گفت، در اینجا روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، دستورات مؤکدی برای هدایت انسانها و صبر و مقاومت در این راه به او می دهد، در واقع این آیات راه وصول به آن همه نعمتهای بی مانند را نشان داده است که تنها از طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبری چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و الهام گرفتن از دستورات او امکان پذیر است. نخست می فرماید: «مسلماً ما قرآن را بر تو نازل کردیم» (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا).

(آیه ۲۴) - سپس پنج دستور مهم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دهد که نخستین آن دعوت به صبر و استقامت است، می فرماید: «سپس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکبیا (و با استقامت) باش» (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ).

از مشکلات و موانع راه و کثرت دشمنان و سرسختی آنها ترس و هراسی به خود راه مده، و همچنان به پیش حرکت کن.

و در دومین دستور، پیامبر ﷺ را از هرگونه سازش با منحرفان برحذر داشته، می‌گوید: «وَأَزْهِجْ كُنْهَكَارَ يَا كَافِرِي أَزْأَنَانَ اطَاعَتِ مَكْنِ» (وَلَا تُطْعِمْنَهُمْ إِنَّمَا أَوْ كَفُورًا). در حقیقت این حکم دوم تأکیدی است بر حکم اول چراکه جمعیت دشمنان تلاش می‌کردند که از طرق مختلف پیامبر ﷺ را در مسیر باطل به سازش بکشانند، چنانکه نقل شده که «عتبة بن ربیعہ» و «ولید بن مغیره» به پیامبر ﷺ می‌گفتند: از دعوت خود بازگرد، ما آنقدر ثروت در اختیار تو می‌گذاریم که راضی شوی، و زیباترین دختران عرب را به همسری تو در می‌آوریم، و پیشنهادهای دیگری از این قبیل، و پیامبر ﷺ به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر این وسوسه‌های شیطانی، یا تهدیداتی که بعد از بی‌اثر ماندن این تطمیعات عنوان می‌شود، صبر و استقامت به خرج دهد، نه تسلیم تطمیع گردد، و نه تهدید.

(آیه ۲۵) - ولی از آنجا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم کار آسانی نیست و پیمودن این راه دو توشه خاصی لازم دارد، در این آیه می‌افزاید: «وَنَامِ پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور» (وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً).

(آیه ۲۶) - «و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقدار طولانی از شب او را تسبیح گوی» (وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا).

تا در سایه آن «ذکر» و این «سجده» و «تسبیح» نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی برای مبارزه با مشکلات این راه فراهم سازی.

دو آیه فوق در حقیقت بیانگر لزوم توجه شبانه‌روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است.

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که دستورهای پنجگانه آیات فوق گرچه به صورت برنامه‌ای برای پیامبر اسلام ﷺ ذکر شده، ولی در حقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام برمی‌دارند.

آنها باید بدانند بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند لازم است صبر و استقامت پیشه کنند، و از انبوه مشکلات راه، وحشت نداشته باشند. و در مرحله بعد باید در برابر وسوسه های شیاطینی که مصداق آثم و کفورند، و با انواع حیل و تزویر سعی در منحرف ساختن رهبران و پیشوایان می کنند، تا رسالت آنها عقیم ماند، باکمال قدرت مقاومت کنند، نه فریب تطمیع را بخورند و نه واهمه ای از تهدید به خود راه دهند.

و در تمام مراحل برای کسب قدرت روحی، و نیروی اراده، عزم راسخه، و تصمیم آهنین، هر صبح و شام به یاد خدا باشند، و پیشانی را بر درگاهش بسایند، مخصوصاً از عبادتهای شبانه و راز و نیاز با او مددگیرند که اگر این امور رعایت شود پیروزی حتمی است، و اگر در پاره ای از مراحل مصیبت و شکستی رخ دهد در پرتو این اصول می توان آنها را جبران کرد، برنامه زندگی پیامبر اسلام ﷺ و دعوت و رسالت او سرمشق مؤثری برای رهروان این راه است.

(آیه ۲۷) - این یک هشدار است، و انتخاب راه با شماست!

در آیات گذشته به پیامبر ﷺ هشدار داده شده که تحت تأثیر افراد «آثم» و «کفور» (مجرم و کافر) هرگز واقع نشود.

در اینجا معرفی بیشتری از آنها کرده، می گوید: «آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را در پشت سر خود رها می کنند» و نادیده می گیرند! (إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا).

سنگین از نظر محاسبه، از نظر طول زمان و فضاحت و رسوایی.

افق افکار آنها از خور و خواب و شهوت فراتر نمی رود، و آخرین نقطه دید آنها همین لذائذ بی قید و شرط مادی است، و عجیب این که می خواهند روح بزرگ پیامبر ﷺ را نیز با همین مقیاس بسنجند.

(آیه ۲۸) - در این آیه به آنها هشدار می دهد که از نیرو و قدرت خود مغرور

نشوند که اینها را همه خدا داده، و هر زمان بخواهد بسرعت بازپس می گیرد.

می فرماید: «ما آنها را آفریدیم، و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم (به

آنها قوت و قدرت بخشیدیم) و هر زمان بخواهیم جای آنها را به گروه دیگری می‌دهیم» (نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا).

به راستی قرآن در اینجا انگشت روی نقطه حساسی گذارده، و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است از عصبهای کوچک و بزرگ که همچون طنابهای آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می‌سازد گرفته، تا رباطها و عضلات مختلف، آن‌چنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشتهای اندام انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آنها یک واحد کاملاً منسجم - که آماده انجام هرگونه فعالیت است - ساخته، اما روی هم رفته این جمله کنایه از قدرت و قوت است. این آیه در ضمن غنا و بی‌نیازی ذات پاک خدا را، از آنها، و از اطاعت و ایمانشان، روشن می‌سازد، تا بدانند اگر اصراری برای ایمان آنهاست، در حقیقت لطف و رحمتی است از ناحیه پروردگار.

(آیه ۲۹) - سپس به کل بحثهایی که در این سوره آمده است - که مجموعاً یک برنامه جامع سعادت را ارائه می‌دهد - اشاره کرده، می‌گوید: «این یک تذکر و یادآوری است، و هرکس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند» (إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا).

وظیفه ما نشان دادن راه است، نه اجبار بر انتخاب، این شما هستید که باید با عقل و درک خود، حق را از باطل تشخیص دهید، و با اراده و اختیار خود تصمیم بگیرید. این در حقیقت تأکیدی است بر آنچه در آغاز سوره گذشت که فرمود: «ما راه را به او نشان دادیم، خواه پذیرا شود و شکر این نعمت را به جا آورد، یا روی گرداند و کفران کند».

(آیه ۳۰) - و از آنجا که ممکن است افراد کوتاه فکر از تعبیر فوق نوعی تفویض و واگذاری مطلق به بندگان تصور کنند، در این آیه برای نفی این توهم می‌افزاید: «و شما هیچ چیز را نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد» (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ).

«چرا که خداوند دانا و حکیم بوده و هست» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

و این در حقیقت اثبات اصل معروف «الْأَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» است، از یکسو می‌فرماید: «خدا راه را نشان داده و انتخاب با شماست» و از سوی دیگر می‌افزاید: «انتخاب شما منوط به مشیت الهی است» یعنی؛ شما استقلال کامل ندارید بلکه قدرت و توان و آزادی اراده شما همه به خواست خدا و از ناحیه اوست، و هر زمان اراده کند می‌تواند این قدرت و آزادی را سلب کند.

به این ترتیب نه «تفویض» و واگذاری کامل است و نه «اجبار» و سلب اختیار، بلکه حقیقتی است دقیق و ظریف در میان این دو یا به تعبیر دیگر: نوعی آزادی وابسته به مشیت الهی است، که هر لحظه بخواهد می‌تواند آن را بازپس گیرد، تا هم بندگان بتوانند بار تکلیف و مسؤولیت را که رمز تکامل آنهاست بر دوش گیرند و هم خود را بی‌نیاز از خداوند تصور نکنند.

ذیل آیه که می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا** نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد چرا که علم و حکمت خدا ایجاب می‌کند بندگان را در پیمودن راه تکامل آزاد بگذارد، و گرنه تکامل اجباری و تحمیلی تکامل نیست، به علاوه علم و حکمت او اجازه نمی‌دهد که افرادی را مجبور به کار خیر و افرادی را مجبور به کار شرکند، و بعد گروه اول را پاداش دهد، و گروه دوم را مجازات کند.

(آیه ۳۱) - و سرانجام در آخرین آیه این سوره، به سرنوشت نیکوکاران و بدکاران در یک جمله کوتاه و پرمعنی اشاره کرده، می‌فرماید: خدا «هرکس را بخواهد (و شایسته بداند) در رحمتش وارد می‌کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی آماده ساخته است» **(يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعْدَاءَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا)**. جالب این‌که در آغاز آیه می‌گوید: «هرکس را بخواهد در رحمت خود وارد می‌کند» ولی در پایان آیه، عذاب را روی ظالمان متمرکز می‌سازد، و این نشان می‌دهد که مشیت او بر عذاب به دنبال مشیت انسان بر ظلم و گناه است، و به قرینه مقابله روشن می‌شود که مشیت او در رحمت نیز به دنبال اراده انسان در ایمان و عمل صالح و اجرای عدل است، و جز این از حکیم نمی‌توان انتظار داشت.

پایان سوره دهر (انسان)

سورهٔ مرسلات [۷۷]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۵۰ آیه است

محتوای سوره: بیشترین مطلبی که در این سوره مطرح شده، مسائل مربوط به قیامت و تهدید و انذار مکذبان و منکران است. و از امتیازات این سوره این است که آیه «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ؛ «وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» ده بار در آن تکرار شده، و هر بار به دنبال مطلب تازه‌ای. بعد از ذکر سوگندهائی، از قیامت و حوادث سنگین و سخت رستاخیز خبر می‌دهد.

در مرحلهٔ بعد سرگذشت غم‌انگیز اقوام گنهکار پیشین. و در مرحلهٔ سوم گوشه‌ای از ویژگیهای آفرینش انسان. و در مرحلهٔ چهارم قسمتی از مواهب الهی در زمین. و در مرحلهٔ پنجم قسمتهایی از عذاب تکذیب‌کنندگان را شرح می‌دهد. همچنین در هر مرحله اشاره‌ای به مطلبی بیدارگر و تکان‌دهنده کرده، و به دنبال آن این آیه را تکرار می‌کند، و حتی در بخشی از آن به نعمتهای بهشتی که نصیب پرهیزکاران شده اشاره نموده تا انذار را با بشارت بیامیزد، و تهدید را با تشویق.

و به هر حال این تکرار، تکرار بعضی از آیات را در سورهٔ «الرحمن» تداعی می‌کند، با این تفاوت که در آنجا سخن از نعمتها بود، و در اینجا غالباً از عذابهای

مکذِّبان است.

انتخاب نام «مرسلات» برای این سوره به تناسب نخستین آیهٔ این سوره است.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «کسی که این سوره را بخواند خداوند او را با پیامبر آشنا (و همجواری) می‌سازد».

بدون شک این ثواب و فضیلت از آن کسانی است که بخوانند و بیندیشند و عمل کنند، و لذا در حدیثی آمده است: بعضی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله خدمتش عرض کردند: «چه زود آثار پیری در شما نمایان شده ای رسول خدا؟!»

فرمود: «سوره‌های هود، واقعه، مرسلات، و عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ مرا پیر کرده!» قابل توجه این‌که در تمام این سوره‌ها احوال قیامت و مسائل هول‌انگیز آن دادگاه بزرگ منعکس است، و همین‌ها بوده که در روح مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله اثر گذارده. بدیهی است تلاوت بدون فکر و تصمیم بر عمل نمی‌تواند چنین اثری بگذارد.

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

(آیه ۱) - در آغاز این سوره مقدمتاً در پنج آیه، پنج سوگند آمده که در تفسیر معنی آنها سخن بسیار است:

می‌فرماید: «سوگند به فرشتگانی که پی‌درپی فرستاده می‌شوند»
(وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا).

(آیه ۲) - «و آنها که همچون تندباد حرکت می‌کنند» (فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا).

(آیه ۳) - «و سوگند به آنها که (برها را) می‌گسترانند» (وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا).

(آیه ۴) - «و آنها که جدا می‌کنند» (فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا).

(آیه ۵) - «و سوگند به آنها که آیات بیدارگر (الهی) را (به انبیا) القا می‌نمایند» (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا).

(آیه ۶) - «برای اتمام حجت یا برای انذار» (عُذْرًا أَوْ نُذْرًا).

سوگند اول و دوم ناظر به مسأله «بادها و طوفانها» است، و سوگند سوم و چهارم و پنجم ناظر به نشر آیات حق به وسیله «فرشتگان»، و سپس جدا کردن حق از باطل، و بعد القاء ذکر و دستوره‌های الهی به پیامبران، به منظور اتمام حجت و انذار است.

(آیه ۷) - حال باید دید که این سوگندها برای چه منظوری است؟ در این آیه پرده از روی این معنی برداشته، می‌گوید: «آنچه به شما (در باره قیامت) وعده داده می‌شود یقیناً واقع شدنی است» (إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ).
بعث و نشور، ثواب و عقاب، حساب و جزا، همه حق است، و تردیدی در آن نیست.

(آیه ۸) - سپس به بیان نشانه‌های این روز موعود پرداخته، می‌فرماید: «در آن هنگام که ستارگان محو و تاریک شوند» (فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ).

(آیه ۹) - «و (کرات) آسمان از هم بشکافند» (وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ).

(آیه ۱۰) - «و در آن زمان که کوهها از جا کنده شوند» (وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ).

اصولاً از آیات متعددی در قرآن مجید استفاده می‌شود که پایان این جهان با یک سلسله حوادث بسیار هول‌انگیز و کوبنده همراه است، بطوری که نظام آن را بکلی متلاشی می‌سازد، و جهان آخرت با نظامی نوین جایگزین آن می‌گردد.

(آیه ۱۱) - و به دنبال آن اشاره‌ای به صحنه رستاخیز کرده، می‌افزاید:

«و در آن هنگام که برای پیامبران (به منظور ادای شهادت) تعیین وقت شود» (وَإِذَا الرُّسُلُ أُقْتِتْ).

همان‌گونه که در آیه ۶ سوره اعراف آمده است: «ما هم از کسانی که رسولان به آنها مبعوث شدند سؤال می‌کنیم، و هم از رسولان».

(آیه ۱۲) - سپس می‌افزاید: «برای چه روزی (شهادت این رسولان و گواهی

آنها بر امتها) به تأخیر افتاده؟! (لَا يَوْمٌ أُجِّلَتْ).

(آیه ۱۳) - «برای روز جدائی» (لِيَوْمِ الْفَصْلِ). روز جدائی حق از باطل،

جدائی صفوف مؤمنان از کافران، و نیکوکاران از بدکاران، و روز داوری مطلق حق دربارهٔ همگان.

(آیه ۱۴) - سپس برای بیان عظمت آن روز می‌فرماید: «تو چه می‌دانی روز جدائی چیست؟» (وَمَا أَذْرِيكَ مَا يَوْمُ الْفُضْلِ).

جائی که پیامبر ﷺ با آن علم وسیع و گسترده، و با آن دیدهٔ تیزبینی که اسرار غیب را مشاهده می‌کرد ابعاد عظمت آن روز را به‌درستی نداند، تکلیف بقیهٔ مردم روشن است.

(آیه ۱۵) - و در این آیه تکذیب‌کنندگان آن روز را شدیداً مورد تهدید قرار داده، می‌فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان!» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ). «وَيْلٌ» را بعضی به معنی «هلاکت»، و بعضی به معنی «انواع عذاب» و بعضی آن را به معنی «وادی پر عذابی در جهنم» تفسیر کرده‌اند، این کلمه معمولاً در مورد حوادث اسفناک به‌کار می‌رود، و در اینجا حکایت از سرنوشت دردناک تکذیب‌کنندگان در آن روز می‌کند.

منظور از «مکذبین» در اینجا کسانی است که قیامت را تکذیب می‌کنند.

(آیه ۱۶) - در این آیات نیز از طرق مختلف به منکران رستاخیز هشدار می‌دهد، و با بیانات گوناگون، آنها را از خواب سنگین غفلت بیدار می‌کند. نخست دست آنها را گرفته، به گذشتهٔ تاریخ می‌برد، و سرزمینهای بلا دیدهٔ اقوام کفار پیشین را به آنها نشان می‌دهد، می‌فرماید: «آیا ما اقوام (مجرم) نخستین را (که راه کفر و انکار پیش گرفتند) هلاک نکردیم» (أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ).

آثار آنها نه تنها بر صفحات تاریخ که بر صفحهٔ روی زمین نیز نمایان است. (آیه ۱۷) - «سپس دیگر (مجرمان) را به دنبال آنها می‌فرستیم» (ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ). چرا که این یک سنت مستمر است و تبعیض و استثنا بر نمی‌دارد، مگر ممکن است گروهی را به جرمی مجازات کند و همان جرم را برای دیگران بپسندد؟!.

(آیه ۱۸) - و لذا در این آیه می‌افزاید: «این‌گونه ما با مجرمان رفتار می‌کنیم»

(كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ).

این آیه در حقیقت به منزله بیان دلیل بر هلاکت «اقوام اولین» و به دنبال آنها هلاکت «اقوام آخرین» است، چرا که عذابهای الهی نه جنبه انتقامجویی دارد، و نه تسویه حساب شخصی است، بلکه تابع اصل استحقاق و مقتضای حکمت است. (آیه ۱۹) - و سرانجام نتیجه گیری کرده، می افزاید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

«يَوْمَئِذٍ» در اینجا اشاره به روز رستاخیز است که مجازات اصلی و مهم آنها مربوط به آن روز است، و این تکرار برای تأکید مطلب است.

(آیه ۲۰) - سپس دست آنها را گرفته، به عالم جنین می برد، و عظمت و قدرت خداوند، و کثرت مواهب او را در این جهان اسرارآمیز، به آنها نشان می دهد، تا از یک سو به قدرت خدا بر مسئله رستاخیز و معاد پی ببرند، و از سوی دیگر خود را مدیون نعمتهای بی شمارش بدانند، و سر تعظیم بر آستانش فرود آورند.

می فرماید: «آیا ما شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم؟! (أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ).

(آیه ۲۱) - «سپس آن را در قرارگاهی محفوظ و آماده قرار دادیم» (فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ).

قرارگاهی که تمام شرائط حیات و پرورش و رشد و محافظت نطفه انسان در آن از هر نظر تأمین شده، و آنقدر عجیب و جالب و موزون است که هر انسانی را در شگفتی فرو می برد.

(آیه ۲۲) - سپس می افزاید: قرارگرفتن نطفه در آن جایگاه محفوظ «تا مدتی معین» ادامه دارد (إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ).

مدتی که آن را هیچ کس جز خدا نمی داند، مدتی مملو از تغییرات و دگرگونیها و تحولات بسیار که هر روز لباس تازه ای از حیات و زندگی بر نطفه پوشانیده می شود، و او را در مسیر تکامل در آن مخفیگاه پیش می برد.

(آیه ۲۳) - سپس نتیجه‌گیری می‌کند «ما قدرت بر این کار داشتیم (که از نطفهٔ بی‌ارزش و حقیر و ناچیزی چنان انسان شریف و کاملی بسازیم) پس ما قدرتمند خوبی هستیم» (فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ).

این همان دلیلی است که قرآن بارها برای اثبات مسألهٔ معاد روی آن تکیه کرده است، از جمله در آیات آغاز سورهٔ حج می‌گوید: چگونه در بازگشت مردگان به حیات جدید تردید می‌کنید با این‌که قدرت او را در آفرینش این انسان از یک نطفهٔ بی‌ارزش مشاهده می‌کنید که هر روزش معاد ورستاختی است؟! چه تفاوتی میان خاک و آن نطفهٔ بی‌ارزش است؟

(آیه ۲۴) - در پایان باز همان جمله را تکرار فرموده، می‌گوید: «وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» (وَيْلٌ لِّيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

وای بر آنها که این همه آثار قدرت او را می‌بینند و باز او را انکار می‌کنند. (آیه ۲۵) - در بخش دیگری از این آیات به بیان قسمتی از آیات و نشانه‌های آفاقی خداوند و نعمتها و مواهب او در جهان بزرگ می‌پردازد که هم دلیل بر قدرت و رحمت و وسعهٔ اوست، و هم دلیلی بر امکان معاد، در حالی که در آیات گذشته سخن از آیات انفسی و مواهب خداوند در آفرینش خود انسان بود.

می‌فرماید: «آیا ما زمین را مرکز اجتماع انسانها قرار ندادیم؟» (أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا).

(آیه ۲۶) - «هم در حال حیاتشان و هم مرگشان» (أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا). منظور این است که زمین قرارگاهی است برای همهٔ انسانها، زندگان را روی خود جمع می‌کند، و تمام حوائج و نیازهایشان را در اختیارشان می‌گذارد، و مردگان آنها را نیز در خود جای می‌دهد، که اگر زمین، آماده برای دفن مردگان نبود عفونت و بیماریهای ناشی از آن فاجعه‌ای برای همهٔ زندگان به وجود می‌آورد.

(آیه ۲۷) - سپس به یکی از نعمتهای بزرگ الهی در کرهٔ زمین اشاره کرده، می‌افزاید: «و در آن کوههای استوار و بلندی قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ).

این کوهها که سر به آسمان کشیده، و ریشه‌های آن به یکدیگر پیوسته است از یک سو همچون زرهی زمین را دربر گرفته، و در برابر فشار داخلی و فشارهای ناشی از جزر و مد خارجی حفظ می‌کند، و از سوی دیگر جلو اصطکاک قشر هوا را با زمین می‌گیرد، و پنجه در هوا انداخته و آن را با خود به گردش در می‌آورد، و از سوی سوم طوفانها و بادهای عظیم را کنترل می‌کند، و به این ترتیب از جهات مختلف به اهل زمین آرامش می‌بخشد.

و در ذیل همین آیه به یکی دیگر از برکات کوهها اشاره کرده، می‌افزاید:
 «و آبی گوارا به شما نوشاندیم» (وَأَسْقِينَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا).

آبی که هم برای شما گوارا و مایه حیات است، و هم برای حیوانات شما و زراعتها و باغهایتان.

بسیاری از چشمه‌ها و قناتها از کوهها می‌جوشد، و سرچشمه بسیاری از نهرها و شطهای عظیم از برفهای متراکمی است که بر قله‌های کوهها می‌نشیند، و مهمترین ذخائر آبی انسانها را تشکیل می‌دهد.

(آیه ۲۸) - در پایان این قسمت باز می‌فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» (وَيَلُؤْمُونَكَ كَذِبًا) و «وای در آن روز بر

همان کسانی که این همه آیات و نشانه‌های قدرت حق را با چشم خود می‌بینند، و این همه نعمتهای الهی را که در آن غرقند مشاهده می‌کنند باز هم رستاخیز و دادگاه قیامت را که مظهر عدل و حکمت اوست انکار می‌نمایند.

(آیه ۲۹) - در این جا سرنوشت نهائی تکذیب‌کنندگان قیامت، و منکران آن دادگاه عدل الهی بیان شده است، بیانی که به راستی انسان را در وحشتی عمیق فرو می‌برد، و ابعاد فاجعه را روشن می‌سازد.

می‌فرماید: در آن روز به آنها گفته می‌شود: «بی‌درنگ به سوی همان چیزی که پیوسته آن را انکار می‌کردید بروید!» (انظُرُوا إِلَىٰ مَا كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ).

رهسپار شوید به سوی جهنم سوزان که همیشه آن را به باد استهزا می‌گرفتید به سوی انواع عذابها که با اعمالتان آن را از پیش فراهم ساخته‌اید.

(آیه ۳۰) - سپس به توضیح بیشتری دربارهٔ این عذاب پرداخته، می‌گوید: «بروید به سوی سایهٔ سه شاخه» دودهای خفقان بار و آتش‌زا! (انطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلْثِ شُعَبٍ).

شاخه‌ای از بالاسر، و شاخه‌ای از طرف راست، و شاخه‌ای از طرف چپ، و به این ترتیب از هر طرف این دود غلیظ مرگبار آنها را احاطه می‌کند، و در کام خود فرو می‌برد.

(آیه ۳۱) - «سایه‌ای که نه آرام‌بخش است، و نه از شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند» (الْأَظْلِيلِ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ). چه این‌که خود برخاسته از آتش است.

(آیه ۳۲) - سپس در توصیف دیگری از آن آتش سوزان می‌افزاید: «شراره‌هایی از خود پرتاب می‌کند مانند یک کاخ» (إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ).

نه همچون جرقه‌های آتش این دنیا که گاه به اندازهٔ سر سوزنی بیش نیست. (آیه ۳۳) - در این آیه به توصیف دیگری از شراره‌ها و جرقه‌های این آتش سوزان پرداخته، می‌فرماید: «گویی (در سرعت و کثرت) همچون شتران زردرنگی هستند» که به هر سو پراکنده می‌شوند! (كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ).

جائی که جرقه‌ها این چنین باشد، پیداست که خود آن آتش سوزان چگونه است؟ و در کنار آن چه عذابهای دردناک دیگری قرار گرفته؟

(آیه ۳۴) - بار دیگر در پایان این بخش از آیات، همان هشدار را تکرار کرده، می‌فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» (وَيْلٌ لِّيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

(آیه ۳۵) - سپس فصل دیگری از مشخصات آن روز هولناک را شروع کرده، می‌افزاید: «امروز، روزی است که سخن نمی‌گویند» و قادر بر دفاع از خویش نیستند (هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ).

آری! خداوند در آن روز بر دهان مجرمان و گناهکاران مهر سکوت می‌زند همان‌گونه که در آیه ۶۵ سورهٔ یس آمده است: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ؛ امروز بر دهانشان مهر می‌نهم».

(آیه ۳۶) - سپس می‌افزاید: «و به آنها اجازه داده نمی‌شود که عذرخواهی

کنند» (وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ).

نه اجازه سخن گفتن دارند، و نه عذرخواهی و دفاع از خویشتن، چراکه همه حقایق در آنجا روشن است، و چیزی برای گفتن ندارند، آری این زبان پشت هم انداز که در دنیا از آزادی خود سوءاستفاده کرده، به تکذیب انبیا و استهزاء اولیاء و باطل کردن حق و حق جلوه دادن باطل، می پرداخت در آنجا باید به کیفر آن اعمال قفل شود، و از کار بیفتد، که این خود عذاب و شکنجه دردناکی است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که: «خداوند برتر و عادلتر و بزرگتر از آن است که بنده اش عذر موجهی داشته باشد و به او اجازه عذرخواهی ندهد، بلکه آنها در حقیقت هیچ عذر موجهی ندارند که مطرح کنند».

(آیه ۳۷) - باز در پایان این مقطع می گوید: «وای بر آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

(آیه ۳۸) - در مقطع دیگر روی سخن را به مجرمان کرده، به عنوان حکایت از صحنه آن روز، می گوید: «امروز همان روز جدائی (حق از باطل) است که همه شما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم» (هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ).

امروز همه انسانها را بدون استثنا از اولین گرفته، تا آخرین، همه را برای حسابرسی و فصل خصومت در این عرصه و دادگاه بزرگ گردآورده ایم. آری! امروز روز جدایی حق از باطل و ظالم از مظلوم است.

(آیه ۳۹) - «اکنون اگر چاره ای در برابر من (برای فرار از چنگال مجازات) دارید انجام دهید» (فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا).

آیا می توانید از قلمرو حکومت من بگریزید؟ یا توانائی دارید با پرداختن فدیة ای آزاد شوید؟ و یا قدرت دارید مأموران حسابرسی را فریب دهید؟ هر کار از دست شما ساخته است انجام دهید، ولی بدانید کاری از شما ساخته نیست.

(آیه ۴۰) - و باز همان جمله تهدیدآمیز و بیدارکننده را تکرار کرده، می فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

(آیه ۴۱) - می دانیم برنامهٔ قرآن آمیختن انذار به بشارت، و تهدید به تشویق است، و همچنین ذکر سرنوشت مؤمنان در برابر سرنوشت، مجرمان تا با قرینهٔ مقابله مسائل بهتر درک شود.

براساس همین سنّت، قرآن به دنبال بیان مجازاتهای گوناگون مجرمان در قیامت، اشارهٔ پرمعنی و کوتاهی دربارهٔ وضع پرهیزکاران در آن روز کرده، می فرماید: «پرهیزکاران در سایه‌های (درختان بهشتی) و در میان چشمه‌ها قرار دارند» (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ).

(آیه ۴۲) - سپس می افزاید: «و (آنها) در میان انواع میوه‌ها از آنچه مایل باشند» قرار دارند (وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ).

(آیه ۴۳) - جالب این‌که آنها در این میهمان‌سرای الهی به عالیترین وجهی پذیرائی می‌شوند، همان‌گونه که در این آیه آمده که به آنها گفته می‌شود: «بخورید و بنوشید گوارا، اینها در برابر اعمالی است که انجام می‌دادید!» (كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

تعبیر «بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (در مقابل اعمالی که انجام می‌دادید) اشاره به این است که این مواهب را بدون حساب به کسی نمی‌دهند، و با ادعا و خیال و پندار به دست نمی‌آید، تنها به وسیلهٔ تقوا، اعمال صالح و احسان و نیکوکاری فراهم می‌شود.

«هنیء» هر چیزی است که مشقتی به دنبال ندارد، و ناراحتی تولید نمی‌کند، و این اشاره به آن است که میوه‌ها و غذاها و نوشابه‌های بهشتی، همانند آب و غذای دنیا نیست که گاه آثار سوئی در بدن می‌گذارد یا عوارض نامطلوبی به دنبال دارد.

(آیه ۴۴) - در این آیه باز روی این مطلب تکیه می‌کند که این نعمتها بی حساب نیست، می افزاید: «ما این‌گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» (إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

(آیه ۴۵) - و در پایان این مقطع باز تکرار می‌کند: «وای در آن روز بر

تکذیب‌کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

وای بر آنها که از تمام این نعمتها و محبتها محروم می‌شوند، که حسرت این محرومیت آزارش کمتر از آتش سوزان دوزخ نیست؟

(آیه ۴۶) - و از آنجا که یکی از عوامل انکار معاد پرداختن به لذات زودگذر دنیا، و تمایل به آزادی بی‌قید و شرط برای بهره‌گیری از این لذات است، در این آیه روی سخن را به مجرمان کرده، با لحنی تهدیدآمیز می‌فرماید: «بخورید و بهره‌گیرید در این مدت کم» از زندگی دنیا و بدانید عذاب الهی در انتظار شماست) چرا که شما مجرمید» (كُلُوا وَتَمَتُّوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ).

جمله «إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ» (این تهدید به خاطر آن است که شما مجرمید) نشان می‌دهد که سرچشمه عذاب الهی جرم و گناه انسان است که از بی‌ایمانی یا اسارت در چنگال شهوات ناشی می‌شود.

(آیه ۴۷) - سپس این تهدید را بار دیگر با جمله: «وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» تکمیل می‌کند (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

همانها که به زرق و برق دنیا و لذات و شهوات آن مغرور و فریفته شدند، و عذاب الهی را برای خود خریدند.

(آیه ۴۸) - در این آیه به یکی دیگر از عوامل انحراف و بدبختی و آلودگی آنها اشاره کرده، می‌افزاید: «و (چنان از باده غرور سرمستند) هنگامی که به آنان گفته شود (در برابر پروردگار) رکوع کنید رکوع نمی‌کنند» (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ).

آنها نه فقط از رکوع و سجود ابا دارند بلکه این روح غرور و نخوت در تمامی افکار و زندگی‌شان منعکس است نه در برابر خدا تسلیمند و نه در برابر دستورات پیامبر ﷺ و نه حقوق مردم را به رسمیت می‌شناسند.

(آیه ۴۹) - و بعد برای دهمین و آخرین بار در این سوره می‌فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

(آیه ۵۰) - و در آخرین آیه سوره با لحنی آمیخته از عتاب، و مملو از

سرزنش، به صورت یک استفهام آمیخته با تعجب می‌فرماید: اگر آنها به این قرآن - که دلائل صدقش از تمام آیاتش نمایان است، و حقانیتش در تمام تعبیراتش منعکس می‌باشد - ایمان نمی‌آورند «پس به کدام سخن بعد از آن ایمان می‌آورند؟!» (فَبَآئِ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ).

کسی که به قرآنی که اگر برکوهها نازل می‌شد لرزان و خاشع می‌شدند و از هم می‌شکافتند ایمان نیاورد، در برابر هیچ کتاب آسمانی، و هیچ منطق عقلانی تسلیم نخواهد شد، و این نشانهٔ روح عناد و لجاج است.

«پایان سورهٔ مرسلات»

آغاز جزء ۳۰ قرآن مجید

سوره نبأ [۷۸]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۴۰ آیه است

محتوای سوره: اصولاً اکثریت قریب به اتفاق سوره‌های جزء آخر قرآن در «مکه» نازل شده، و بیش از همه چیز روی مسأله مبدأ و معاد، و بشارت و انذار تکیه می‌کند.

محتوای این سوره را می‌توان در چند بخش خلاصه کرد.

- ۱- سؤالی که در آغاز سوره، از حادثه بزرگ (نبأ عظیم) یعنی؛ روز قیامت مطرح شده است.
 - ۲- سپس به بیان نمونه‌هایی از مظاهر قدرت خداوند در آسمان و زمین و زندگی انسانها - به عنوان دلیلی بر امکان معاد و رستاخیز - می‌پردازد.
 - ۳- در بخش دیگر قسمتی از نشانه‌های آغاز رستاخیز را بیان می‌دارد.
 - ۴- در بخش دیگری گوشه‌ای از عذابهای دردناک طغیانگران را.
 - ۵- به دنبال آن قسمتی از نعمتها و مواهب بهشتی را شرح می‌دهد.
 - ۶- سرانجام با انذار شدیدی از عذاب قریب، و سپس ذکر سرنوشت غم‌انگیز کافران سوره پایان می‌گیرد.
- ضمناً نامگذاری این سوره به خاطر تعبیری است که در آیه دوم آن آمده

است، و گاه از آن به عنوان سوره «عم» به تناسب آیه نخستین آن تعبیر می شود.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبرگرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «کسی که سوره عمَّ یَتَسَاءَلُونَ را بخواند خداوند خداوند از نوشیدن خنک و گوارای بهشتی در قیامت سیرابش می کند».

و نیز در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود: «کسی که آن را بخواند و حفظ کند حساب او در روز قیامت (چنان سریع انجام می گیرد که) به مقدار خواندن یک نماز خواهد بود».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - **خبر مهم!** در نخستین آیه سوره به عنوان یک استفهام آمیخته با تعجب می فرماید: «آنها از چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟» (عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ).

(آیه ۲) - سپس بی آنکه در انتظار پاسخ آنها باشد خود به پاسخگوئی پرداخته، می افزاید: «از خبر بزرگ و پراهمیت» رستاخیز (عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ).

(آیه ۳) - «همان خبری که پیوسته در آن اختلاف دارند» (الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ).

در این که منظور از این خبر بزرگ «نَبَأٌ عَظِیْمٌ» چیست؟ دقت در مجموع آیات این سوره مخصوصاً تعبیراتی که در آیات بعد آمده و جمله «إِنَّ یَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِیقَاتًا» که بعد از ذکر نشانه های قدرت خداوند در زمین و آسمان آمده و توجه به این حقیقت که شدیدترین مخالفت مشرکان در مسأله «معاد» بود، روی هم رفته تفسیر به روز معاد و رستاخیز را تأیید می کند.

ولی این مانع نمی شود که آیه مصداقهای دیگری نیز داشته باشد؛ چرا که قرآن دارای بطون مختلفی است، یعنی یک آیه ممکن است معانی متعددی داشته باشد که از میان آنها یک معنی ظاهر است، و معانی دیگر بطون قرآن است که به کمک قرائن مختلفی از آن استفاده می شود، لذا در روایات زیادی که از طرق

اهل بیت علیهم السلام و بعضی از طرق اهل سنت نقل شده «نبأ عظیم» (خبر بزرگ) به مسأله ولایت و امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام که مورد اختلاف و گفتگو از سوی جمعی بود، یا به مسأله ولایت بطور اعم تفسیر شده است.

(آیه ۴) - سپس می افزاید: «چنین نیست که آنها فکر می کنند و به زودی می فهمند» (كَلَّا سَيَعْلَمُونَ).

(آیه ۵) - «باز هم چنین نیست و به زودی می فهمند» (ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ).
 آن روز با خبر می شوند که فریاد و احسرتای آنها بلند است، و از تفریط و کوتاهی خود سخت پشیمان می شوند». (زمر/۵۶)

آن روز که امواج عذاب گرداگرد آنها را می گیرد، و تقاضای بازگشت به دنیا را می کنند «آیا راهی به بازگشت وجود دارد». (شوری/۴۴)

حتی در لحظه مرگ که حجابها از برابر چشم انسان کنار می رود و حقایق عالم دیگر در برابر او آشکار می شود و به برزخ و معاد یقین پیدا می کند در همان لحظه نیز فریادش بلند می شود که:

«مرا بازگردانید تا عمل صالحی انجام دهم». (مؤمنون/۹۹ و ۱۰۰)

(آیه ۶) - همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار...

از این آیه به بعد در حقیقت پاسخی است به سوالاتی که منکران معاد و اختلاف کنندگان در این نبأ عظیم داشته اند، زیرا در این آیات گوشه ای از نظام حکیمانه این عالم هستی که نقش بسیار مؤثری در زندگی انسانها دارد بیان شده است، که از یک سو دلیل روشنی بر قدرت خدا بر همه چیز و از جمله تجدید حیات مردگان است و از سوی دیگر اشاره به این است که این نظام حکیمانه نمی تواند بیهوده و عبث باشد، در حالی که اگر با پایان این زندگی مادی دنیا؛ همه چیز پایان یابد، مسلماً طرحی عبث و بیهوده خواهد بود.

و به این ترتیب از دو جهت، استدلال برای مسأله معاد محسوب می شود، از طریق «برهان قدرت» و «برهان حکمت».

و در یازده آیه به دوازده نعمت مهم، با تعبیراتی آمیخته با لطف و محبت،

و توأم با استدلال و تحریک عواطف، اشاره شده است، نخست از زمین شروع کرده، می فرماید: «آیات زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟! (أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا).

انتخاب این تعبیر برای زمین، بسیار پرمعنی است، چراکه از یکسو قسمتهای زیادی از زمین آنچنان نرم و صاف و مرتب است که انسان به خوبی می تواند در آن خانه سازی کند، زراعت و باغ احداث نماید. از سوی دیگر همه نیازمندیهای او بر سطح زمین یا در اعماق آن به صورت مواد اولیه و معادن گرانبها نهفته است.

و از سوی سوم مواد زائد او را به خود جذب می کند و اجساد مردگان با دفن در آن به زودی تجزیه و متلاشی می شوند و انواع میکربها به واسطه اثر مرموزی که دست آفرینش در خاک نهاده است نابود می گردد.

و از سوی چهارم با حرکت نرم و سریع به دور خورشید و به دور خود، شب و روز و فصول چهارگانه را که نقش عمده ای در حیات انسان دارند می آفریند.

(آیه ۷) - و از آنجا که ممکن است در برابر نرمی زمینهای مسطح، اهمیت کوهها و نقش حیاتی آنها، فراموش شود، در این آیه می افزاید: «و (آیا) کوهها را میخهای زمین» قرار ندادیم؟ (وَالْجِبَالِ أَوْ تَادًا).

کوهها علاوه بر این که ریشه های عظیمی در اعماق زمین دارند، و همچون زرهی پوسته زمین را در برابر فشار ناشی از مواد مذاب درونی، و تأثیر جاذبه جزر و مد آفرین ماه از بیرون حفظ می کنند، دیوارهای بلندی در برابر طوفانهای سخت و سنگین محسوب می شوند.

و از سوی سوم کانونی هستند برای ذخیره آبها و انواع معادن گرانبها. علاوه بر همه اینها در اطراف کره زمین قشر عظیمی از هوا وجود دارد که بر اثر وجود کوهها که به صورت دنده های یک چرخ، پنجه در این قشر عظیم افکنده اند همراه زمین حرکت می کنند، دانشمندان می گویند اگر سطح زمین صاف

بود، قش هوا به هنگام حرکت زمین روی آن می لغزید، و طوفانهای عظیم ایجاد می شد، و هم ممکن بود این اصطکاک دائمی سطح زمین را داغ و سوزان و غیرقابل سکونت کند.

(آیه ۸) - بعد از بیان این دو نمونه از مواهب و آیات آفاقی به سراغ مواهب درونی وجودی انسان و آیات انفسی می رود، می فرماید: «و شما را به صورت زوجها آفریدیم» (وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا).

«أَزْوَاج» جمع «زوج» به معنی جفت، و جنس «مذکر و مؤنث» است، و آفرینش انسان از این دو جنس علاوه بر این که ضامن بقای نسل اوست، سبب آرامش جسم و جان او محسوب می شود، چنانکه در آیه ۲۱ سوره روم می خوانیم: «از نشانه های (عظمت) خداوند این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید، و در میان شما محبت و رحمت قرار داد.»

(آیه ۹) - سپس به پدیده «خواب» که از مواهب بزرگ الهی بر انسان است و نقش عظیمی در سلامت جسم و جان او دارد اشاره کرده، می افزاید: «و خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا).

با این که یک سوم زندگی انسان را «خواب» فراگرفته، و همیشه انسان با این مسأله مواجه بوده، هنوز اسرار خواب به خوبی شناخته نشده است، و حتی این که چه عاملی سبب می شود که در لحظه معینی بخشی از فعالیت های مغزی از کار بیفتند، و سپس پلک چشمها برهم آمده، و تمام اعضای تن در سکون و سکوت و استراحت فرو رود، هنوز به درستی روشن نیست!

گرچه آیه فوق ناظر به خواب به عنوان یک نعمت الهی است، ولی از آنجا که «خواب» شباهت به «مرگ» و «بیداری» شباهتی به «رستاخیز» دارد، می تواند اشاره ای به این مطلب نیز باشد.

(آیه ۱۰) - سپس در رابطه با مسأله خواب سخن از موهبت «شب» به میان آورده، می فرماید: «و شب را پوششی (برای شما) قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ

لِبَاسًا).

(آیه ۱۱) - و بلافاصله می افزاید: «و روز را وسیله ای برای زندگی و معاش»
(وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا).

مطابق آیات فوق پرده شب لباس و پوششی است بر اندام زمین، و تمام موجودات زنده ای که روی آن زیست می کنند، فعالیت های خسته کننده زندگی را به حکم اجبار تعطیل می کند، و تاریکی را که مایه سکون و آرامش و استراحت است بر همه چیز مسلط می سازد، تا اندام های فرسوده مرمت گردد و روح خسته تجدید نشاط کند، چرا که خواب آرام جز در تاریکی میسر نیست.

از این گذشته با فرو افتادن پرده شب، نور آفتاب برجیده می شود که اگر بطور مداوم بتابد تمام گیاهان و حیوانات را می سوزاند، و زمین جای زندگی نخواهد بود!

آخرین سخن این که آمد و شد شب و روز و نظام دقیق تغییرات تدریجی آنها یکی از آیات خلقت و نشانه های خداست، به علاوه سرچشمه پیدایش یک تقویم طبیعی برای نظام بندی زمانی زندگی انسانها محسوب می شود.

(آیه ۱۲) - پس از زمین به «آسمان» پرداخته، می فرماید: «و بر فراز شما هفت (آسمان) محکم بنا کردیم» (وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدَادًا).

عدد «هفت» در اینجا ممکن است عدد تکثیر و اشاره به کرات متعدد آسمان، و مجموعه های منظومه ها و کهکشانها و عوالم متعدد جهان هستی باشد، که دارای خلقتی محکم و ساختمانی عظیم و قوی هستند و یا عدد تعداد. به این ترتیب که آنچه ما از ستارگان می بینیم همه به حکم آیه ۶ سوره صافات: «ما آسمان پایین را با ستارگان زینت بخشیدیم» متعلق به آسمان اول است و ماورای آن شش عالم و آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون است.

(آیه ۱۳) - بعد از اشاره اجمالی به آفرینش آسمانها به سراغ نعمت بزرگ آفتاب عالمتاب رفته، می فرماید: «و چراغی روشن و حرارت بخش آفریدیم»

(وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا).

«وَهَاج» از ماده «وَهَجَ» به معنی نور و حرارتی است که از آتش صادر می شود بنابراین، ذکر این وصف برای این چراغ پرفروغ آسمانی اشاره ای به دو نعمت بزرگ است که خمیر مایه همه مواهب مادی این جهان است «نور» و «حرارت».

نور خورشید نه تنها صحنه زندگی انسان و تمام منظومه شمسی را روشن می سازد، بلکه تأثیر عمیقی در پرورش موجودات زنده دارد.

حرارت آن نیز علاوه بر تأثیری که در حیات انسان و حیوان و گیاه بطور مستقیم دارد، منبع اصلی وجود ابرها، وزش بادهای، نزول بارانها و آبیاری سرزمینهای خشک است.

خورشید به خاطر اشعه مخصوص «ماوراءبنفش» تأثیر فراوانی در کشتن میکربها دارد، و نوری سالم و مجانی و دائمی و از فاصله ای مناسب، نه چندان گرم و سوزان، و نه سرد و بی روح، در اختیار همه ما می گذارد.

(آیه ۱۴) - به دنبال نعمت نور و حرارت از ماده حیاتی مهم دیگری که ارتباط نزدیکی با تابش خورشید دارد سخن به میان آورده، می افزاید: «و از ابرهای باران را آبی فراوان نازل کردیم» (وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا).

(آیه ۱۵) - گرچه نزول باران به خودی خود مایه خیر و برکت است، هوارا لطیف می کند، آلودگیها را می شوید، کثافات را با خود می برد، گرمای هوا را فرو می نشاند و حتی سرما را تعدیل می کند، از عوامل بیماری می کاهد و به انسان روح و نشاط می دهد، ولی با این همه در آیات بعد به سه فایده مهم آن اشاره کرده، می فرماید: هدف از نزول باران این است «تا به وسیله آن دانه و گیاه بسیار برویانیم» (لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا).

(آیه ۱۶) - «و باغهایی پر درخت» (وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا).

در دو آیه فوق به تمام مواد غذایی که انسان و حیوان از آن استفاده می کنند، و از زمین می روید، اشاره شده است، زیرا قسمت مهمی از آنها را دانه های غذایی تشکیل می دهد (حَبًّا) و قسمت دیگری سبزیها و ریشه هاست (وَنَبَاتًا) و بخش

دیگری نیز میوه‌ها می‌باشد (وَجَنَّتِ).

(آیه ۱۷) - سرانجام روز موعود فرا می‌رسد

در آیات قبل اشاراتی به دلایل مختلف معاد آمده بود، در این آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری، می‌فرماید: «روز جدائی (روز رستاخیز) میعاد همگان است» (إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا).

تعبیر به «يَوْمَ الْفُضْلِ» تعبیر بسیار پر معنایی است که بیانگر جدائیها در آن روز عظیم است:

جدائی حق از باطل.

جدائی صفوف مؤمنان صالح از مجرمان بدکار.

جدائی پدر و مادر از فرزند، و برادر از برادر.

(آیه ۱۸) - سپس به شرح بعضی از ویژگیها و حوادث آن روز بزرگ پرداخته، می‌گوید: «روزی که در صور دمیده می‌شود، و شما فوج فوج به (محشر) می‌آیید» (يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا).

از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که دو حادثه عظیم به عنوان «نفخ صور» واقع می‌شود، در حادثه اول نظام جهان هستی به هم می‌ریزد، و تمام اهل زمین و همه کسانی که در آسمانها هستند می‌میرند، و در حادثه دوم، جهان نوسازی می‌شود، و مردگان به حیات جدید باز می‌گردند و رستاخیز بزرگ انجام می‌گیرد. و این آیه اشاره به نفخ دوم است.

(آیه ۱۹) - و به دنبال آن می‌افزاید: «و آسمان گشوده می‌شود، و به صورت درهای متعددی در می‌آید» (وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا).

ممکن است منظور از این «درها» و گشوده شدن آنها این باشد که: درهای عالم «غیب» به عالم «شهود» گشوده می‌شود، حجابها کنار می‌رود، و عالم فرشتگان به عالم انسان راه می‌یابد.

(آیه ۲۰) - و بالاخره در این آیه وضع کوهها را در قیامت، منعکس کرده، می‌فرماید: «و کوهها به حرکت در می‌آید و به صورت سرابی می‌شود!» (وَسُيِّرَتِ

الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا).

بطوری که از جمع‌بندی آیات مختلف قرآن درباره سرنوشت کوهها در قیامت به دست می‌آید، کوهها مراحل را طی می‌کند، نخست کوهها به حرکت در می‌آید. (طور/۱۰)

سپس از جا کنده و سخت درهم کوفته خواهد شد. (حاقه/۱۴)

و بعداً به صورت توده‌ای از شنهای متراکم در می‌آید. (مژمل/۱۴)

و بعد به صورت پشم زده شده درمی‌آید که با تندباد حرکت می‌کند. (قارعه/۵)

و سپس به صورت گرد و غبار درمی‌آید که در فضا پراکنده می‌شود. (واقعه/۵ و ۶)

و بالاخره چنان‌که در آیه مورد بحث آمده تنها اثری از آن باقی می‌ماند و همچون سرابی از دور نمایان خواهد شد.

(آیه ۲۱) - جهنم کمینگاه بزرگ! بعد از بیان بعضی از دلایل معاد، و قسمتی از حوادث رستاخیز، به سراغ سرنوشت دوزخیان و بهشتیان می‌رود، نخست از دوزخیان شروع کرده، می‌فرماید: «مسلماً (در آن روز) جهنم کمینگاهی است بزرگ» (إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا).

از این گذرگاه عمومی احدی از سرکشان نمی‌توانند بگذرند، یا فرشتگان عذاب آنها را می‌ربایند، و یا جاذبه شدید جهنم.

(آیه ۲۲) - «و محل بازگشتی برای طغیانگران!» (لِلطَّاغِيَةِ مَنَابًا).

(آیه ۲۳) - «مدتهای طولانی در آن می‌مانند» (لَا يَبِينُ فِيهَا أَحْقَابًا).

(آیه ۲۴) - سپس به گوشه کوچکی از عذابهای بزرگ جهنم اشاره کرده، می‌افزاید: «در آنجا نه چیز خنکی می‌چشند (که گرمای وحشتناک دوزخ را فرو نشاند) و نه نوشیدنی گوارایی» که عطش شدید آنها را تسکین بخشد (لَا يَدُّوْ قُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا).

(آیه ۲۵) - «جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون» (إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا).

و جز سایهٔ دودهای غلیظ و داغ و خفقان آور آتش که در آیه ۴۳ سوره واقعه آمده است «وَزَلَّ مِنْ يَحْمُومٍ».

این در حالی است که بهشتیان از چشمه‌های گوارای شراب طهور به وسیلهٔ پروردگارشان سیراب می‌شوند. (دهر/۲۱)

(آیه ۲۶) - و از آنجا که ممکن است وجود این کیفرهای سخت و شدید در نظر بعضی عجیب آید، در این آیه می‌افزاید: «این مجازاتی است موافق و مناسب اعمالشان (جَزَاءٌ وِفَاقًا)».

چرا چنین نباشد؟ در حالی که آنها در این دنیا قلبهای مظلومان را سوزاندند، روح و جان آنها را به آتش کشیدند و با ظلم و ستم و طغیان خود بر کسی رحم نکردند.

(آیه ۲۷) - سپس به توضیح علت این مجازات پرداخته، می‌فرماید: «چرا که آنها هیچ امیدی به حساب (و ترسی از عقاب خداوند) نداشتند» (انَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا).

و همین بی‌اعتنائی به حساب و روز جزا مایهٔ طغیان و سرکشی و ظلم و ستم آنها شد، و آن ظلم و فساد چنین سرنوشت دردناکی را برای آنان فراهم ساخت.

چرا که آنها حساب روز قیامت را از برنامهٔ زندگی خود کاملاً حذف کرده بودند.

(آیه ۲۸) - ولذا بلافاصله می‌افزاید: «و آیات ما را بکلی تکذیب کردند» (وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا).

هوای نفس آن‌چنان بر آنها چیره شده بود که همهٔ آیات بیدارگر الهی را شدیداً انکار کردند، تا به هوسهای سرکش خود ادامه دهند، و به خواسته‌ها و تمنیات نامشروع خویش لباس عمل بپوشانند.

(آیه ۲۹) - سپس به عنوان هشدار به این طغیانگران و هم برای تأکید بر مسألهٔ وجود موازنهٔ میان «جرم» و «جریمه» و «حاکمیت» و «جزای وفاق» می‌افزاید:

«وما همه چیز را شمارش و ثبت کرده ایم» (وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِنَابًا).

تا گمان نکنید چیزی از اعمال شما بی حساب و مجازات می ماند و نیز هرگز فکر نکنید این کیفیهای شدید غیر عادلانه است.

این حقیقت در بسیاری از آیات قرآن منعکس است.

در یک جا می فرماید: «هرکاری را که انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت

است و هر عمل کوچک و بزرگی نوشته می شود». (قمر/۵۲ و ۵۳)

و در جای دیگر می خوانیم: ما آنچه را از پیش فرستاده اند و همچنین تمام

آثار آنها را می نویسیم». (یس ۱۲)

و لذا هنگامی که نامه اعمال مجرمان را به دست آنها می دهند فریادشان بلند

می شود، می گویند: «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی

نیست مگر این که آن را ثبت و شماره کرده است؟! (کهف/۴۹)

این اعتقاد مانع بزرگی میان انسان و گناه ایجاد می کند و از عوامل مهم تربیت

محسوب می شود.

(آیه ۳۰) - در این آیه، لحن سخن را تغییر داده و از «غیبت» به «خطاب»

مبدل نموده، آنها را مخاطب ساخته، و ضمن جمله تهدید آمیز و خشم آلود

و تکان دهنده ای می فرماید: «پس بچشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی افزائیم!»

(فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا).

این جزای کسانی است که وقتی در مقابل دعوت پرمهر انبیای الهی به سوی

ایمان و تقوا قرار می گرفتند، می گفتند: «برای ما یکسان است می خواهی اندر زده، یا

اندر زده!» (شعراء/۱۳۶)

در حدیثی از پیغمبرگرامی اسلام ﷺ نقل شده است که فرمود: «این آیه

شدیدترین آیه ای است که در قرآن مجید درباره دوزخیان آمده است!»

(آیه ۳۱) - بخشی از پاداش عظیم پرهیزکاران

در آیات پیشین سخن از سرنوشت طغیانگران و قسمتی از کیفیهای دردناک

آنها و علت این بدبختی بود، در اینجا به شرح نقطه مقابل آنها پرداخته، از مؤمنان

راستین و پرهیزکاران و قسمتی از مواهب آنها در قیامت سخن می‌گوید، تا در یک مقایسه رویارو میان این دو حقایق روشنتر گردد.

نخست می‌فرماید: «برای پرهیزکاران نجات و پیروزی بزرگی است» (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا).

(آیه ۳۲) - سپس به شرح این فوز و سعادت پرداخته، می‌افزاید: «باغهایی سرسبز و محفوظ با میوه‌هایی (از انواع انگورها)» (حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا). در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «بهترین میوه‌های شما انگور است».

(آیه ۳۳) - سپس به همسران بهشتی که یکی دیگر از مواهب پرهیزکاران است اشاره کرده، می‌افزاید: «و (برای آنها) حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال» است (وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا).

(آیه ۳۴) - سپس چهارمین نعمت بهشتی را که در انتظار پرهیزکاران است چنین شرح می‌دهد: «و جامه‌هایی لبریز و پیایی» از شراب طهور! (وَكَاَسًا دِهَاقًا). اما نه شرابی همچون شرابهای آلوده دنیا که عقل را می‌زداید، بلکه شرابی که عقل آور، و نشاط‌آفرین و جان‌پرور و روح‌افزاست.

(آیه ۳۵) - و از آنجا که سخن از جام و شراب تداعی معنی نامطلوب آن را در دنیا می‌کند، در حالی که شراب بهشتی درست نقطه مقابل شرابهای شیطانی دنیاست بلافاصله می‌افزاید: بهشتیان «در آنجا نه سخن لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند، و نه دروغی» (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا).

یکی از مواهب بزرگ معنوی بهشتیان این است که در آنجا اثری از دروغ‌پردازیها، بیهوده‌گوییها، تهمتها و افتراها، تکذیب حق و توجیه باطل، و گفتگوهای ناهنجاری که قلب پرهیزکاران را در این دنیا آزار می‌دهد وجود نخواهد داشت و به راستی چه زیباست آن محیطی که اثری از این سخنان ناموزون و رنج‌آور در آن وجود ندارد، و طبق آیه ۶۲ سوره مریم «در آنجا هرگز گفتار لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند؛ و جز سلام در آنجا انجام سخنی نیست».

(آیه ۳۶) - و در پایان ذکر این نعمتها به نعمت معنوی دیگری اشاره می‌کند که از همه بالاتر است، می‌فرماید: «این پاداشی است از سوی پروردگارت، و عطیّه‌ای است کافی» (جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا).

چه بشارت و نعمتی از این برتر و بالاتر که بنده ضعیف، مورد نوازش و الطاف و محبت‌های مولای کریم خود قرار گیرد. و به گفته شاعر:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم

لطفها می‌کنی ای خاک درت تاج سرم

(آیه ۳۷) - سپس در این آیه، می‌افزاید: «همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است، پروردگار رحمان» (رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ).

در حقیقت، آیه فوق اشاره‌ای به این واقعیت است که اگر خداوند چنین وعده‌هایی را به متقین می‌دهد گوشه‌ای از آن را در این دنیا، به صورت رحمت عامش، به اهل آسمانها و زمین نشان داده است.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و (در آن روز) هیچ‌کس حق ندارد بی‌اجازه او سخنی بگوید» یا شفاعتی کند (لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا).

زیرا آن قدر حساب الهی دقیق و عادلانه است که جائی برای «چون و چرا» باقی نمی‌ماند.

(آیه ۳۸) - در آیات گذشته قسمت‌های قابل ملاحظه‌ای از کیفرها و مجازات‌های طغیانگران و مواهب و پاداشهای پرهیزکاران در روز رستاخیز بیان شد، در اینجا به معرفی آن روز بزرگ پرداخته، بخشی از اوصاف آن روز و حوادث آن را شرح می‌دهد.

می‌فرماید: اینها همه در «روزی (است) که روح و ملائکه در یک صف می‌ایستند و هیچ‌یک، جز به اذن خداوند رحمان سخن نمی‌گویند و (آنگاه که می‌گویند) درست می‌گویند» (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ

أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا).

بدون شک قیام «روح» و «فرشتگان» در آن روز در یک صف، و سخن نگفتن جز به اذن خداوند رحمان، فقط برای اجرای فرمان اوست، آنها در این جهان نیز «مدبرات امر» و مجری فرمانهای او هستند، و در عالم آخرت این امر آشکارتر و واضحتر و گسترده تر خواهد بود.

و منظور از «روح» در اینجا یکی از فرشتگان بزرگ الهی است که بر طبق بعضی از روایات حتی از جبرئیل برتر است، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «او فرشته ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل!»
به هر حال این مخلوق بزرگ الهی در قیامت همراه ملائکه آماده اطاعت فرمان او هستند، چنان هول و اضطراب محشر، همه را فراگرفته که هیچ کس را یاری سخن گفتن نیست.

در حدیثی آمده است که از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردند، فرمود: روز قیامت به ما اجازه داده می شود و سخن می گوئیم».

راوی سؤال می کند در آن روز شما چه می گوئید؟

فرمود: «تسبیح و ستایش پروردگاران را می کنیم، و بر پیامبران درود می فرستیم، و برای پیروانمان شفاعت می کنیم، و خداوند شفاعت ما را رد نمی کند».

از این روایت استفاده می شود که انبیاء و امامان معصوم نیز در صف فرشتگان و روح قرار می گیرند، و از کسانی که به آنها اجازه سخن گفتن و مدح و ثنای خداوند و شفاعت داده می شود آنها هستند.

(آیه ۳۹) - سپس اشاره به این روز بزرگ - که هم روز قیامت انسانها و هم فرشتگان و هم یوم الفصل و روز کیفر طاغین و پاداش مستقین است - کرده، می فرماید: «آن روز حق است» (ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ).

«حَقُّ» به معنی چیزی است که ثابت است، واقعیت دارد و تحقق می یابد، و این معنی درباره قیامت کاملاً صادق است بعلاوه روزی است که «حق» هر کس به

او داده می‌شود، حقوق مظلومان از ظالمان گرفته خواهد شد، و «حقایق» و اسرار درون به ظهور می‌پیوندند، بنابراین روزی است به تمام معنی حق. و چون توجه به این واقعیت می‌تواند مؤثرترین انگیزه انسان برای حرکت به سوی پروردگار، و اطاعت فرمان او گردد، بلافاصله می‌افزاید: «پس هرکس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند» و به سوی او باز می‌گردد (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا).

یعنی؛ تمام اسباب این حرکت الهی فراهم است، انبیا به قدر کافی ابلاغ فرمان حق کرده‌اند، عقل انسانی نیز - که پیامبری از درون او است - راه او را روشن کرده سرنوشت طاغیان و پرهیزکاران نیز به خوبی تبیین شده، تنها چیزی که باقی مانده تصمیم قاطع انسان است که با استفاده از اختیاری که خدا به او داده است راه را برگزیند و پیش رود.

(آیه ۴۰) - سپس به عنوان تأکید روی مسأله مجازات مجرمان، و بیان نزدیک بودن آن روز بزرگ در برابر کسانی که آن را دور یا نسیه‌اش می‌پندارند، می‌افزاید: «و ما شما را از عذاب نزدیکی بیم دادیم» (إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا). امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «هرچیزی که می‌آید قریب و نزدیک است». چرا نزدیک نباشد در حالی که مایه اصلی عذاب الهی اعمال خود انسانها است که همیشه با آنهاست «و جهنم هم اکنون کافران را احاطه کرده» (عنکبوت/۵۴). و از آنجا که در آن روز گروه عظیمی غرق حسرت و اندوه شده، نادم و پشیمان می‌گردند، حسرتی که به حالشان سودی نخواهد داشت و ندامتی که نتیجه‌ای ندارد، به دنبال این هشدار می‌افزاید: «این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آنچه را از قبل با دستهای خود فرستاده می‌بیند، و کافر می‌گوید: ای کاش خاک بودم» و گرفتار عذاب نمی‌شدم! (يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا).

اصولاً یکی از بهترین پاداشهای نیکوکاران، و یکی از بدترین کیفرهای بدکاران همین اعمال مجسم آنهاست که همراهشان خواهد بود.

آری! کار انسانی که اشرف مخلوقات است گاه بر اثر کفر و گناه به جائی می‌رسد که آرزو می‌کند در صف یکی از موجودات بی‌روح و پست باشد. در آیات قرآن می‌خوانیم: کفار و مجرمان هنگامی که صحنه قیامت و دادرسی پروردگار و جزای اعمال را مشاهده می‌کنند، عکس‌العملهای مختلفی نشان می‌دهند که همگی حکایت از شدت تأثر و تأسف آنها می‌کند. گاه می‌گویند: «وای بر ما از این حسرت که در اطاعت فرمان خدا کوتاهی کردیم» (زمر/۵۶).

و گاه می‌گویند: «خداوندا! ما را به دنیا بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم» (الم سجده/۱۲).

و گاه می‌گویند: «ای کاش خاک بودیم و هرگز زنده نمی‌شدیم» همان‌گونه که در آیات مورد بحث آمده است.

«پایان سوره نبأ»

سوره نازعات [۷۹]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۴۶ آیه است

محتوای سوره: محتوای این سوره در شش بخش خلاصه می‌شود:

- ۱- نخست با قسم‌های مؤکدی که ارتباط با مسأله معاد دارد روی تحقق این روز بزرگ تأکید می‌کند.
 - ۲- سپس به قسمتی از مناظر هول‌انگیز و وحشتناک آن روز اشاره می‌نماید.
 - ۳- و بعد اشاره کوتاه و گذرائی به داستان موسی و سرنوشت فرعون طغیانگر دارد که هم مایه تسلی خاطر پیامبر ﷺ و مؤمنان است و هم هشدار به مشرکان طغیانگر، و هم اشاره‌ای است به این که انکار معاد انسان را به چه گناهایی آلوده می‌کند.
 - ۴- در بخش بعد نمونه‌هایی را از مظاهر قدرت خداوند در آسمان و زمین که خود دلیلی است برای امکان معاد و حیات بعد از مرگ برمی‌شمرد.
 - ۵- بار دیگر به شرح قسمتی دیگر از حوادث وحشتناک آن روز بزرگ و سرنوشت طغیانگران و پاداش نیکوکاران می‌پردازد.
 - ۶- سرانجام در پایان سوره بر این حقیقت تأکید می‌کند که: هیچ‌کس از تاریخ آن روز باخبر نیست، ولی همین اندازه مسلم است که نزدیک است. انتخاب نام «نازعات» برای این سوره به خاطر نخستین آیه آن است.
- فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است: «کسی که

سورة نازعات را بخواند توقف و حساب او در روز قیامت تنها به اندازه خواندن یک نماز روزانه است، و بعد از آن وارد بهشت می شود».

مسلم است کسی که محتوای این سوره را که آیات تکان دهنده اش ارواح خفته را بیدار و متوجه وظائف خود می سازد در جان خویش پیاده کند از چنان پادشاهی برخوردار خواهد شد، نه آنها که فقط به خواندن الفاظ قناعت می کنند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - سوگند به این فرشتگان پر تلاش! در آغاز سوره به پنج موضوع مهم، قسم یاد شده و هدف از این سوگندها بیان حقانیت و تحقق مسأله معاد و رستاخیز است.

می فرماید: «سوگند به فرشتگانی که (جان مجرمان را بشدت از بدنهایشان برمی کشند) (وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا).

(آیه ۲) - «و فرشتگانی که (روح مؤمنان را) با مدارا و نشاط جدا می سازند» (وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا).

(آیه ۳) - «و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای فرمان الهی) با سرعت حرکت می کنند» (وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا).

(آیه ۴) - «و سپس بر یکدیگر سبقت می گیرند» (فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا).

(آیه ۵) - «و آنها که امور را تدبیر می کنند» (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا).

منظور از این سوگندها «فرشتگانی» است که مأمور قبض ارواح کفار و مجرمانند که آنها را به شدت از بدنهایشان برمی کشند، ارواحی که هرگز حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند.

و فرشتگانی که مأمور قبض ارواح مؤمنانند که با مدارا و نرمش و نشاط آنها را جدا می سازند.

و فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می کنند.

سپس بر یکدیگر پیشی می‌گیرند.

و سرانجام امور جهان را به فرمان او تدبیر می‌کنند.

(آیه ۶) - معاد تنها با یک صیحه عظیم رخ می‌دهد!

بعد از آن که با قسم‌های مؤکد وقوع قیامت به‌عنوان یک امر حتمی در آیات گذشته بیان شد، در اینجا به شرح بعضی از نشانه‌ها و حوادث این روز بزرگ می‌پردازد، می‌فرماید: این بعث و رستاخیز «در آن روز است که زلزله‌های وحشتناک همه چیز را به لرزه در می‌آورد» (يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ).

(آیه ۷) - «و به دنبال آن، حادثه دومین [= صیحه عظیم محشر] رخ می‌دهد» (تَتَّبِعَهَا الرّادِقَةُ).

منظور از «راجفه» همان صیحه نخستین یا نفخ صور اول است که شیپور فهای جهان و زلزله نابودی دنیاست و «رادفه» اشاره به صیحه دوم یا نفخ صور ثانی است که نفخه حیات و رستاخیز و بازگشت به زندگی جدید است.

(آیه ۸) - سپس می‌افزاید: «دل‌های در آن روز سخت مضطرب است» (قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ).

دل‌های مجرمان و گنهکاران و طغیانگران همه بشدت می‌لرزد، و نگران حساب و جزا و کیفر است.

(آیه ۹) - این اضطراب درونی به قدری شدید است که آثار آن در تمام وجود گنهکاران ظاهر می‌شود، لذا در این آیه می‌افزاید: «و چشم‌های آنان از شدت ترس فرو افتاده است» (أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ).

در آن روز چشم‌ها به گودی می‌نشینند، از حرکت باز می‌ایستند و خیره می‌شود، و گوئی دید خود را از شدت ترس از دست می‌دهد.

(آیه ۱۰) - آنگاه سخن را از قیامت به دنیا می‌کشاند، می‌فرماید: ولی امروز «می‌گویند: آیا ما به زندگی مجدد باز می‌گردیم؟! (يَقُولُونَ ءَأِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ).

(آیه ۱۱) - این آیه ادامه سخنان آنها را نقل کرده، می‌گوید: «آیا هنگامی که

استخوانهای پوسیده‌ای شدیم» ممکن است زنده شویم؟ (ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخْرَةً). این همان چیزی است که همواره منکران معاد روی آن تکیه می‌کردند، و می‌گفتند: باور کردنی نیست که استخوانهای پوسیده بار دیگر لباس حیات در تن بپوشد، در حالی که فراموش کرده بودند در آغاز نیز از همان خاک آفریده شده‌اند. (آیه ۱۲) - منکران معاد به این هم قناعت نمی‌کنند، بلکه به استهزای «معاد» برخاسته و به عنوان مسخره، «می‌گویند: اگر قیامتی در کار باشد بازگشتی است زیانبار» و حال ما در آن روز سخت و دردناک خواهد بود! (قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ).

(آیه ۱۳) - در این آیه بار دیگر به مسأله قیام قیامت و برپاشدن رستاخیز باز می‌گردد، و با لحنی قاطع و کوبنده، می‌فرماید: «این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است» (فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ). (آیه ۱۴) - «ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می‌گردند» (فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ).

این کار پیچیده و مشکلی نیست، همین‌که به فرمان خدا نفخه دوم دمیده شود و بانگ حیات و زندگی برخیزد، تمام این خاکها و استخوانهای پوسیده یک مرتبه جمع می‌شوند و جان می‌گیرند، و از قبرها بیرون می‌پرند!

(آیه ۱۵) - بعد از بیانات نسبتاً مشروحی که در آیات قبل درباره مسأله معاد و انکار و مخالفت مشرکان آمد، در اینجا به داستان یکی از طغیانگران بزرگ تاریخ یعنی؛ فرعون و سرنوشت دردناک او اشاره می‌کند، تا هم مشرکان عرب بدانند که افراد نیرومندتر از آنها نتوانستند در برابر خشم و عذاب الهی مقاومت کنند، و هم مؤمنان را دلگرم سازد که از برتری نیروی ظاهری دشمن هراسی به دل راه ندهند، چرا که درهم کوبیدن آنها برای خداوند بسیار سهل و آسان است.

نخست از اینجا شروع می‌کند: «آیا داستان موسی به تو رسیده است؟» (هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى).

(آیه ۱۶) - سپس می‌افزاید: «در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین

مقدس طوی ندا داد» (إِذْ نَادِيَهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى).

«طوی» ممکن است نام سرزمین مقدسی باشد که در شام در میان «مدین» و «مصر» قرار داشت، و نخستین جرقه وحی در آن بیابان بر قلب موسی وارد شد.

(آیه ۱۷) - سپس به پیامی که خداوند به موسی در آن سرزمین مقدس داد، در دو جمله کوتاه و پرمعنی، اشاره کرده، می فرماید: «به سوی فرعون برو که طغیان کرده است!» (إِذْ هَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ).

(آیه ۱۸) - «وبه او بگو: آیا می خواهی پاکیزه شوی؟» (فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزْكَىٰ).

(آیه ۱۹) - «و (پس از پاک شدن و لایق لقای محبوب گشتن) من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم، تا از او بترسی» و گناه نکنی (وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ).

(آیه ۲۰) - و از آنجا که هر دعوتی باید آمیخته با دلیل باشد در این آیه می افزاید: موسی «به دنبال این سخن بزرگترین معجزه را به او نشان داد» (فَأَرْسَلْنَا آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ).

این معجزه خواه معجزه تبدیل شدن عصا به مار عظیم باشد، یا ید بیضا، و یا هر دو، از معجزات بزرگ موسی بوده است که در آغاز دعوتش بر آن تکیه کرده.

این آیات نشان می دهد که یکی از اهداف بزرگ انبیا هدایت طغیانگران یا مبارزه قاطع با آنهاست.

(آیه ۲۱) - اکنون ببینیم فرعون در برابر این همه لطف و محبت، و این منطق و بیان زیبا و ارائه آیت کبری چه عکس العملی نشان داد؟

این طاغوت خیره سر، هرگز از مرکب غرور پیاده نشد، چنانکه در این آیه می فرماید: «او (دعوی موسی را) تکذیب، و عصیان کرد» (فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ).

این نشان می دهد که تکذیبها مقدمه عصیانهاست، همان گونه که تصدیقها و ایمانها مقدمه طاعتهاست.

(آیه ۲۲) - به این مقدار هم قناعت نکرد و در برابر دعوت موسی بی تفاوت نماند بلکه: «سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین حق) تلاش نمود» (ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى).

(آیه ۲۳) - و از آنجا که معجزه موسی تمام موجودیت طاغوتی او را به خطر می انداخت، مأموران را به شهرهای مختلف اعزام کرد «و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود» تا مبارزه ساحران با موسی را مشاهده کنند (فَحَشَرَ فَنَادَى).

(آیه ۲۴) - باز به این توطئه‌ها اکتفا نکرد، بلکه بزرگترین ادعا را با بدترین تعبیرات مطرح نمود «و گفتم: من پروردگار برتر شما هستم!» (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى).

خودش یکی از بت پرستان بود، ولی در اینجا ادعا می کند من پروردگار بزرگ شما هستم، یعنی حتی خودش را از معبود خودش نیز بالاتر می شمرد و این است بیهوده گوئیهای طاغوتها!

(آیه ۲۵) - به هر حال فرعون سرکشی را به آخرین مرحله رسانده و مستحق دردناکترین عذاب شده و فرمان الهی باید فرارسد و او و دستگاه ظلم و فسادش را درهم بکوبد لذا در این آیه می فرماید: «از این رو خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت» (فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى).

در اینجا تفسیر دیگری برای آیه ذکر شده است و آن این که منظور از «الاولی» کلمه نخستین است که فرعون در مسیر طغیان گفت و ادعای الوهیت کرد (قصص/۳۸) و «الآخره» اشاره به آخرین کلمه ای است که او گفت و آن ادعای ربوبیت اعلی بود خداوند او را به مجازات این دو ادعای کفرآمیزش در همین دنیا گرفتار ساخت.

(آیه ۲۶) - و سرانجام در این آیه، از اتمام این مساجرا نتیجه گیری کرده، می فرماید: «در این (داستان موسی و فرعون و عاقبت آنان درس) عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى).

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که عبرت‌گرفتن از این ماجراها تنها برای کسانی میسر است که بهره‌ای از خوف و خشیت و احساس مسؤولیت به دل راه داده‌اند و یا به تعبیر دیگر دارای چشمی عبرت بینند.

ای خوشا چشمی که عبرت‌بین بود عبرت از نیک و بدش آیین بود
(آیه ۲۷) - آفرینش شما مشکلتراست یا آسمانها؟ (دلیل دیگری بر معاد)
به دنبال نقل سرگذشت موسی و فرعون به عنوان یک درس عبرت برای همه طغیانگران و تکذیب‌کنندگان بار دیگر به مسأله معاد و رستاخیز برمی‌گردد.

نخست منکران معاد را مخاطب ساخته، و ضمن یک استفهام توییحی می‌فرماید: «آیا آفرینش شما (و بازگشت به زندگی پس از مرگ) مشکلتراست یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاده است» (ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بُنِيهَا). این سخن در حقیقت پاسخی است به گفتار آنها که در آیات پیشین گذشت که می‌گفتند: «إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ؛ آیا ما به حالت اول باز می‌گردیم».

این آیه می‌گوید: هر انسانی در هر مرحله‌ای از درک و شعور باشد می‌داند که آفرینش این آسمان بلند، این همه کرات عظیم و کهکشانه‌های بی‌انتها قابل مقایسه با آفرینش انسان نیست کسی که این قدرت را داشته چگونه از بازگرداندن شما به حیات عاجز است؟!

(آیه ۲۸) - سپس به شرح بیشتر درباره این آفرینش بزرگ پرداخته، می‌افزاید: «سقف آسمان را برافراشت و آن را منظم ساخت» (رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيَهَا).

احتمال دارد که آیه هم اشاره به ارتفاع آسمان و فاصله بسیار زیاد و سرسام‌آور کرات آسمانی از ما بوده و هم اشاره به سقف محفوظ و قشر عظیم هوای اطراف زمین.

(آیه ۲۹) - سپس به یکی از مهمترین نظامات این عالم بزرگ یعنی نظام نور و ظلمت اشاره کرده، می‌فرماید: «و شیش را تاریک و روزش را آشکار نمود» (وَاعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحِيهَا).

که هر کدام از این دو در زندگی انسان و سایر موجودات زنده اعم از حیوانات و گیاه نقش فوق العاده مهمی دارد. نه انسان بدون نور می تواند زندگی کند که همه برکات و روزیها و حس و حرکت او وابسته به آن است و هم بدون ظلمت و زندگی او ممکن نیست که رمز آرامش اوست.

(آیه ۳۰) - سپس از آسمان به زمین می آید، می فرماید: «و زمین را بعد از آن گسترش داد» (وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا).

منظور از «دَحْوُ الْأَرْضِ» این است که در آغاز تمام سطح زمین را آبهای حاصل از بارانهای سیلابی نخستین فراگرفته بود این آبها تدریجاً در گودالهای زمین جای گرفتند و خشکیها از زیر آب سر برآوردند و روزبه روز گسترده تر شدند تا به وضع فعلی درآمد - و این مسأله بعد از آفرینش زمین و آسمان روی داد.

(آیه ۳۱) - بعد از گسترش زمین و آماده شدن برای زندگی و حیات سخن از آب و گیاه به میان آورده، می فرماید: «و از آن، آب و چراگاهش را بیرون آورد» (أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعِيهَا).

این تعبیر نشان می دهد که آب در لابالای قشر نفوذپذیر زمین پنهان بود، سپس به صورت چشمه ها و نهرها جاری شد و حتی دریا و دریاچه ها را تشکیل داد.

(آیه ۳۲) - ولی از آنجا که عوامل مختلفی می توانست آرامش زمین را برهم زند - از جمله طوفانهای عظیم و دائمی و دیگر جزر و مدهایی که در پوسته زمین بر اثر جاذبه ماه و خورشید و همچنین لرزه هایی که بر اثر فشار مواد مذاب درونی رخ می دهد - آن را به وسیله شبکه نیرومندی از کوهها که سرتاسر روی زمین را فراگرفته آرام کرد.

ولذا می فرماید: «و کوهها را ثابت و محکم نمود» (وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا).

(آیه ۳۳) - و در پایان می فرماید: «همه اینها برای بهره گیری شما و چهار پایانتان است!» (مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ).

تا از مواهب حیات بهره گیرید و به غفلت نخورید.

اینها از یکسو نشانه‌های قدرت او بر مسأله معاد است و از سوی دیگر دلائل عظمت و نشانه‌های وجود او در مسیر توحید و معرفت است.

(آیه ۳۴) - بعد از اشاره به بعضی از دلائل معاد، در آیات قبل، در اینجا بار دیگر، به مسأله رستاخیز و سرنوشت خداترسان و هوی پرستان در آن روز بازمی‌گردد، می‌فرماید: «هنگامی که آن حادثه بزرگ، رخ دهد» نیکوکاران و بدکاران هر کدام به جزای اعمال خویش می‌رسند (فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى). «طامه» در اینجا اشاره به قیامت است که مملو از حوادث هولناک می‌باشد و توصیف آن به «کبری» تأکید بیشتری درباره اهمیت و عظمت این حادثه بی نظیر است.

(آیه ۳۵) - سپس می‌افزاید: «در آن روز انسان به یاد کوششهایش می‌افتد» (يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى).

اما این تذکر و یادآوری چه سودی برای او می‌تواند داشته باشد. اگر تقاضای بازگشت به دنیا و جبران گذشته کند دست رد به سینه او می‌زنند و در پاسخ این تقاضا «کَلَّا» (چنین نیست) می‌گویند. و اگر توبه کند و از اعمالش پوزش طلبد فایده‌ای ندارد چرا که درهای توبه دیگر بسته شده است.

آری! در آن روز حجابها از قلب و روح انسان برداشته می‌شود و همه حقایق مکنون بارز و آشکار می‌شود.

(آیه ۳۶) - ولذا در این آیه می‌افزاید: «و در آن روز) جهنم برای هر بیننده‌ای آشکار می‌گردد» (وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى).

جهنم هم اکنون نیز وجود دارد بلکه طبق آیه ۵۴ سوره عنکبوت «کافران را از هر سو احاطه کرده» اما حجابهای عالم دنیا مانع رؤیت آن است ولی آن روز که روز ظهور و بروز همه چیز است جهنم از همه آشکارتر ظهور می‌کند.

(آیه ۳۷) - سپس به وضع حال مجرمان و افراد بی‌ایمان در صحنه قیامت اشاره کرده و با چند جمله کوتاه و پرمعنی هم سرنوشت آنها را بیان می‌کند و هم

عوامل گرفتاری آنها را، می فرماید: «اما آن کسی که طغیان کرده» (فَأَمَّا مَنْ طَغَى).
(آیه ۳۸) - «وزندگی دنیا را (بر همه چیز) مقدم داشته» (وَأَثَرَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا).

(آیه ۳۹) - «مسلماً دوزخ جایگاه اوست» (فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى).
در جمله اول اشاره به فساد عقیدتی آنها می کند زیرا طغیان ناشی از خود
بزرگ بینی است و خود بزرگ بینی ناشی از عدم معرفه الله است.
کسی که خدا را به عظمت بشناسد خود را بسیار کوچک و ضعیف می بیند
و هرگز پای خود را از جاده عبودیت بیرون نمی گذارد.
و جمله دوم اشاره به فساد عملی آنهاست چرا که طغیان سبب می شود که
انسان لذت زودگذر دنیا و زرق و برق آن را بالاترین ارزش حساب کند و آن را بر همه
چیز مقدم بشمرد.

این دو در حقیقت علت و معلول یکدیگرند: طغیان و فساد عقیده سرچشمه
فساد عمل و ترجیح زندگی ناپایدار دنیا بر همه چیز است و سرانجام این دو
آتش سوزان دوزخ است که در جمله سوم به آن اشاره شده.

(آیه ۴۰) - سپس به ذکر اوصاف بهشتیان در دو جمله کوتاه و بسیار پرمعنی
پرداخته، می فرماید: «و آن کسی که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از
هوی باز دارد...» (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى).
(آیه ۴۱) - «قطعاً بهشت جایگاه اوست» (فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى).

آری! شرط اول بهشتی شدن «خوف» ناشی از «معرفت» است، شناختن مقام
پروردگار و ترسیدن از مخالفت فرمان او، شرط دوم که در حقیقت نتیجه شرط اول
و میوه درخت معرفت و خوف است تسلط بر هوای نفس و باز داشتن آن از
سرکشی، چرا که تمام گناهان و مفاسد و بدبختیها از هوای نفس سرچشمه می گیرد.
(آیه ۴۲) - تاریخ قیامت را فقط خدا می داند: در تعقیب مطالبی که درباره
قیامت و سرنوشت نیکان و بدان در آن روز در آیات پیشین آمد، در اینجا به سراغ
سؤال همیشگی مشرکان و منکران معاد رفته، می فرماید: «و از تو درباره قیامت

می پرسند که در چه زمانی واقع می شود» (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا).

(آیه ۴۳) - قرآن در پاسخ این سؤال برای این که به آنها بفهماند که هیچ کس از لحظه وقوع قیامت باخبر نبوده و نخواهد بود، روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می گوید: «تو را با یادآوری این سخن چه کار؟! (فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِيهَا).

یعنی؛ تاریخ وقوع قیامت حتی از تو پنهان است، تا چه رسد به دیگران، این از آن علم غیبی است که از مختصات ذات پروردگار می باشد، واحدی را به آن راهی نیست!

(آیه ۴۴) - سپس می افزاید: «نهایت آن (قیامت) به سوی پروردگار تو است» و هیچ کس جز خدا از زمانش آگاه نیست (إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا). این همان مطلبی است که در آیه ۳۴ سوره لقمان نیز آمده است: «علم زمان وقوع قیامت تنها نزد خداست».

(آیه ۴۵) - باز برای توضیح بیشتر می افزاید: «کار تو فقط بیم دادن کسانی است که از آن می ترسند» (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّخْشِيهَا). وظیفه تو همین انداز و هشدار و بیم دادن است و بس، و اما تعیین وقت قیامت از قلمرو وظیفه و آگاهی تو بیرون است.

(آیه ۴۶) - و سرانجام در آخرین آیه این سوره برای بیان این واقعیت که تا قیامت زمان زیادی نیست، می فرماید: «آنها در آن روز که قیام قیامت را می بینند چنین احساس می کنند که گوئی توقفشان (در دنیا و برزخ) جز شامگاهی یا صبح آن بیشتر نبوده است!» (كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيهَا).

به قدری عمر کوتاه دنیا بسرعت می گذرد، و دوران برزخ نیز سریع طی می شود که به هنگام قیام قیامت آنها فکر می کنند تمام این دوران چند ساعتی بیش نبود.

«پایان سوره نازعات»

سورهٔ عبس [۸۰]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۴۲ آیه است

- محتوای سوره:** محتوای این سوره را می‌توان در پنج موضوع خلاصه کرد:
- ۱- عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت‌جو برخورد مناسبی نداشت.
 - ۲- ارزش و اهمیت قرآن مجید.
 - ۳- کفران و ناسپاسی انسان در برابر نعمتهای خداوند.
 - ۴- بیان گوشه‌ای از نعمتهای او در زمینه تغذیهٔ انسان و حیوانات برای تحریک حس شکرگزاری بشر.
 - ۵- اشاره به قسمتهای تکان‌دهنده‌ای از حوادث قیامت و سرنوشت مؤمنان و کفار در آن روز بزرگ.
- نامگذاری آن به «عبس» به تناسب نخستین آیهٔ سوره است.
- فضیلت تلاوت سوره:** در حدیثی از پیغمبرگرامی اسلام ﷺ آمده است: «کسی که سورهٔ عبس را بخواند روز قیامت درحالی وارد محشر می‌شود که صورتش خندان و بشاش است».

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

آیه ۱ - شأن نزول: ده آیهٔ آغاز سوره اجمالاً نشان می‌دهد که خداوند کسی

را در آنها مورد عتاب قرار داده به خاطر این که فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حق طلبی مقدم داشته است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ در آن اختلاف نظر است.

مشهور در میان مفسران عامه و خاصه این است که:

عده‌ای از سران قریش مانند عتبه بن ربیع، ابوجهل، عباس بن عبدالمطلب، و جمعی دیگر، خدمت پیامبر ﷺ بودند و آن حضرت مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود و امید داشت که این سخنان در دل آنها مؤثر شود. در این میان «عبدالله بن ام مکتوم» که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود وارد مجلس شد، و از پیغمبر ﷺ تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد، و پیوسته سخن خود را تکرار می‌کرد و آرام نمی‌گرفت، زیرا دقیقاً متوجه نبود که پیامبر ﷺ با چه کسانی مشغول صحبت است.

او آنقدر کلام پیغمبر ﷺ را قطع کرد که حضرت ناراحت شد، و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: این سران عرب پیش خود می‌گویند: پیروان محمد نابینایان و بردگانند، و لذا از «عبدالله» رو برگرداند، و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.

در این هنگام این آیات نازل شد (و در این باره پیامبر ﷺ را مورد عتاب قرار داد).

رسول خدا بعد از این ماجرا «عبدالله» را پیوسته گرامی می‌داشت. البته در آیه چیزی که صریحاً دلالت کند که منظور شخص پیامبر ﷺ است وجود ندارد و به فرض که شأن نزول فوق واقعیت داشته باشد این مطلب در حد ترک اولائی بیش نیست و کاری که منافات با مقام عصمت داشته باشد در آن مشاهده نمی‌شود.

تفسیر: عتاب شدید به خاطر بی‌اعتنائی به نابینای حق طلب!

باتوجه به آنچه در شأن نزول آیات گفته شد، به سراغ تفسیر آیات می‌رویم، نخست می‌فرماید: «چهره درهم کشید، و روی برتافت» (عَبَسَ وَ تَوَلَّى).

- (آیه ۲) - از این که نابینائی به سراغ او آمده بود! «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى».
- (آیه ۳) - «تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند»؟ «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى».
- (آیه ۴) - «یا (از شنیدن سخنان حق) متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد» «أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى».
- و اگر صد در صد پاک و باتقوا نشود لا اقل از تذکر پند می گیرد و بیدار می شود، و این بیداری در او اجمالاً اثر می گذارد.
- (آیه ۵) - سپس این عتاب را ادامه داده، می افزاید: «اما آن کس که توانگر است» «أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى».
- (آیه ۶) - «تو به او روی می آوری»! «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى».
- و اصرار به هدایت او داری در حالی که او گرفتار غرور ثروت و خودخواهی است، غروری که منشأ طغیان و گردنکشی است.
- (آیه ۷) - «در حالی که اگر او خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست» «وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى».
- وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است. خواه از آن پند گیرند یا ملال بسنا براین به خاطر این گونه افراد نمی توانی نابینای حق طلب را نادیده بگیری، هر چند هدف تو هدایت این گردنکشان باشد.
- (آیه ۸) - بار دیگر تأکید و عتاب را از سر می گیرد و همچنان به صورت خطاب می فرماید: «اما کسی که به سراغ تو می آید، و (برای هدایت و پاکی) کوشش می کند» «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى».
- (آیه ۹) - «و از خدا ترسان است» «وَهُوَ يَخْشَى».
- و همین انگیزه ترس از خداوند او را به دنبال تو فرستاده، تا حقایق بیشتری بشنود و به کار بندد، و خود را پاک و پاکیزه کند.
- (آیه ۱۰) - «تو از او غافل می شوی» و به دیگری می پردازی «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى».

این عتاب و خطاب خواه به شخص پیامبر ﷺ باشد یا غیر او بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق مخصوصاً از طبقات مستضعف قائل است. و به عکس موضع‌گیری تند و خشنی در برابر آنها که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده‌اند دارد.

(آیه ۱۱) - در تعقیب آیات گذشته که در آن سخن از سرزنش کسی آمده بود که نسبت به نابینای حق‌طلبی کم توجهی نموده بود، در اینجا به مسأله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس پرداخته، می‌فرماید: «هرگز» این کار را تکرار مکن و آن را برای همیشه فراموش نما (کَلَّا).

چرا که «این (قرآن) تذکر و یادآوری است» (إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ).

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق پاسخی باشد به تمام تهمت‌های مشرکان و دشمنان اسلام در مورد قرآن که گاه شعرش می‌خواندند، و گاه سحر، و گاه نوعی کفانت، قرآن می‌گوید: هیچ‌یک از این نسبتها صحیح نیست، بلکه این آیات وسیله‌ای است برای آگاهی و ایمان و دلیل آن در خودش نهفته است.

(آیه ۱۲) - سپس می‌افزاید: «و هرکس بخواهد از آن پند می‌گیرد» (فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ).

این تعبیر هم اشاره‌ای است به این‌که اگر اه و اجباری در کار نیست، و هم دلیلی است بر آزادی اراده انسان که تا نخواهد و تصمیم بر قبول هدایت نگیرد نمی‌تواند از آیات قرآن بهره‌گیری.

(آیه ۱۳) - سپس می‌افزاید: این کلمات بزرگ الهی «در الواح پرارزشی ثبت است» (فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ).

تعبیر به «صُحُفٍ» نشان می‌دهد که آیات قرآن قبل از نزول بر پیغمبر اکرم ﷺ در الواحی نوشته شده بود، و فرشتگان وحی آن را با خود می‌آوردند الواحی بسیار گرانبه‌تر و پرارزش.

(آیه ۱۴) - بعد می‌فرماید: این صحائف و الواح «والا قدر و پاکیزه است»

(مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ).

بالاتر از آن است که دست ناهلان به سوی آن دراز شود، و یا قادر بر تحریف آن باشند، و پاکتر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند، و نیز پاک است از هرگونه تناقض و تضاد و شک و شبهه.

(آیه ۱۵) - از این گذشته، این آیات الهی «به دست سفیرانی است» (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ).

(آیه ۱۶) - سفیرانی «والامقام وفرمانبردار و نیکوکار» (كِرَامٍ بَرَرَةٍ). منظور از «سَفَرَه» در اینجا فرشتگان الهی است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار فرمانبردار الهی خواهد بود».

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حافظان و مفسران و عاملان به قرآن در ردیف این «سَفَرَه» و همگام آنها هستند، نه این که خود آنها می باشند و این یک واقعیت است که وقتی این دانشمندان و حافظان، کاری شبیه کار فرشتگان و حاملان وحی انجام دهند در ردیف آنها قرار می گیرند.

(آیه ۱۷) - سپس می افزاید: با وجود این همه اسباب هدایت الهی که در صحف مکرمه به وسیله فرشتگان مقرب خداوند، با انواع تذکرات، نازل شده، باز هم این انسان سرکش و ناسپاس تسلیم حق نمی شود؛ «مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است»؟! (قَتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ).

(آیه ۱۸) - و از آنجا که سرچشمه سرکشیها و ناسپاسیها غالباً غرور است برای درهم شکستن این غرور در این آیه می فرماید: خداوند «او را از چه چیز آفریده است»؟! (مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ).

(آیه ۱۹) - «او را از نطفه ناچیزی آفرید، و سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت» (مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ).

دقت در آفرینش انسان از نطفه و اندازه گیری تمام ابعاد وجودی او،

اعضاء پیکرش، استعدادهایش و نیازهایش خود بهترین دلیل برای خداشناسی و معرفه الله است.

و چه بزرگ است آن خدائی که این موجود ضعیف را این همه قدرت و توانائی بخشید که می تواند آسمان و زمین و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار دهد، و همه نیروهای محیط خود را مسخر فرمان خویش سازد.

(آیه ۲۰) - در ادامه همین سخن می افزاید: «سپس راه را برای او آسان کرد»
(ثُمَّ السَّيْلَ يَسْرَهُ).

راه تکامل پرورش جنین در شکم مادر، و سپس راه انتقال او را به این دنیا سهل و آسان نمود.

از عجائب تولد انسان این است که قبل از لحظات تولد آن چنان در شکم مادر قرار دارد که سر او به طرف بالا و صورتش به پشت مادر و پای او در قسمت پایین رحم است، ولی هنگامی که فرمان تولد صادر می شود ناگهان از گونه می گردد سر او به طرف پایین می آید، و همین موضوع امر تولد را برای او و مادر سهل و آسان می کند.

بعد از تولد نیز در مسیر نمو و رشد جسمی در دوران کودکی، و سپس نمو و رشد غرائز، و بعد از آن رشد در مسیر هدایت معنوی و ایمان، همه را از طریق عقل و دعوت انبیاء برای او سهل و آسان ساخته است.

(آیه ۲۱) - سپس به مرحله پایانی عمر انسان بعد از پیمودن این راه طولانی اشاره کرده، می فرماید: «بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود» (ثُمَّ آمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ).

دستور به دفن کردن بدن مردگان (بعد از غسل و کفن و نماز) دستوری است الهام بخش که مرده انسانها باید از هر نظر پاک و محترم باشد تا چه رسد به زنده آنها!

(آیه ۲۲) - بعد به مرحله رستاخیز انسانها پرداخته، می افزاید: «سپس هرگاه که بخواهد او را زنده (و برای حساب و جزا محشور) می کند» (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ).

(آیه ۲۳) - در این آیه می فرماید: با این همه مواهب الهی نسبت به انسان، از آن روز که به صورت نطفه ای بی ارزش بود تا آن روز که قدم در این دنیا گذارد، و راه

خود را به سوی کمال طی کرد و سپس از این دنیا می‌رود و در قبر پنهان می‌گردد باز این انسان راه صحیح خود را پیدا نمی‌کند «چنین نیست که او می‌پندارد، او هنوز آنچه را (خدا) فرمان داده، اطاعت نکرده است» (كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مِنْ أَمْرِهِ).

(آیه ۲۴) - انسان باید به غذای خود بنگرد!

از آنجا که آیات قبل سخن از مسأله معاد می‌گفت، و آیات آینده نیز با صراحت بیشتری از این مسأله سخن می‌گویند، به نظر می‌رسد که آیات مورد بحث به منزله دلیلی است برای مسأله معاد که از طریق بیان قدرت خداوند بر همه چیز، و همچنین احیای زمینهای مرده به وسیله نزول باران - که خود نوعی معاد در عالم گیاهان است - امکان رستاخیز را اثبات می‌کند.

در ضمن چون این آیات از انواع غذاهائی که خدا در اختیار انسان و چهارپایان قرارداده سخن می‌گویند حس شکرگزاری انسان را برمی‌انگیزد و او را به شناخت منعم و معرفت‌الله دعوت می‌کند.

نخست می‌فرماید: «انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد»
(فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ).

نزدیکترین اشیاء خارجی به انسان غذای اوست که با یک دگرگونی جزو یافت وجود او می‌شود، و اگر به او نرسد به زودی راه فنا را پیش می‌گیرد، و به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات روی مواد غذائی آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان، عاید انسان می‌شود تکیه کرده است.

روشن است که منظور از «نگاه کردن» تماشای ظاهری نیست، بلکه نگاه به معنی دقت و اندیشه در ساختمان این مواد غذائی، و اجزاء حیاتبخش آن، و تأثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد، و سپس اندیشه در خالق آنهاست.

و نیز دقیقاً بنگرد که آنها را از چه راهی تهیه کرده، حلال یا حرام؟ مشروع

یا نامشروع؟

در بعضی از روایات که از معصومین نقل شده آمده است که منظور از «طعام»

در اینجا علم و دانشی است که غذای روح انسان است، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته؟

آری! انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای روحانی اوست کجاست مبادا از سرچشمه آلوده‌ای تغذیه شود و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند.

(آیه ۲۵) - سپس به شرح تفصیلی این مواد غذایی و منابع آن پرداخته، می‌فرماید: «ما آب فراوان از آسمان فرو ریختیم» (اَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا).

آری! آب که مهمترین مایه حیات است همواره به مقدار فراوان به لطف پروردگار از آسمان نازل می‌شود، و می‌دانیم تمام نهرها، چشمه‌ها، قناتها و چاههای آب، ذخائر آبی خود را از باران می‌گیرند.

(آیه ۲۶) - بعد از ذکر موضوع آب که یکی از ارکان مهم رویش گیاهان است، به سراغ رکن مهم دیگر یعنی «زمین» می‌رود و می‌افزاید: «سپس زمین را از هم شکافتیم» (ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا).

این شکافتن اشاره به شکافتن زمین به وسیله جوانه‌های گیاهان است، و به راستی این یکی از عجایب است که جوانه‌ای با آن همه نرمی و لطافت خاکهای سخت را می‌شکافد، و گاه در کوهستانها از لابلاهی سنگها عبور کرده، سر بیرون می‌آورد.

و احتمال دارد منظور از شکافتن زمین خرد شدن سنگهای سطح آن در آغاز باشد.

به این ترتیب آیه اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است که نشان می‌دهد اول بارانها فرو می‌بارند، و سپس زمینها شکافته می‌شوند و آماده زراعت می‌گردند، نه تنها در روزهای نخست این عمل صورت گرفته که امروز نیز ادامه دارد.

(آیه ۲۷) - بعد از ذکر این دو رکن اساسی یعنی «آب» و «خاک» به هشت قسمت از روئیدنیها که از ارکان اساسی غذای انسان یا حیوانات است اشاره کرده، می‌فرماید: «و در آن دانه‌های فراوانی رویانیدیم» (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا).

دانه‌های غذایی که مایه اصلی تغذیه انسان و انواع حیوانات است، دانه‌هایی که اگر یکسال بر اثر خشکسالی قطع شود قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرا می‌گیرد و انسانها همه در زحمت فرو می‌روند.

(آیه ۲۸) - و در مرحله بعد می‌افزاید: «و (همچنین) انگور و سبزی بسیار»
(وَعِنَبًا وَقَضْبًا).

ذکر «عِنَب» (انگور) از میان تمام میوه‌ها به خاطر مواد غذایی و حیاتی فراوانی است که در این میوه نهفته شده و آن را به صورت یک غذای کامل درآورده است.

توجه داشته باشید که «عِنَب» هم به «انگور» گفته می‌شود و هم به «درخت انگور» و در آیات قرآن بر هر دو اطلاق شده، ولی در اینجا مناسب همان انگور است.

«قَضْب» در اینجا معنی گسترده‌ای دارد که هم سبزیهای خوردنی را شامل می‌شود، و هم میوه‌های بوته‌ای و هم ریشه‌های غذایی را.

(آیه ۲۹) - سپس می‌افزاید: «وزیتون و نخل فراوان» (وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا).

تکیه روی این دو میوه نیز دلیلش روشن است چرا که امروز ثابت شده که هم «زیتون» و هم «خرما» از مهمترین مواد غذایی نیروبخش و مفید و سلامت‌آفرین است.

(آیه ۳۰) - و در مرحله بعد می‌افزاید: «و باغهای پر درخت» با انواع میوه‌های رنگارنگ (وَحَدَائِقَ غُلْبًا).

(آیه ۳۱) - سپس می‌افزاید: «و میوه و چراگاه» (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا).

«أَب» به معنی گیاهان خودرو و چراگاهی است که آماده چریدن حیوانات و یا چیدن گیاهان باشد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که در آیات گذشته بعضی از میوه‌ها بالخصوص مطرح شده بود، و در اینجا میوه بطور کلی مطرح شده، و از این گذشته در آیه قبل که سخن از باغها می‌گفت ظاهراً نظر به میوه‌های باغها داشت، چگونه

بار دیگر میوه در اینجا مطرح شده است؟

در پاسخ می‌گوئیم: اما این که بعضی از میوه‌ها بالخصوص ذکر شده مانند انگور و زیتون و خرما (به قرینه درخت نخل) به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که از میان میوه‌ها دارند، و اما این که چرا «فَاكِهَةٌ» (میوه) جداگانه از «حَدَائِقُ» (باغها) ذکر شده؟ ممکن است به خاطر این باشد که باغها منافع دیگری غیر از میوه نیز دارند، منظره زیبا، طراوت و هوای سالم و مانند آن.

از این گذشته برگ بعضی از درختان و ریشه و پوست بعضی دیگر، جزء مواد غذایی هستند (مانند چای و دارچین و زنجبیل و امثال آن) به علاوه برگهای بسیاری از درختان خوراک مناسبی برای حیوانات است و می‌دانیم آنچه در آیات فوق آمده، هم خوراک انسان را شامل می‌شود، هم خوراک حیوان را.

(آیه ۳۲) - ولذا در این آیه می‌افزاید: «تا وسیله‌ای برای بهره‌گیری شما و چارپایانتان باشد» (مَتَاعًا لَكُمْ وَلَا نِعَامِكُمْ).

«متاع» هر چیزی است که انسان از آن متمتع و بهره‌مند می‌شود.

(آیه ۳۳) - صِيحَةٌ رَسْتَاخِيزٌ: بعد از ذکر قسمت قابل توجهی از مواهب الهی و نعم دنیوی، به بیان معاد و گوشه‌ای از حوادث رستاخیز و سرنوشت مؤمنان و کافران می‌پردازد، تا از یکسو اعلام کند که این مواهب و متاع هرچه باشد زودگذر است و نقطه پایانی دارد، و از سوی دیگر وجود اینها دلیلی است بر قدرت خداوند بر همه چیز و بر مسأله معاد.

می‌فرماید: «هنگامی که آن صدای مهیب [=صیحۀ رستاخیز] بیاید» کافران و مجرمان در اندوه عمیقی فرو می‌روند (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ).

«صَاخَّة» در اینجا اشاره به «نَفْخَةُ دَوْمِ صَوْرٍ» است، همان صیحۀ عظیمی که صیحۀ بیداری و حیات می‌باشد و همگان را زنده کرده، به عرصه محشر دعوت می‌کند.

(آیه ۳۴) - ولذا بلافاصله بعد از آن می‌افزاید: «در آن روز که انسان از برادر خود می‌گریزد» (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ).

همان برادری که با جان برابر بود و همه جا به یاد او بود و در فکر او، امروز بکلی از او گریزان می شود.

(آیه ۳۵) - «و (همچنین) از مادر و پدرش» (وَأُمِّهِ وَآبِيهِ).

(آیه ۳۶) - «وزن و فرزندانش» (وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ).

و به این ترتیب انسان نزدیکترین نزدیکانش را که برادر و پدر و مادر و زن و فرزند هستند نه فقط فراموش می نماید بلکه از آنها فرار می کند و این نشان می دهد هول و وحشت محشر آنقدر زیاد است که انسان را از تمام پیوندها و علائقش جدا می کند.

(آیه ۳۷) - در این آیه دلیل این فرار را بیان کرده، می فرماید: «در آن روز

هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد» (لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ).

در حدیثی آمده است که بعضی از خاندان پیامبر ﷺ از آن حضرت سؤال

کردند که آیا در روز قیامت انسان به یاد دوست صمیمی می افتد؟

در پاسخ فرمود: «سه موقف است که هیچ کس در آنها به یاد هیچ کس

نمی افتد: اول پای میزان سنجش اعمال است تا ببیند آیا میزانش سنگین است یا

سبک؟ سپس بر صراط است تا ببیند آیا از آن می گذرد یا نه؟ و سپس به هنگامی

است که نامه های اعمال را به دست انسانها می دهند تا ببیند آن را به دست راستش

می دهند یا دست چپ؟ این سه موقف است که در آنها کسی به فکر کسی نیست، نه

دوست صمیمی، نه یار مهربان، نه افراد نزدیک، نه دوستان مخلص، نه فرزندان،

و نه پدر و مادر، و این همان است که خداوند متعال می فرماید: در آن روز هر کسی

به قدر کافی به خود مشغول است.»

(آیه ۳۸) - سپس به چگونگی حال مؤمنان و کافران در آن روز پرداخته،

می گوید: «چهره هایی در آن روز گشاده و نورانی است» (وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ).

(آیه ۳۹) - «خندان و مسرور است» (ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ).

(آیه ۴۰) - «و صورت هایی در آن روز غبارآلود است» (وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا

غَبْرَةٌ).

(آیه ۴۱) - «ودود تاریکی آن را پوشانده است» (تَرَهْفُهَا قَتْرَةٌ).

(آیه ۴۲) - «آنان همان کافران فاجرند!» (أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ).

از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که در صحنه قیامت آثار عقائد و اعمال سوء انسانها در چهره‌هایشان نمایان می‌گردد.

تعبیر به «وجوه» به خاطر این است که رنگ صورت بیش از هر چیزی می‌تواند بیانگر حالات درونی باشد، هم ناراحتیهای فکری و روحی و هم ناراحتیهای جسمانی.

«پایان سوره عبس»

سوره تکویر [۸۱]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۹ آیه است

محتوای سوره: محتوای این سوره عمدتاً بر دو محور دور می‌زند:

۱- آیات آغاز این سوره بیانگر نشانه‌هایی از قیامت و دگرگونیهای عظیم در پایان این جهان و آغاز رستاخیز است.

۲- بخش دوم سوره از عظمت قرآن و آورنده آن و تأثیرش در نفوس انسانی سخن می‌گوید، و این قسمت با سوگندهای بیدارکننده و پرمحتوایی همراه است.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «کسی که سوره إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ را بخواند خداوند او را از رسوائی در آن هنگام که نامه عملش گشوده می‌شود حفظ می‌کند».

در حدیث دیگری می‌خوانیم که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفتند: چرا این قدر زود آثار پیری در شما نمایان گشته؟

فرمود: «سوره هود، واقعه، مرسلات، عم، و إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، مرا پیر کرد» زیرا آن‌چنان حوادث هولناک قیامت در اینها ترسیم شده است که هر انسان بیداری را گرفتار پیری زودرس می‌کند.

تعبیراتی که در روایات بالا آمده به خوبی نشان می‌دهد که منظور تلاوتی است که سرچشمه آگاهی و ایمان و عمل باشد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - آن روز که طومار کائنات پیچیده شود! در آغاز این سوره چنانکه گفتیم به اشارات کوتاه و هیجان انگیز و تکان دهنده‌ای از حوادث هولناک پایان این جهان و آغاز رستاخیز برخوردار می‌کنیم که انسان را در عوالم عجیبی سیر می‌دهد، و مجموعاً هشت نشانه از این نشانه‌ها را بازگو می‌کند.

نخست می‌فرماید: «در آن هنگام که خورشید درهم پیچیده شود» (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ).

می‌دانیم خورشید در حال حاضر کره‌ای است فوق‌العاده داغ و سوزان به اندازه‌ای که تمام مواد آن به صورت گاز فشرده‌ای درآمده و در گرداگردش شعله‌های سوزانی زبانه می‌کشد که صدها هزار کیلومتر ارتفاع آنهاست و اگر کره زمین در وسط یکی از این شعله‌های عظیم گرفتار شود در دم خاکستر و تبدیل به مستی‌گاز می‌شود! ولی در پایان این جهان و در آستانه قیامت این حرارت فرو می‌نشیند، و آن شعله‌ها جمع می‌شود، روشنائی آن به خاموشی می‌گراید، و از حجم آن کاسته می‌شود و این است معنی «تکویر».

این حقیقتی است که در علم و دانش امروز نیز منعکس است و «ثابت خورشید» تدریجاً رو به تاریکی و خاموشی می‌رود.

(آیه ۲) - سپس می‌افزاید: «و در آن هنگام که ستارگان بی‌فروغ شوند» (وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ).

(آیه ۳) - در سومین نشانه رستاخیز می‌فرماید: «و در آن هنگام که کوهها به حرکت درآیند» (وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ).

از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که در آستانه قیامت کوهها مراحل مختلفی را طی می‌کنند - شرح بیشتر در این باره را در همین جلد در تفسیر آیه ۲۰ سورة نبا مطالعه فرمایید.

(آیه ۴) - سپس می‌افزاید: «و در آن هنگام که بارزشتترین اموال به دست فراموشی سپرده شود» (وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ).

«عشار» جمع «عشراء» در اصل به معنی شتر ماده بارداری است که ده ماه بر حمل او گذشته، و در آستانه آوردن بچه است یعنی چیزی نمی‌گذرد که شتر دیگری از او متولد می‌شود، و شیر فراوان در پستان او ظاهر می‌گردد. در آن روز که این آیات نازل گشت چنین شتری بارزشتترین اموال عرب محسوب می‌شد.

منظور این است شدت هول و وحشت آن روز به قدری است که هر انسانی نفیستترین اموال خویش را فراموش می‌کند.

(آیه ۵) - در این آیه می‌افزاید: «و در آن هنگام که وحوش جمع شوند» (وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ).

همان حیواناتی که در حال عادی از هم دور بودند، و از یکدیگر می‌ترسیدند و فرار می‌کردند، ولی شدت وحشت حوادث هولناک آستانه قیامت آن چنان است که اینها را گرد هم جمع می‌کند، و همه چیز را فراموش می‌کنند، گوئی می‌خواهند با این اجتماعشان از شدت ترس و وحشت خود بکاهند. و به تعبیر دیگر: وقتی آن صحنه‌های هولناک خصائص ویژه حیوانات وحشی را از آنها می‌گیرد با انسانها چه می‌کند!

(آیه ۶) - سپس می‌افزاید: «و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند!» (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ).

می‌دانیم آب از دو ماده «اکسیژن» و «هیدروژن» ترکیب یافته که هر دو سخت قابل اشتعال است، بعید نیست که در آستانه قیامت آب دریاها چنان تحت فشار قرار گیرد که تجزیه شوند و تبدیل به یکپارچه آتش گردند.

(آیه ۷) - بعد از ذکر شش تحول عظیم که از مقدمات رستاخیز است به نخستین طلوعه آن روز بزرگ اشاره کرده، می‌فرماید: «و در آن هنگام که هرکس با همسان خود قرین گردد» (وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ).

صالحان با صالحان، و بدکاران با بدکاران، أَصْحَابُ الْيَمِينِ با أَصْحَابُ الْشِّمَالِ، و أَصْحَابُ الشُّمَالِ با أَصْحَابُ السُّمَالِ، برخلاف این دنیا که همه با هم آمیخته‌اند، گاه همسایه مؤمن، مشرک است، و گاه همسر صالح، ناصالح ولی در قیامت که یوم الفصل و روز جدائیهاست این صفوف کاملاً از هم جدا می‌شوند.

(آیه ۸) - سپس به سراغ یکی دیگر از حوادث رستاخیز رفته، می‌افزاید: «و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود:» (وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ). (آیه ۹) - «به کدامین گناه کشته شدند؟! (بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ).

یکی از دردناکترین و وحشیانه‌ترین پدیده‌های عصر جاهلیت عرب پدیده زنده به گور کردن دختران است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده، با نهایت تأسف این مسأله به اشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می‌کند. در بعضی از روایات در تفسیر این آیه توسعه داده شده، تا آنجا که شامل هرگونه قطع رحم، و یا قطع مودت اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود.

در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال شد فرمود: «مَنْ قُتِلَ فِي مَوَدَّتِنَا؛ منظور کسانی است که در طریق محبت و دوستی ما کشته می‌شوند».

البته ظاهر آیه همان است که گفتیم، ولی ملاک و مفهوم آن قابل چنین توسعه‌ای می‌باشد.

(آیه ۱۰) - آن روز معلوم شود که در چه کاریم همه؟ به دنبال بحثی که در آیات گذشته در مورد مرحله اول رستاخیز آمده بود، در اینجا به مرحله دوم آن یعنی، بروز و ظهور عالم دیگر و حسابرسی اعمال اشاره کرده، می‌فرماید: «و در آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود» (وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ).

گشوده شدن نامه‌های اعمال در قیامت هم در برابر چشم صاحبان آنهاست، تا بخوانند و خودشان به حساب خود برسند، همان‌گونه که در سوره اسراء آیه ۱۴ آمده است و هم در برابر چشم دیگران، که خود تشویقی است برای نیکوکاران و مجازات و رنجی است برای بدکاران.

(آیه ۱۱) - سپس می‌افزاید: «و در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود» (وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ). این پرده‌هایی که در این دنیا بر جهان ماده و عالم بالا افکنده شده، و مانع از آن است که مردم فرشتگان یا بهشت و دوزخ را که درون این جهان است ببینند کنار می‌رود، و انسانها حقایق عالم هستی را می‌بینند.

مطابق آیه ۴۹ سوره توبه جهنم هم امروز موجود است، ولی پرده‌ها و حجابهای عالم دنیا مانع از مشاهده آن است، همان‌گونه که مطابق بسیاری از آیات قرآن بهشت نیز هم اکنون آماده برای پرهیزکاران است. به هر حال آیه فوق ناظر به حوادث مرحله دوم رستاخیز، یعنی مرحله بازگشت انسانها به زندگی و حیات نوین است.

(آیه ۱۲) - ولذا در این آیه می‌افزاید: «و در آن هنگام که دوزخ شعله‌ور گردد» (وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ).

(آیه ۱۳) - و در این آیه می‌فرماید: «و در آن زمان که بهشت (به پرهیزکاران) نزدیک شود» (وَإِذَا الْجَنَّةُ أُرِيفَتْ).

همین معنی در آیه ۹۰ سوره «شعرا» نیز آمده است با این تفاوت که در اینجا تصریح به نام «متقین» نشده و در آنجا تصریح شده است.

(آیه ۱۴) - و بالاخره در این آیه، که در حقیقت مکمل تمام آیات گذشته و جزایی برای جمله‌های شرطیه‌ای است که در دوازده آیه قبل آمده، می‌فرماید: آری در آن هنگام «هرکس می‌داند چه چیزی را آماده کرده است»! (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ).

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که همه اعمال انسانها در آنجا حاضر می‌شود، و علم و آگاهی آدمی نسبت به آنها علمی توأم با شهود و مشاهده خواهد بود. این حقیقت در آخرین آیات سوره زلزال نیز آمده است؛ آنجا که می‌فرماید: «هرکس به اندازه ذره‌ای کار نیک کرده باشد آن را می‌بینید، و هرکس به اندازه ذره‌ای کار بد کرده باشد آن را می‌بیند».

(آیه ۱۵) - به دنبال آیات گذشته که سخن از معاد و مقدمات رستاخیز و بخشی از حوادث آن روز بزرگ می‌گفت، در اینجا به بحث از حقانیت قرآن و صدق

گفتار پیامبر اسلام ﷺ می پردازد، و در حقیقت آنچه را در آیات قبل پیرامون معاد آمده است تأکید می کند و با ذکر قسمهای آگاهی بخش، مطلب را مؤکد می سازد. نخست می فرماید: «سوگند به ستارگانی که باز می گردند» (فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ). (آیه ۱۶) - «حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند» (الْجَوَارِ الْكُنُوسِ). منظور از این سوگندها - همان گونه که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر این آیات نقل شده - پنج ستاره سیار منظومه شمسی است که با چشم غیر مسلح دیده می شود (عطارد، زهره، مریخ، مشتری، و زحل).

توضیح این که اگر در چند شب متوالی چشم به آسمان بدوزیم به این معنی پی می بریم که ستارگان آسمان دسته جمعی تدریجاً طلوع می کنند و با هم غروب می نمایند بی آنکه تغییری در فواصل آنها به وجود آید، گوئی مرواریدهایی هستند که روی یک پارچه سیاه در فواصل معینی دوخته شده اند، و این پارچه را از یک طرف بالا می آورند و از طرف دیگر پایین می کشند، تنها پنج ستاره است که از این قانون کلی مستثناست، یعنی در لابلای ستارگان دیگر حرکت می کنند. گوئی پنج مروارید دوخته روی این پارچه آزاد قرار گرفته اند، و در لابلای آنها می غلظند!

اینها همان پنج ستاره عضو خانواده منظومه شمسی می باشد، و حرکات آنها به خاطر نزدیکی شان با ماست، و گرنه سایر ستارگان آسمان نیز دارای چنین حرکتی هستند اما چون از ما بسیار دورند ما نمی توانیم حرکات آنها را احساس کنیم، این از یکسو. از سوی دیگر: توجه به این نکته لازم است که علمای هیئت این ستارگان را «نُجُومٌ مُّتَحَيِّرَةٌ» نامیده اند زیرا حرکات آنها روی خط مستقیم نیست، و به نظر می رسد که مدتی سیر می کنند بعد کمی برمی گردند، دو مرتبه به سیر خود ادامه می دهند که درباره علل آن در علم «هیئت» بحثهای فراوانی شده است.

آیات فوق ممکن است اشاره به همین باشد که این ستارگان دارای حرکتند (الْجَوَارِ) و در سیر خود رجوع و بازگشت دارند (الْخُنُوسِ) و سرانجام به هنگام طلوع سپیده صبح و آفتاب مخفی و پنهان می شوند، شبیه آهوانی که شبها در بیابانها برای به دست آوردن طعمه می گردند، و به هنگام روز از ترس صیاد و حیوانات

وحشی در «کناس» خود مخفی می‌شوند (الْكُنَّس).

به هر حال گویا قرآن مجید می‌خواهد با این سوگندهای پرمعنی و آمیخته با نوعی ابهام اندیشه‌ها را به حرکت درآورد و متوجه وضع خاص و استثنائی این سیارات در میان خیل عظیم ستارگان آسمان کند، تا بیشتر در آن فکر کنند و به عظمت پدیدآورنده این دستگاه عظیم آشنا تر شوند.

(آیه ۱۷) - در این آیه، به دومین سوگند پرداخته، می‌گوید: «و قسم به شب، هنگامی که پشت کند و به آخر رسد» (وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ).

(آیه ۱۸) - و سرانجام به سراغ سومین و آخرین قسم رفته، می‌فرماید: «و به صبح، هنگامی که تنفس کند!» (وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ).

این تعبیر شبیه تعبیری است که در سوره مدثر بعد از سوگند به شب آمده است که می‌فرماید: «وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ؟ سوگند به صبح هنگامی که نقاب از چهره برگردد» گوئی ظلمت شب همچون نقاب سیاهی بر صورت صبح افتاده، به هنگام سپیده دم نقاب را کنار می‌زند و چهره نورانی و پرفروغ خود را که نشانه زندگی و حیات است به جهانیان نشان می‌دهد.

(آیه ۱۹) - پیک وحی الهی بر او نازل شده!

در این آیه به چیزی که تمام این سوگندها به خاطر آن یاد شده پرداخته، می‌فرماید: «یقیناً این (قرآن) کلام فرستاده بزرگواری است [= جبرئیل امین] که از سوی خداوند برای پیامبرش آورده (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ).

و این پاسخی است به آنها که پیامبر ﷺ را متهم می‌کردند که قرآن را خود ساخته و پرداخته، و به خدا نسبت داده است.

در این آیه و آیات بعد پنج وصف برای «جبرئیل» پیک وحی خدا بیان شده، که در حقیقت اوصافی است که برای هر فرستاده جامع الشرائط لازم است.

نخست توصیف او به «کریم» بودن که اشاره به ارزش و جودی اوست.

(آیه ۲۰) - سپس به اوصاف دیگر پرداخته، می‌افزاید: «او صاحب قدرت است، و نزد (خداوند) صاحب عرش مقام والائی دارد!» (ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ).

«ذی العرش» اشاره به ذات پاک خداوند است، گرچه او صاحب تمام عالم هستی است ولی از آنجا که عرش - خواه به معنی عالم ماوراء طبیعت باشد، و یا مقام علم مکنون خداوند - اهمیت بیشتری دارد، او را به صاحب عرش بودن توصیف می‌کند.

(آیه ۲۱) - و در چهارمین و پنجمین توصیف می‌گوید: «در آسمانها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است» (مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ).

از روایات استفاده می‌شود که گاه جبرئیل امین برای ابلاغ آیات قرآن از سوی گروه عظیمی از فرشتگان همراهی می‌شد و مسلماً در میان آنها مطاع بود و یک رسول باید در میان همراهانش مطاع باشد.

در حدیثی آمده است به هنگام نزول این آیات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جبرئیل فرمود: «چه خوب خداوند تو را ستوده است که فرموده: صاحب قدرت است، و در نزد خداوند صاحب عرش، قرب و مقام دارد و در آنجا فرمانرواست و امین، نمونه‌ای از قدرت و امانت خود را بیان کن!

جبرئیل در پاسخ عرض کرد: اما نمونه قوت من این‌که مأمور نابودی شهرهای قوم لوط شدم، و آن چهار شهر بود، در هر شهر چهارصد هزار مرد جنگجو وجود داشت، به جز فرزندان آنها، من این شهرها را از بین برداشتم و به آسمان بردم تا آنجا که فرشتگان آسمان صدای حیوانات آنها را شنیدند، سپس به زمین آوردم، و زیور و کردم!

و اما نمونه امانت من این است که هیچ دستوری به من داده نشده که از آن دستور کمترین تخطی کرده باشم».

(آیه ۲۲) - سپس به نفی نسبت ناروائی که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌دادند پرداخته، می‌افزاید: «و صاحب شما [= پیامبر] دیوانه نیست» (وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ).

تعبیر به «صاحب» اشاره به این است که او سالیان دراز در میان شما زندگی کرده، و هم‌نشین با افراد شما بوده است، و او را به عقل و درایت و امانت شناخته‌اید، چگونه نسبت جنون به او می‌دهید؟!

(آیه ۲۳) - بعد برای تأکید ارتباط پیامبر ﷺ با جبرئیل امین می‌افزاید: «او (جبرئیل) را در افق روشن دیده است!» (وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ).

منظور از «افق مبین» همان «افق اعلی» و افق آشکارکننده فرشتگان است که پیامبر جبرئیل را در آن مشاهده کرد.

(آیه ۲۴) - سپس می‌افزاید: «او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد» (وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ).

همه را بی‌کم و کاست در اختیار بندگان خدا می‌نهد، او مانند بسیاری از مردم نیست که وقتی به حقیقت مهمی دست می‌یابند اصرار در کتمان آن دارند، و غالباً از بیان آن بخل می‌ورزند.

اگر دیگران به خاطر علوم محدودشان چنین صفتی را دارند پیامبر که سرچشمه علمش اقیانوس بیکران علم خداست از این‌گونه صفات مبراست.

(آیه ۲۵) - و نیز می‌افزاید: «و این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست» (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ).

این آیات قرآنی هرگز مانند سخنان کاهنان که از طریق ارتباط با شیاطین دریافت می‌داشتند نمی‌باشد، و نشانه‌های این حقیقت در آن ظاهر است، چرا که سخنان کاهنان آمیخته با دروغ و اشتباهات فراوان بود، و بر محور امیال و مطامعشان دور می‌زند، و این هیچ نسبتی با قرآن مجید ندارد.

(آیه ۲۶) - ای غافلان به کجا می‌روید؟! در آیات گذشته این حقیقت روشن شد که قرآن مجید کلام خداست، چرا که محتوایش نشان می‌دهد که گفتار شیطانی نیست بلکه سخن رحمانی است، که به وسیله پیک وحی خدا با قدرت و امانت کامل بر پیامبری که در نهایت اعتدال عقل است نازل شده.

در اینجا مخالفان را به خاطر عدم پیروی از این کلام بزرگ مورد توبیخ قرار داده با یک استفهام توبیخی می‌گوید: «پس به کجا می‌روید؟» (فَآيِنَ تَذْهَبُونَ). چرا راه راست را رها کرده، به بیراهه گام می‌نهد؟

(آیه ۲۷) - سپس می‌افزاید: «این (قرآن) چیزی جز تذکری برای جهانیان

نیست» (إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ).

همه را اندرز می دهد، هشدار می دهد، تا از خواب غفلت بیدار شوند.

(آیه ۲۸) - و از آنجا که برای هدایت و تربیت تنها «فاعلیت فاعل» کافی

نیست بلکه «قابلیت قابل» نیز شرط است، در این آیه می افزاید: قرآن مایه بیداری است «برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم پیش گیرد» (لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ).

آیه قبل عمومیت فیض هدایت الهی را بیان می کند، و این آیه شرط بهره گیری از این فیض را، و تمام مواهب عالم چنین است که اصل فیض عام است ولی استفاده از آن مشروط به اراده و تصمیم است.

(آیه ۲۹) - اما از آنجا که تعبیر به مشیت و اراده انسان ممکن است این توهم

را ایجاد کند که انسان چنان آزاد است که هیچ نیازی در پیمودن این راه به خداوند و توفیق الهی ندارد، در آخرین آیه این سوره به بیان نفوذ مشیت پروردگار پرداخته، می فرماید: «و شما اراده نمی کنید مگر این که خداوند - پروردگار جهانیان - اراده کند و بخواهد» (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

در حقیقت مجموع این دو آیه همان مسأله دقیق و ظریف «امر بین امرین» را بیان می کند، از یکسو می گوید تصمیم گیری به دست شماست، از سوی دیگر می گوید: تا خدا نخواهد شما نمی توانید تصمیم بگیرید، یعنی؛ اگر شما مختار و آزاد آفریده شده اید این اختیار و آزادی نیز از ناحیه خداست، او خواسته است که شما چنین باشید.

انسان در اعمال خود نه مجبور است، و نه صددرصد آزاد، نه طریقه «جبر» صحیح است و نه طریقه «تفویض» بلکه هرچه او دارد، از عقل و هوش و توانائی جسمی و قدرت تصمیم گیری همه از ناحیه خداست. و همین واقعیت است که او را از یکسو دائماً نیازمند به خالق می سازد، و از سوی دیگر به مقتضای آزادی و اختیارش به او تعهد و مسؤولیت می دهد.

«پایان سوره تکویر»

سوره انفطار [۸۲]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

محتوای سوره: این سوره مانند بسیاری از سوره‌های دیگر جزء آخر قرآن بر محور مسائل مربوط به قیامت دور می‌زند، و روی هم‌رفته در آیات نوزده‌گانه آن به پنج موضوع در این رابطه اشاره شده:

۱- **أَشْرَاطُ السَّاعَةِ:** یعنی؛ حوادث عظیمی که در پایان جهان و در آستانه قیامت رخ می‌دهد.

۲- توجه انسان به نعمتهای خداوند که سراسر وجود او را فراگرفته.

۳- اشاره به فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسانها هستند.

۴- سرنوشت نیکان و بدان در قیامت.

۵- گوشه‌ای از سختیهای آن روز بزرگ.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هرکس این دو سوره: سوره انفطار و سوره انشقاق را تلاوت کند، و آن دو را در نماز فریضه و نافله برابر چشم خود قرار دهد هیچ حجابی او را از خدا محجوب نمی‌دارد، و چیزی میان او و خداوند حائل نمی‌شود، پیوسته (با چشم دل) به خدا می‌نگرد و خدا (با لطفش) به او نگاه می‌کند، تا از حساب مردم فارغ شود».

مسلماناً نعمت بزرگ حضور در پیشگاه خدا، و از میان رفتن حجابها میان او و پروردگار، برای کسی است که این دو سوره را در عمق جانش جای دهد و خود را براساس آن بسازد، نه این‌که به لقلقه زبان اکتفا کند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - آن زمان که نظام جهان درهم ریزد!

باز در آغاز این سوره به قسمتی از حوادث وحشت‌انگیزی که در آستانه رستاخیز سرتاسر این جهان را فرا می‌گیرد برخورد می‌کنیم. نخست می‌فرماید: «در آن زمان که آسمان [= کرات آسمانی] از هم شکافته شود» (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ).

(آیه ۲) - «و آن زمان که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند» (وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ).

نظام جهان بالا درهم می‌ریزد، و انفجارهای عظیمی سراسر کرات آسمانی را فرا می‌گیرد، منظومه‌ها نظام خویش را از دست می‌دهند، و ستارگان از مدار خود بیرون می‌روند، و بر اثر تصادم شدید به یکدیگر متلاشی می‌شوند، عمر این جهان به پایان می‌رسد، و همه چیز ویران می‌شود، تا بر ویرانه‌هایش عالم نوین آخرت برپا گردد. هدف؛ اعلام این مطلب است جایی که این کرات عظیم آسمانی به چنین سرنوشتی دچار شوند تکلیف انسان ضعیف در این میان معلوم است.

(آیه ۳) - سپس از آسمان به زمین می‌آید، می‌فرماید: «و آن زمان که دریاها به هم پیوسته شود» (وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ).

گرچه امروز نیز تمام دریاها روی زمین (غیر از دریاچه‌ها) به هم ارتباط دارند، ولی به نظر می‌رسد که در آستانه قیامت بر اثر زلزله‌های شدید، یا متلاشی شدن کوهها و ریختن آنها در دریاها چنان دریاها پر می‌شوند که آب سراسر خشکیها را فرامی‌گیرد، و دریاها به صورت یک اقیانوس گسترده و فراگیر در می‌آیند، همان‌گونه که یکی از تفسیرهای آیه ۶ سوره تکویر «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» نیز همین است.^۱

۱. احتمال دیگری در تفسیر این آیه داده شده که در ذیل آیه ۶ سوره تکویر ذکر گردید.

(آیه ۴) - سپس دربارهٔ مرحلهٔ دوم رستاخیز و تجدید حیات جهان و تجدید حیات مردگان می‌فرماید: «وَأَن زَمَانٌ كَثُرَ قَبْرُهَا زِيْرُوْرُوْ كَرْدِد» (وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ). و مردگان بیرون آیند و برای حساب آماده شوند.

(آیه ۵) - و بعد از ذکر این نشانه‌ها که قبل از رستاخیز و بعد از آن صورت می‌گیرد، سخن نهائی را چنین بیان می‌کند: در آن زمان «هرکس می‌داند آنچه را که از پیش فرستاده و آنچه را برای بعد گذاشته است» (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ). آری! آن روز حجابها کنار می‌رود، پرده‌های غرور و غفلت دریده می‌شود، و حقایق جهان عریان و آشکار می‌گردد، آنجاست که انسان تمامی اعمال خود را می‌بیند و از نیک و بد آن آگاه می‌شود، چه اعمالی را که از قبل فرستاده، و چه کارهایی که آثارش بعد از او در دنیا باقی مانده مانند خیرات و صدقات جاریه، و بناها و آثاری که برای مقاصد رحمانی یا شیطانی ساخته، و از خود به جا نهاده است، و یا کتابها و آثار علمی و غیرعلمی که برای مقاصد نیک و بد تحریر یافته، و بعد از او مورد بهره‌برداری دیگران قرار گرفته است، همچنین سنتهای نیک و بد که اقوامی را به دنبال خود کشانیده.

اینها نمونه‌هایی است از کارهایی که نتایجش بعد از انسان به او می‌رسد و مصداق «أَخَّرَتْ» در آیهٔ فوق است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «بعد از مرگ انسان، پروندهٔ اعمال او بسته می‌شود، و اجر و پاداشی به او نمی‌رسد مگر از سه طریق (و در روایت دیگری این امور شش چیز شمرده شده): بناها و اشیاء مفیدی که برای استفادهٔ مردم از خود به یادگار گذارده، فرزندان صالح، قرآنی که آن را تلاوت می‌کند، چاهی که حفر کرده، درختی که غرس نموده، تهیهٔ آب، و سنت حسنه‌ای که بعد از او باقی می‌ماند و مورد توجه قرار می‌گیرد.»

(آیه ۶) - ای انسان! چه چیز تو را مغرور ساخته؟ در تعقیب آیات گذشته که پیرامون معاد سخن می‌گفت، در اینجا برای بیدارکردن انسان از خواب غفلت، و توجه او به مسؤولیت‌هایش در برابر خداوند، نخست او را مخاطب ساخته، و با یک

استفهام توبیخی شدید و در عین حال توأم با نوعی لطف و محبت می فرماید: «ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته؟» (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ).

به مقتضای ربوبیتش پیوسته او را در کنف حمایت خود قرار داده، و تربیت و تکامل را برعهده گرفته، و به مقتضای کرمش را بر سر خوان نعمت خود نشانده، و از تمام مواهب مادی و معنوی برخوردار ساخته است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که هنگام تلاوت این آیه فرمود: «غَرَّةُ جَهْلُهُ؛ جهل و نادانیش او را مغرور و غافل ساخته است!»

و از اینجا روشن می شود هدف این است که با تکیه بر مسأله ربوبیت و کرم خداوند غرور و غفلت و جهل انسان را درهم بشکند.

(آیه ۷) - سپس برای بیدار ساختن این انسان غافل به گوشه‌ای از کرم و الطافش به او در چهار مرحله اشاره کرده، می فرماید: «همان خدائی که تو را آفرید، و سامان داد و منظم ساخت» (الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّيكَ فَعَدَلَكَ).

(آیه ۸) - «و در هر صورتی که می خواست تو را ترکیب نمود» (فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ).

در این آیات و بسیاری دیگر از آیات قرآن خداوند این انسان فراموشکار و مغرور را وادار به عرفان خویشتن می کند از آغاز آفرینش در رحم مادر، تا لحظه تولد، و از آنگاه تا نمو و رشد کامل، وجود خویش را مورد بررسی دقیق قرار دهد، و ببیند در هر گام، و در هر لحظه، نعمت تازه‌ای از سوی آن منعم بزرگ به سراغش آمده، تا خود را سراپا غرق احسان او ببیند و از مرکب غرور و غفلت پایین آید و طوق بندگی حق را برگردن نهد.

(آیه ۹) - سپس به منشأ غرور و غفلت آنها اشاره کرده، می فرماید: «آن گونه که شما می پندارید نیست بلکه شما روز جزا را منکرید» (كَلَّا بَلْ تُكَدِّبُونَ بِالذِّينِ).
نه مسأله کرم خداوند مایه غرور شماست، و نه لطف و نعمتهای او، بلکه ریشه اصلی را در عدم ایمان به روز رستاخیز باید بیابید.

(آیه ۱۰) - سپس برای از میان بردن عوامل غرور و غفلت و تقویت ایمان به معاد می‌افزاید: «وَبِیْ شَکِّ نَکَاهِبَانَانِی بِر شَمَا گَمَارَدَه شَدَه...» (وَإِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ).
(آیه ۱۱) - نگاهبانانی که در نزد پروردگار «والا مقام و نویسنده» اعمال نیک و بد شما هستند (کِرَامًا کَاتِبِیْنَ).

(آیه ۱۲) - «که می‌دانند شما چه می‌کنید» (یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ). حتی از اراده و تصمیم باطنی شما به هنگام گناه یا کار نیک باخبرند.
منظور از «حَافِظِیْنَ» در اینجا فرشتگانی هستند که مأمور حفظ و نگهداری اعمال انسانها اعم از نیک و بد هستند که در آیه ۱۷ سوره ق از آنها تعبیر به «رقیب و عتید» شده است: «انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌کند مگر این که نزد او فرشته‌ای است مراقب و آماده برای انجام مأموریت».

و در همان سوره ق در آیه ۱۶ می‌فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته از راست و چپ که ملازم شما هستند اعمال شما را تلقی و ثبت می‌کنند».
(آیه ۱۳) - به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثبت و ضبط اعمال انسانها به وسیله فرشتگان آمد، در اینجا به نتیجه این حسابرسی، و مسیر نهائی نیکان و بدان اشاره کرده، می‌فرماید: «به یقین نیکان در نعمتی فراوانند» (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیْمٍ).
(آیه ۱۴) - «و بدکاران در دوزخند!» (وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیْمٍ).

این‌که می‌فرماید: «نیکوکاران در بهشت، و بدکاران در دوزخند» ممکن است به این معنی باشد که آنها هم‌اکنون نیز در بهشت و دوزخ وارد شده‌اند، و در همین دنیا نیز نعمتهای بهشتی و عذابه‌های دوزخی آنها را فرا گرفته، همان‌گونه که در آیه ۵۴ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «دوزخ کافران را احاطه کرده است».
و نیز جمعی گفته‌اند که این‌گونه تعبیرها اشاره به آینده حتمی است - ولی معنی اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

(آیه ۱۵) - در این آیه توضیح بیشتری درباره سرنوشت فاجران داده، می‌افزاید: «روز جزا وارد آن می‌شوند و می‌سوزند» (یَصْلَوْنَهَا یَوْمَ الدِّیْنِ).
هرگاه معنی آیه گذشته چنین باشد که آنها هم‌اکنون داخل دوزخند این آیه

نشان می دهد که در روز قیامت ورود بیشتر و عمیقتری در این آتش سوزان می یابند و اثر آتش را به خوبی احساس می کنند.

(آیه ۱۶) - و باز برای تأکید بیشتر می فرماید: «و آنان هرگز از آن غایب و دور نیستند» (وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ).

بسیاری از مفسران این جمله را دلیلی بر خلود و جاودانگی عذاب «فجّار» گرفته اند، و چنین نتیجه گیری کرده اند که منظور از «فُجّار» در این آیات کفّارند. چرا که «خلود» و جاودانگی جز در مورد آنها وجود ندارد بنابراین فجّار کسانی هستند که پرده های تقوا و عفاف را به خاطر عدم ایمان و تکذیب روز جزا دریده اند. نه به خاطر غلبه هوای نفس در عین داشتن ایمان.

ضمناً آیه فوق این حقیقت را نیز بازگو می کند که عذاب دوزخیان هیچ گونه فترتی ندارد، و حتی برای ساعت و یا لحظه ای از آن دور نمی شوند.

(آیه ۱۷) - بعد برای بازگو کردن اهمیت آن روز بزرگ می افزاید: «تو چه می دانی روز جزا چیست؟» (وَمَا أَدْرِيكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ).

(آیه ۱۸) - «باز چه می دانی روز جزا چیست؟» (ثُمَّ مَا أَدْرِيكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ).
جائی که پیامبر ﷺ با آن آگاهی وسیع از قیامت و علم فوق العاده او نسبت به مبدأ و معاد، حوادث آن روز بزرگ و اضطراب و وحشت عظیمی را که بر آن حاکم است به خوبی نداند تکلیف بقیه روشن است.

(آیه ۱۹) - سپس در یک جمله کوتاه و پرمعنی یکی دیگر از ویژگیهای آن روز را که در حقیقت همه چیز در آن نهفته است مطرح کرده، می فرماید: «روزی است که هیچ کس قادر بر انجام کاری به سود دیگری نیست، و همه امور در آن روز از آن خداست» (يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ). البته در این جهان نیز همه کارها به دست قدرت اوست، و همگان به او نیازمندند، ولی در آن روز این مالکیت و حاکمیت صوری و مجازی انسانها نیز برچیده می شود، حاکمیت مطلقه خداوند و مالکیت او بر هر چیز از هر زمان آشکارتر است.

«پایان سورة انفطار»

سورهٔ مطففین [۸۳]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۳۶ آیه است

محتوای سوره: بحثهای این سوره بر پنج محور دور می‌زند:

- ۱- هشدار و تهدید شدیدی نسبت به کم‌فروشان.
- ۲- اشاره به این مطلب که گناهان از عدم ایمان راسخ به رستاخیز سرچشمه می‌گیرد.
- ۳- بخشی از سرنوشت «فجّار» در آن روز بزرگ.
- ۴- قسمتی از مواهب عظیم و نعمتهای روح پرور نیکوکاران در بهشت.
- ۵- اشاره‌ای به استهزای جاهلانۀ کافران نسبت به مؤمنان و معکوس شدن این کار در قیامت.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هرکس سورهٔ مطففین را بخواند خدا او را از شراب طهور زلال و خالص که دست احدی به آن نرسیده در آن روز سیراب می‌کند».

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «هرکس در نمازهای فریضهٔ خود سورهٔ مطففین را بخواند خداوند امنیت از عذاب دوزخ را در قیامت به او عطا می‌کند، نه آتش دوزخ او را می‌بیند و نه او آتش دوزخ را».

پیدا است این همه ثواب و فضیلت و برکت برای کسی است که خواندن آن را مقدمه‌ای برای عمل قرار دهد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

شأن نزول: «ابن عباس» می گوید: هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد بسیاری از مردم سخت آلوده کم فروشی بودند، خداوند این آیات را نازل کرد و آنها پذیرفتند؛ و بعد از آن کم فروشی را ترک کردند.

در حدیث دیگری آمده است که: بسیاری از اهل مدینه تاجر بودند و در کار خود کم فروشی می کردند، و بسیاری از معاملات آنها معاملات حرام بود، این آیات نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را برای اهل مدینه تلاوت فرمود سپس افزود: «پنج چیز در برابر پنج چیز است!»

عرض کردند: ای رسول خدا! کدام پنج در مقابل کدام پنج است؟
فرمود: هیچ قومی عهدشکنی نکردند مگر این که خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط ساخت.

و هیچ جمعیتی به غیر حکم الهی حکم نکردند مگر این که فقر در میان آنها زیاد شد.

و در میان هیچ ملتی فحشا ظاهر نشد مگر این که مرگ و میر در میان آنها فراوان گشت!

هیچ گروهی کم فروشی نکردند مگر این که زراعت آنها از بین رفت و قحطی آنها را فرو گرفت!

و هیچ قومی زکات را منع نکردند مگر این که باران از آنها قطع شد!»
(آیه ۱) - وای بر کم فروشان! در آغاز سوره قبل از هر چیز کم فروشان را مورد تهدید شدید قرار داده، می فرماید: «وای بر کم فروشان!» (وَيْلٌ لِّلْمُتَّفِفِينَ). این در حقیقت اعلان جنگی است از ناحیه خداوند به این افراد ظالم و ستمگر و کثیف که حق مردم را به طرز ناجوانمردانه ای پایمال می کنند.

قابل توجه این که در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که خداوند «ویل» را

درباره هیچ کس در قرآن قرار نداده مگر این که او را کافر نام نهاده همان گونه که در آیه ۳۷ سوره مریم، می فرماید: «وای بر کافران از مشاهده روز بزرگ».

از این روایت استفاده می شود که کم فروشی بوی کفر می دهد!

(آیه ۲) - سپس به شرح کار مظفین و کم فروشان پرداخته، می فرماید:

«آنان که وقتی برای خود پیمان می کنند حق خود را بطور کامل می گیرند» (الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ).

(آیه ۳) - «اما هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمان یا وزن کنند کم

می گذارند!» (وَإِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وَزَنُوا لَهُمْ يُخْسِرُونَ).

البته بعید نیست با استفاده از الغای خصوصیت «کم فروشی» کم گذاردن در

خدمات را نیز فراگیرد، فی المثل کارگر و کارمندی چیزی از وقت خود بدزدد در

ردیف «مظفین» و کم فروشانی است که آیات این سوره سخت آنها را نکوهش کرده

است. حتی بی تناسب نیست اگر هرگونه تجاوز از حدود الهی و کم و کسر گذاشتن

در روابط اجتماعی و اخلاقی را مشمول آن بدانیم.

(آیه ۴) - سپس آنها را با این جمله استفهام توبیخی، مورد تهدید قرار می دهد:

«آیا آنها گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند؟! (أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ).

(آیه ۵) - «در روزی بزرگ» (لِيَوْمٍ عَظِيمٍ). روزی که عذاب و حساب و خبر

او و هول و وحشتش همه عظیم است.

(آیه ۶) - «روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند» (يَوْمَ

يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

یعنی؛ اگر آنها قیامت را باور می داشتند و می دانستند حساب و کتابی در کار

است، و تمام اعمالشان برای محاکمه در آن دادگاه بزرگ ثبت می شود، هرگز چنین

ظلم و ستم نمی کردند، و حقوق افراد را پایمال نمی ساختند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام

در کوفه بود همه روز صبح در بازارهای کوفه می آمد و بازار به بازار می گشت

و تازیانه ای (برای مجازات متخلفان) بر دوش داشت در وسط هر بازار می ایستاد

و صدا می‌زد: «ای گروه تجّار! از خدا بترسید!»

هنگامی که بانگ علی را می‌شنیدند هر چه در دست داشتند بر زمین گذاشته و با تمام دل به سخنانش گوش فرا می‌دادند، سپس می‌فرمود:

«از خداوند خیر بخواهید، و با آسان گرفتن کار بر مردم برکت بجوئید، و به خریداران نزدیک شوید، حلم را زینت خود قرار دهید، از سوگند پرهیزید، از دروغ اجتناب کنید، از ظلم خودداری نمایید، و حق مظلومان را بگیرید، به ربانزدیک نشوید، پیمان‌ه‌وزن را بطور کامل وفا کنید، و از اشیاء مردم کم‌نگذارید، و در زمین فساد نکنید!»

و به این ترتیب در بازارهای کوفه گردش می‌کرد، سپس به دارالاماره باز می‌گشت و برای دادخواهی مردم می‌نشست.

(آیه ۷) - تو نمی‌دانی «سجّین» چیست؟ در تعقیب بحثی که در آیات گذشته درباره کم‌فروشان، و رابطه گناه با عدم ایمان راسخ به روز رستاخیز آمده بود، در اینجا به گوشه‌ای از سرنوشت بدکاران و فاجران در آن روز اشاره کرده، می‌فرماید: «چنین نیست که آنها (درباره قیامت) می‌پندارند به یقین نامه اعمال بدکاران در سجّین است» (کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ).

(آیه ۸) - «تو چه می‌دانی سجّین چیست؟» (وَمَا أَدْرِيكَ مَا سِجِّينٌ).

(آیه ۹) - «نامه‌ای است رقم‌زده شده و سرنوشتی است حتمی» (كِتَابٌ مَّرْقُومٌ).

در تفسیر این آیات عمدتاً دو نظریه وجود دارد:

۱ - منظور از «کتاب» همان نامه اعمال انسانهاست که هیچ کار کوچک و بزرگ و صغیره و کبیره‌ای نیست مگر این‌که آن را احصا کرده، و همه چیز بی‌کم و کاست در آن ثبت است.

و منظور از «سجّین» کتاب جامعی است که نامه اعمال همه بدکاران بطور مجموعی در آن گردآوری شده است. و به تعبیر ساده مانند دفترکلی است که حساب هریک از بستانکاران و بدهکاران را در صفحه مستقلی در آن ثبت می‌کنند. و تعبیر از آن به عنوان «سجّین» شاید به خاطر این باشد که محتویات این

دیوان سبب زندانی شدن آنها در جهنم است، یا خود این دیوان در قعر جهنم جای دارد، به عکس کتاب ابرار و نیکان که در «اعلیٰ علیین» بهشت است.

۲- تفسیر دوم این است که «سجین» به همان معنی مشهور و معروف یعنی؛ «دوزخ» است که زندان عظیمی است برای همهٔ بدکاران، و یا محل سختی از دوزخ می‌باشد، و منظور از «کتاب فجار» همان سرنوشتی است که برای آنها رقم زده شده. بنابراین، معنی آیه چنین است: «سرنوشت مقرر و مسلم بدکاران در جهنم است». جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد، چرا که سجین در تفسیر اول به معنی دیوان کل اعمال بدکاران است، و در تفسیر دوم به معنی دوزخ یا قعر زمین و معلوم است که اینها علت و معلول یکدیگرند، یعنی؛ هنگامی که نامهٔ عمل انسان در دیوان کل اعمال بدکاران قرار گرفت همان سبب می‌شود که او را به پست‌ترین مقام و قعر دوزخ بکشاند.

(آیه ۱۰) - در این آیه، با یک جملهٔ تکان‌دهنده به عاقبت شوم منکران معاد اشاره کرده، می‌فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ). تکذیبی که سرچشمهٔ انواع گناهان و از جمله کم‌فروشی و ظلم است.

(آیه ۱۱) - در آیهٔ قبل اشارهٔ کوتاهی به سرنوشت شوم مکذبان شده بود، در اینجا به معرفی آنان پرداخته، می‌گوید: «همانها که روز جزا را انکار می‌کنند» (الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ).

(آیه ۱۲) - و بعد می‌افزاید: «تنها کسانی آن را تکذیب می‌کنند که متجاوز و گنهکارند» (وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ). یعنی؛ ریشهٔ انکار قیامت، منطق و استدلال نیست، بلکه افرادی که می‌خواهند پیوسته به تجاوزها ادامه دهند و در گناه غوطه‌ور باشند منکر قیامت می‌شوند.

(آیه ۱۳) - در این آیه به سومین وصف منکران قیامت اشاره کرده، می‌افزاید: «همان کس که» وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: این افسانه‌های پیشینیان است» (إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

آنها علاوه بر این که تجاوزگر (مُعْتَدٍ) و گنهکار (أَثِيمٍ) هستند آیات الهی را نیز

به باد سخریه و استهزا گرفته، آن را مجموعه‌ای از اسطوره‌ها و افسانه‌های موهوم و سخنان بی‌ارزش، نظیر آنچه از دورانهای نخستین (دوران نادانی بشر) به یادگار مانده است معرفی می‌کنند و به این بهانه می‌خواهند خود را از مسؤولیت در برابر این آیات برکنار دارند.

در آیات دیگری از قرآن مجید نیز می‌خوانیم که مجرمان جسور برای فرار از اجابت دعوت الهی به همین بهانه متوسل می‌شدند.

(آیه ۱۴) - **گناهان زنگار دلهاست!** قرآن در این آیه بار دیگر به ریشه اصلی طغیان و سرکشی آنها اشاره کرده، می‌افزاید: «چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته» و از درک حقیقت و امانده‌اند (**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**). چرا که نور و صفای نخستین را که به حکم فطرت خداداد در آن بوده گرفته، به همین دلیل پرتو انوار وحی در آن منعکس نمی‌گردد! در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «هنگامی که بنده گناه کند، نکته سیاهی در قلب او پیدا می‌شود، اگر توبه کند، و از گناه دست بردارد و استغفار نماید قلب او صیقل می‌یابد، و اگر باز هم به گناه برگردد سیاهی افزون می‌شود، تا تمام قلبش را فرا می‌گیرد، این همان زنگاری است که در آیه **«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»** به آن اشاره شده».

(آیه ۱۵) - در این آیه می‌افزاید: «چنین نیست که می‌پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند» (**كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ**). و این دردناک‌ترین مجازات آنهاست، همان‌گونه که لقای معنوی پروردگار، و حضور در بارگاه قرب او برای ابرار و نیکان بالاترین موهبت و لذتبخش‌ترین نعمت است.

(آیه ۱۶) - «سپس آنها به یقین وارد دوزخ می‌شوند» و ملازم آن هستند (**ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ**).

این ورود در آتش نتیجه محجوب بودن از پروردگار است، و اثری است که از آن جدا نیست، و بطور مسلم آتش محرومیت از دیدار حق، از آتش دوزخ هم

سوزانتر است!

(آیه ۱۷) - و در این آیه می فرماید: «سپس به آنها گفته می شود: این همان چیزی است که آن را تکذیب می کردید!» (ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ).

این سخن به عنوان توبیخ و ملامت و سرزنش به آنها گفته می شود و عذابی است روحانی و شکنجه ای است معنوی برای این گروه خیره سر و لجوج.

(آیه ۱۸) - «عَلَّيْن» در انتظار ابرار است! به دنبال توصیفی که در آیات گذشته درباره «فَجَّار» و نامه اعمال و سرنوشت آنها آمده، در اینجا، سخنی از گروه مقابل آنان، یعنی ابرار و نیکان است که ملاحظه افتخارات و امتیازات آنها در برابر فاجران، موقعیت هر دو را روشنتر می سازد.

نخست می فرماید: «چنان نیست که آنها (درباره معاد) می پندارند، بلکه نامه اعمال ابرار و نیکان در عَلَّيْن است» (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَّيْن).

«ابرار» کسانی هستند که روحی وسیع و همتی بلند و اعتقاد و عملی نیک دارند. شبیه همان دو تفسیر که در آیات سابق درباره «سَجَّيْن» داشتیم در باره «عَلَّيْن» نیز صادق است.

نخست این که: منظور از «كِتَابِ الْأَبْرَارِ» نامه اعمال نیکان و پاکان و مؤمنان است، و هدف بیان این نکته است که نامه اعمال آنها در یک دیوان کل به نام «عَلَّيْن» که بیانگر تمام اعمال مؤمنان است قرار دارد، دیوانی که بسیار بلند مرتبه و والا مقام است. یا این که نامه اعمال آنها بر فراز آنها در شریفترین مکان، یا بر فراز بهشت در بلندترین مقام جای دارد، و همه اینها نشان می دهد که مقام خود آنها فوق العاده بلند و والا است.

تفسیر دیگر این که «کتاب» در اینجا به معنی سرنوشت و حکم قطعی الهی است که مقرر داشته نیکان در اعلی درجات بهشت باشند.

و البته جمع میان این دو تفسیر نیز ممکن است که هم نامه اعمال آنها در یک دیوان کل قرار دارد، و هم مجموعه آن دیوان بر فراز آسمانهاست و هم فرمان الهی بر آن قرار گرفته که خودشان در بالاترین درجات بهشت باشند.

(آیه ۱۹) - سپس برای بیان اهمیت و عظمت «علیین» می افزاید: «و تو چه می دانی علیین چیست» (وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلِيُّونَ).

اشاره به این که مقام و مکانی است برتر از «خیال و قیاس و گمان و وهم» که هیچ کس حتی پیغمبر اکرم ﷺ نیز نمی تواند ابعاد عظمت آن را دریابد.

(آیه ۲۰) - سپس خود قرآن به توضیح بیشتر پرداخته، می افزاید: علیین «نامه ای است رقم خورده و سرنوشتی است قطعی» (كِتَابٌ مَرْقُومٌ).

این بنا بر تفسیری است که «علیین» را به معنی دیوان کل نامه اعمال ابرار معرفی می کند، و اما بنا بر تفسیر دیگر معنی آیه چنین است: «این سرنوشت حتمی است که خداوند درباره آنها رقم زده که جایگاهشان برترین درجات بهشت باشد».

(آیه ۲۱) - سپس می افزاید: این کتاب کتابی است که «مقربان شاهد آند»! یا بر آن گواهی می دهند (يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ).

«مقربون» گروهی از خاصان و برگزیدگان مؤمنانند که مقامی بس والا دارند، و شاهد و ناظر نامه اعمال ابرار و نیکان دیگرند.

البته همه مقربان از ابرارند ولی همه ابرار در سلک مقربان نیستند.

(آیه ۲۲) - سپس به شرح بخشی از پادشاهی عظیم ابرار و نیکان پرداخته، می فرماید: «مسلماً نیکان در انواع نعمت اند» (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ).

(آیه ۲۳) - بعد به شرح بعضی از آنها پرداخته، می فرماید: «بر تختهای زیبای بهشتی تکیه کرده، و (به زیباییهای بهشت) می نگرند!» (عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ).

(آیه ۲۴) - سپس می افزاید: هرگاه به آنها بنگری «در چهره هایشان طراوت و نشاط نعمت را می بینی و می شناسی» (تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ).

اشاره به این که نشاط و سرور و شادی در چهره هایشان موج می زند.

(آیه ۲۵) - بعد از نعمت تخت و نگاه و آرامش و نشاط اشاره به نعمتی دیگر یعنی؛ شراب بهشتیان کرده، می افزاید: «آنها از شراب (طهور) زلال دست نخورده سر بسته ای سیراب می شوند» (يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ).

شراب طهوری که مانند شراب آلوده و شیطانی دنیا معصیت زا و جنون آفرین

نیست، بلکه هوش و عقل و نشاط و عشق و صفا می آفریند.

(آیه ۲۶) - سپس می فرماید: «مُهری که بر آن نهاده شده از مشک است»
(خِتَامُهُ مِسْكٌ).

نه همچون ظرفهای در بسته دنیا که مهر آن را با «گِل» می نهند، و هنگامی که انسان می خواهد شیء سربسته را با شکستن مهرش باز کند، دستش آلوده می شود، شراب طهور بهستی چنین نیست، هنگامی که دست بر مهرش می نهند، بوی عطر مشک در فضا پراکنده می شود!

و در پایان آیه بعد از ذکر اوصاف شراب طهور بهستی، می فرماید: «و در این (نعمتهای بهستی) راغبان باید بر یکدیگر پیشی گیرند» (وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ).

«تنافس» به معنی تمنی و تلاش دو انسان است که هرکدام می خواهد شیء نفیسی که برای دیگری است در اختیار او نیز باشد.

در حقیقت مضمون آیه شبیه چیزی است که در آیه ۲۱ سوره حدید آمده است: «پیشی بگیرد بر یکدیگر برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان، و بهستی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است!»

(آیه ۲۷) - و بعد به آخرین نعمتی که در این سلسله آیات آمده اشاره کرده، می فرماید: «این شراب (طهور) آمیخته با تسنیم است» (وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ).
(آیه ۲۸) - «همان چشمه‌ای که مقربان از آن می نوشند» (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ).

از این آیات استفاده می شود که «تسنیم» برترین شراب طهور بهستی است که مقربان آن را بطور خالص می نوشند، و از آسمان بهشت یا طبقات بالای آن فرو می ریزد. ولی برای ابرار مقداری از آن را با رَحِيقٌ مَخْتُومٌ که نوع دیگری از شراب طهور بهستی است می آمیزند!

در روایات متعددی این شراب بهستی پاداش کسانی ذکر شده که از شراب آلوده دنیا چشم پوشند، و تشنه کامان را سیراب کنند، و آتش اندوه را در دل مؤمنان

خاموش سازند. و کسانی که در روز گرم تابستان روزه بگیرند. از جمله پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ فرمود: «ای علی! کسی که خمر و شراب را به خاطر خدا ترک گوید خداوند او را از شراب زلال در بسته مهر شده بهشتی سیراب می‌کند».

آیه ۲۹ - شأن نزول: مفسران برای این آیه و هفت آیه بعد از آن دو شأن نزول نقل کرده‌اند نخست این که: روزی علی عَلِيٌّ و جمعی از مؤمنان از کنار جمعی از کفار «مکه» گذشتند، آنها به علی عَلِيٌّ و مؤمنان خندیدند و استهزا کردند، آیات مورد بحث نازل شد و سرنوشت این گروه کافر استهزاکننده را در قیامت روشن ساخت. دیگر این که آیات مورد بحث درباره افرادی همچون عمار، صهیب، خباب، بلال، و سایر فقرای مؤمنین که مورد استهزای مشرکان قریش همچون ابوجهل، و ولید بن مغیره، و عاص بن وائل، واقع می‌شدند نازل شده. جمع میان این دو شأن نزول نیز کاملاً ممکن است.

تفسیر: آن روز آنها مؤمنان را مسخره می‌کردند، اما امروز...! در تعقیب آیات گذشته که سخن از نعمتها و پاداشهای عظیم ابرار و نیکان می‌گفت، در اینجا به گوشه‌ای از مصائب و زحمات آنها که در این جهان به خاطر ایمان و تقوا با آن روبه‌رو می‌شوند اشاره می‌کند، تا روشن شود که آن پاداشهای بزرگ بی حساب نیست. نخست می‌فرماید: «بِدَكَارَانَ (در دنیا) پیوسته به مؤمنان می‌خندیدند» (إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ).

خنده‌ای تمسخرآمیز و تحقیرکننده، خنده‌ای که از روح طغیان و کبر و غرور و غفلت ناشی می‌شود، و همیشه افراد سبک‌سر و مغرور در برابر مؤمنان با تقوا چنین خنده‌های مستانه داشته‌اند.

(آیه ۳۰) - در این آیه دومین برخورد زشت آنها را بیان کرده، می‌فرماید: «و هنگامی که از کنارشان می‌گذشتند آنها را با اشاره تمسخر می‌کردند» (وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ).

و با این علامات و اشارات می‌گویند: این بی سروپاها را ببینید که مقربان درگاه

خدا شده‌اند این آستین پاره‌ها و پابره‌ها را تماشا کنید که مدعی نزول وحی الهی بر خودشان هستند! و این گروه نادان را بنگرید که می‌گویند استخوان پوسیده و خاک شده بار دیگر به حیات و زندگی برمی‌گردد و امثال این سخنان زشت و بی‌محتوا.

(آیه ۳۱) - اینها همه در برخوردشان با مؤمنان بود، در جلسات خصوصی نیز همین برنامه را بازگو کرده، و سخریه‌ها را غیاباً ادامه می‌دادند، همان‌گونه که آیه مورد بحث می‌گوید: «و هنگامی که به سوی خانواده خود باز می‌گشتند مسرور و خندان بودند» و از آنچه انجام داده بودند خوشحالی می‌کردند (وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ).

گوئی فتح و پیروزی نصیب آنها شده که به آن مباهات می‌کنند، و باز هم در غیاب، همان سخریه‌ها، و همان استهزاءها ادامه دارد.

(آیه ۳۲) - چهارمین عکس‌العمل شرارت‌آمیز آنها در برابر مؤمنان این بود که: «وقتی آنان را می‌دیدند می‌گفتند: اینها گمراه‌اند» (وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ).

چرا که راه و رسم بت‌پرستی و خرافاتی را که در میان آنها رائج بود و هدایتش می‌پنداشتند رها کرده، و به سوی ایمان به خدا و توحید خالص بازگشته و به گمان آنها لذت نقد دنیا را به نعمتهای نسیه آخرت فروخته بودند.

(آیه ۳۳) - و از آنجا که مؤمنان غالباً از افرادی بودند که موقعیت اجتماعی و ثروت قابل توجهی در اختیار نداشتند - و به همین دلیل کفار به آنها با چشم حقارت می‌نگریستند، و ایمانشان را بی‌ارزش شمرده، و آئینشان را به باد مسخره می‌گرفتند قرآن می‌گوید: «در حالی که هرگز مأمور مراقبت و متکفل آنان [=مؤمنان] نبودند» (وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ).

این در حقیقت جوابی است به این افراد خودخواه و پرادعا که به شما چه مربوط که مؤمنان از کدام گروهند؟ شما در متن دعوت و محتوای آئین پیامبر اسلام ﷺ بنگرید.

(آیه ۳۴) - ولی در قیامت مسأله برعکس می‌شود، چنانکه در این آیه

می فرماید: «ولی امروز مؤمنان به کفار می خندند!» (فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ).

چرا که قیامت بازتابی است از اعمال انسان در دنیا، و در آنجا باید عدالت الهی اجرا شود، و عدالت ایجاب می کند که در آنجا مؤمنان پاکدل به کفار لجوج و معاند و استهزاگر بخندند، و این خود نوعی عذاب دردناک برای این مغروران مستکبر است!

در بعضی از روایات از رسول خدا ﷺ آمده است که: «در آن روز دری از بهشت به روی کفار گشوده می شود، و آنها به گمان این که فرمان آزادی از دوزخ و ورود در بهشت داده شده است به سوی آن حرکت می کنند، هنگامی که به آن رسیدند ناگهان در بسته می شود، و این کار چند بار تکرار می شود و مؤمنان که از بهشت نظاره گر آنانند می خندند!»

(آیه ۳۵) - لذا در این آیه می افزاید: «در حالی که بر تختهای آراسته بهستی نشسته و (به سرنوشت شوم آنها) می نگرند» (عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ).
به چه چیز نگاه می کنند! به آن همه نعمتهای بی پایان الهی، به آن مواهب عظیم و به آن عذابهای دردناکی که کفار مغرور و خودخواه در نهایت ذلت و زبونی به آن گرفتارند.

(آیه ۳۶) - سرانجام در آخرین آیه این سوره به صورت یک جمله استفهامیه، می فرماید: «آیا (با این حال) کافران پاداش اعمال خود را گرفتند؟! (هَلْ تُؤْتَبِ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ).

این سخن خواه از ناحیه خداوند باشد، یا فرشتگان، و یا مؤمنان، نوعی طعن و استهزا نسبت به افکار و ادعاهای این مغروران مستکبر است که انتظار داشتند در مقابل اعمال زشتشان جایزه و پاداشی هم از خداوند دریافت دارند، در برابر این پندار غلط و خیال خام می فرماید: «آیا آنها پاداش اعمالشان را گرفتند؟»

«پایان سوره مطفّفين»

سوره انشقاق [۸۴]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۵ آیه است

محتوای سوره: این سوره مانند بسیاری از سوره‌های جزء اخیر قرآن مجید از مباحث معاد سخن می‌گوید، در آغاز اشاراتی به حوادث هولناک و تکان‌دهنده پایان جهان و شروع قیامت می‌کند، و در مرحله بعد به مسأله رستاخیز و حساب اعمال نیکوکاران و بدکاران، و سرنوشت آنها، و در مرحله سوم به بخشی از اعمال و اعتقاداتی که موجب عذاب و کفرالهی می‌شود، و در مرحله چهارم بعد از ذکر سوگندهائی به مراحل سیر انسان در مسیر زندگی دنیا و آخرت اشاره می‌کند و سرانجام در مرحله پنجم باز سخن از اعمال نیک و بد و کفر و پاداش آنهاست. درباره فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «کسی که سوره انشقاق را بخواند خداوند او را از این‌که در قیامت نامه اعمالش به پشت سرش داده شود در امان می‌دارد!»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - همان‌گونه که در شرح محتوای سوره گفتیم در آغاز این سوره نیز به حوادث عظیم و عجیب پایان جهان اشاره شده، می‌فرماید: «در آن هنگام که آسمان [= کرات آسمانی] شکافته شود» (إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ).

نظیر آنچه در آغاز سوره انفطار آمده که می فرماید: «در آن زمان که آسمان (و کرات آسمانی) شکافته و ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند».

و این اعلام پایان دنیا و خرابی و فنای آن است.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در تفسیر آیه آمده که فرمود: «در آستانه قیامت این کواکب را که ما مشاهده می کنیم از کھکشان جدا می شود، و نظام همگی به هم می خورد».

(آیه ۲) - سپس می افزاید: «و تسلیم فرمان پروردگارش شود و شایسته است چنین باشد» (وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ).

مبادا تصور شود که آسمان با آن عظمت کمترین مقاومتی در مقابل این فرمان الهی می کند.

چگونه می تواند تسلیم نباشد در حالی که فیض وجود لحظه به لحظه از سوی خداوند به آن می رسد، و اگر یک آن این رابطه قطع گردد متلاشی و نابود خواهد شد.

(آیه ۳) - و در مرحله بعد به وضع «زمین» اشاره کرده، می فرماید: «و در آن هنگام که زمین گسترده شود» (وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ).

کوهها - به شهادت آیات فراوانی از قرآن - بکلی متلاشی و برچیده می شوند و تمام بلندیاها و پستیها از میان می رود، زمین صاف و گسترده و آماده حضور همه بندگان در صحنه می شود.

(آیه ۴) - و در سومین مرحله، می افزاید: «و (زمین) آنچه در درون دارد بیرون افکنده و خالی می شود» (وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ).

معروف در میان مفسران این است که مفهوم آیه این است که تمام مردگانی که در درون خاک و داخل قبرها آرمیده اند یکباره همه به بیرون پرتاب می شوند، و لباس حیات و زندگی بر تن می کنند.

بعضی دیگر گفته اند علاوه بر انسانها، معادن و گنجهای نهفته درون زمین نیز همگی بیرون می ریزد.

این احتمال نیز وجود دارد که مواد مذاب درون زمین با زلزله‌های هولناک و وحشتناک بکلی بیرون می‌ریزد، و همه پستیها را پر می‌کند و سپس درون زمین خالی و آرام می‌گردد.

(آیه ۵) - باز به دنبال این سخن، می‌افزاید: «و تسلیم فرمان پروردگارش گردد و شایسته است» که تسلیم باشد (وَأَذِنْتُ لِرَبِّيَّهَا وَحَقَّتْ).

این حوادث عظیم که با تسلیم کامل همه موجودات توأم است، از یکسو بیانگر فنای این دنیاست، فنای زمین و آسمان و انسانها و گنجها و گنجینه‌ها، و از سوی دیگر دلیل بر ایجاد نقطه عطفی است در جهان آفرینش، و مرحله نوین و تازه هستی.

و از سوی سوم نشانه قدرت خداوند بزرگ است، بر همه چیز مخصوصاً بر مسأله معاد و رستاخیز.

آری! هنگامی که این حوادث واقع شود، انسان، نتیجه اعمال نیک و بد خود را می‌بیند - و این جمله‌ای است که در تقدیر است.

(آیه ۶) - تلاشی پررنج به سوی کمال مطلق! سپس انسانها را مخاطب ساخته و سرنوشت آنها را در مسیری که در پیش دارند برای آنها روشن کرده، می‌فرماید: «ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی، و او را ملاقات خواهی کرد» (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ).

این آیه اشاره به یک اصل اساسی در حیات همه انسانهاست، که همواره زندگی، آمیخته با زحمت و رنج و تعب است، حتی اگر هدف رسیدن به متاع دنیا باشد، تا چه رسد به این که هدف آخرت و سعادت جاویدان و قرب پروردگار باشد، این طبیعت زندگی دنیاست، حتی افرادی که در نهایت رفاه زندگی می‌کنند آنها نیز از رنج و زحمت و درد برکنار نیستند.

تعبیر به «ملاقات پروردگار» در اینجا، خواه اشاره به ملاقات صحنه قیامت که صحنه حاکمیت مطلقه اوست باشد، یا ملاقات جزا و پاداش و کیفر او، یا ملاقات خود او از طریق شهود باطن، نشان می‌دهد که این رنج و تعب تا آن روز ادامه خواهد

یافت، و زمانی به پایان می‌رسد که پرونده این دنیا بسته شود و انسان با عملی پاک خدای خویش را ملاقات کند.

آری! راحتی بی‌رنج و تعب، تنها در آنجاست.

تکیه بر عنوان «رَبِّ» (پروردگار) اشاره به این است که این سعی و تلاش جزئی از برنامه ربوبیت خداوند و تکامل و تربیت انسان است.

(آیه ۷) - ولی در اینجا انسانها به دو گروه تقسیم می‌شوند همان‌گونه که می‌فرماید: «پس کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود» (فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ).

(آیه ۸) - «به زودی حساب آسانی برای او می‌شود» (فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا).

(آیه ۹) - «و خوشحال به اهل و خانواده‌اش باز می‌گردد» (وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا).

اینها کسانی هستند که در مدار اصلی آفرینش، در همان مداری که خداوند برای این انسان و سرمایه‌ها و نیروهای او تعیین کرده حرکت می‌کنند، و تلاش و کوشش آنها همواره برای خدا، و سعی و حرکتشان به سوی خداست، در آنجا نامه اعمالشان را به دست راستشان می‌دهند که این نشانه پاکی عمل و صحت ایمان و نجات در قیامت است، و مایه سرافرازی و سربلندی در برابر اهل محشر.

منظور از «حِسَابٌ يَسِيرٌ» حساب سهل و آسان است که سخت‌گیری و دقت در آن نباشد، از سیئات بگذرد و حسنات را پاداش دهد و حتی سیئات آنها را به حسنات تبدیل کند.

(آیه ۱۰) - آنها که از شرم نامه اعمال را پشت سر می‌گیرند!

به دنبال بحثی که در آیات قبل پیرامون اصحاب الیمین (مؤمنانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود) گذشت در اینجا از کفار و مجرمان و چگونگی نامه اعمال آنها سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: «و اما کسی که نامه اعمالش به پشت سرش داده شود»

(وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ).

(آیه ۱۱) - «به زودی فریاد می‌زند: ای وای بر من که هلاک شدم!» (فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا).

(آیه ۱۲) - «و در شعله‌های سوزان آتش می‌سوزد» (وَيَصْلِي سَعِيرًا).

«اصحاب الیمین» با سرافرازی و افتخار و مباحات نامه اعمالشان را به دست راست گرفته و صدا می‌زنند: هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهٗ؛ ای اهل محشر! بیاید و نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید» (حاقه/۱۹).

اما وقتی مجرمان تبه‌کار نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند آنها از شرمساری و ذلت دست را پشت سر می‌گیرند، تا این سند جرم و فضاحت کمتر دیده شود، ولی چه فایده که در آنجا چیزی پنهان شدن نیست.

(آیه ۱۳) - سپس به بیان علت این سرنوشت شوم پرداخته، می‌فرماید: «چرا که او در میان خانواده‌اش پیوسته (از کفر و گناه خود) مسرور بود» (إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا).

سروری آمیخته با غرور، و غروری آمیخته با غفلت و بی‌خبری از خدا، سروری که نشانه دل‌بستگی سخت به دنیا و بی‌اعتنایی به جهان پس از مرگ بود.

(آیه ۱۴) - ولذا در این آیه، می‌افزاید: این به خاطر آن است که «او گمان می‌کرد هرگز بازگشت نمی‌کند» و معادی در کار نیست! (إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ).

در حقیقت منشأ اصلی بدبختی او اعتقاد فاسد و گمان باطلش دائر بر نفی معاد بود، و همین اعتقاد باعث غرور و سرور او شد، او را از خدا دور ساخت و در شهوات و انواع گناهان غوطه‌ور نمود، تا آنجا که دعوت انبیا را به باد استهزا گرفت، و وقتی به سراغ خانواده خود می‌آمد از این استهزا و سخریه شاد و خوشحال بود، همین معنی در آیه ۳۱ سوره مطفنین نیز آمده است.

(آیه ۱۵) - در این آیه، برای نفی عقائد باطل آنها می‌فرماید: «آری پروردگارش نسبت به او بینا بود» و اعمالش را برای حساب ثبت کرد! (بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا).

تعبیر این آیه همانند آیه «یا ایُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهَ». می‌تواند به منزله دلیلی بر مسأله معاد محسوب شود، بخصوص این‌که در هر دو آیه روی عنوان «رب» تکیه شده است، چرا که سیر تکاملی انسان به سوی پروردگار هرگز نمی‌تواند با مرگ متوقف گردد، و زندگی دنیا کمتر از آن است که هدف چنین سیری باشد.

و نیز بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال آدمی، و ثبت و ضبط آنها حتماً باید مقدمه‌ای برای حساب و جزا باشد و گرنه بیهوده است.

(آیه ۱۶) - به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون سیر تکاملی انسان به سوی خداوند آمد، در اینجا برای تأکید این مطلب و توضیح بیشتر، می‌فرماید: «سوگند به شفق» (فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ).

(آیه ۱۷) - «سوگند به شب و آنچه را (از امور پراکنده) جمع آوری می‌کند» (وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ).

(آیه ۱۸) - «سوگند به ماه‌انگه که بدر کامل می‌شود» (وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ).

(آیه ۱۹) - «که همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید» تا به کمال برسید (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ).

منظور از «شفق» در اینجا همان روشنی آمیخته با تاریکی در آغاز شب است. و از آنجا که ظهور «شفق» خبر از یک حالت تحول و دگرگونی عمیق در جهان می‌دهد، و اعلام پایان روز و آغاز شب است، به علاوه جلوه زیبایی خاصی دارد، و از همه گذشته وقت نماز مغرب است، خداوند به آن سوگند یاد فرموده تا همگان را وادار به اندیشه در این پدیده زیبای آسمانی کند.

و اما سوگند به شب به خاطر آثار و اسرار زیادی است که در آن نهفته شده و در گذشته مشروحاً از آن سخن گفته‌ایم.

تعبیر به «مَآوَسَقَ» با توجه به این‌که «وسق» به معنی جمع کردن پراکنده‌هاست اشاره به بازگشت انواع حیوانات و پرندگان و حتی انسانها به خانه‌ها و لانه‌های خود به هنگام شب است، که نتیجه آن آرامش و آسایش عمومی

جانداران می‌باشد، و یکی از اسرار و آثار پراهمیت شب محسوب می‌شود. قابل توجه این‌که هر چهار موضوعی که در آیات فوق به آن سوگند یاد شده است (شفق، شب موجوداتی که شب آنها را گردآوری می‌کند، ماه در حالت بدرکامل) همه موضوعاتی است مربوط به هم و مکمل یکدیگر، و مجموعه‌ای زیبا و منسجم را تشکیل می‌دهد که اندیشه انسان را تحریک می‌کند، تا در قدرت عظیم آفرینش بیندیشد، و از این دگرگونیهای سریع به مسأله معاد و قدرت خداوند بر آن آشناتر شود.

جمله «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» بیانگر حالات مختلفی است که انسان در مسیر زندگی خود یکی پس از دیگری پیدا می‌کند.

از جمله حالات گوناگونی که انسان در طریق پررنج و مشقت خود به سوی خداوند و کمال مطلق پیدا می‌کند، نخست عالم دنیا، بعد جهان برزخ و سپس رستاخیز و حالات مختلف آن.

(آیه ۲۰) - سپس به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی از بحثهای گذشته، می‌فرماید: «پس چرا هنگامی که آنها ایمان نمی‌آورند؟! (فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

با این‌که دلائل حق روشن و آشکار است هم دلائل توحید و خداشناسی و هم دلائل معاد، هم آیات آفاقی و هم آیات انفسی.

(آیه ۲۱) - سپس از کتاب «تکوین» به سراغ کتاب «تدوین» می‌رود، می‌افزاید: «و (چرا) هنگامی که قرآن بر آنها خوانده می‌شود سجده نمی‌کنند؟ (وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ).

قرآنی که نور اعجاز از جوانب مختلف آن می‌درخشد، و هر ناظر بی‌طرف می‌داند ممکن نیست زائیده مغز بشری باشد.

(آیه ۲۲) - در این آیه، می‌افزاید: «بلکه کافران پیوسته آیات الهی را تکذیب می‌کنند» (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ).

به کار بردن «فعل مضارع» (يُكْذِبُونَ) در اینجا که معمولاً برای استمرار می‌آید گواه بر این معنی است که آنها در تکذیبهای خود اصرار داشتند، اصراری که از روح

لجاج و عناد سرچشمه می گرفت.

(آیه ۲۳) - سپس بالحنی تهدید آمیز می فرماید: «و خداوند آنچه را در دل پنهان می دارند به خوبی می داند» (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ).

خداوند از نیات و اهداف آنها، و انگیزه‌هایی که سبب این تکذیبهای مستمر می‌گردد، باخبر است هر قدر آنها بر آن پرده پوشی کنند و سرانجام کیفر همه آن را به آنها خواهد داد.

(آیه ۲۴) - و در این آیه، می فرماید: «پس آنها را به عذابی دردناک بشارت ده» (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

تعبیر به «بشارت» که معمولاً در خبرهای خوش به کار می‌رود در اینجا نوعی طعن و سرزنش است، این در حالی است که مؤمنان را حقیقتاً بشارت به نعمتهای گسترده بهشتی می‌دهد، تا تکذیب‌کنندگان دوزخی در حسرت و اندوه فرو روند.

(آیه ۲۵) - در آخرین آیه این سوره، به صورت یک استثناء بار دیگر به سرنوشت مؤمنان صالح‌العمل اشاره کرده، می فرماید: «مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند که برای آنها پاداشی است قطع نشدنی» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ).

این آیه راه بازگشت را به روی کفار می‌گشاید، و می فرماید: این عذاب الیم از کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و اعمال صالح انجام دهند قطعاً برداشته شده و پاداش دائم و نقصان‌ناپذیر به آنها داده می‌شود.

«پایان سوره انشقاق»

سوره بروج [۸۵]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۲ آیه است

محتوای سوره: باتوجه به این که این سوره از سوره‌های «مکی» است چنین به نظر می‌رسد که هدف اصلی تقویت روحیه مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به پایداری و استقامت است.

و در همین رابطه در این سوره داستان «أَصْحَابُ الْاُخْدُودِ» را نقل می‌کند، همانها که خندقها کردند و آتشی عظیمی در آن افروختند، و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده‌زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمانشان بازنگشتند.

در قسمت دیگری از این سوره کافرانی را که مؤمنان را تحت فشار قرار می‌دهند سخت مورد حمله قرار داده و آنها را به عذاب سوزان جهنم تهدید می‌کند، در حالی که مؤمنان را بشارت به باغهای پر نعمت بهشتی می‌دهد.

در مقطع بعد آنها را به گذشته تاریخ باز می‌گرداند، و داستان فرعون و ثمود و اقوام زورمند را در برابر دیدگانشان مجسم می‌سازد، تاکفّر «مکه» که نسبت به آنها قدرت ناچیزی داشتند حساب خود را بکنند، و هم مایه تسلی خاطر پیامبر ﷺ و مؤمنان بوده باشد.

و در آخرین مقطع سوره اشاره به عظمت قرآن مجید و اهمیت فوق‌العاده این وحی الهی می‌کند، و سوره را با آن پایان می‌دهد.

نامگذاری این سوره به «بروج» به تناسب سوگندی است که در آیه نخستین آن آمده است.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «هرکس این سوره را بخواند خداوند به تعداد تمام کسانی که در نماز جمعه اجتماع می کنند، و تمام کسانی که روز عرفه (در عرفات) جمع می شوند، ده حسنه به او می دهد، و تلاوت آن انسان را از ترسها و شدائد رهائی می بخشد».

باتوجه به این که یکی از تفسیرهای آیه «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» روز جمعه و روز عرفه است، و نیز باتوجه به این که سوره حکایت از مقاومت شدید مؤمنان پیشین در برابر شدائد و فشارها می کند، تناسب این پاداشها با محتوای سوره روشن می شود، و در ضمن نشان می دهد که این همه اجر و پاداش از آن کسانی است که آن را بخوانند و در آن بیندیشند و سپس عمل کنند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - در آغاز سوره، می فرماید: «سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است» (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ).

برجهای آسمانی یا به معنی ستارگان درخشان و روشن آسمان است یا به معنی «صورت‌های فلکی» یعنی؛ مجموعه‌ای از ستارگان که در نظر ما شباهت به یکی از موجودات زمینی دارد، و برجهای دوازده گانه دوازده صورت فلکی است که خورشید در مسیر سالانه خود در هر ماه محاذی یکی از آنها قرار می گیرد - البته خورشید حرکت نمی کند بلکه زمین به دور آن می گردد ولی به نظر می رسد که خورشید جابه جا می شود و محاذی یکی از این صورت‌های فلکی می گردد.

(آیه ۲) - سپس می افزاید: «و سوگند به آن روز موعود» روز رستاخیز (وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ).

همان روزی که تمام انبیا و پیامبران الهی آن را وعده داده‌اند و صدها آیه قرآن مجید از آن خبر می‌دهد.

(آیه ۳) - و در سومین و چهارمین سوگند، می‌فرماید: «و قسم به شاهد و مشهود» (وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ).

در این‌که منظور از «شاهد» و «مشهود» چیست؟ مفسران حدود سی تفسیر ذکر کرده‌اند که مهمترین آنها تفسیرهای زیر است:

- ۱- «شاهد» شخص پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و «مشهود» روز قیامت است.
- ۲- شاهد گواهان عمل انسانند، مانند اعضای پیکر او و «مشهود» انسانها و اعمال آنها هستند.
- ۳- «شاهد» به معنی روز جمعه است که شاهد اجتماع مسلمین در مراسم بسیار مهم نماز آن روز است. و «مشهود» روز عرفه است که زائران بیت‌الله الحرام شاهد و ناظر آن روزند.
- ۴- «شاهد» روز عید قربان و «مشهود» روز عرفه می‌باشد.
- ۵- منظور از «شاهد» شبها و روزها، و «مشهود» بنی آدم است که به اعمال او گواهی می‌دهد.
- ۶- منظور از «شاهد» ملائکه و «مشهود» قرآن است.
- ۷- منظور از «شاهد» حجرالاسود و «مشهود» حاجیانند که در کنار آن می‌آیند و دست بر آن می‌نهند.

۸- «شاهد» خلق است، و «مشهود» حق است.

۹- منظور از «شاهد» امت اسلامی است و «مشهود» امتهای دیگر.

۱۰- «شاهد» پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و «مشهود» سایر انبیا هستند.

۱۱- «شاهد» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و «مشهود» امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ است.

البته تناسب این آیه با آیات قبل ایجاب می‌کند که «شاهد» اشاره به شهود روز قیامت باشد، اعم از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا سایر پیامبران نسبت به امتهای خود، و ملائکه و فرشتگان و اعضای پیکر آدمی و شب و روز، و مانند آنها، و «مشهود»

انسانها یا اعمال آنهاست.

و به این ترتیب بسیاری از تفاسیر فوق درهم ادغام می شود و در یک مجموعه با یک مفهوم وسیع خلاصه می گردد و تضادی میان آنها وجود ندارد. چراکه «شاهد» هرگونه گواه را شامل می شود، و «مشهود» هر چیزی را که بر آن گواهی می دهند.

آری! آسمان و ستارگان درخشان و برجهای موزونش همگی نشانه نظم و حساب است و «یوم موعود» صحنه روشنی از حساب و کتاب، و شاهد و مشهود نیز وسیله ای است برای رسیدگی دقیق به این حساب، وانگهی همه این سوگندها برای آن است که به شکنجه گران ظالم هشدار دهد اعمال آنها در مورد مؤمنان راستین همگی ثبت و ضبط، و برای روز موعود نگهداری می شود.

(آیه ۴) - مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی!

قرآن بعد از این سوگندها می فرماید: «مرگ بر شکنجه گران صاحب گودال» آتش (قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ).

(آیه ۵) - «آتشی عظیم و شعله ور» (الْأُتَارِ ذَاتِ الْوُقُودِ).

(آیه ۶) - «هنگامی که در کنار آن نشسته بودند» (إِذْهُمْ عَلَيْهَا قُودٌ).

(آیه ۷) - «و آنچه را با مؤمنان انجام می دادند (با خونسردی و قساوت)

تماشا می کردند!» (وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ).

این گروه شکنجه گر خندقهای بزرگی از آتش فراهم ساخته بودند، و مؤمنان را وادار می کردند که دست از ایمان خود بردارند، هنگامی که با مقاومت آنان روبه رو می شدند آنها را در این کوره های آدم سوزی انداخته، به آتش می کشیدند!

(آیه ۸) - سپس می افزاید: «آنها (شکنجه گران) هیچ ایرادی بر مؤمنان

نداشتند جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند؟! (وَمَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ).

تعبیر به «عزیز» (قدرتمند شکست ناپذیر) و «حمید» (شایسته هرگونه

ستایش و دارای هرگونه کمال) در حقیقت پاسخی است به جنایتهای آنها،

و دلیلی است بر ضد آنان، یعنی؛ مگر ایمان به چنین خدائی جرم و گناه است؟! در ضمن تهدید و هشدار نیز به این شکنجه‌گران در طول تاریخ محسوب می‌شود که خداوند عزیز و حمید در کمین آنهاست.

(آیه ۹) - سپس به بیان دو وصف دیگر از اوصاف این معبود بزرگ پرداخته، می‌افزاید: «همان کسی که حکومت آسمانها و زمین از آن اوست و خداوند بر همه چیز گواه است» (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

در حقیقت این چهار وصف از اوصافی است که شایستگی برای عبودیت را مسلم می‌کند، قدرت و توانائی، واجد هرگونه کمال بودن، مالکیت آسمانها و زمین، و آگاهی از همه چیز.

در ضمن بشارتی است به مؤمنان که خدا حاضر و ناظر است و صبر و شکیبایی و استقامتشان را در راه حفظ ایمان می‌بیند. و البته توجه به این حقیقت به آنها نیرو و نشاط می‌دهد.

از سوی دیگر تهدیدی است برای دشمنان آنها و هشدار است که اگر خدا مانع کار آنها نمی‌شود نه به خاطر ناتوانی است، بلکه به خاطر آزمون و امتحان است، و سرانجام طعم تلخ عذاب دردناک خدا را خواهند چشید.

* اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟

«أَخْدُود» به معنی گودال بزرگ یا خندق است، منظور در اینجا خندقهای عظیمی است که مملو از آتش بود تا شکنجه‌گران، مؤمنان را در آنها بیفکنند و بسوزانند.

معروف و مشهور آن است که این ماجرا مربوط به «ذونواس» آخرین پادشاه «حَمِیر»^۱ در سرزمین «یمن» است.

توضیح این‌که: «ذونواس» که آخرین نفر از سلسله گروه «حمیر» بود به آیین یهود درآمد، و گروه «حمیر» نیز از او پیروی کردند، او نام خود را «یوسف» نهاد،

۱. «حمیر» قبیله‌ای بود از قبایل معروف «یمن».

و مدتی بر این منوال گذشت، سپس به او خبر دادند که در سرزمین «نَجْران» (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آیین نصرانیتند، هم مسلکان «ذونواس» او را وادار کردند که اهل «نجران» را مجبور به پذیرش آیین یهود کند، او به سوی نجران حرکت کرد، و ساکنان آنجا را جمع نمود، و آیین یهود را بر آنها عرضه داشت و اصرار کرد آن را پذیرا شوند، ولی آنها ابا کردند حاضر به قبول شهادت شدند. اما حاضر به صرف نظر کردن از آیین خود نبودند.

«ذونواس» دستور داد خندق عظیمی کنندند و هیزم در آن ریختند و آتش زدند، گروهی را زنده زنده به آتش سوزاند، و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، بطوری که عدد مقتولین و سوختگان به آتش به بیست هزار نفر رسید!^۱

بعضی افزوده اند که در این گیر و دار یک تن از نصارای نجران فرار کرد و به سوی روم و دربار قیصر شتافت، و از ذونواس شکایت کرد و یاری طلبید.

قیصر گفت: سرزمین شما از من دور است، اما نامه ای به پادشاه حبشه می نویسم که او مسیحی است و همسایه شماست، از او می خواهم شما را یاری دهد، مرد نجرانی نزد سلطان حبشه نجاشی آمد، و نجاشی از شنیدن این داستان سخت متأثر گشت، و از خاموشی شعله آیین مسیح (ع) در سرزمین نجران افسوس خورد، و تصمیم بر انتقام شهیدان را از او گرفت.

لشکریان حبشه به جانب یمن تاختند و در یک پیکار سخت سپاه ذونواس را شکست دادند، و گروه زیادی از آنان کشته شد، و طولی نکشید که مملکت یمن به دست نجاشی افتاد و به صورت ایالتی از ایالات حبشه درآمد.

(آیه ۱۰) - شکنجه گران در برابر مجازات الهی! بعد از بیان جنایت عظیم

۱. این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد احتمالاً نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود، ولی عجب این که این بدعت قساوت بار ضد انسانی سرانجام دامان خود یهود را گرفت، و چنانکه می دانیم گروه زیادی از آنها در ماجرای آلمان هیتلری در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند، و مصداق «عذاب الحریق» این جهان نیز درباره آنها تحقق یافت.

شکنجه‌گران اقوام پیشین در اینجا به کیفر سخت الهی نسبت به آنان، و پاداشهای عظیم مؤمنان اشاره کرده، می‌فرماید: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را شکنجه دادند، سپس توبه نکردند، برای آنها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است» (إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ).

جمله «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا» نشان می‌دهد که راه توبه حتی برای چنین شکنجه‌گران ستمگری باز است، و این نهایت لطف پروردگار را نسبت به گنهکاران نشان می‌دهد، و ضمناً هشدار می‌دهد که تا دیر نشده دست از آزار و شکنجه مؤمنان بردارند، و به سوی خدا بازگردند.

قابل توجه این‌که در این آیه دو گونه عذاب برای آنها ذکر کرده: یکی عذاب جهنم و دیگری «عذاب حریق» (عذاب آتش سوزان) ذکر این دو ممکن است به خاطر این باشد که در جهنم انواعی از مجازاتها وجود دارد که یکی از آنها آتش سوزان است، و ذکر آن بالخصوص به خاطر این است که شکنجه‌گران مزبور مؤمنان را با آتش می‌سوزاندند و باید در آنجا با آتش مجازات شوند اما این آتش کجا و آن آتش کجا.

(آیه ۱۱) - سپس به پاداش مؤمنان پرداخته، می‌فرماید: «و برای کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند باغهایی از بهشت است که نهرها زیر درختانش جاری است، و این نجات و پیروزی بزرگ است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ).

چه فوز و پیروزی از این برتر که در جوار قرب پروردگار و در میان انواع نعمتهای پایدار، با سربلندی و افتخار جای گیرند، ولی نباید فراموش کرد که کلید اصلی این پیروزی و فوز کبیر، ایمان و عمل صالح است.

(آیه ۱۲) - سپس بار دیگر به تهدید کفار و شکنجه‌گران پرداخته، می‌افزاید: «گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت به یقین بسیار شدید است!» (إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ).

(آیه ۱۳) - بعد می فرماید: گمان نکنید قیامتی در کار نیست و یا بازگشت شما مشکل است؛ «اوست که آفرینش را آغاز می کند، و باز می گرداند» (إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ).

(آیه ۱۴) - سپس به بیان پنج وصف از اوصاف خداوند بزرگ پرداخته، می گوید: «و او آمرزنده و دوستدار (مؤمنان) است» (وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ).

(آیه ۱۵) - «صاحب عرش و دارای مجد و عظمت است» (ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ).

(آیه ۱۶) - «و آنچه را می خواهد انجام می دهد» (فَاعَالُ لِمَا يُرِيدُ). در حقیقت ذکر این اوصاف در برابر تهدیدی که در آیات قبل آمده برای بیان این حقیقت است که راه بازگشت به روی گنهکاران باز است، و خداوند در عین شدیدالعقاب بودن غفور و ودود و رحیم و مهربان است.

(آیه ۱۷) - دیدی خدا با لشکر فرعون و ثمود چه کرد؟

آیات قبل بیان قدرت مطلقه خداوند و حاکمیت بلامنازع او، و تهدید کفار و شکنجه گران بود، برای این که معلوم شود این تهدیدها عملی است در اینجا روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می فرماید: «آیا داستان لشکرها به تو رسیده است» (هَلْ أُنَبِّئُكَ حَدِيثَ الْجُنُودِ).

لشکریان عظیمی که در برابر پیامبران الهی صف آرائی کردند و به مبارزه برخاستند به گمان این که می توانند در مقابل قدرت خدا عرض اندام کنند.

(آیه ۱۸) - و بعد به دو نمونه آشکار از آنها که یکی در قدیم الایام، و دیگری در عصر نزدیکتر واقع شد اشاره کرده، می افزاید: «لشکریان فرعون و ثمود» (فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ).

همانها که بعضی شرق و غرب جهان را زیر سلطه خود قرار دادند، و بعضی دل کوهها را شکافتند و سنگهای عظیم آن را برکنندند، و از آن خانهها و قصرهای عظیم ساختند، و کسی را یارای مقابله با آنها نبود.

اما خداوند گروه اول را با «آب» و گروه دوم را با «باد» که هر دو وسیلههای

حیات آدمی هستند، درهم کوبید!

(آیه ۱۹) - در این آیه می‌افزاید: «ولی کافران پیوسته در تکذیب حقند» (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ).

چنان نیست که نشانه‌های حق بر کسی مخفی و پنهان باشد، لجاجت و عناد اجازه نمی‌دهد که بعضی راه را پیدا کنند، و در طریق حق گام بگذارند.

تعبیر به «بَل» که به اصطلاح برای اضراب (عدول از چیزی به چیز دیگر) است گوئی اشاره به این است که این گروه مشرک از قوم فرعون و ثمود هم بدتر و لجوج‌ترند، دائماً مشغول تکذیب و انکار قرآنند.

(آیه ۲۰) - ولی آنها باید بدانند که؛ «و خداوند به همه آنها احاطه دارد» و همه در چنگال قدرت او هستند (وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ).

اگر خدا به آنها مهلت می‌دهد نه به خاطر عجز و ناتوانی است، و اگر آنها را سریعاً مجازات نمی‌کند نه به خاطر این است که از قلمرو قدرتش بیرونند.

(آیه ۲۱) - در این آیه می‌افزاید: اصرار آنها در تکذیب قرآن و نسبت آن به سحر و کهنات و شعر بیهوده است این آیات، سحر و دروغ نیست «بلکه قرآن با عظمت است...» (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ).

محتوایش عظیم و گسترده، و معانیش بلند و پرمایه است، هم در زمینه معارف و اعتقادات، و هم اخلاق و مواعظ و هم احکام و سنن.

(آیه ۲۲) - «که در لوح محفوظ جای دارد» (فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ). و دست ناهلان و شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی‌رسد، و از هرگونه تغییر و تبدیل زیاده و نقصان برکنار می‌باشد.

بنابراین؛ اگر نسبتهای ناروا به تو می‌دهند، و شاعر و ساحر و کاهن و مجنونت می‌خوانند، هرگز غمگین مباش، تکیه‌گاه تو محکم، راهت روشن، و پشتیبانت قدرتمند و تواناست.

منظور از «لوح» در اینجا صفحه‌ای است که قرآن مجید بر آن ثبت و ضبط شده است ولی نه صفحه‌ای همچون الواح متداول در میان ما، بلکه در تفسیری از

ابن عباس آمده است «لوح محفوظ» طولش به اندازه فاصله زمین و آسمان! و عرضش به اندازه فاصله مغرب و مشرق است! و اینجاست که به نظر می‌رسد که لوح محفوظ همان صفحه علم خداوند است که شرق و غرب عالم را فراگرفته، و از هرگونه دگرگونی و تحریف مصون و محفوظ است.

«پایان سوره بروج»

سوره طارق [۸۶]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۷ آیه است

محتوای سوره: مطالب این سوره عمدتاً بر دو محور دور می‌زند.

۱ - معاد و رستاخیز.

۲ - قرآن مجید و ارزش و اهمیت آن.

ولی در آغاز بعد از سوگندهایی اندیشه‌آفرین اشاره به وجود مراقبین الهی بر

انسان می‌کند.

بعد برای اثبات امکان معاد، به زندگی نخستین و بدو پیدایش انسان از آب

نطفه، اشاره فرموده، نتیجه‌گیری می‌کند: خداوندی که قادر است او را از چنین آب

بی ارزش و ناچیزی بیافریند توانائی بر بازگشت مجدد او دارد.

در مرحله بعد به بعضی از ویژگیهای روز رستاخیز اشاره کرده، سپس با ذکر

سوگندهای متعدد و پرمعنائی اهمیت قرآن را گوشزد می‌نماید، و سرانجام سوره را

با تهدید کفار به مجازات الهی پایان می‌دهد.

درباره فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«هرکس آن را تلاوت کند خداوند به تعداد هر ستاره‌ای که در آسمان وجود دارد ده

حسنه به او می‌بخشد!»

بدیهی است محتوای سوره و عمل به آن است که این همه پاداش عظیم را

به بار می‌آورد نه تلاوت خالی از عمل.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - این سوره نیز همچون بسیاری دیگر از سوره‌های جزء آخر قرآن، با سوگندهای زیبا و اندیشه برانگیزی آغاز می‌شود، می‌فرماید: «سوگند به آسمان و کوبنده شب!» (وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ).

(آیه ۲) - «و تو نمی‌دانی کوبنده شب چیست؟! (وَمَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ).

(آیه ۳) - «همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکیهاست» (النَّجْمُ الثَّاقِبُ). قرآن خودش در اینجا «طارق» را تفسیر کرده، می‌گوید: «این مسافر شبانه، همان ستاره درخشانی است که بر آسمان ظاهر می‌شود و بقدری بلند است که گوئی می‌خواهد سقف آسمان را سوراخ کند، و نورش به قدری خیره کننده است که تاریکیها را می‌شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می‌کند. منظور از «نجم ثاقب» ستارگان درخشانی است که نور آنها پرده‌های ظلمت را می‌شکافد و در چشم آدمی نفوذ می‌کند همانند ستاره «زحل» که در فارسی به آن «کیوان» می‌گویند.

(آیه ۴) - اکنون ببینیم این سوگندها برای چیست؟ در این آیه می‌فرماید: «مسلماً هرکس مراقب و محافظی دارد» (إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ). که اعمال او را ثبت و ضبط و حفظ می‌کند، و برای حساب و جزا نگهداری می‌نماید.

به این ترتیب شما هرگز تنها نیستید، و هرکه باشید، و هرکجا باشید، تحت مراقبت فرشتگان الهی و مأموران پروردگار خواهید بود، این مطلبی است که توجه به آن در صلاح و تربیت انسان فوق العاده مؤثر است.

(آیه ۵) - ای انسان! بنگر از چه چیز آفریده شده‌ای؟

در این آیه به عنوان یک استدلال بر مسأله معاد در برابر کسانانی که آن را غیر

ممکن می‌شمردند، می‌فرماید: «انسان باید بنگرد از چه چیز آفریده شده است؟! (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ).

و به این ترتیب قرآن دست همه انسانها را گرفته و به خلقت نخستین باز می‌گرداند، و با یک جمله استفهامیه از آنها می‌پرسد: «آفرینش شما از چه بوده است»؟

(آیه ۶) - و بی‌آنکه منتظر پاسخ آنها باشد جواب این سؤال را - که روشن است - خودش داده، می‌فرماید: «از یک آب جهنده آفریده شده است!» (خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ). که این توصیفی است برای نطفه مرد که در آب منی شناور است، و به هنگام بیرون آمدن جهش دارد.

(آیه ۷) - و بعد در توصیف دیگری از این آب می‌گوید: «آبی که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود» (يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ).

«صلب» به معنی پشت است و اما «ترائب» جمع «تربیه» بنا بر مشهور میان علمای لغت استخوانهای بالای سینه است، همانجا که گردنبنده روی آن قرار می‌گیرد.

در اینجا قرآن به یکی از دو جزء اصلی نطفه که همان نطفه مرد است، و برای همه محسوس می‌باشد، اشاره کرده، و منظور از «صلب» و «ترائب» قسمت پشت و پیش روی انسان است، چرا که آب نطفه مرد از میان این دو خارج می‌شود. این تفسیری است روشن و هماهنگ با آنچه در کتب لغت در معنی این دو واژه آمده است، در عین حال ممکن است حقیقت مهمتری در این آیه نیز نهفته باشد که در حد علم امروز برای ما کشف نشده و اکتشافات دانشمندان در آینده از روی آن پرده برخواهد داشت.

(آیه ۸) - سپس از این بیان نتیجه‌گیری کرده، می‌گوید: «مسلماً او [=خدایی که انسان را از چنین چیز پستی آفرید] می‌تواند او را بازگرداند» (إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ).

در آغاز خاک بود، و سپس بعد از طی مراحل به صورت نطفه درآمد، و نطفه

نیز بعد از طی مراحل پیچیده و شگفت‌انگیزی، تبدیل به انسان کاملی شد، بنابراین بازگشت او به حیات و زندگی مجدد هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند.

(آیه ۹) - در این آیه به توصیف آن روز بزرگ پرداخته، می‌فرماید: «در آن

روز که اسرار پنهان (انسان) آشکار می‌شود» (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ).

آری! در آن روز که «یوم البروز» و «یوم الظهور» است اسرار درون آشکار می‌شود، اعم از ایمان و کفر و نفاق، یا نیت خیر و شر، یا ریا و اخلاص، و این ظهور و بروز برای مؤمنان مایه افتخار و مزید نعمت است، و برای مجرمان مایه سرافکندگی و منشأ خواری و خفت و چه دردناک است که انسان عمری با آبرو در میان مردم زندگی کند ولی در آن روز در برابر همه خلایق شرمسار و سرافکنده شود.

(آیه ۱۰) - اما مشکل مهم در آن روز اینجاست که؟ «و برای او هیچ نیرو

و یآوری نیست» (فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ).

نه نیرویی که بر زشتیهای اعمال و نیت او پرده بيفکنند، و نه یآوری که او را از

عذاب الهی رهائی بخشد.

(آیه ۱۱) - در تعقیب آیات گذشته که استدلال بر مسأله معاد از طریق توجه

به آفرینش نخستین انسان از نطفه داشت، در اینجا باز برای تأکید در امر معاد و اشاره به بعضی از دلایل دیگر بحث را ادامه داده، می‌فرماید: «سوگند به آسمان پر باران» (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ).

(آیه ۱۲) - «سوگند به زمین پر شکاف» که گیاهان از آن سر بر می‌آورند

(وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ).

(آیه ۱۳) - «که این (قرآن) سخنی است که حق را از باطل جدا می‌کند» (إِنَّهُ

لَقَوْلٌ فَصْلٌ).

(آیه ۱۴) - سخنی است جدی «و هرگز شوخی نیست»! (وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ).

در حقیقت این دو سوگند اشاره‌ای است به احیای زمینهای مرده به وسیله باران که قرآن بارها آن را به عنوان دلیلی بر مسأله رستاخیز ذکر کرده است، مانند آیه ۱۱ سوره ق که می‌فرماید: «ما به وسیله باران سرزمین مرده‌ای را زنده کردیم، خروج

و قیام شما در قیامت نیز همین‌گونه است!»!

(آیه ۱۵) - سپس برای تسلی خاطر پیامبر ﷺ و مؤمنان از یکسو، و تهدید دشمنان اسلام از سوی دیگر می‌افزاید: «آنها پیوسته حيله می‌کنند» و نقشه‌ها می‌ریزند (إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا).

(آیه ۱۶) - «و من هم در برابر آنها چاره می‌کنم» و نقشه‌هاشان را نقش بر آب می‌کنم (وَأَكِيدُ كَيْدًا).

(آیه ۱۷) - «حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده» تا عاقبت کار خویش را ببینند! (فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا).

آری! آنها پیوسته نقشه‌های شومی برای مبارزه با تو طرح می‌کنند: گاه از طریق استهزا وارد می‌شوند. گاه به محاصره اقتصادی دست می‌زنند. گاه مؤمنان را شکنجه و آزار می‌کنند. گاه ساحرت می‌خوانند، گاه کاهنت می‌گویند، گاه دیوانه‌ات می‌شمرند.

گاه می‌گویند کسانی که دور تو را گرفته‌اند فقرا و بینوایانند آنها را دور کن تا ما با تو باشیم.

منظور از «کید دشمنان» در آیه فوق روشن است که به نمونه‌های آن اشاره کردیم، و اما منظور از «کید الهی» همان الطافی است که شامل حال پیامبر ﷺ و مؤمنان می‌شد و دشمنان اسلام را غافلگیر می‌ساخت، کوششهای آنها را از میان می‌برد، و توطئه‌های آنان را درهم می‌شکست، که نمونه‌هایش در تاریخ اسلام فراوان است.

این آیه سرمشقی است برای همه مسلمانان که در کارهای خود مخصوصاً هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می‌گیرند با حوصله و صبر و شکیبائی و دقت رفتار کنند، و از هرگونه شتابزدگی و کارهای بی‌نقشه یا بی‌موقع بپرهیزند.

«پایان سوره طارق»

سورهٔ اعلیٰ [۸۷]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

محتوای سوره: این سوره در حقیقت از دو بخش تشکیل یافته، بخشی که در آن روی سخن به شخص پیامبر ﷺ است و دستوراتی را در زمینه تسبیح پروردگار، و ادای رسالت، به او می‌دهد، و اوصاف هفتگانه‌ای از خداوند بزرگ در این رابطه می‌شمرد.

و بخش دیگری که از مؤمنان خاشع، و کافران شقی، سخن به میان می‌آورد، و عوامل سعادت و شقاوت این دو گروه را بطور فشرده در این بخش بیان می‌کند.

و در پایان سوره اعلام می‌دارد که این مطالب تنها در قرآن مجید نیامده است، بلکه حقایقی است که در کتب و صحف پیشین، صحف ابراهیم و موسی، نیز بر آن تأکید شده است.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «هرکس سورهٔ اعلیٰ را بخواند خداوند به عدد هر حرفی که بر ابراهیم (ع) و موسی (ع) و محمد ﷺ نازل کرده ده حسنه به او عطا می‌فرماید».

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «کسی که سورهٔ اعلیٰ را در فرائض یا نوافل خود بخواند، روز قیامت به او گفته می‌شود: از هر یک از درهای بهشت می‌خواهی وارد شو ان شاء الله».

از مجموعه روایاتی که در این زمینه رسیده استفاده می شود که این سوره از اهمیت خاصی برخوردار است، تا آنجا که در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «این سوره محبوب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود.»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - خداوند بزرگ را تسبیح گوی! این سوره که در حقیقت عصاره مکتب انبیا و دعوت پیامبران است از تسبیح و تقدیس پروردگار شروع می شود و در آغاز روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می فرماید: «منزه شمار نام پروردگار بلند مرتبهات را» (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى).

یعنی؛ نام خداوند در ردیف نام بتها قرار داده نشود، و ذات پاک او را از هرگونه عیب و نقص، و صفات مخلوقها و عوارض جسم و جسمانیت، و هرگونه محدودیت و نقصان منزه بشماریم.

تعبیر به «اعلی» بیانگر این حقیقت است که او از هرکس و هر چیز و هر چه تصور کنیم، و هر خیال و قیاس و گمان و وهم، و هرگونه شرک جلی و خفی برتر و بالاتر است.

(آیه ۲) - و بعد از این دو توصیف (رب، اعلی) در توضیح آن پنج وصف دیگر را بیان می کند که همگی شرح ربوبیت اعلای پروردگار است، می فرماید: «همان خداوندی که آفرید و منظم کرد» (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى).

نظام عالم آفرینش - که از بزرگترین منظومه های آسمانی را شامل می شود تا موضوعات ساده ای همچون خطوط سرانگشتهای انسان که در آیه ۴ سوره قیامت به آن اشاره شده بلی قَادِرِينَ عَلٰی اَنْ تُسَوِّىَ بَنَانَهُ - شاهد گویایی بر ربوبیت او، و اثبات وجود پروردگار است.

(آیه ۳) - بعد از مسأله آفرینش و نظم بندی خلقت، به موضوع برنامه ریزی برای حرکت تکاملی، و هدایت موجودات در این مسیر پرداخته، می افزاید:

«و همان که اندازه‌گیری کرد و هدایت نمود» (وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى).

منظور از «تقدیر» همان اندازه‌گیری و تعیین برنامه‌های حرکت به سوی اهدافی است که موجودات به خاطر آن آفریده شده‌اند.

و منظور از «هدایت» همان هدایت تکوینی است که به صورت انگیزه‌ها و قوانینی بر هر موجودی حاکم ساخته - اعم از انگیزه‌های درونی و برونی .
فی‌المثل از یکسو پستان مادر و شیر آن را برای تغذیهٔ طفل آفریده و به مادر عاطفهٔ شدید مادری داده و از سوی دیگر در طفل انگیزه‌ای آفریده که او را به سوی پستان مادر می‌کشاند، و این آمادگی و جاذبهٔ دوجانبه در مسیر هدف، در همهٔ موجودات دیده می‌شود.

البته در مورد انسان غیر از برنامهٔ هدایت تکوینی، هدایت دیگری وجود دارد که از طریق وحی و ارسال انبیاء صورت می‌گیرد، و هدایت تشریحی نام دارد، و جالب این‌که هدایت تشریحی انسان نیز در تمام زمینه‌ها مکمل هدایت تکوینی اوست.

(آیه ۴) - در مرحلهٔ بعد اشاره به گیاهان و مخصوصاً مواد غذایی چهارپایان کرده، می‌افزاید: «و آن کسی که چراگاه را به وجود آورد» و از دل زمین بیرون فرستاد (وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى).

(آیه ۵) - و بعد می‌افزاید: «سپس آن را خشک و تیره قرار داد» (فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى).

«غُثَاءً أَحْوَى» (گیاهان خشکیدهٔ تیره‌رنگ) هم بازگوکنندهٔ فنای دنیاست و هم منافع زیادی دربردارد هم غذای مناسبی است برای زمستان حیوانات، و هم وسیله‌ای است برای سوخت و سوز انسان، و هم کود مناسبی برای زمینها.

(آیه ۶) - در آیات گذشته سخن از ربوبیت و «توحید» پروردگار بود و به دنبال آن در اینجا سخن از قرآن و «نبوت» پیامبر ﷺ است، در آیات گذشته سخن از «هدایت عمومی» موجودات بود، و در اینجا سخن از «هدایت نوع انسان» است،

و بالاخره در آیات گذشته تسبیح پروردگار «علی اعلی» آمده بود، و در اینجا از قرآن که بیانگر این تسبیح است سخن به میان می‌آورد.

می‌فرماید: «ما به زودی (قرآن را) بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد» (سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى).

بنابراین؛ هنگام نزول وحی عجله مکن، و هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی مباش، آن‌کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسانها بر تو فرستاده، هم او حافظ و نگاهبان آنهاست.

در جای دیگر می‌فرماید: «برای خواندن قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو تمام شود عجله مکن، و بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن» (طه/۱۱۴).

(آیه ۷) - سپس برای اثبات قدرت خداوند و این‌که هر خیر و برکتی است از ناحیه اوست، می‌افزاید: تو چیزی از آیات الهی را فراموش نمی‌کنی «مگر آنچه را خدا بخواهد که او آشکار و پنهان را می‌داند» (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى).

مفهوم این تعبیر آن نیست که پیامبر ﷺ چیزی از آیات الهی را فراموش می‌کند بلکه هدف بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الهی را سوی خداست، و لذا هر لحظه بخواهد می‌تواند آن را از پیامبرش بگیرد. و این یکی از معجزات پیغمبر اسلام ﷺ است که آیات و سوره‌های طولانی را با یکبار تلاوت جبرئیل به خاطر می‌سپرد، و همیشه به خاطر داشت، و چیزی را فراموش نمی‌کرد.

(آیه ۸) - سپس پیامبر ﷺ را دلداری داده، می‌افزاید: «وما تو را برای هر کار خیر آماده می‌کنیم» (وَيُسِّرُكَ لِلْيُسْرَى).

و به تعبیر دیگر هدف بیان این حقیقت است که در راهی که تو در پیش داری مشکلات و سختیها فراوان است، هم در راه گرفتن وحی و حفظ آن، و هم در تبلیغ رسالت و ادای آن، و هم در انجام کارهای خیر و عمل به آن ما در تمام این امور (دریافت وحی و ابلاغ و نشر و تعلیم و عمل کردن به آن) به تو یاری می‌دهیم

و مشکلات را بر تو آسان می‌سازیم.

(آیه ۹) - بعد از بیان موهبت وحی آسمانی به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و وعده توفیق و تسهیل امور برای او، به ذکر مهمترین وظیفه او پرداخته، می‌فرماید: «پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد» (فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى).

منظور این است که تذکر به هر حال سودمند است، و افرادی که به هیچ وجه از آن منتفع نشوند کمند، به علاوه حداقل موجب اتمام حجت بر منکران می‌شود که این خود منفعت بزرگی است.

ولذا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای تبلیغات و تذکرات خود هیچ قید و شرطی قائل نبود و همگان را وعظ می‌کرد و انذار می‌نمود.

(آیه ۱۰) - سپس به عکس‌العمل مردم در برابر تذکر، وعظ و انذار پرداخته، و آنها را به دو گروه تقسیم می‌کند، می‌فرماید: «و به زودی کسی که از خدا می‌ترسد (و احساس مسؤولیت می‌کند) متذکر می‌شود» (سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى).

آری! تا روح «خشیت» و ترس و یا به تعبیر دیگر روح «حق‌طلبی» و «حق‌جوئی» که مرتبه‌ای از تقواست در انسان وجود نداشته باشد از مواظط الهی و تذکرات پیامبران نفعی نمی‌برد، لذا در آغاز سوره بقره قرآن را مایه هدایت برای پرهیزگاران شمرده می‌گوید: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.

(آیه ۱۱) - و در این آیه به گروه دوم پرداخته، می‌افزاید: «اما بدبخت‌ترین افراد از آن دوری می‌گزینند» (وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى).

(آیه ۱۲) - در این آیه سرنوشت گروه اخیر را چنین بیان می‌کند: «همان کسی که در آتش بزرگ وارد می‌شود» (الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى).

(آیه ۱۳) - «سپس در آن آتش (برای همیشه می‌ماند) نه می‌میرد، و نه زنده می‌شود!» (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى).

یعنی؛ نه می‌میرد که آسوده گردد، و نه حالتی را که در آن است می‌توان زندگی نام نهاد، بلکه دائماً در میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زند، و این بدترین بلا و مصیبت برای آنهاست.

توصیف آتش جهنم به «کبری» در مقابل آتش «صغری» یعنی آتشیهای این دنیا می باشد، همان گونه که در حدیثی آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: «این آتش شما جزئی از هفتاد جزء از آتش دوزخ است، که هفتاد مرتبه با آب خاموش شده، باز شعله ور گردیده و اگر چنین نبود هیچ انسانی قدرت تحمل آن را نداشت و نمی توانست در کنار آن قرار گیرد.

(آیه ۱۴) - در آیات قبل اشاره ای به مجازات سخت کفار معاند، و دشمنان حق شده بود، و در اینجا به نجات اهل ایمان و عوامل این نجات اشاره کرده، می فرماید: «به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد» (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى).

(آیه ۱۵) - «و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند» (وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى).

به این ترتیب عامل فلاح و رستگاری و پیروزی و نجات را سه چیز می شمرد، «تزکیه» و «ذکر نام خداوند» و سپس «به جا آوردن نماز».

«تزکیه» معنی وسیعی دارد که هم پاکسازی روح از آلودگی شرک، و هم پاکسازی نفس از اخلاق رذیله، و هم پاکسازی عمل از محرمات و هرگونه ریا، و هم پاکسازی مال و جان به وسیله دادن زکات در راه خدا را شامل می شود.

(آیه ۱۶) - سپس به عامل اصلی انحراف از این برنامه فلاح و رستگاری اشاره کرده، می افزاید: «ولی شما زندگی دنیا را مقدم می دارید» (بَلْ تُؤْتُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

(آیه ۱۷) - «در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است» (وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى). و این در حقیقت همان مطلبی است که در احادیث نیز آمده: «محبت دنیا سرچشمه هر گناهی است».

بنابراین برای قطع ریشه های گناه راهی جز این نیست که حب و عشق دنیا را از دل بیرون کنیم و به دنیا همچون وسیله و یا مزرعه ای بنگریم.

(آیه ۱۸) - و سرانجام در پایان سوره می فرماید: «این دستورها (که گفته شد

منحصر به این کتاب آسمانی نیست، بلکه) در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است» (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى).

(آیه ۱۹) - «در کتب ابراهیم و موسی» (صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى).

تعبیر به «صحف اولی» در مورد کتابهای ابراهیم و موسی در برابر صحف اخیر است که بر حضرت مسیح و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است. آیات فوق نشان می دهد که حضرت ابراهیم و موسی عَلَيْهِمَا السَّلَام نیز دارای کتابهای آسمانی بوده اند.

در روایتی از ابوذر می خوانیم که می گوید:

به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردم: انبیا چند نفر بودند؟

فرمود: ۱۲۴ هزار نفر.

گفتم: رسولان آنها چند نفر بودند؟

فرمود: ۳۱۳ نفر، و بقیه فقط «نبی» بودند.

عرض کردم: آدم «نبی» بود؟

فرمود: بله، خداوند با او سخن گفت و او را با دست خود آفرید.

سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افزود: ای ابوذر! چهار نفر از انبیا عرب بودند: هود و صالح

و شعیب و پیامبر تو.

گفتم: ای رسول خدا! خداوند چند کتاب نازل فرمود؟

فرمود: ۱۰۴ کتاب، ده کتاب بر «آدم» پنجاه کتاب بر «شیث» و بر «اخنوخ» که

ادریس است سی کتاب، و او نخستین کسی است که با قلم نوشت و بر «ابراهیم» ده

کتاب و نیز تورات و انجیل و زبور و فرقان را (بر موسی و مسیح و داوود و پیامبر

اسلام نازل کرد).

«پایان سوره اعلی»

سوره غاشیه [۸۸]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۲۶ آیه دارد

محتوای سوره: این سوره عمدتاً بر سه محور دور می‌زند: محور اول بحث «معاد» است، مخصوصاً کیفرهای دردناک مجرمان و پادشاهای شوق‌انگیز مؤمنان. محور دوم بحث «توحید» است که با اشاره به آفرینش آسمان و خلقت کوهها و زمین و توجه انسانها به این سه موضوع اسرارآمیز بیان شده. و محور سوم بحث از «نبوت» و گوشه‌ای از وظائف پیامبر اسلام ﷺ است.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «هرکس آن را تلاوت کند خداوند حساب او را در قیامت آسان می‌کند».

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «کسی که مداومت بر قرائت این سوره در نمازهای فریضه یا نافله کند خداوند او را تحت پوشش رحمت خود در دنیا و آخرت قرار می‌دهد، و در قیامت او را از عذاب آتش امان می‌بخشد».

مسلماً این همه ثواب و فضیلت در صورتی عائد می‌شود که تلاوت انگیزه اندیشه و عمل گردد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - **خستگان بی نصیب!** در آغاز این سوره به نام تازه‌ای درباره قیامت

برخورد می‌کنیم که آن «غاشیه» است، می‌فرماید: «آیا داستان غاشیه [=روز قیامت

که حوادث وحشتناکش همه را می پوشاند [به تو رسیده است؟! (هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ)].

«غاشیه» از ماده «غشاوة» به معنی پوشاندن است، انتخاب این نام برای قیامت به خاطر آن است که حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار می دهد. (آیه ۲) - سپس به بیان چگونگی حال مجرمان پرداخته، می گوید: «چهره هائی در آن روز خاشع و ذلت بارند» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ).

ذلت و ترس از عذاب و کیفرهای عظیم آن روز تمام وجود آنها را فرا گرفته، و از آنجا که حالات روحی انسان بیش از همه جا در چهره او منعکس می شود، اشاره به خوف و ذلت و وحشتی می کند که سراسر چهره آنها را می پوشاند. (آیه ۳) - آنگاه می افزاید: «آنها که پیوسته عمل کرده و خسته شده اند» (عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ).

تلاش و کوشش زیادی در زندگی دنیا به خرج می دهند، ولی هیچ فایده ای جز خستگی نصیبشان نمی شود، نه عمل مقبولی در درگاه خدا دارند، و نه چیزی از آن همه ثروتهائی که اندوخته اند می توانند با خود ببرند، و نه نام نیکی از خود به یادگار می گذارند، و نه فرزند صالحی، آنها زحمتکشان خسته و بینوایند، و چه تعبیر رسائی است جمله «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» در حق آنان.

(آیه ۴) - «و (سرانجام این زحمتکشان خسته و بیهوده گر) در آتش سوزان وارد می گردند» و با آن می سوزند (تَصَلُّی نَارًا حَامِيَةً).

(آیه ۵) - ولی مجازات آنها به همین جا ختم نمی گردد، بلکه هنگامی که بر اثر حرارت آتش تشنه می شوند؛ «از چشمه ای بسیار داغ به آنها می نوشاند» (تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آيَةٍ).

در آیه ۲۹ سوره کهف می خوانیم: «و اگر تقاضای آب کنند آبی برای آنها می آورند مانند فلز گداخته که صورتهایشان را بریان می کند، چه بد نوشیدنی است و چه بد محل اجتماعی؟!»

(آیه ۶) - و در این آیه درباره خوراک آنها به هنگامی که گرسنه می شوند؛

می‌افزاید: «غذایی جز از ضریع [=خار خشک تلخ و بدبو] ندارند» (لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ).

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «ضریع چیزی است که در آتش دوزخ، شبیه خار، تلخ‌تر از «صبر» و متعفن‌تر از مردار، و سوزنده‌تر از آتش، خداوند آن را ضریع نام نهاده است».

(آیه ۷) - سپس می‌افزاید: «غذائی که نه آنها را فربه می‌کند و نه از گرسنگی می‌رهاند» (لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ).

آنها که در این دنیا انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از طریق ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کردند، و آنها که اجازه ندادند محرومان جز از غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده کنند، باید در آنجا غذائی داشته باشند که «عذاب الیم» آنها گردد.

(آیه ۸) - دورنمایی از نعمتهای روح پرور بهشتی: به دنبال توصیفی که در آیات گذشته از حال مجرمان و بدکاران در جهان دیگر و عذابهای دوزخی آمده، در اینجا به شرح حال مؤمنان نیکوکار، و توصیف نعمتهای بی‌نظیر بهشتی می‌پردازد، تا «قهر» را با «مهر» بیامیزد، و «انذار» را با «بشارت» همراه سازد.

می‌فرماید: «چهره‌هایی در آن روز شاداب و باطراوتند» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ). به عکس چهره بدکاران که در آیات قبل به آن اشاره شده بود که غرق ذلت و اندوه است.

(آیه ۹) - این چهره‌ها چنان می‌نماید که: «از سعی و تلاش خود خشنودند» (لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ).

به عکس دوزخیان که از تلاش و کوشش خود جز خستگی ورنج بهره‌ای نبردند، بهشتیان نهایت تلاش و کوشش خود را به احسن وجه می‌بینند و کاملاً راضی و خشنودند. تلاشهایی که در پرتو لطف خدا به اضعاف مضاعف، گاه ده برابر، و گاه هفتصد برابر، و گاه بیشتر، رشد و نمو یافته، و گاهی با آن جزای بی حساب را خریداری کرده‌اند.

(آیه ۱۰) - سپس به شرح این مطلب پرداخته، می‌گوید: «در بهشتی عالی جای دارند» (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ).

آری! آنها در طبقات عالی و مقامات بالای بهشتند.

(آیه ۱۱) - بعد به توصیف دیگری از این بهشت که جنبه روحانی و معنوی دارد پرداخته، می‌افزاید: «در آنجا هیچ سخن لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند» (لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيَةٍ).

و چه آرام‌بخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد، و اگر درست بیندیشیم قسمت عمده ناراحتیهای زندگی دنیا از شنیدن این‌گونه سخنان است که آرامش روح و جان و نظامات اجتماعی را برهم می‌زند و آتش فتنه‌ها را شعله‌ور می‌سازد.

(آیه ۱۲) - بعد از ذکر این نعمت روحانی و آرامش که بر روح و جان بهشتیان به خاطر نبودن سخنان لغو و بیهوده حکم فرماست به بیان قسمتی از نعمتهای مادی بهشت پرداخته، می‌گوید: «در آن چشمه‌ای جاری است» (فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ). چشمه‌ای که مطابق میل بهشتیان به هر طرف که بخواهند جریان پیدا می‌کند، و نیازی به شکافتن نهر و ساختن بستر ندارد.

وجود چشمه‌های متعدد علاوه بر افزودن بر زیبایی و طراوت، این فایده را نیز دارد که هرکدام نوشابه مخصوصی دارد و ذائقه بهشتیان را هر زمان با انواع شراب طهور شیرین و معطر می‌کند.

(آیه ۱۳) - بعد از ذکر چشمه‌ها به سراغ تختهای بهشتی می‌رود، می‌فرماید: «در آن (باغهای بهشتی) تختهای زیبای بلندی است» (فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ).

بلند بودن این تختها به خاطر آن است که بهشتیان بر تمام مناظر و صحنه‌های اطراف خود مسلط باشند، و از مشاهده آن لذت برند.

(آیه ۱۴) - و از آنجا که استفاده از آن چشمه‌های گوارا و شرابه‌های طهور بهشتی، نیاز به ظرفهایی دارد، در این آیه می‌افزاید: «و قدحهایی (که در کنار این چشمه) نهاده» (وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ).

هر زمان اراده کنند قدحها از چشمه‌ها پر می‌شود، تازه به تازه می‌نوشند، و سیراب می‌شوند و لذت می‌برند، لذتی که توصیفش برای ساکنان دنیا غیر ممکن است. (آیه ۱۵) - باز به نکته‌های بیشتری از جزئیات نعمتهای بهشتی پرداخته، اضافه می‌کند: «و بالشها و پشتیهای صاف داده شده» (و تَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ).

تعبیر به «مصفوفه» اشاره به تعدد و نظم خاصی است که بر آنها حاکم است، این تعبیر نشان می‌دهد که آنها جلسات انس دسته‌جمعی تشکیل می‌دهند.

(آیه ۱۶) - و در این آیه، به فرشهای زیبای بهشتی اشاره کرده، می‌فرماید: «و (در آنجا) فرشهای فاخر گسترده شده» (و زَرَائِبُ مَبْنُوثَةٌ).

(آیه ۱۷) - به شتر نگاه کن که خود آیتی است!

در آیات گذشته بحثهای فراوانی پیرامون بهشت و نعمتهایش آمده بود، اما در اینجا سخن از کلید اصلی وصول به آن همه نعمتها که «معرفة الله» است به میان آمده، و با ذکر چهار نمونه از مظاهر قدرت خداوند، از خلقت بدیع خدا، و دعوت انسان به مطالعه درباره آنها راه ورود به بهشت را نشان می‌دهد، در ضمن اشاره‌ای است به قدرت بی‌پایان خدا که کلید حل مسأله «معاد» است.

نخست می‌فرماید: «آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟» (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ).

پیدا است که روی سخن در مرحله اول به اعراب «مکه» بود که «شتر» همه چیز زندگی آنها را تشکیل می‌داد، و شب و روز با آن سر و کار داشتند.

از این گذشته این حیوان ویژگیهای عجیبی دارد که او را از حیوانات دیگر ممتاز می‌کند، و به حق آیتی است از آیات خدا، از جمله این‌که:

۱- شتر حیوانی است که هم گوشتش قابل استفاده است، و هم شیرش، هم از آن برای سواری و هم باربری استفاده می‌شود.

۲- شتر نیرومندترین و با مقاومت‌ترین حیوان اهلی است.

۳- شتر می‌تواند روزهای متوالی (حدود یک هفته الی ده روز) تشنه بماند، و در مقابل گرسنگی نیز تحمل بسیار دارد.

۴- شستر می تواند هر روز مسافتی طولانی را طی کند، و از زمینهای صعب العبور، و شنزارهایی که هیچ حیوانی قادر بر عبور از آن نیست بگذرد، و به همین دلیل عربها آن را «کشتی بیابانها» می نامند.

۵- از نظر تغذیه بسیار کم خرج است و هرگونه خار و خاشاکی را می خورد. خلاصه این که ویژگیهای این حیوان چنان است که دقت در آفرینش او انسان را متوجه خالق بزرگی می کند که آفریننده چنین موجودی است.

ناگفته پیداست منظور از «نظر» در جمله «أَفَلَا يَنْظُرُونَ» نگاه کردن عادی نیست، بلکه نگاهی است توأم با تفکر و اندیشه و دقت.

(آیه ۱۸) - و بعد از آن به آسمان پرداخته، می فرماید: «و (آیا) به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه برافراشته شده»؟! (وَأَلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ).

چگونه این کرات عظیم هریک در مدار خود میخکوب شده اند؟ و بدون ستونی در جای خود قرار گرفته اند؟ میلیونها سال بر کرات منظومه شمسی می گذرد و محورههای اصلی حرکت این کرات تغییر نمی یابد.

آیا نباید درباره خالق و مدبر این جهان بزرگ اندیشید و به اهداف بزرگ و والای او نزدیک شد؟!

(آیه ۱۹) - سپس می افزاید: «و (آیا) به کوهها نگاه نمی کنند که چگونه در جای خود نصب گردیده»؟! (وَأَلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ).

کوههایی که ریشه های آن به یکدیگر متصل است، و همچون حلقه های زره گرداگرد زمین را فرا گرفته، و لرزشهای ناشی از مواد مذاب درونی، و جذر و مد ناشی از جاذبه های ماه و خورشید را به حداقل می رساند.

«نُصِبَتْ» از ماده «نصب» به معنی ثابت قرار دادن است، و ممکن است این تعبیر ضمناً اشاره ای به کیفیت خلقت کوهها در آغاز آفرینش نیز بوده باشد، همان چیزی که علم امروز پرده از آن برداشته، و پیدایش کوهها را به عوامل متعددی نسبت می دهد، و انواع و اقسامی برای آن قائل است:

کوههایی که بر اثر چین خوردگی زمین پیدا شده.

کوههائی که از آتشفشانها به وجود آمده.

کوههائی که نتیجهٔ آبرفت‌های ناشی از باران است.

و کوههائی که در دل دریاها تکوین می‌یابد و مجموعه‌ای است از رسوبات

دریا و باقی ماندهٔ حیوانات آن - مانند کوهها و جزائر مرجانی.

آری! هر کدام از این کوهها، و آثار و برکات آنها برای انسانهای بیدار نشانه‌های

زنده‌ای است از قدرت پروردگار.

(آیه ۲۰) - سپس به زمین پرداخته، می‌گوید: «و (آیا) به زمین (نگاه

نمی‌کنند) که چگونه گسترده و هموار گشته است؟» (وَأَلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ).

چگونه بارانهای مداوم کوهها را شسته، و ذرات خاک را به وجود آورده،

سپس در گودالها پهن کرده و زمینهای صافی که هم آمادهٔ کشاورزی است و هم قابل

هرگونه ساختمان، در اختیار انسان قرار داده است؟

اگر به راستی کرهٔ زمین تماماً کوه و دره بود زندگی کردن بر آن چقدر مشکل

و طاقت فرسا بود؟ چه کسی آن را پیش از تولد ما مسطح و قابل استفاده ساخت؟

امور چهارگانه‌ای که در آیات فوق آمده - شتر، آسمان، کوهها، زمین -

زیربنای زندگی انسان را تشکیل می‌دهد:

آسمان کانون نور است و باران و هوا، و زمین مرکز پرورش انواع مواد غذایی،

کوهها رمز آرامش و ذخیرهٔ آب و مواد معدنی، و شتر نمونهٔ روشنی از چهارپایان

اهلی که در اختیار بشر قرار دارد.

به این ترتیب هم مسائل کشاورزی، هم دامداری و هم صنعتی در این امور

چهارگانه نهفته شده است، و اندیشه در این نعمتهای گوناگون، خواه ناخواه انسان را

به شکر منعم وا می‌دارد، و شکر منعم او را به معرفت الله و شناخت خالق نعمت

دعوت می‌کند.

(آیه ۲۱) - و به دنبال این بحث توحیدی روی سخن را به پیامبر کرده،

می‌گوید: «پس اکنون که چنین است آنها را) تذکر ده که توفیق تذکر دهنده‌ای» (فَذَكِّرْ

إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ).

(آیه ۲۲) - «تو سلطه گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی» (لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ).

آری! آفرینش آسمان و زمین و کوهها و حیوانات نشان می دهد که این عالم بی حساب نیست، و آفرینش انسان نیز هدفی داشته، اکنون که چنین است آنها را با تذکرات خویش به اهداف خلقت و آفرینش آشنا ساز، و راه قرب خدا را به آنها نشان ده، و در مسیر تکامل رهبر و راهنمایشان باش.

البته راه کمال در صورتی پیموده می شود که با میل و اراده و اختیار همراه باشد، تو هرگز نمی توانی آنها را مجبور سازی، و اگر هم می توانستی فایده ای نداشت.

(آیه ۲۳) - در این آیه به صورت یک استثنا، می فرماید: «مگر کسی که پشت کند و کافر شود» (إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ). که در برابر آنها به زور متوسل شو و مقابله کن. (آیه ۲۴) - «که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند» (فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ).

منظور از عذاب اکبر یا «عذاب آخرت» است در برابر «عذاب دنیا» که عذاب کوچک و کم اهمیت نسبت به آن است و یا قسمت شدیدتری از عذاب قیامت و دوزخ است زیرا عذاب همه مجرمان در دوزخ یکسان نیست.

(آیه ۲۵) - و در پایان سوره با لحنی تهدیدآمیز می گوید: «به یقین بازگشت (همه) آنها به سوی ما است» (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ).

(آیه ۲۶) - بعد می افزاید: «و مسلماً حسابشان (نیز) بر ما است» (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ).

و این در حقیقت نوعی دلداری و تسلی خاطر به پیامبر ﷺ است که در مقابل لجاجت آنها ناراحت و دلسرد نشود، و به کار خود ادامه دهد، و در ضمن تهدیدی است نسبت به همه این کافران لجوج که بدانند حسابشان با کیست.

به این ترتیب سوره غاشیه که از مسأله قیامت آغاز شد به مسأله قیامت نیز پایان می یابد.

«پایان سوره غاشیه»

سوره فجر [۸۹]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۳۰ آیه است

محتوای سوره: در بخش اول این سوره به سوگندهای متعددی برخورد می‌کنیم که در نوع خود بی‌سابقه است، و این قَسَم‌ها مقدمه‌ای است برای تهدید جبّاران به عذاب الهی.

در بخش دیگری از این سوره اشاره‌ای به بعضی از اقوام طغیانگر پیشین مانند قوم عاد و ثمود و فرعون، و انتقام شدید خداوند از آنان کرده است، تا قدرتهای دیگر حساب خود را برسند.

در سومین بخش این سوره به تناسب بخشهای گذشته اشاره مختصری به امتحان و آزمایش انسان دارد.

در آخرین بخش این سوره به سراغ مسأله معاد و سرنوشت مجرمان و کافران، و همچنین پاداش عظیم مؤمنانی که صاحب نفوس مطمئن هستند می‌رود.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «کسی که آن را در شبهای دهگانه (ده شب اول ذی‌الحجه) بخواند خداوند گناهان او را می‌بخشد و کسی که در سایر ایام بخواند نور و روشنائی خواهد بود برای روز قیامتش».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «سوره فجر را در هر نماز واجب و مستحب بخوانید که سوره حسین بن علی علیه السلام است، هرکس آن را بخواند با

حسین بن علی علیه السلام در قیامت در درجه او از بهشت خواهد بود».

معرفی این سوره به عنوان «سوره حسین بن علی» علیه السلام ممکن است به خاطر این باشد که مصداق روشن «نفس مطمئنه» که در آخرین آیات این سوره مخاطب واقع شده حسین بن علی علیه السلام است، همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام ذیل همین آیات آمده است.

و به هر حال این همه پاداش و فضیلت از آن کسانی است که تلاوت آن را مقدمه‌ای برای اصلاح خویش و خودسازی قرار دهند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - در آغاز این سوره به پنج سوگند بیدارگر اشاره شده؛ نخست می‌فرماید: «به سپیده دم سوگند» (وَالْفَجْرِ).

(آیه ۲) - «و به شبهای دهگانه» (وَلَيَالٍ عَشْرٍ).

«فجر» در اصل به معنی شکافتن وسیع است، و از آنجا که نور سپیده صبح تاریکی شب را می‌شکافت از آن تعبیر به «فجر» شده است.

بعضی گفته‌اند: منظور از «فجر» هر روشنائی است که در دل تاریکی می‌درخشد.

بنابراین درخشیدن اسلام و نور پاک محمدی صلی الله علیه و آله در تاریکی عصر جاهلیت یکی از مصادیق «فجر» است، و همچنین درخشیدن سپیده صبح قیام حضرت مهدی (عج) هنگام فرورفتن جهان در تاریکی و ظلمت ظلم و ستم، مصداق دیگری از آن محسوب می‌شود - همان گونه که در بعضی از روایات به آن اشاره شده است.

وقیام عاشورای حسینی در آن دشت خونین کربلا، و شکافتن پرده‌های تاریک ظلم بنی‌امیه، و نشان دادن چهره واقعی آن دیوصفتان مصداق دیگر بود.

و همچنین تمام انقلابهای راستینی که بر ضد کفر و جهل و ظلم و ستم در تاریخ گذشته و امروز انجام می‌گیرد.

و حتی نخستین جرقه‌های بیداری که در دل‌های تاریک گنهکاران ظاهر می‌شود و آنها را به توبه دعوت می‌کند «فجر» است.

البته این یک توسعه در مفهوم آیه است در حالی که ظاهر آیه همان «فجر» به معنی طلوع سپیده صبح است.

و اما «لِیَالِ عَشْرِ» (شبهای دهگانه) مشهور همان شبهای دهگانه ذی‌الحجه است که شاهد بزرگترین و تکان‌دهنده‌ترین اجتماعات عبادی - سیاسی مسلمین جهان یعنی حج است.

بعضی نیز آن را به ده شب آخر ماه مبارک رمضان که شبهای قدر در آن است؛ و بعضی آن را به شبهای آغاز ماه محرم، تفسیر کرده‌اند - البته جمع میان هر سه تفسیر ممکن است.

در بعضی از روایاتی که اشاره به بطون قرآن می‌کند «فجر» به وجود حضرت مهدی - عج - و «لیال عشر» به ده امام قبل از او، و «شفع» که در آیه بعد می‌آید به حضرت «علی» و «فاطمه زهرا» علیهما السلام تفسیر شده است.

(آیه ۳) - سپس سوگندها را ادامه داده، می‌افزاید: «وبه زوج و فرد» (وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ).

در تفسیر «شفع» و «وتر» (زوج و فرد) در این آیه بالغ بر سی و شش قول نقل کرده‌اند ولی دو معنی از همه مناسبتر است.

نخست این‌که: منظور روز عید قربان و روز عرفه باشد که با شبهای دهگانه آغاز ذی‌الحجه مناسبت کامل دارد، و مهمترین قسمت‌های مناسک حج در آنها انجام می‌شود.

دوم این‌که منظور همان نماز شفع و وتر است که در آخر نافله شب خوانده می‌شود و این با سوگند به فجر - که وقت سحرگاهان و وقت راز و نیاز به درگاه پروردگار است - مناسب است بخصوص این‌که هر دو تفسیر در روایاتی که از

معصومین نقل شده نیز وارد است.

(آیه ۴) - و بالآخره در آخرین سوگند، می فرماید: «و به شب هنگامی که (به سوی روشنائی روز) حرکت می کند سوگند» (وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ). که پروردگارت در کمین ظالمان است!

گوئی شب موجودزنده ای است و دارای حس و حرکت که در تاریکی خود گام برمی دارد، و به سوی صبحی روشن حرکت می کند.

اگر الف و لام «اللَّيْلِ» به معنی عموم باشد تمام شبها را شامل می شود که خود آیتی است از آیات خدا، و پدیده ای است از پدیده های مهم آفرینش.

و اگر الف و لام آن عهد باشد اشاره به شب معینی است، و به تناسب سوگندهای گذشته منظور شب عید قربان است که حاجیان از عرفات به «مُزْدَلَفَه» (مشعرالحرام) و بعد از گذراندن شب در آن وادی مقدس به هنگام طلوع آفتاب به سوی سرزمین منی روان می شوند - این تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده نیز آمده است.

به هر حال شب از آیات عظمت الهی است، و از موضوعات پراهمیت عالم هستی، شب حرارت هوا را تعدیل می کند، و به همه موجودات آرامش می بخشد، و جو آرامی برای راز و نیاز به درگاه خدا فراهم می سازد. به هر حال پیوند این قَسَمهای پنجگانه (سوگند به فجر، و شبهای دهگانه، و زوج و فرد و شب به هنگامی که حرکت می کند) در صورتی که همه را ناظر به ایام ذی الحجّه و مراسم بزرگ حج بدانیم روشن است.

در غیر این صورت اشاره به مجموعه ای از حوادث مهم عالم تکوین و تشریح شده که نشانه هایی هستند از عظمت خداوند و پدیده هایی هستند شگفت انگیز در عالم هستی.

(آیه ۵) - بعد از ذکر این قَسَمهای پرمعنی و بیدارگر، می افزاید: «آیا در آنچه گفته شد سوگند مهمی برای صاحبان خرد نیست»؟! (هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ). «حِجْر» در اصل به معنی «منع» می باشد و از آنجا که «عقل» انسان را از

کارهای نادرست منع می‌کند از آن تعبیر به «حِجْر» شده.

(آیه ۶) - پروردگارت در کمین ظالمان است! به دنبال آیات گذشته که متضمن سوگندهای پرمعنایی درباره مجازات طغیانگران بود، در اینجا به چند قوم نیرومند از اقوام پیشین که هرکدام برای خود قدرتی عظیم داشتند، اما راه طغیان و کفر را پیش گرفتند اشاره می‌کند، و سرنوشت دردناک آنها را روشن می‌سازد. می‌فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟» (الْمَ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ).

منظور از «رؤیت» (دیدن) در اینجا علم و آگاهی است، منتها از آنجا که داستان این اقوام به قدری مشهور و معروف بوده که گوئی مردم زمانهای بعد نیز آن را با چشم خود می‌دیدند تعبیر به «رؤیت» شده است. «عاد» همان قوم پیامبر بزرگ خدا «هود» بودند و احتمالاً حدود هفتصدسال قبل از میلاد مسیح (ع) وجود داشتند و در سرزمین «احقاف» یا «یمن» زندگی می‌کردند.

(آیه ۷) - سپس می‌افزاید: «و با آن شهر ارم با عظمت» (إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ). «عماد» به معنی ستون اشاره به ساختمانهای باعظمت و کاخهای رفیع و ستونهای عظیمی است که در این کاخها به کار رفته بود. (آیه ۸) - ولذا در این آیه، می‌افزاید: «همان شهری که مانندش آفریده نشده بود» (الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ).

این تعبیر نشان می‌دهد که منظور از «ارم» همان شهر بی‌نظیر آنهاست. (آیه ۹) - سپس به سراغ دومین گروه طغیانگر از اقوام پیشین می‌رود، می‌فرماید: «و قوم ثمود که صخره‌های عظیم را از (کنار) درّه می‌بریدند» و از آن خانه و کاخ می‌ساختند (وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ). قوم «ثمود» از قدیمی‌ترین اقوامند و پیامبرشان «صالح» (ع) بود، و در سرزمینی به نام «وادی القری» میان مدینه و شام زندگی داشتند، دارای تمدنی پیشرفته و زندگانی مرفّه و ساختمانهای عظیم و پیشرفته بودند.

(آیه ۱۰) - سپس به سومین قوم پرداخته، می‌گوید: «و فرعونى که قدرتمند و شکنجه‌گر بود!» (وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ).

اشاره به این‌که آیا ندیدی خداوند با قوم فرعون قدرتمند و ظالم و بیدادگر چه کرد؟!

«اوتاد» به معنی میخ است؛ و فرعون را «ذی الأوتاد» گفته‌اند زیرا؛ او دارای لشکر فراوانی بود که بسیاری از آنها در خیمه‌ها زندگی می‌کردند، و چادرهای نظامی را که برای آنها برپا می‌شد با میخها محکم می‌کردند.

دیگر این‌که بیشترین شکنجه فرعون نسبت به کسانی که مورد خشم او قرار می‌گرفتند این بود که آنها را به چهارمیخ می‌کشید، دستها و پاهای او را با میخ به زمین می‌بست، یا با میخ به زمین می‌کوبید، و یا بر روی قطعه چوبی می‌خوابانند و دست و پای او را با میخ به آن می‌کوبیدند، یا می‌بستند و به همان حال رها می‌کردند تا بمیرد!

(آیه ۱۱) - سپس در یک جمع‌بندی به اعمال این اقوام سه‌گانه اشاره کرده، می‌افزاید: «همان اقوامی که در شهرها طغیان کردند» (الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ).

(آیه ۱۲) - «و فساد فراوان در آنها به بار آوردند» (فَاكْثُرُوا فِيهَا الْفُسَادَ). فساد که شامل هرگونه ظلم و ستم و تجاوز و هوسرانی و عیاشی می‌شود در واقع یکی از آثار طغیان آنها بود.

(آیه ۱۳) - سپس در یک جمله کوتاه و پرمعنی به مجازات دردناک همه این اقوام طغیانگر اشاره کرده، می‌افزاید: «به همین سبب خداوند تازیانه عذاب را بر آنها فروریخت» (فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ).

این تعبیر کوتاه اشاره به مجازاتهای شدید و مختلفی است که دامنگیر این اقوام شد، اما «عاد» به وسیله تندباد سرد و سوزناک هلاک شدند (حاقه/۶).

و قوم ثمود به وسیله صیحه عظیم آسمانی نابود شدند (حاقه/۵).

و اما قوم فرعون در میان امواج نیل غرق و مدفون گشتند (زخرف/۵۵).

(آیه ۱۴) - و در این آیه، به عنوان هشدار به همه کسانی که در مسیر آن اقوام

طغیانگر گام برمی دارند، می فرماید: «به یقین پروردگار تو در کمینگاه (ستمگران) است» و مراقب اعمال بندگان (إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمُرْصَادِ).

اشاره به این که گمان نکنید کسی می تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد، همه در قبضه قدرت او هستند و هر وقت اراده کند آنها را مجازات می نماید. تعبیر به «رَبَّكَ» (پروردگار تو) اشاره به این است که سنت الهی در مورد اقوام سرکش و ظالم و ستمگر در امت تو نیز جاری می شود و هم تسلی خاطر می است برای پیامبر ﷺ و مؤمنان که بدانند این دشمنان لجوج کینه توز از چنگال قدرت خدا هرگز فرار نخواهند کرد، و هم اعلام خطری است به آنها که هرگونه ظلم و ستمی را به پیغمبر اکرم ﷺ و مؤمنان روا می داشتند، آنها باید بدانند کسانی که از آنان قدرتمندتر و نیرومندتر بودند در مقابل یک تندباد، یک طوفان و یا یک جرقه و صیحه آسمانی، تاب مقاومت نیاوردند، اینها چگونه فکر می کنند می توانند با این اعمال خلافشان از عذاب الهی نجات یابند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می خوانیم که فرمود: «روح الامین به من خبر داد در آن هنگام که خداوند یکتا خلاق را از اولین و آخرین در صحنه قیامت متوقف می سازد، جهنم را می آورد، و صراط را که باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر است بر آن می نهد، و بر صراط سه پل قرار دارد، روی پل اول امانت و درستکاری و رحمت و محبت است و بر پل دوم نماز و بر پل سوم عدل پروردگار جهان!

و به مردم دستور داده می شود که از آن بگذرند، آنها که در امانت و رحم کوتاهی کرده اند در پل اول می مانند و اگر از آن بگذرند چنانچه در نماز کوتاهی کرده باشند، در پل دوم می مانند، و اگر از آن بگذرند در پایان مسیر در برابر عدل الهی قرار می گیرند، و این است معنی آیه إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمُرْصَادِ».

(آیه ۱۵) - نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مأیوس!

در تعقیب آیات گذشته که به طغیانگران هشدار می داد و آنها را به مجازات الهی تهدید می کرد، در اینجا به مسأله امتحان که معیار ثواب و عقاب الهی است و مهمترین مسأله زندگی انسان محسوب می شود می پردازد، می فرماید: «اما انسان

هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد (مغرور می‌شود و) می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است! «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلِيَهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ».

او نمی‌داند که آزمایش الهی گاه با نعمت است، و گاه با انواع بلا، نه روی آوردن نعمت باید مایه غرور گردد، و نه بلاها مایه یأس و نومیدی.

(آیه ۱۶) - «و اما هنگامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می‌گیرد (مأیوس می‌شود و) می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است!» (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلِيَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ).

یأس سر تا پای او را فرا می‌گیرد، و از پروردگارش می‌رنجد، غافل از این که اینها همه وسائل آزمایش و امتحان اوست - که خداوند طبق حکمتش هر گروهی را به چیزی آزمایش می‌کند - امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان، و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب، و در صورت مخالفت مایه استحقاق عذاب است.

در آیه ۵۱ سوره فصلت، نیز آمده است: «هنگامی که نعمتی به انسان می‌دهیم روی می‌گرداند و با تکبر از حق دور می‌شود، اما هنگامی که مختصر ناراحتی به او برسد پیوسته دعا می‌کند و بیتابی می‌نماید».

و در آیه ۹ سوره هود، آمده است: «هرگاه ما به انسان رحمتی بچشانیم سپس از او بگیریم نومید و ناسپاس می‌شود».

(آیه ۱۷) - سپس به شرح اعمالی که موجب دوری از خدا و گرفتاری در چنگال مجازات الهی می‌شود پرداخته، می‌فرماید: «چنان نیست که شما می‌پندارید (که اموالتان دلیل بر مقام شما نزد پروردگار است، بلکه اعمالتان حاکی از دوری شما از خداست) شما یتیمان را گرامی نمی‌دارید» (كَلَّا بَلْ لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ).

(آیه ۱۸) - «و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌کنید» (وَلَا تَخَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ).

قابل توجه این که در مورد یتیمان از «اطعام» سخن نمی‌گوید، بلکه از «اکرام»

سخن می‌گوید، چرا که در مورد یتیم تنها مسأله گرسنگی مطرح نیست، بلکه از آن مهمتر، جبران کمبودهای عاطفی اوست.

باید آن‌چنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر را احساس نکند، و لذا در روایات اسلامی به مسأله محبت و نوازش یتیمان اهمیت خاصی داده شده است.

جمله «لَا تَحَاضُّونَ» اشاره به این است که تنها اطعام مسکین کافی نیست، بلکه مردم باید یکدیگر را بر این کار خیر تشویق کنند، تا این سنت در فضای جامعه گسترش یابد.

(آیه ۱۹) - سپس به سومین کار زشت آنها اشاره کرده، و آنها را مورد نکوهش قرار داده، می‌افزاید: «میراث را (از طریق مشروع و نامشروع) جمع کرده می‌خورید» (وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا).

بدون شک خوردن اموالی که از طریق میراث مشروع به انسان رسیده کار مذمومی نیست، بنابراین نکوهش این کار در آیه فوق ممکن است اشاره به یکی از امور زیر باشد.

نخست این‌که منظور جمع میان حق خود و دیگران است بخصوص این‌که عادت عرب جاهلی این بود که زنان و کودکان را از ارث محروم می‌کردند، و حق آنها را برای خود برمی‌داشتند.

دیگر این‌که وقتی ارثی به شما می‌رسد به بستگان فقیر و محرومان جامعه هیچ انفاق نمی‌کنید، جایی که با اموال ارث که بدون زحمت به دست می‌آید چنین می‌کنید، مسلماً در مورد درآمد دسترنج خود بخیلتر و سختگیرتر خواهید بود و این عیب بزرگی است.

سوم این‌که منظور خوردن ارث یتیمان و حقوق صغیران است زیرا بسیار دیده شده که افراد بی‌ایمان یا بی‌بند و بار هنگامی که دستشان به اموال ارث می‌رسد به هیچ وجه ملاحظه یتیم و صغیر را نمی‌کنند، و از این‌که آنها قدرت بر دفاع از حقوق خویش ندارند حداکثر سوءاستفاده را می‌کنند، و این از زشت‌ترین

و شرم آورترین گناهان است.

جمع میان هر سه تفسیر نیز امکان پذیر است.

(آیه ۲۰) - بعد به چهارمین عمل نکوهیده آنها پرداخته، می افزاید: «و مال و ثروت را بسیار دوست می دارید» و به خاطر آن گناهان زیادی مرتکب می شوید! (وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا).

شما افرادی دنیاپرست، ثروت اندوز، عاشق و دلباخته مال و متاع دنیا هستید، و مسلماً کسی که چنین علاقه فوق العاده ای به مال و ثروت دارد به هنگام جمع آوری آن ملاحظه مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی کند، و نیز چنین شخصی حقوق الهی آن را اصلاً نمی پردازد، و یا کم می گذارد، و نیز چنین کسی جائی برای یاد خدا در دل او نیست.

و به این ترتیب بعد از ذکر آزمایش انسانها به وسیله نعمت و بلا، آنها را متوجه چهار آزمایش مهم می کند.

و عجب این که تمام این آزمایشها جنبه مالی دارد، و در واقع اگر کسی از عهده آزمایشهای مالی برآید آزمایشهای دیگر برای او آسانتر است.

(آیه ۲۱) - روزی بیدار می شوند که کار از کار گذشته!

به دنبال نکوهشهایی که در آیات قبل از طغیانگران دنیاپرست و متجاوز به حقوق دیگران شده بود، در اینجا به آنها اخطار می کند که سرانجام قیامتی در کار است، و حساب و کتاب و مجازات شدیدی در پیش است، باید خود را برای آن آماده کنند.

نخست می فرماید: «و چنان نیست که آنها می پندارند» (كَلَّا). که حساب و کتابی در کار نیست، و اگر خدا مال و ثروتی به آنها داده به خاطر احترام آنها بوده نه برای آزمایش و امتحان.

«در آن هنگام که زمین سخت درهم کوبیده شود» (إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا). تعبیر «دکّا» اشاره به زلزله ها و حوادث تکان دهنده پایان دنیا و آغاز رستاخیز است، چنان زلزلی در ارکان موجودات رخ می دهد که کوهها همه از هم متلاشی

شده، و زمینها صاف و مستوی می شوند، چنانکه در آیه ۱۰۶-۱۰۸ سوره طه آمده است: «از تو درباره کوهها سؤال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را بر باد می دهد، سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه رها می سازد، به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن نمی بینی!»

(آیه ۲۲) - بعد از پایان یافتن مرحله نخستین رستاخیز یعنی ویرانی جهان، مرحله دوم آغاز می شود و انسانها همگی به زندگی باز می گردند، و در دادگاه عدل الهی حاضر می شوند «و (در آن هنگام) فرمان پروردگارت فرا رسد، و فرشتگان صف در صف حاضر شوند» (وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا). و گرداگرد حاضران در محشر را می گیرند و آماده اجرای فرمان حقند.

این ترسیمی است از عظمت آن روز بزرگ و عدم توانایی انسان بر فرار از چنگال عدالت.

(آیه ۲۳) - سپس می افزاید: «و در آن روز جهنم را حاضر می کنند (آری) در آن روز انسان متذکر می شود، اما این تذکر چه سودی برای او دارد» (وَجَائِ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى).

از این تعبیر استفاده می شود که جهنم قابل حرکت دادن است، و آن را به مجرمان نزدیک می کنند! همان گونه که در مورد بهشت نیز در آیه ۹۰ سوره شعرا می خوانیم: «بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می سازند»!

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم که وقتی آیه فوق «وَجَائِ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» نازل شده رنگ چهره مبارکش دگرگون گشت، این حالت بر اصحاب گران آمد، بعضی به سراغ علی عَلِيٌّ رفتند و ماجرا را بیان کردند.

علی عَلِيٌّ آمد میان دو شانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بوسید و گفت: «ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت باد، چه حادثه ای روی داده؟

فرمود: جبرئیل آمد و این آیه را بر من تلاوت کرد.

علی عَلِيٌّ می گوید: عرض کردم: چگونه جهنم را می آورند؟

فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار می کشند و می آورند! و آن

در حال سرکشی است که اگر او را رها کنند همه را آتش می‌زند، سپس من در برابر جهنم قرار می‌گیرم و او می‌گوید: ای محمد! مرا با تو کاری نیست، خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده، در آن روز هرکس در فکر خویش است ولی محمد می‌گوید:

رَبِّ أُمَّتِي! أُمَّتِي!؛ «پروردگارا! امتم امتم!»

آری! هنگامی که انسان مجرم این صحنه‌ها را می‌بیند تکان می‌خورد و بیدار می‌شود نگاهی به گذشته خویش می‌کند، و از اعمال خود سخت پشیمان می‌شود اما این پشیمانی هیچ سودی ندارد.

(آیه ۲۴) - اینجاست که فریادش بلند می‌شود؛ «می‌گوید: ای کاش برای (این) زندگی چیزی از پیش فرستاده بودم!» **(يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي).**

(آیه ۲۵) - سپس در دو جمله کوتاه شدت عذاب الهی را در آن روز تشریح می‌کند، می‌فرماید: «در آن روز هیچ‌کس همانند او [=خدا] عذاب نمی‌کند» **(فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ).**

آری! این طغیانگرانی که به هنگام قدرت بدترین جرائم و گناهان را مرتکب شدند در آن روز چنان مجازات می‌شوند که سابقه نداشته، همان‌گونه که نیکوکاران چنان پاداشهایی می‌بینند که حتی از خیال کسی نگذشته است.

(آیه ۲۶) - «و (نیز در آن روز) هیچ‌کس همچون او کسی را به بند نمی‌کشد!» **(وَلَا يُؤْتِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ).**

نه بند و زنجیر او مانندی دارد، و نه مجازات و عذابش، چرا چنین نباشد در حالی که آنها نیز در این دنیا بندگان مظلوم خدا را تا آنجا که قدرت داشتند در بند کشیدند، و سخت‌ترین شکنجه‌ها را به آنها دادند.

(آیه ۲۷) - **ای صاحب نفس مطمئنه!** بعد از ذکر عذاب وحشتناکی که دامان طغیانگران و دنیاپرستان را در قیامت می‌گیرد، در اینجا به نقطه مقابل آن یعنی «نفس مطمئنه» و مؤمنانی که در میان این طوفان عظیم از آرامش کامل برخوردارند پرداخته، و آنها را با یک دنیا لطف و محبت مخاطب ساخته، می‌گوید: «تو ای روح آرام یافته!» **(يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ).**

(آیه ۲۸) - «به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است!» (إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً).

(آیه ۲۹) - «پس در سلک بندگانم درآی» (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي).

(آیه ۳۰) - «و در بهشتم وارد شو» (وَادْخُلِي جَنَّتِي).

چه تعبیرات جالب و دل‌انگیز و روح‌پروری؟ که لطف و صفا و آرامش و اطمینان از آن می‌بارد!

منظور از «نَفْس» در اینجا همان روح آدمی است.

و تعبیر به «مُطْمَئِنَّة» اشاره به آرامشی است که در پرتو ایمان حاصل شده، چنانکه قرآن می‌گوید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ بدانید تنها با ذکر خدا دلها آرام می‌گیرد» (سوره رعد/۲۸).

چنین نفسی هم اطمینان به وعده‌های الهی دارد، و هم به راه و روشی که برگزیده مطمئن است، هم در اقبال دنیا و هم در ادبار دنیا، هم در طوفانها، و هم در حوادث و بلاها، و از همه بالاتر در آن هول و وحشت و اضطراب عظیم قیامت نیز آرام است.

منظور از بازگشت به سوی پروردگار بازگشت به سوی خود اوست، یعنی؛ در جوار قرب او جای گرفتن، بازگشتی معنوی و روحانی نه مکانی و جسمانی.

تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است که تمام وعده‌های پاداش الهی را بیش از آنچه تصور می‌کرد قرین واقعیت می‌بیند، و اما تعبیر به «مَرْضِيَّة» به خاطر این است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است.

جالب این که در روایتی که در کتاب «کافی» از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده، می‌خوانیم: که یکی از یارانش پرسید: آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟!

فرمود: «نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می‌آید اظهار ناراحتی می‌کند، فرشته مرگ می‌گوید: ای ولی خدا ناراحت مباش! سوگند به آن‌کس که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مبعوث کرده من بر تو مهربانترم از پدر مهربان، درست

چشمهایت را بگشا و ببین، او نگاه می‌کند، رسول خدا ﷺ و امیرمؤمنان علی ﷺ و فاطمه ﷺ و حسن و حسین ﷺ و امامان از ذریه او ﷺ را می‌بیند، فرشته به او می‌گوید نگاه کن این رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان ﷺ دوستان تو اند.

او چشمانش را باز می‌کند و نگاه می‌کند، ناگهان گوینده‌ای از سوی پروردگار بزرگ ندا می‌دهد، و می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ؛ ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی! و او با ثوابش از تو خشنود است، داخل شو در میان بندگانم یعنی محمد و اهل بیتش ﷺ و داخل شو در بهستم، در این هنگام چیزی برای انسان محبوبتر از آن نیست که هرچه زودتر روحش از بدن جدا شود و به این منادی بپیوندد!»

«پایان سوره فجر»

سورهٔ بلد [۹۰]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۰ آیه است

محتوای سوره: این سوره در عین کوتاهی حقایق بزرگی را دربر دارد. در قسمت اول این سوره بعد از ذکر سوگندهای پرمعنائی اشاره به این حقیقت شده که زندگی انسان در عالم دنیا همواره توأم با مشکلات و رنج است، تا از یکسو خود را برای رفتن به جنگ مشکلات آماده سازد، و از سوی دیگر انتظار آرامش و آسودگی مطلق را در این جهان از سر بیرون کند. در بخش دیگری از این سوره قسمتی از مهمترین نعمتهای الهی را بر انسان می‌شمرد، و سپس به ناسپاسی او در مقابل این نعمتها اشاره می‌کند.

در آخرین بخش مردم را به دو گروه «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» و «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» تقسیم کرده، و گوشه‌ای از صفات اعمال گروه اول (مؤمنان صالح) و سپس سرنوشت آنها را بیان می‌کند، و بعد به نقطهٔ مقابل آنها یعنی؛ کافران و مجرمان و سرنوشت آنها می‌پردازد.

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «کسی که سورهٔ بلد را بخواند خداوند او را از خشم خود در قیامت در امان می‌دارد».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - سوگند به این شهر مقدس!

سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می‌کند، سوگندهائی که خود نیز سبب حرکت اندیشه و فکر و عقل انسان است و ارتباط خاصی با همان مطلب مورد نظر دارد.

در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان در دنیا توأم با درد و رنج است از سوگند تازه‌ای شروع کرده، می‌فرماید: «قسم به این شهر مقدس» [=مکه] (لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ).

(آیه ۲) - «شهری که تو در آن ساکن هستی» (وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ).

البته شرافت و عظمت سرزمین «مکه» ایجاب می‌کند خداوند به آن سوگند یاد نماید، چرا که نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگار در اینجا ساخته شده، و انبیا بزرگ گِرد این خانه طواف کرده‌اند، ولی جمله «وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» مطلب تازه‌ای دربر دارد، می‌گوید: این شهر به خاطر وجود پرفیض و برکت تو چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است.

ای کعبه را زمین قدوم تو صد شرف وی مرده را زمقدم پاک تو صد صفا

بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ یثرت ز خاک تو با رونق و نوا

(آیه ۳) - سپس می‌افزاید: «و قسم به پدر و فرزندش» (وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ).

منظور از «والد» ابراهیم خلیل و از «ما ولد» اسماعیل ذبیح است و با توجه به این که در آیه قبل به شهر «مکه» سوگند یاد شده و می‌دانیم ابراهیم و فرزندش بنیانگذار «کعبه» و شهر «مکه» بودند این تفسیر بسیار مناسب به نظر می‌رسد بخصوص این که عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم و فرزندش اهمیت فوق العاده‌ای قائل بود، و به آنها افتخار می‌کرد.

(آیه ۴) - سپس به چیزی می پردازد که هدف نهائی این سوگندهاست، می فرماید: «ما انسان را در رنج آفریدیم» و زندگی او پر از رنجهاست (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ).

حتی نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء الله نیز نشان می دهد که زندگی این گلهای سرسبد آفرینش نیز با انواع نامالایمات و درد و رنجها قرین بود، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد، وضع برای دیگران روشن است.

(آیه ۵) - سپس می افزاید: «آیا او گمان می کند که هیچ کس نمی تواند بر او دست یابد؟» (أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ).

اشاره به این که آمیختگی زندگی انسان با آن همه درد و رنج دلیل بر این است که او قدرتی ندارد ولی هنگامی که به قدرتی می رسد هر کار خلاف و گناه و جرم و تجاوزی را مرتکب می شود گوئی خود را در امن و امان می بیند.

(آیه ۶) - سپس در ادامه همین سخن می افزاید: «می گوید: من مال زیادی را (در کارهای خیر) نابود کرده ام» (يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا).

اشاره به کسانی است که وقتی به آنها پیشنهاد صرف مال در کار خیری می کردند از روی غرور و نخوت می گفتند: ما بسیار در این راهها صرف کرده ایم در حالی که چیزی برای خدا انفاق نکرده بودند، و اگر اموالی به این و آن داده بودند برای تظاهر و ریاکاری و اغراض شخصی بوده است.

بعضی نیز گفته اند: آیه اشاره است به کسانی که اموال زیادی در دشمنی با اسلام و پیامبر ﷺ و توطئه های ضداسلامی صرف کرده بودند، و به آن افتخار می کردند.

(آیه ۷) - سپس می افزاید: «آیا (انسان) گمان می کند هیچ کس او را ندیده (که عمل خیری انجام نداده) است؟» (أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ).

او از این حقیقت غافل است که خداوند نه فقط ظواهر اعمال او را در خلوت و جمع می بیند، بلکه از اعماق قلب و روح او نیز آگاه است، و از نیات او باخبر هم کیفیت تحصیل آن اموال نامشروع را می داند و هم چگونگی صرف کردن

ریاکارانه و مغرضانه آن را.

(آیه ۸) - نعمت چشم و زبان، و هدایت!

در تعقیب آیات گذشته که سخن از غرور و غفلت انسانهای طغیانگر می‌گفت در اینجا بخشی از مهمترین نعمتهای مادی و معنوی الهی را بر این انسان می‌شمرد، تا از یکسو غرور و غفلت او را بشکنند، و از سوی دیگر وی را وادار به تفکر در خالق این نعمتها کند، و با تحریک حس شکرگزاری در درون جاننش او را به سوی معرفت خالق سوق دهد.

می‌فرماید: «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟» (أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ).

(آیه ۹) - «و یک زبان و دو لب»؟! (وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ).

(آیه ۱۰) - «و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم» (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ).

این هدایت از سه طریق انجام می‌گیرد: از طریق ادراکات عقلی و استدلال، و از طریق فطرت و وجدان بدون نیاز به استدلال، و از طریق وحی و تعلیمات انبیاء و اوصیا.

آنچه را مورد نیاز بشر در پیمودن مسیر تکامل است خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او تعلیم کرده است.

در اهمیت نعمتهای فوق همین بس که: «چشم» مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است، شگفتیهای چشم به اندازه‌ای است که برآستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وامی‌دارد، طبقات هفتگانه چشم که به نامهای صلبیه (قرنیه) مشیمیه، عنبیه، جلدیه، زلالیه، زجاجیه، و شبکیه نامیده شده، هرکدام ساختمان عجیب و ظریف و شگفت‌انگیزی دارد که قوانین فیزیکی و شیمیایی مربوط به نور و آئینه‌ها به دقیقت‌ترین وجهی در آنها رعایت شده بطوری که پیشرفته‌ترین دوربینهای دقیق عکاسی در برابر آن، موجود بی‌ارزشی است.

اگر در تمام وجود انسان جز چشم، چیز دیگری نبود، مطالعه شگفتیهایش برای شناخت علم و قدرت عظیم پروردگار کافی بود.

و اما «زبان» مهمترین وسیله ارتباط انسان با انسانهای دیگر و نقل و مبادله اطلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر، و از نسلی به نسل دیگر است، و اگر این وسیله ارتباطی نبود هرگز انسان نمی توانست تا این حد در علم و دانش و تمدن مادی و مسائل معنوی ترقی کند.

و اما «لبها» نقش مؤثری در تکلم دارند، چراکه بسیاری از مقاطع حروف به وسیله لبها ادا می شود، و از این گذشته لبها کمک زیادی به جویدن غذا، و حفظ رطوبت دهان، و نوشیدن آب می کند و اگر نبودند مسأله خوردن و آشامیدن انسان و حتی منظره چهره او بر اثر جریان آب دهان به بیرون، و عدم قدرت بر اداء بسیاری از حروف وضع اسف انگیزی داشت.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «شگفتا از این انسان که با یک قطعه پیه می بیند، و با قطعه گوشتی سخن می گوید، و با استخوانی می شنود، و از شکافی نفس می کشد!» و این کارهای بزرگ حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می دهد.

جمله «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» - علاوه بر این که مسأله اختیار و آزادی اراده انسان را بیان می کند، با توجه به این که «نجد» مکان مرتفع است - اشاره به این است که پیمودن راه خیر خالی از مشکلات و زحمت و رنج نیست، همان گونه که بالارفتن از زمینهای مرتفع مشکلاتی دارد، حتی پیمودن راه شرنیز مشکلاتی دارد، چه بهتر که انسان با سعی و تلاشش راه خیر را برگزیند.

به هر حال انتخاب راه با خود انسان است، اوست که می تواند چشم و زبان را در مسیر حلال یا حرام به گردش درآورد، و از دو جاده «خیر» و «شر» هر کدام را بخواهد برگزیند.

و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خداوند متعال به فرزندان آدم می گوید: «ای فرزند آدم! اگر زیانت خواست تو را وادار به حرام کند من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام، لب را فروبند، و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد من پلکها را در اختیار تو قرار داده ام، آنها را فروبند!...».

(آیه ۱۱) - گردنه صعب العبور! به دنبال ذکر نعمتهای بزرگی که در آیات قبل آمده بود در اینجا بندگان ناسپاس را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد که چگونه با داشتن آن همه وسائل سعادت راه نجات را نپیموده اند.

نخست می فرماید: «ولی او (انسان ناسپاس) از آن گردنه مهم نگذشت» (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ).

(آیه ۱۲) - سپس می فرماید: «تو نمی دانی آن گردنه چیست؟» (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ).

(آیه ۱۳) - «آزاد کردن برده ای» (فَكَ رَقَبَةً).

(آیه ۱۴) - «یا غذا دادن در روز گرسنگی» (أَوْ اطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ).

این تعبیر تأکیدی است بر اطعام گرسنگان در ایام قحطی و خشکسالی و مانند آن. برای اهمیت این موضوع، والا اطعام گرسنگان همیشه از افضل اعمال بوده و هست.

(آیه ۱۵) - «یتیمی از خویشاوندان» (يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ).

تأکید روی یتیمان خویشاوند نیز به خاطر ملاحظه اولویتهاست، وگرنه همه یتیمان را باید اطعام و نوازش نمود.

(آیه ۱۶) - «یا مستمندی خاک نشین را» (أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ).

به این ترتیب این گردنه صعب العبور؛ که انسانهای ناسپاس هرگز خود را برای گذشتن از آن آماده نکرده اند، مجموعه ای است از اعمال خیر که عمدتاً بر محور خدمت به خلق و کمک به ضعیفان و ناتوانها دور می زند، و نیز مجموعه ای از عقائد صحیح و خالص است که در آیات بعد به آن اشاره شده.

و به راستی گذشتن از این گردنه با توجه به علاقه شدیدی که غالب مردم به مال و ثروت دارند کار آسانی نیست.

در حدیثی آمده است: امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هنگامی که می خواست غذا بخورد دستور می فرمود سینی بزرگی کنار سفره بگذارند، و از هر غذائی که در سفره بود از بهترین آنها برمی داشت و در آن سینی

می گذاشت، سپس دستور می داد آنها را برای نیازمندان ببرند، بعد این آیه را تلاوت می فرمود: **فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ...**

سپس می افزود: «خداوند متعال می دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان نیستند راه دیگری نیز به سوی بهشتش قرار داد!»

(آیه ۱۷) - در ادامه تفسیری که برای این گردنه صعب العبور بیان فرموده، در این آیه می افزاید: «سپس از کسانی باشد که ایمان آورده، و یکدیگر را به صبر و رحمت توصیه می کنند» **(ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ).**

به این ترتیب کسانی از این گردنه سخت عبور می کنند که هم دارای ایمان هستند و هم اخلاق والائی همچون دعوت به صبر و عواطف انسانی دارند، و هم اعمال صالحی همچون آزاد کردن بردگان و اطعام یتیمان و مسکینان انجام داده اند.

(آیه ۱۸) - و در پایان این اوصاف، مقام صاحبان آن را چنین بیان می کند: «آنها اصحاب الیمین اند» که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند! **(أُولَئِكَ أَصْحَابُ الِیْمَنَةِ).**

(آیه ۱۹) - سپس به نقطه مقابل این گروه یعنی؛ آنها که نتوانستند از این گردنه صعب العبور بگذرند، پرداخته، می فرماید: «و کسانی که آیات ما را انکار کرده اند افرادی شومند» که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود! **(وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَاهُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ).**

و این نشانه آن است که دستشان از حسنات تهی، و نامه اعمالشان از سیئات سیاه است.

یعنی؛ این گروه کافر افرادی شوم و نامیمونند که هم سبب بدبختی خودشانند، و هم بدبختی جامعه، ولی از آنجا که شوم بودن و خجسته بودن در قیامت به آن شناخته می شود که نامه اعمال افراد در دست چپ، یا در دست راست آنها باشد بعضی این تفسیر را برای آن پذیرفته اند.

(آیه ۲۰) - و در آخرین آیه این سوره اشاره کوتاه و پرمعنایی به مجازات گروه اخیر کرده، می فرماید: «بر آنها آتشی است فروبسته!» که راه فراری از آن نیست (عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ).

«مؤصدة» از ماده «ایصاد» به معنی بستن در و محکم کردن آن است، ناگفته پیداست انسان در اتاقی که هوای آن کمی گرم است می خواهد درها را باز کند، نسیمی بوزد و گرمی هوا را تعدیل کند، حال باید فکر کرد در کوره سوزان دوزخ هنگامی که تمام درها بسته شود چه حالی پیدا خواهد شد؟!

«پایان سوره بلد»

سوره شمس [۹۱]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۱۵ آیه دارد

محتوا و فضیلت سوره: این سوره که در حقیقت سوره «تهدیب نفس» و «تطهیر قلوب از ناپاکیها و ناخالصیها»ست، بر محور همین معنی دور می‌زند، منتها در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاک خداوند برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهدیب نفس است قسم یاد شده، و بیشترین سوگندهای قرآن را بطور جمعی در خود جای داده است.

و در پایان سوره به ذکر نمونه‌ای از اقوام متمرّد و گردنکش - که به خاطر ترک تهدیب نفس در شقاوت ابدی فرو رفتند، و خداوند آنها را به مجازات شدیدی گرفتار کرد، یعنی قوم ثمود - می‌پردازد.

در **فضیلت** تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «هرکس آن را بخواند گوئی به تعداد تمام اشیائی که خورشید و ماه بر آنها می‌تابد در راه خدا صدقه داده است!»

و مسلماً این فضیلت بزرگ از آن کسی است که محتوای بزرگ این سوره کوچک را در جان خود پیاده کند، و تهدیب نفس را وظیفه قطعی خود بداند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست!

سوگندهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده، به یک حساب «یازده» سوگند و به حساب دیگر «هفت» سوگند است، و به خوبی نشان می دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش.

نخست می فرماید: «به خورشید و گسترش نور آن سوگند» (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا).

سوگندهای قرآن عموماً دو مقصد را تعقیب می کند: نخست اهمیت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده، و دیگر اهمیت خود این امور که مورد سوگند است، چرا که سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد می شود.

«خورشید» مهمترین و سازنده ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد، زیرا علاوه بر این که منبع «نور» و «حرارت» است و این دو از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می رود، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می گیرند، وزش بادهای، نزول بارانها، پرورش گیاهان، و حتی پدید آمدن منابع انرژی زا، همچون نفت و ذغال سنگ، هر کدام درست دقت کنیم بصورتی با نور آفتاب ارتباط دارد. بطوری که اگر روزی این چراغ حیات بخش خاموش گردد تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت.

(آیه ۲) - سپس به سومین سوگند پرداخته، می گوید: «و قسم به ماه هنگامی که بعد از آن (خورشید) درآید» (وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّيَهَا).

این تعبیر - چنانکه جمعی از مفسران نیز گفته اند - در حقیقت اشاره به ماه در موقع بدر کامل یعنی؛ شب چهارده است، زیرا ماه در شب چهاردهم تقریباً مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق برمی دارد، و چهره پرفروغ خود را ظاهر کرده،

و سلطهٔ خویش را بر پهنهٔ آسمان تثبیت می‌کند، و چون از هر زمان جالبتر و پرشکوه‌تر است به آن سوگند یاد شده.

(آیه ۳) - و در چهارمین سوگند، می‌افزاید: «وبه روز هنگامی که صفحهٔ زمین را روشن سازد» (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّيْهَا).

سوگند به این پدیدهٔ مهم آسمانی به خاطر تأثیر فوق‌العادهٔ آن در زندگی بشر، و تمام موجودات زنده است، چرا که روز رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاشها و کوششها و کوششهای زندگی معمولاً در روشنایی روز صورت می‌گیرد.

(آیه ۴) - و در پنجمین سوگند می‌فرماید: «وبه شب، آن هنگام که زمین را بپوشاند» (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا).

«شب» با تمام برکات و آثارش، که از یکسو حرارت آفتاب روز را تعدیل می‌کند، و از سوی دیگر مایهٔ آرامش و استراحت همهٔ موجودات زنده است.

(آیه ۵) - در ششمین و هفتمین سوگند به سراغ آسمان و خالق آسمان می‌رود، و می‌افزاید: «وقسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده» (وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَيْهَا).

اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره‌کننده از شگفتیهای بزرگ خلقت است، و بنا و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر، و از آن مهمتر خالق این آسمان است.

(آیه ۶) - سپس در هشتمین و نهمین سوگند سخن از زمین و خالق زمین به میان آورده، می‌فرماید: «وبه زمین و کسی که آن را گسترانیده» (وَالْأَرْضِ وَمَا طَحْيَهَا).

زمین که گاهوارهٔ زندگی انسان و تمام موجودات زنده است.

زمین با تمام شگفتیها: کوهها و دریاها، دره‌ها و جنگلها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها، معادن و منابع گرانبهایش، که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق و نشانه‌ای از نشانه‌های او.

و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است.
 (آیه ۷) - سرانجام به دهمین و یازدهمین سوگند که آخرین قسمها در این
 سلسله است پرداخته، می فرماید: «و قسم به جان آدمی، و آن کس که آن را (آفریده
 و) منظم ساخته» (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا).

همان انسانی که عصاره عالم خلقت، و چکیده جهان ملک و ملکوت، و گل
 سرسبد عالم آفرینش است.

منظور از «نفس» جسم و روح هر دو می باشد و مراد از «سَوَّيْنَاهَا» (از ماده
 تسویه) هم تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است، از حواس ظاهر گرفته، تا
 نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده و تصمیم، و مانند آن که در
 مباحث «علم النفس» مطرح شده است.

و هم تمام شگفتیهای نظامات بدن و دستگاہهای مختلف آن را که در علم
 «تشریح» و «فیزیولوژی» (وظایف الاعضاء) بطور گسترده مورد بحث قرار گرفته
 شامل می شود؛ چرا که شگفتیهای قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان
 و اختصاص به یکی از این دو ندارد.

(آیه ۸) - در این آیه به یکی از مهمترین مسائل مربوط به آفرینش انسان
 پرداخته، می افزاید: «سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است»
 (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا).

خداوند آن چنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به او داده که فجور
 و تقوا را از طریق عقل و فطرت درمی یابد.

آری! هنگامی که خلقتش تکمیل شد، و هستی او تحقق یافت، خداوند
 بایدها و نبایدها را به او تعلیم داد، و به این ترتیب وجودی شد از نظر آفرینش
 مجموعه ای از گِل بدبو و روح الهی و از نظر تعلیمات آگاه بر فجور و تقوا و در نتیجه،
 وجودی است که می تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان گردد؛ و در قوس
 نزولی از حیوانات درنده نیز منحطتر گردد و این منوط به آن است که با اراده
 و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند.

(آیه ۹) - و سرانجام بعد از تمام این سوگندهای مهم و پی‌درپی به نتیجه آنها پرداخته، می‌فرماید: سوگند به اینها «که هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرده رستگار شده» (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا).

آری! رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند و رشد و نمو دهد، و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد و در حقیقت مسأله اصلی زندگی انسان نیز همین «تزکیه» است، که اگر باشد سعادت‌مند است و الا بدبخت و بینوا.

(آیه ۱۰) - سپس به سراغ گروه مخالف رفته، می‌فرماید: «و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است!» (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا).

و به این ترتیب پیروزمندان و شکست‌خوردهگان در صحنه زندگی دنیا مشخص می‌شوند، و معیار ارزیابی این دو گروه چیزی جز «تزکیه نفس و نمو و رشد روح تقوا و اطاعت خداوند» یا «آلودگی به انواع معاصی و گناهان» نیست.

در حدیثی آمده است که: رسول خدا ﷺ هنگامی که آیه «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا» را تلاوت می‌فرمود توقف می‌کرد و چنین دعا می‌نمود: «پروردگارا! به نفس من تقوایش را مرحمت کن، تو ولی و مولای آن هستی، و آن را تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه‌کنندگانی».

(آیه ۱۱) - عاقبت مرگبار طغیانگران: به دنبال هشدارهای که در آیات قبل درباره عاقبت کار کسانی که نفس خود را آلوده می‌کنند آمده بود، در اینجا به عنوان نمونه به یکی از مصداقهای واضح تاریخی این مطلب پرداخته، و سرنوشت قوم طغیانگر «ثمود» را در عباراتی کوتاه و قاطع و پرمعنی بیان کرده، می‌فرماید: «و قوم ثمود بر اثر طغیان (پیامبرشان را) تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَيْهَا).

«قوم ثمود» که نام پیامبرشان «صالح» بود از قدیمی‌ترین اقوامی هستند که در

یک منطقه کوهستانی میان «حجاز» و «شام» زندگی می کردند، زندگی مرفه، سرزمین آباد، دشتهای مسطح با خاکهای مساعد و آماده برای کشت و زرع، و قصرهای مجلل، و خانههای مستحکم داشتند، ولی نه تنها شکر این همه نعمت را به جا نیاوردند، بلکه سر به طغیان و سرکشی برداشته، و به تکذیب پیامبرشان صالح برخاستند، و آیات الهی را به باد سخریه گرفتند، و سرانجام خداوند آنها را با یک صاعقه آسمانی نابود کرد.

(آیه ۱۲) - سپس به یکی از نمونه های بارز طغیان این قوم پرداخته، می افزاید: «آنگاه که شقی ترین آنها به پا خاست» (إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقِيهَا). «أَشْقَى» (شقی ترین) اشاره به همان کسی است که ناقه ثمود را به هلاکت رساند.

در بعضی از روایات آمده است که پیغمبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «سنگدلترین افراد اقوام نخستین که بود؟»

علی علیه السلام در پاسخ عرض کرد: «آن کسی که ناقه ثمود را به هلاکت رساند» پیامبر فرمود: «راست گفتی، شقی ترین افراد اقوام اخیر چه کسی است؟» علی علیه السلام می گوید: «عرض کردم نمی دانم ای رسول خدا!».

پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می کند» و پیامبر ﷺ اشاره به قسمت بالای پیشانی آن حضرت کرد.

هیچ یک از این دو خصومت شخصی نداشتند، بلکه هر دو می خواستند نور حق را خاموش کنند، و معجزه و آیتی از آیات الهی را از میان بردارند.

(آیه ۱۳) - در این آیه به شرح بیشتری در زمینه طغیانگری قوم ثمود پرداخته، می افزاید: «و فرستاده الهی [=صالح] به آنان گفت: ناقه خدا [=همان شتری که معجزه الهی بود] را با آبشخورش واگذارید» (فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا).

منظور از «رَسُولُ اللَّهِ» در اینجا حضرت صالح علیه السلام پیغمبر قوم ثمود است، و تعبیر به «نَاقَةَ اللَّهِ» (شتر ماده متعلق به خداوند) اشاره به این است که این شتر یک

شتر معمولی نبود، بلکه به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوی صالح فرستاده شده بود، یکی از ویژگیهای آن طبق روایت مشهور این بود که از دل صخره‌ای از کوه برآمد تا معجزه گویائی در برابر منکران لجوج باشد.

(آیه ۱۴) - و در این آیه می‌گوید: این قوم سرکش اعتنائی به کلمات این پیامبر بزرگ و هشدارهای او نکردند «پس او را تکذیب و ناقه را پی کردند» (فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوْهَا).

جالب توجه این که کسی که ناقه را به هلاکت رساند، یک نفر بیشتر نبود ولی در آیه فوق این عمل به تمام طغیانگران قوم ثمود نسبت داده شده، این به خاطر آن است که دیگران هم به نحوی در این کار سهیم بودند و با خشنودی و رضایت کامل آنها انجام گرفت.

و به دنبال این تکذیب و مخالفت شدید، خداوند چنان آنها را مجازات کرد که اثری از آنان باقی نماند، چنانکه در ادامه همین آیه می‌فرماید: «از این رو پروردگارشان آنها (و سرزمینشان) را به خاطر گناهشان در هم کوبید و با خاک یکسان و صاف کرد!» (قَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ يَذَّوْبِهِمْ فَسَوْيَٰهَا).

صاعقه همان صیحه عظیم آسمانی در چند لحظه کوتاه چنان زلزله و لرزه‌ای در سرزمین آنها ایجاد کرد که تمام بناها روی هم خوابید و صاف شد و خانه‌هایشان را به گورهای آنها مبدل ساخت.

(آیه ۱۵) - سرانجام در آخرین آیه سوره برای این که هشدار محکمی به تمام کسانی که در همان مسیر و خط حرکت می‌کنند بدهد، می‌فرماید: «و (خداوند) هرگز از فرجام این کار [=مجازات ستمگران] بیم ندارد» (وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهُمْ).

بسیارند حاکمانی که قدرت بر مجازات دارند ولی پیوسته از پیامدهای آن بیمناکند، و از واکنشها و عکس‌العملها ترسان، و به همین دلیل از قدرت خود استفاده نمی‌کنند، و یا به تعبیر صحیحتر قدرت آنان آمیخته با ضعف و ناتوانی و علمشان آمیخته با جهل است؛ چرا که می‌ترسند توانائی بر مقابله

با پیامدهای آن را نداشته باشند.

ولی خداوند قادر متعال که علمش احاطه به همه این امور و عواقب و آثار آن دارد، و قدرتش برای مقابله با پیامدهای حوادث با هیچ ضعفی آمیخته نیست بیمی از عواقب این امور ندارد، و به همین دلیل با نهایت قدرت و قاطعیت آنچه را که اراده کرده است انجام می دهد.

«پایان سوره الشمس»

سوره لیل [۹۲]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۲۱ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: در آغاز سوره بعد از ذکر سه سوگند مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند: انفاق‌کنندگان باتقوا، و بخیلانی که منکر پاداش قیامتند، پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت و آرامش، و پایان کار گروه دوم را سختی و تنگی و بدبختی می‌شمرد.

در بخش دیگری از این سوره، بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان بر خداست، همگان را از آتش فروزان دوزخ انداز می‌کند.

و در آخرین بخش کسانی را که در این آتش می‌سوزند و گروهی را که از آن نجات می‌یابند با ذکر اوصاف معرفی می‌کند.

در **فضیلت** تلاوت این سوره از پیغمبرگرامی صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «هرکس این سوره را تلاوت کند خداوند آنقدر به او می‌بخشد که راضی شود، و او را از سختیها نجات می‌دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می‌سازد».

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

شان نزول: مفسران برای کل این سوره شان نزولی از ابن عباس نقل کرده‌اند که چنین است: «مردی در میان مسلمانان بود که شاخهٔ یکی از درختان خرمای اوبالای خانهٔ مرد فقیر عیالمندی قرار گرفته بود، صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می‌رفت

تا خرماها را بچینند، گاهی چند دانه خرما در خانهٔ مرد فقیر می افتاد، و کودکانش آن را برمی داشتند، آن مرد از نخل فرود می آمد و خرما را از دستشان می گرفت.
مرد فقیر به پیامبر ﷺ شکایت آورد.

پیغمبر ﷺ فرمود: برو تا به کسارت رسیدگی کنم. سپس صاحب نخل را ملاقات کرد و فرمود: این درختی که شاخه هایش بالای خانهٔ فلان کس آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشد!
مرد گفت: من درختان نخل بسیاری دارم، و خرمای هیچ کدام به خوبی این درخت نیست - و حاضر به چنین معامله ای نیستم.

کسی از یاران پیامبر ﷺ این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول خدا! اگر من بروم و این درخت را از این مرد خریداری و واگذار کنم، شما همان چیزی را که به او می دادید به من عطا خواهی کرد؟
فرمود: آری.

آن مرد رفت و صاحب نخل را دید و با او گفتگو کرد، صاحب نخل گفت: آیا می دانی که محمد حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این به من بدهد - و من نپذیرفتم.

خریدار گفت: آیا می خواهی آن را بفروشی یا نه؟
گفت: نمی فروشم مگر آن که مبلغی را که گمان نمی کنم کسی بدهد به من بدهی.
گفت: چه مبلغ؟
گفت: چهل نخل.

خریدار تعجب کرد و گفت: عجب بهای سنگینی برای نخلی که کج شده مطالبه می کنی، چهل نخل!

سپس بعد از کمی سکوت گفت: بسیار خوب، چهل نخل به تو می دهم.
فروشنده (طمعکار) گفت: اگر راست می گوئی چند نفر را به عنوان شاهد بطلب! اتفاقاً گروهی از آنجا می گذشتند آنها را صدا زد، و بر این معامله شاهد گرفت.
سپس خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد ای رسول خدا! نخل به ملک من

درآمد و تقدیم (محضر مبارکتان) می‌کنم.

رسول خدا ﷺ به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب‌خانه گفت: این نخل از آن تو و فرزندان توست.

اینجا بود که سوره لیل نازل شد - وگفتنیها را درباره بخیلان و سخاوت‌مندان گفت. در بعضی از روایات آمده که مرد خریدار شخصی به نام «ابوالدحداد» بود. (آیه ۱) - **تقوا و امدادهای الهی**: باز در آغاز این سوره به سه سوگند تفکرانگیز از «مخلوقات» و «خالق عالم» برخورد می‌کنیم.

می‌فرماید: «قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند» **(وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى)**. تعبیر به «یغشی» ممکن است به خاطر آن باشد که تاریکی شب همچون پرده‌ای بر نیمی از کره زمین می‌افتد، و آن را زیر پوشش خود قرار می‌دهد، و یا به خاطر این که چهره روز یا چهره آفتاب عالم‌تاب با فرارسیدن آن پوشانده می‌شود، و به هر حال اشاره‌ای است به اهمیت شب و نقش مؤثر آن در زندگی انسانها، از تعدیل حرارت آفتاب گرفته، تا مسأله آرامش و سکون همه موجودات زنده در پرتو آن، و نیز عبادت شب زنده‌داران بیدار دل و آگاه.

(آیه ۲) - سپس به سراغ سوگند دیگری رفته، می‌افزاید: «و قسم به روز هنگامی که تجلی کند» **(وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى)**.

و این از لحظه‌ای است که سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می‌شکافد و تاریکیها را به عقب می‌راند و بر تمام پهنه آسمان حاکم می‌شود.

(آیه ۳) - و بعد به سراغ آخرین قسم رفته، می‌فرماید: «و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید» **(وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى)**.

چرا که وجود این دو جنس در عالم «انسان» و «حیوان» و «نبات» و دگرگونیهایی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد رخ می‌دهد، و ویژگیهایی که هریک از دو جنس به تناسب فعالیتها و برنامه‌هایشان دارند، و اسرار فراوانی که در مفهوم زوجیت نهفته است، همه نشانه‌ها و آیاتی است از جهان بزرگ آفرینش، که از طریق آن می‌توان به عظمت آفریننده آن واقف شد.

(آیه ۴) - و سرانجام به هدف نهائی این سوگندها می رسد و می فرماید: «که سعی و تلاش شما (در زندگی) مختلف است» (إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى).

جهت گیری تلاشها و نتایج آن نیز کاملاً مختلف و متفاوت می باشد. اشاره به این که شما به هر حال در زندگی آرام نخواهید گرفت، و حتماً به سعی و تلاشی دست می زنید، و نیروهای خداداد که سرمایه های وجودتان است در مسیری خرج می شود، ببینید سعی و تلاش شما در کدام مسیر، به کدام سمت، و دارای کدام نتیجه است؟ نکند تمام سرمایه ها و استعدادهاى خود را به بهای اندکی بفروشید، و یا بیهوده به هدر دهید.

(آیه ۵) - سپس مردم را به دو گروه تقسیم کرده، و ویژگیهای هر یک را برمی شمرد، می فرماید: «اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزکاری پیش گیرد» (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى).

تأکید بر «تقوا» به دنبال انفاق اموال، اشاره به لزوم نیت پاک و قصد خالص به هنگام انفاق، و خالی بودن از هرگونه منت و اذیت و آزار می باشد.

(آیه ۶) - «و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند» (وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى).

(آیه ۷) - «ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم» و به سوی بهشت جاویدان هدایت می کنیم (فَسَنِّيِّرُهُ لِلْيُسْرَى).

اصولاً ایمان به معاد و پادشاهای عظیم الهی تحمل انواع مشکلات را برای انسان سهل و آسان می کند، نه تنها «مال» که «جان» خود را نیز در طبق اخلاص می گذارد و به عشق شهادت در میدان جهاد شرکت می کند، و از این اینارگری خود لذت می برد.

(آیه ۸) - سپس به نقطه مقابل این گروه پرداخته، می فرماید: «اما کسی که

بخل ورزد و (از این راه) بی نیازی طلبد» (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى).

(آیه ۹) - «و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند» (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى).

(آیه ۱۰) - «به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم» (فَسَنِّيِّرُهُ لِلْعُسْرَى).

«بخل» در اینجا نقطه مقابل «اعطا» است که در گروه اول (گروه سخاوتمندان

سعادت مند) بیان شد، «وَاسْتَغْنَى» (بی نیازی بطلبد) بهانه ای است برای بخل

ورزیدن، و وسیله‌ای است برای ثروت‌اندوختن.

اصولاً برای این بخیلان بی‌ایمان انجام اعمال نیک و مخصوصاً اتفاق در راه خدا کار سخت و دشواری است. در حالی که برای گروه اول نشاط‌آور و روح‌افزاست.

(آیه ۱۱) - و در این آیه به این بخیلان کوردل هشدار داده، می‌فرماید: «و در آن هنگام که (در جهنم) سقوط می‌کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت» (وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى). نه می‌تواند این اموال را با خود از این دنیا ببرد، و نه اگر ببرد مانع سقوط او در آتش دوزخ خواهد شد.

(آیه ۱۲) - در تعقیب آیات گذشته که مردم را به دو گروه مؤمن سخاوتمند و گروه بی‌ایمان بخیل تقسیم کرده، و سرنوشت هر کدام را بیان می‌نمود در اینجا به سراغ این مطلب می‌رود که کار ما هدایت است نه اجبار و الزام، این وظیفه شماس است که تصمیم بگیرید و مرد راه باشید، به علاوه پیمودن این راه به سود خود شماس است، و ما هیچ نیازی به آن نداریم.

می‌فرماید: «به یقین هدایت کردن بر ما است» (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى).

چه هدایت از طریق تکوین (فطرت و عقل) و چه از طریق تشریح (کتاب و سنت) ما آنچه در این زمینه لازم بوده گفته‌ایم و حق آن را ادا کرده‌ایم.

(آیه ۱۳) - «و آخرت و دنیا از آن ما است» (وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةِ وَالْأُولَى).

هیچ نیازی به ایمان و اطاعت شما نداریم، نه اطاعت شما به ما سودی می‌رساند، و نه معصیت شما زیانی، و تمام این برنامه‌ها به سود شما و برای خود شماس است.

(آیه ۱۴) - و از آنجا که یکی از شعب هدایت هشدار و انداز است در این آیه، می‌افزاید: «من شمار از آتشی که زبانه می‌کشد بیم می‌دهم!» (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى).

(آیه ۱۵) - سپس به گروهی که وارد این آتش برافروخته و سوزان می‌شوند اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی جز بدبخت‌ترین مردم وارد آن نمی‌شود» (لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى).

(آیه ۱۶) - و در توصیف اشقی می‌فرماید: «همان کسی که (آیات خدا را) تکذیب کرد و به آن پشت نمود» (الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى).

بنابراین، معیار خوشبختی و بدبختی همان کفر و ایمان است با پیامدهای عملی که این دو دارد و به راستی کسی که آن همه نشانه‌های هدایت و امکانات برای ایمان و تقوا را نادیده بگیرد مصداق روشن «اشقی» و بدبخت‌ترین مردم است. (آیه ۱۷) - سپس سخن از گروهی می‌گوید که از این آتش شعله‌ور سوزان برکنارند، می‌فرماید: «به‌زودی با تقواترین مردم از آن (آتش سوزان) دور داشته می‌شود» (وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى).

(آیه ۱۸) - «همان کسی که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاک شود» (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى).

تعبیر به «یتزکی» در حقیقت اشاره به قصد قربت و نیت خالص است خواه این جمله به معنی کسب نمو معنوی و روحانی باشد، یا به دست آوردن پاکی اموال، چون «تزکیه» هم به معنی «نمودادن» آمده و هم «پاک کردن».

(آیه ۱۹) - سپس برای تأکید بر مسأله خلوص نیت آنها در انفاقهایی که دارند، می‌افزاید: «و هیچ‌کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد» (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى).

(آیه ۲۰) - «بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست» (إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى).

یعنی؛ انفاق مؤمنان پرهیزکار به دیگران نه از روی ریاست، و نه به خاطر جوابگویی خدمات سابق آنها، بلکه انگیزه آن تنها و تنها جلب رضای خداوند است، و همین است که به آن انفاقها ارزش فوق‌العاده‌ای می‌دهد.

(آیه ۲۱) - و سرانجام در آخرین آیه این سوره به ذکر پاداش عظیم و بی‌نظیر این گروه پرداخته، و در یک جمله کوتاه، می‌گوید: «و به زودی راضی و خشنود می‌شود» (وَلَسَوْفَ يَرْضَى).

آری! همان‌گونه که او برای رضای خدا کار می‌کرد خدا نیز او را راضی می‌سازد، رضایتی گسترده و نامحدود که تمام نعمتها در آن جمع است.

«پایان سوره لیل»

سوره ضحی [۹۳]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۱۱ آیه دارد

محتوا و فضیلت سوره: طبق بعضی از روایات وقتی پیامبر ﷺ بر اثر تأخیر و انقطاع موقت وحی ناراحت بود، و زبان دشمنان نیز باز شده بود، این سوره نازل شد و همچون باران رحمتی بر قلب پاک پیامبر ﷺ نشست. این سوره با دو سوگند آغاز می شود، سپس به پیامبر ﷺ بشارت می دهد که خدا هرگز تو را رها نساخته است.

بعد به او نوید می دهد که خداوند آنقدر به او عطا می کند که خشنود شود. و در آخرین مرحله، گذشته زندگانی پیامبر ﷺ را در نظر او مجسم می سازد که خداوند چگونه او را همیشه مشمول انواع رحمت خود قرار داده، و در سخت ترین لحظات زندگی حمایتش نموده است.

ولذا در آخرین آیات به او دستور می دهد که (به شکرانه این نعمتهای بزرگ الهی) با یتیمان و مستمندان مهربانی کند و نعمت خدا را بازگو نماید.

در **فضیلت** این سوره همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است: «هرکس آن را تلاوت کند از کسانی خواهد بود که خدا از آنها راضی می شود و شایسته است که محمد ﷺ برای او شفاعت کند و به عدد هر یتیم و مسکین سؤال کننده ده حسنه برای او خواهد بود».

و این همه فضیلت از آن کسی است که آن را بخواند و در عمل پیاده کند.

قابل توجه این که مطابق روایات متعددی، این سوره و سوره آئینده (سوره الم نشرح) یک سوره است، و لذا برای این که در هر رکعت بعد از سوره حمد باید یک سوره کامل خوانده شود این دو سوره را باید با هم خواند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

درباره شأن نزول این سوره «ابن عباس» می گوید: پانزده روز گذشت، و وحی بر پیامبر ﷺ نازل نشد، مشرکان گفتند: پروردگار محمد، او را رها کرده، و دشمن داشته، اگر راست می گوید مأموریت او از سوی خداست، باید وحی بطور مرتب بر او نازل می شد.

در اینجا سوره مورد بحث نازل گشت - و به سخنان آنها پاسخ گفت. قابل توجه این که طبق حدیثی وقتی این سوره نازل شد پیامبر ﷺ به جبرئیل فرمود: دیر کردی در حالی که سخت به تو مشتاق بودم. جبرئیل گفت: «من به تو مشتاقتر بودم، ولی من بنده مأمورم و جز به فرمان پروردگار نازل نمی شوم!»

(آیه ۱) - در آغاز این سوره نیز با دو سوگند روبرو می شویم: سوگند به «نور» و «ظلمت» می فرماید: «قسم به روز در آن هنگام که آفتاب برآید» و همه جا را فراگیرد (وَالضُّحَى).

(آیه ۲) - «و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد» و همه جا را در آرامش فرو برد (وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى).

«ضحی» از ماده «سج» به معنی اوائل روز است آن موقعی که خورشید در آسمان بالا بیاید و نور آن بر همه جا مسلط شود، و این در حقیقت بهترین موقع روز است.

«سجی» از ماده «سج» در اصل به معنی «سکون و آرامش» است، و آنچه در شب مهم است همان آرامشی است که بر آن حکم فرماست، و طبعاً اعصاب و روح

انسان را در آرامش فرو می‌برد، و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می‌سازد، و از این نظر نعمت بسیار مهمی است که شایسته است سوگند به آن یاد شود.

میان این دو قسم و محتوای آیه شباهت و رابطه نزدیکی وجود دارد، روز همچون نزول نور وحی بر قلب پاک پیامبر ﷺ است و شب همچون انقطاع موقت وحی که آن نیز در بعضی از مقاطع لازم است.

(آیه ۳) - و به دنبال این دو سوگند بزرگ به نتیجه و جواب قسم پرداخته، می‌فرماید: «خداوند هرگز تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده است» (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى).

این تعبیر دل‌داری و تسلی خاطر است برای شخص پیامبر ﷺ که بداند اگر گاهی در نزول وحی تأخیر افتد روی مصالحی است که خدا می‌داند، و هرگز دلیل بر آن نیست که طبق گفته دشمنان خداوند نسبت به او خشمگین شده باشد یا بخواهد او را ترک گوید، او همیشه مشمول لطف و عنایات خاصه خدا، و همواره در کنف حمایت ویژه اوست.

(آیه ۴) - سپس اضافه می‌کند: «و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است» (وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى).

تو در این جهان مشمول الطاف او هستی، و در آخرت بیشتر و بهتر، نه در کوتاه مدت مورد غضب پروردگار خواهی بود، و نه در دراز مدت، کوتاه سخن این‌که تو همیشه عزیزی، در دنیا عزیز و در آخرت عزیزتر.

(آیه ۵) - آنقدر به تو می‌بخشد که خشنود شوی! در این آیه برترین نوید را به پیامبر داده، می‌افزاید: «و به زودی پروردگارت آنقدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی» (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى).

این بالاترین اکرام و احترام پروردگار نسبت به بنده خاصش محمد ﷺ است که می‌فرماید: آنقدر به تو می‌بخشیم که راضی شوی، در دنیا بر دشمنان پیروز خواهی شد و آیین تو جهان‌گیر خواهد گشت، و در آخرت نیز مشمول بزرگترین

مواهب خواهی بود.

بدون شک پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان خاتم انبیا و رهبر عالم بشریت خشنودیش تنها در نجات خویش نیست، بلکه آن زمان راضی و خشنود می شود که شفاعتش درباره امتش نیز پذیرفته شود.

لذا در حدیثی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام از پدرش امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام از عمویش «محمد بن حنفیه» از پدرش امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم: رسول الله فرمود: «روز قیامت من در موقف شفاعت می ایستم، و آنقدر گنهکاران را شفاعت کنم که خداوند گوید: **أَرْضَيْتُ يَا مُحَمَّدُ؟** «آیا راضی شدی ای محمد؟»

من می گویم: **رَضَيْتُ، رَضَيْتُ؛** راضی شدم، راضی شدم!

سپس امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام رو به جمعی از اهل کوفه کرده و افزود: «شما معتقدید امیدبخش ترین آیات قرآن آیه **«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ؛** ای کسانی که نسبت به خود زیاده روی کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید»

گفتند: آری! ما چنین می گوئیم.

فرمود: «ولی ما اهل بیت می گوئیم امیدبخش ترین آیات قرآن آیه **«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ»** است!»

ناگفته پیداست که شفاعت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرائطی دارد، نه او برای هرکس شفاعت می کند، و نه هر گنهکاری می تواند چنین انتظاری را داشته باشد.^۱

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم: «رسول خدا وارد خانه فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام شد در حالی که لباس خشنی از پشم شتر در تن دخترش بود، با یک دست آسیا می کرد، و با دست دیگر فرزندش را شیر می داد، اشک در چشمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظاهر شد، فرمود: دخترم! تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت تحمل کن، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که آنقدر پروردگارت به تو می بخشد که راضی شوی»؛ **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ»**.

۱. مشروح این بحث را در جلد اول همین تفسیر ذیل آیه ۴۸ سوره بقره مطالعه فرمایید.

(آیه ۶) - به شکرانه این همه نعمت که خدا به تو داده...!

چنانکه گفتیم هدف این سوره تسلی و دلداری پیامبر اسلام ﷺ و بیان الطاف الهی نسبت به آن حضرت است، لذا در ادامه آیات گذشته که از این معنی سخن می‌گفت، در اینجا نخست به ذکر سه موهبت از مواهب خاص الهی به پیغمبر اکرم ﷺ پرداخته، و سپس سه دستور مهم در همین رابطه به او می‌دهد.

می‌فرماید: «آیا او (خداوند) تو را یتیم نیافت و پناه داد» (الْمَ يَجِدُكَ يَتِيمًا

فَأُوَايَ).

در شکم مادر بودی که پدرت عبدالله از دنیا رفت، تو را در آغوش جدّت «عبدالمطلب» (سید مگه) پرورش دادم.

شش ساله بودی که مادرت از دنیا رفت، و از این نظر نیز تنها شدی، اما عشق و محبت تو را در قلب «عبدالمطلب» افزون ساختم.

هشت ساله بودی که جدّت «عبدالمطلب» از دنیا رفت عمویت «ابوطالب» را به خدمت و حمایت گماشتم، تا تو را همچون جان شیرین در برگیرد و محافظت کند.

آری تو یتیم بودی و من به تو پناه دادم.

(آیه ۷) - بعد به ذکر نعمت دوم پرداخته، می‌فرماید: «و تو را گمشده یافت

و هدایت کرد» (وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى).

آری! تو هرگز از نبوت و رسالت آگاه نبودی، و ما این نور را در قلب تو افکنیم که به وسیله آن انسانها را هدایت کنی!

چنانکه در جای دیگر می‌فرماید: «تو نه کتاب را می‌دانستی و نه ایمان را (از محتوای قرآن و اسلام قبل از نزول وحی آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هرکس از بندگانمان را بخواهیم هدایت می‌کنیم» (شوری/۵۲).

بنابراین منظور از «ضلالت» در اینجا نفی ایمان و توحید و پاکی و تقوا نیست، بلکه نفی آگاهی از اسرار نبوت، و قوانین اسلام، و عدم آشنائی با این حقایق بود، ولی بعد از بعثت به کمک پروردگار بر همه این امور واقف شد و هدایت یافت.

(آیه ۸) - بعد به بیان سومین نعمت پرداخته، می‌فرماید: «و تو را فقیر یافت و بی‌نیاز کرد» (وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى).

توجه «خدایچه» آن زن مخلص با وفا را به سوی تو جلب نمود تا ثروت سرشارش را در اختیار تو و اهداف بزرگت قرار دهد، و بعد از ظهور اسلام غنائم فراوانی در جنگها نصیب تو کرد آن‌گونه که برای رسیدن به اهداف بزرگت بی‌نیاز شدی.

(آیه ۹) - سپس به عنوان نتیجه‌گیری از آیات قبل، سه دستور پراهمیت به پیغمبر اسلام ﷺ می‌دهد که هرچند مخاطب در آن شخص رسول الله ﷺ است ولی مسلماً همگان را شامل می‌شود.

نخست می‌فرماید: «حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن» (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ).

تو هم خود یتیم بودی و رنج یتیمی را کشیده‌ای، اکنون از دل و جان مراقب یتیمان باش و روح تشنه آنها را با محبت سیراب کن. این نشان می‌دهد که در مورد یتیمان مسأله اطعام و انفاق گرچه مهم است، ولی از آن مهمتر دلجوئی و نوازش و رفع کمبودهای عاطفی است، و لذا در حدیث معروفی می‌خوانیم که «رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس به عنوان نوازش دست بر سر یتیمی کشد به تعداد هر موئی که دست او از آن می‌گذرد در روز قیامت نوری خواهد داشت».

(آیه ۱۰) - و در این آیه به دومین دستور پرداخته، می‌فرماید: «و سؤال‌کننده را از خود مران» (وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ).

در این که منظور از «سائل» در اینجا چه کسی است؟ چند تفسیر وجود دارد:

نخست این که منظور کسانی است که سؤالاتی در مسائل علمی و اعتقادی و دینی دارند.

دیگر این که: منظور کسانی است که دارای فقر مادی هستند، و به سراغ تو

می آیند، باید آنچه در توان داری به کارگیری، و آنها را مایوس نکنی، و از خود مرانی.

سوم این که: هم ناظر به فقر علمی است و هم فقر مادی، دستور می دهد که به تقاضای سائلان در هر قسمت پاسخ مثبت ده، این معنی هم تناسب با هدایت الهی نسبت به پیامبر ﷺ دارد و هم سرپرستی از او در زمانی که یتیم بود.

(آیه ۱۱) - و سرانجام در سومین و آخرین دستور، می فرماید: «و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن» (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ).

بازگو کردن نعمت، گاه با زبان است و تعبیراتی که حاکی از نهایت شکر و سپاس باشد، نه غرور و برتری جوئی، و گاه با عمل است به این ترتیب که از آن در راه خدا انفاق و بخشش کند، بخششی که نشان دهد خداوند نعمت فراوانی به او عطا کرده است.

البته واژه «نعمت» تمام نعمت‌های معنوی و مادی را شامل می شود.

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: معنی آیه چنین است: «آنچه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی عطا فرموده و نیکی به تو کرده و هدایت نموده همه را بازگو کن».

«پایان سوره ضحی»

سوره انشراح [۹۴]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: معروف است که این سوره بعد از سوره «الضحی» نازل شده و محتوای آن نیز همین مطلب را تأیید می‌کند چرا که در این سوره باز قسمتی از مواهب الهی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده شده است در واقع سه نوع موهبت بزرگ در سوره الضحی آمده بود و سه موهبت بزرگ در سوره الم شرح آمده است مواهب گذشته بعضی مادی و بعضی معنوی بود اما مواهب سه گانه این سوره همه جنبه معنوی دارد و عمدتاً این سوره بر سه محور دور می‌زند.

یکی بیان همین نعمتهای سه گانه و دیگر بشارت به پیامبر از نظر برطرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و دیگر توجه به خداوند یگانه و تحریر و ترغیب به عبادت و نیایش.

و به همین دلیل در روایات اهل بیت علیهم السلام چنانکه قبلاً هم اشاره کرده ایم این دو به منزله یک سوره شمرده شده است و لذا در قرائت نماز برای این که یک سوره کامل خوانده شود هر دو را با هم می‌خوانند.

در **فضیلت تلاوت** این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «هرکس این سوره را بخواند پاداش کسی را دارد که محمد صلی الله علیه و آله را غمگین دیده و اندوه را از قلب او زدوده است».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - ما تو را مشمول انواع نعمتها ساختیم! لحن آیات آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دلداری پیغمبر اکرم ﷺ است. در نخستین آیه به مهمترین موهبت الهی اشاره کرده، می فرماید: «آیا ما سینه تو را گشاده نساختمیم» (الْمُ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ).

منظور از «شرح صدر» در اینجا گسترش روح و فکر پیامبر به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد می باشد، این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجتها و کارشکنیهای دشمنان و مخالفان. و لذا در حدیثی آمده است که پیامبر می فرماید: «من تقاضائی از پروردگارم کردم و دوست می داشتم این تقاضا را نمی کردم، عرض کردم: خداوند! پیامبران قبل از من بعضی جریان باد را در اختیارشان قرار دادی، و بعضی مردگان را زنده می کردند!»

خداوند به من فرمود: آیا تو یتیم نبودی پناهت دادم؟

گفتم: آری!

فرمود: آیا گمشده نبودی هدایتت کردم؟

عرض کردم: آری، ای پروردگار!

فرمود: آیا سینه تو را گشاده، و پشتت را سبکبار نکردم؟

عرض کردم: آری ای پروردگار!.

این نشان می دهد که نعمت «شرح صدر» مافوق معجزات انبیاست، و به راستی اگر کسی حالات پیامبر ﷺ را دقیقاً مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگردد یقین می کند که این از طریق عادی ممکن نیست، بلکه یک تأیید الهی و ربانی است.

و به خاطر همین «شرح صدر» بود که پیامبر ﷺ به عالیترین وجهی مشکلات

رسالت را پشت سر گذاشت، و وظائف خود را در این طریق به خوبی انجام داد.
 (آیه ۲) - سپس به ذکر موهبت دیگری از مواهب عظیم خود به پیامبر ﷺ پرداخته، می افزاید: «و(آیا) بار سنگین را از تو برداشتیم؟! (وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ).
 (آیه ۳) - «همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد» (الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ).

این کدام بار بود که خداوند از پشت پیامبرش برداشت؟
 قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیغمبر اسلام ﷺ که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند، و تنها با امدادهای الهی بر آنها پیروز می شدند، منتها شرائط محیط و زمان پیغمبر اسلام ﷺ از جهاتی سخت تر و سنگینتر بود.
 (آیه ۴) - و در بیان سومین موهبت، می فرماید: «و آوازه تو را بلند ساختیم» (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ).

نام تو همراه اسلام و نام قرآن همه جا پیچید، و از آن بهتر این که نام تو در کنار نام الله هر صبح و شام بر فراز مأذنه ها و هنگام اذان برده می شود، و شهادت به رسالت تو، در کنار شهادت به توحید و یگانگی خداوند نشان اسلام، و دلیل پذیرش این آیین پاک است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: جبرئیل به من گفت: خداوند متعال می گوید: هنگامی که نام من برده می شود نام تو نیز همراه من ذکر می شود - و در عظمت مقام تو همین بس.

(آیه ۵) - در این آیه، به پیامبرش مهمترین بشارت را می دهد و انوار امید را بر قلب پاکش می پاشد، می فرماید: «به یقین با (هر) سختی آسانی است» (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا).

(آیه ۶) - باز تأکید می کند: «مسلماً با هر سختی آسانی است» (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا).

غم مخور مشکلات و سختیها به این صورت باقی نمی ماند، کارشکنیهای دشمنان برای همیشه ادامه نخواهد یافت، و محرومیتهای مادی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به همین صورت ادامه نمی یابد.

قابل ذکر است که، این دو آیه به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زمان آن حضرت ندارد، بلکه به صورت یک قاعده کلی و به عنوان تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است، و به همه انسانهای مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می دهد که همیشه در کنار سختیها آسانیهاست.

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بدان که با سختیها آسانی است، و با صبر پیروزی و با غم و اندوه خوشحالی و گشایش است». صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید.

(آیه ۷) - سپس در این آیه، می فرماید: «پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز» (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ).

هرگز بیکار نمان، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان مهمی را آغاز مهم دیگر قرار ده.

(آیه ۸) - و در تمام این احوال به خدا تکیه کن؛ «و به سوی پروردگارت توجه کن» (وَالِی رَبِّكَ فَارْغَبْ). رضایت او را بطلب، و خشنودی او را جستجو کن، و به سوی قرب جوارش بشتاب.

مطابق آنچه گفته شد آیه مفهوم گسترده ای دارد که فراغت از هر مهمی، و پرداختن به مهم دیگر را شامل می شود، و جهت گیری تمام تلاشها را به سوی پروردگار توصیه می کند.

به هر حال مجموعه این سوره بیانگر عنایت خاص الهی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و تسلی او در برابر مشکلات، و وعده نصرت و تأیید او در برابر مشکلات و فراز و نشیبهای راه رسالت است. و در عین حال مجموعه ای است امیدبخش؛ سازنده و حیات آفرین برای همه انسانها و همه رهروان راه حق.

«پایان سوره انشراح»

سوره تین [۹۵]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: این سوره در حقیقت بر محور آفرینش زیبای انسان، و مراحل تکامل، و انحطاط او دور می‌زند، و این مطلب با سوگندهای پرمعنائی در آغاز سوره شروع شده است، و بعد از شمردن عوامل پیروزی و نجات انسان، سرانجام تأکید بر مسأله معاد و حاکمیت مطلقه خداوند پایان می‌گیرد. در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «هرکس این سوره را بخواند خداوند دو نعمت را مادامی که در دنیاست به او می‌بخشد: سلامت و یقین، و هنگامی که از دنیا برود به تعداد تمام کسانی که این سوره را خوانده‌اند ثواب یک روز روزه به عنوان پاداش به او می‌بخشد».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - در آغاز این سوره به چهار سوگند پرمعنی برخورد می‌کنیم که مقدمه برای بیان معنی پراهمیتی است.

می‌فرماید: «قسم به انجیر و زیتون [= یا قسم به سرزمین شام و بیت المقدس]» (وَالزَّيْتُونِ).

(آیه ۲) - «و سوگند به طور سینین» (وَطُورِ سِينِينَ).

(آیه ۳) - «و قسم به این شهر امن» [=شهر مکه] (وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ).

«تین» در لغت به معنی «انجیر» و «زیتون» همان زیتون معروف است که ماده روغنی مفیدی از آن می‌گیرند.

در این که آیا منظور سوگند به همین دو میوه معروف است یا چیز دیگر؟ بعضی آن را اشاره به همان دو میوه معروف می‌دانند که خواص غذائی و درمانی فوق‌العاده زیادی دارد، بعضی دیگر معتقدند که منظور از آن، دو کوهی است که شهر «دمشق» و «بَيْتُ الْمَقْدِس» بر آنها قرار گرفته، چرا که این دو سرزمین، محل قیام بسیاری از انبیا و پیامبران بزرگ خداست، و این تفسیر با سوگندهای سوم و چهارم که از سرزمینهای مقدسی یاد می‌کند هماهنگ است.

و اما «هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» مسلماً اشاره به سرزمین «مکه» است سرزمینی که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده می‌شد، و کسی در آنجا حق تعرض به دیگری نداشت.

و هرگاه این دو قسم (تین و زیتون) را بر معنی ابتدائی آنها حمل کنیم یعنی انجیر و زیتون معروف، باز سوگند پرمعنائی است زیرا:

«انجیر» دارای ارزش غذائی فراوانی است و لقمه‌ای است مغذی و مقوی برای هر سن و سال و خالی از پوست و هسته و زوائد.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «انجیر بوی دهان را می‌برد، لثه‌ها و استخوانها را محکم می‌کند، مو را می‌رویاند درد را برطرف می‌سازد، و با وجود آن نیاز به دارو نیست.»

و نیز فرمود: «انجیر شبیه‌ترین اشیا به میوه بهشتی است.»

و غذاشناسان و دانشمندان بزرگ برای زیتون و روغن آن اهمیت فوق‌العاده‌ای قائلند، و معتقدند کسانی که می‌خواهند همواره سالم باشند باید از این اکسیر حیاتی استفاده کنند.

روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی، و برای رفع عوارض کلیه‌ها و سنگهای صفراوی، و قولنجهای کلیوی، و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤثر است.

روغن زیتون سرشار از انواع ویتامینها است و دارای فسفر، کلسیم و پتاسیم و منگنز است

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «روغن زیتون غذای خوبی است، دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می‌سازد، رنگ صورت را صفا و طراوت می‌بخشد، اعصاب را تقویت کرده، بیماری و درد و ضعف را از میان می‌برد و آتش خشم را فرو می‌نشاند».

(آیه ۴) - ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم! بعد از ذکر این قسمهای پر محتوای چهارگانه به جواب قسم پرداخته، می‌فرماید: «مسلماً ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم» **﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾**.

«تقویم» به معنی درآوردن چیزی به صورت مناسب، و نظام معتدل و کیفیت شایسته است، و گستردگی مفهوم آن اشاره به این است که خداوند انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید، هم از نظر جسمی، و هم از نظر روحی و عقلی، چرا که هرگونه استعدادی را در وجود او قرار داده، و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته، و با این که انسان «جرم صغیری» است، «عالم کبیر» را در او جا داده و آنقدر شایستگیها به او بخشیده که لایق خلعت «**﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾** ما فرزندان آدم را کرامت و عظمت بخشیدیم»^۱ شده است.

(آیه ۵) - ولی همین انسان با تمام این امتیازات اگر از مسیر حق منحرف گردد چنان سقوط می‌کند که به «اسفل سافلین» کشیده می‌شود، لذا در آیه مورد بحث، می‌فرماید: «سپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم» **﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾**.

چرا چنین نباشد در حالی که موجودی است مملو از استعدادهای سرشار که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند بر بالاترین قله افتخار قرار می‌گیرد، و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد بزرگترین مفسده را می‌آفریند و طبیعی است که به «اسفل سافلین» کشیده شود.

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۰.

(آیه ۶) - ولی در این آیه، می‌افزاید: «مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند که برای آنها پاداشی تمام نشدنی است» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ).

(آیه ۷) - در این آیه، این انسان ناسپاس و بی‌اعتنا به دلائل و نشانه‌های معاد را مخاطب ساخته، می‌گوید: «پس چه چیز سبب می‌شود که بعد از این همه دلائل روشن) روز جزا را انکار می‌کنی؟! (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ).

ساختمان وجود تو از یکسو، و ساختمان این جهان پهناور از سوی دیگر، نشان می‌دهد که زندگی چند روزه دنیا نمی‌تواند هدف نهائی آفرینش تو و این عالم بزرگ باشد.

اینها همه مقدمه‌ای است برای جهانی وسیعتر و کاملتر، و به تعبیر قرآن در آیه ۶۲ سوره واقعه «نشئه اولی» خود خبر از «نشئه دیگری» می‌دهد، چرا انسان متذکر نمی‌شود.

(آیه ۸) - و در آخرین آیه سوره، می‌فرماید: «ایا خداوند بهترین حکم‌کنندگان و داوران نیست؟! (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ).

در حدیثی آمده است هنگامی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوره «والتین» را تلاوت می‌فرمود وقتی به آیه «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» می‌رسید، می‌فرمود: بَلَىٰ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛ «آری خداوند بهترین حکم‌کنندگان است و من بر این امر گواهم».

«پایان سوره تین»

سورهٔ علق [۹۶]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: مشهور در میان مفسران این است که این سوره نخستین سوره‌ای است که بر پیغمبرگرامی اسلام ﷺ نازل شده، و محتوای آن نیز مؤید همین معنی است.

در آغاز به پیغمبر اکرم ﷺ دستور قرائت و تلاوت می‌دهد و سپس از آفرینش این انسان با عظمت، از یک قطعهٔ خون بی‌ارزش، سخن می‌گوید.
در مرحلهٔ بعد از تکامل انسان در پرتو لطف و کرم پروردگار، و آشنائی او به علم و دانش و قلم بحث می‌کند.

و در مرحلهٔ بعد، از انسانهای ناسپاسی که علی‌رغم این همه موهبت و اکرام الهی راه طغیان را پیش می‌گیرند سخن به میان می‌آورد.

و سرانجام به مجازات دردناک کسانی که مانع هدایت مردم و اعمال نیکند اشاره می‌کند و سوره را با دستور سجده و تقرب به درگاه پروردگار پایان می‌دهد.

در فضیلت تلاوت این سوره از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:
«هرکس در روز یا شب سورهٔ «اقرا باسم ربک» را بخواند، و در همان شب یا روز بمیرد شهید از دنیا رفته است و خداوند او را شهید مبعوث می‌کند و در صف شهیدان جای می‌دهد، و در قیامت همچون کسی است که با شمشیر در راه خدا همراه پیامبر خدا جهاد کرده است.»

این سوره به مناسبت تعبیرهای مختلفی که در آغاز آن است به نام سوره «علق»، «اقرا»، «قلم» نامیده شده.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

شان نزول: در روایات آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به کوه «حرا» رفته بود جبرئیل آمد و گفت: ای محمد بخوان! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من قرائت‌کننده نیستم.

جبرئیل او را در آغوش گرفت و فشرد، و بار دیگر گفت: بخوان! پیامبر صلی الله علیه و آله همان جواب را تکرار کرد، بار دوم نیز جبرئیل این کار را کرد، و همان جواب را شنید، و در سومین بار گفت: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... (تا آخر آیات پنج‌گانه).

این سخن را گفت و از دیده پیامبر صلی الله علیه و آله پنهان شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که با دریافت نخستین اشعه وحی سخت خسته شده بود به سراغ خدیجه آمده، و فرمود: «رَمَلُونِي وَدَثْرُونِي؛ مرا بپوشانید و جامه‌ای بر من بیفکنید تا استراحت کنم».

«طبرسی» در «مجمع البیان» نیز نقل می‌کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدیجه فرمود: هنگامی که تنها می‌شوم ندائی می‌شنوم (و نگرانم!).

خدیجه عرض کرد: خداوند جز خیر درباره تو کاری نخواهد کرد، چرا که به خدا سوگند تو امانت را ادا می‌کنی، صله رحم به جا می‌آوری، در سخن گفتن راستگو هستی.

«خدیجه» می‌گوید: بعد از این ماجرا ما به سراغ «ورقه بن نوفل» رفتیم (او از آگاهان عرب و عموزاده خدیجه بود) رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را دیده بود برای «ورقه» بیان کرد، ورقه گفت: هنگامی که آن منادی به سراغ تو می‌آید دقت کن بین چه می‌شنوی؟ سپس برای من نقل کن.

پیامبر ﷺ در خلوتگاه خود این را شنید که می‌گوید: ای محمد بگو: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - تا - وَلَا الضَّالِّينَ، و بگو: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، سپس حضرت به سراغ ورقه آمد و مطلب را برای او بازگو کرد.

«ورقه» گفت: بشارت بر تو، باز هم بشارت بر تو، من گواهی می‌دهم تو همان هستی که «عیسی بن مریم» بشارت داده است! و تو شریعتی همچون «موسی» داری تو پیامبر مرسلی، و به زودی بعد از این روز مأمور به جهاد می‌شوی و اگر من آن روز را درک کنم در کنار تو جهاد خواهم کرد!

هنگامی که «ورقه» از دنیا رفت رسول خدا ﷺ فرمود: «من این روحانی را در بهشت (بهشت برزخی) دیدم در حالی که لباس حریر بر تن داشت، زیرا او به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد».

البته در بعضی از کلمات مفسرین، یا کتب تاریخ، مطالب ناموزونی درباره این فصل از زندگی پیغمبر اکرم ﷺ به چشم می‌خورد که مسلماً از احادیث مجعول و اسرائیلیات است.

به نظر می‌رسد این‌گونه روایات ضعیف و رکیک، ساخته و پرداخته دشمنان اسلام است که خواسته‌اند هم اسلام را زیر سؤال برند و هم شخص پیغمبر اکرم ﷺ را.

(آیه ۱) - بخوان به نام پروردگارت!

در نخستین آیه پیغمبر اکرم ﷺ را مخاطب ساخته، می‌گوید: «بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید» (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ).

قابل توجه این که در اینجا قبل از هر چیز تکیه روی مسأله «ربوبیت» پروردگار شده است، و می‌دانیم «رب» به معنی «مالک مصلح» است کسی که هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن می‌پردازد.

سپس برای اثبات ربوبیت پروردگار روی مسأله خلقت و آفرینش جهان هستی تکیه شده، چرا که بهترین دلیل بر ربوبیت او خالقیت اوست، کسی عالم را تدبیر می‌کند که آفریننده آن است.

این در حقیقت پاسخی است به مشرکان عرب که «خالقیت» خدا را پذیرفته

بودند، اما ربوبیت و تدبیر را برای بتها قائل بودند! به علاوه ربوبیت خداوند و تدبیر او در نظام هستی بهترین دلیل بر اثبات ذات مقدّس اوست.

(آیه ۲) - سپس از میان مخلوقات روی مهمترین پدیده جهان خلقت و گل سرسبد آفرینش یعنی «انسان» تکیه کرده، و آفرینش او را یادآور شده، می فرماید: «همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد» (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ).

از آنجا که نطفه بعد از گذراندن دوران نخستین در عالم جنین، به شکل قطعه خون بسته چسبنده ای در می آید که در ظاهر بسیار کم ارزش است، مبدأ آفرینش انسان را در این آیه همین موجود ناچیز می شمرد، تا قدرت نمائی عظیم پروردگار روشن شود که از موجودی چنان بی ارزش مخلوقی چنین پرازش آفریده است.

بعضی نیز گفته اند: منظور از «علق» در اینجا «گل» آدم است که آن هم حالت چسبندگی داشت، بدیهی است خدائی که این مخلوق عجیب را از آن قطعه «گل چسبنده» به وجود آورد، شایسته هرگونه ستایش است.

گاه «علق» را به معنی موجود «صاحب علاقه» دانسته اند که اشاره ای است به روح اجتماعی انسان، و عُلقه آنها به یکدیگر که در حقیقت پایه اصلی تکامل بشر و پیشرفت تمدن آنها را تشکیل می دهد.

بعضی نیز «علق» را اشاره به «نطفه نر» (اسپرم) می دانند که شباهت زیادی به «زالو» دارد، این موجود ذره بینی در آب نطفه شناور است، و به سوی «نطفه زن» در رحم پیش می رود، و به آن می چسبد، و از ترکیب آن دو، نطفه کامل انسان به وجود می آید.

درست است که در آن زمان این گونه مسائل هنوز شناخته نشده بود، ولی قرآن مجید از طریق اعجاز علمی پرده از روی آن برداشته است.

از میان این تفسیرهای چهارگانه تفسیر اول روشنتر به نظر می رسد، هرچند جمع میان چهار تفسیر نیز مانعی ندارد.

(آیه ۳) - بار دیگر برای تأکید می افزاید: «بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است» (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ).

تعبیر این آیه در حقیقت پاسخی است به گفتار پیامبر ﷺ در جواب جبرئیل که گفت: «من قرائت‌کننده نیستم، یعنی؛ «از برکت پروردگار فوق‌العاده کریم و بزرگوار، تو توانایی بر قرائت و تلاوت داری».

(آیه ۴) - سپس به توصیف خداوندی که اکرم‌الاکرمین است پرداخته، می‌فرماید: «همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود» (الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ).
(آیه ۵) - «و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد» (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم).

در حقیقت این آیات نیز پاسخی است به همان گفتار پیامبر ﷺ که فرمود؛ «من قرائت‌کننده نیستم» یعنی؛ همان خدائی که به وسیله قلم انسانها را تعلیم داد، و به انسان آنچه را نمی‌دانست آموخت، قادر است که به بنده‌ای درس نخوانده همچون تو نیز قرائت و تلاوت را بیاموزد.

جمله «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» تاب دو معنی دارد، نخست این که: خداوند نوشتن و کتابت را به انسان آموخت و قدرت و توانایی این کار عظیم را که مبدأ تاریخ بشر، و سرچشمه تمام علوم و فنون و تمدن‌هاست، در او ایجاد کرد.
دیگر این که: منظور این است که علوم و دانشها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت.

و در هر حال تعبیری است پرمعنی که در آن لحظات حساس نخستین نزول وحی در این آیات بزرگ و پرمعنی منعکس شده است.

پایه اسلام از همان آغاز بر علم و قلم گذارده شده، و بی‌جهت نیست که قومی چنان عقب‌مانند بقدری در علوم و دانشها پیش رفتند که علم و دانش را - به اعتراف دوست و دشمن - به همه جهان صادر کردند، و به اعتراف مورخان معروف اروپا این نور علم و دانش مسلمین بود که بر صفحه اروپای تاریک قرون وسطی تابید، و آنها را وارد عصر تمدن ساخت.

چقدر نازیباست ملتی این چنین، و آئینی آن چنان، در میدان علم و دانش عقب بمانند و نیازمند دیگران و حتی وابسته به آنها شوند.

(آیه ۶) - در تعقیب آیات گذشته - که در آن اشاره به نعمتهای مادی و معنوی پروردگار نسبت به انسان شده بود، و لازمهٔ یک چنین نعمت گسترده‌ای سپاسگزاری انسان تسلیم او در برابر خداوند است - در این آیه می‌فرماید: «چنین نیست (که نعمتهای الهی روح شکرگزاری را همیشه در او زنده کند، بلکه) به یقین انسان طغیان می‌کند» (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ).

(آیه ۷) - «به خاطر این که؛ خود را بی‌نیاز ببیند» (أَنْ رَّأَاهُ اسْتَغْنَى). این طبیعت غالب انسانهاست، طبیعت کسانی که در مکتب عقل و وحی پرورش نیافته‌اند که وقتی به غلط خود را مستغنی می‌پندارند، شروع به سرکشی و طغیان می‌کنند. نه خدا را بنده‌اند، نه احکام او را به رسمیت می‌شناسند، نه به ندای وجدان گوش فرا می‌دهند، و نه حق و عدالت را رعایت می‌کنند. به هر حال چنین به نظر می‌رسد که هدف آیه این است که پیغمبر ﷺ انتظار نداشته باشد مردم به زودی دعوتش را بپذیرا شوند، بلکه باید خود را برای انکار و مخالفت مستکبران طغیانگر، آماده سازد، و بدانند راهی پرفراز و نشیب در پیش روی اوست.

(آیه ۸) - سپس این طاغیان مستکبر را مورد تهدید قرار داده، می‌فرماید: «و به یقین بازگشت (همه) به سوی پروردگار تو است» (إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى). و اوست که طغیانگران را به کیفر اعمالشان می‌رساند.

و همان‌گونه که بازگشت همه چیز به سوی اوست، و همه می‌میرند «و میراث آسمان و زمین برای ذات پاک او می‌ماند» (آل عمران/۱۸۰). در آغاز نیز همه چیز از ناحیهٔ او بوده، و جای این نیست که انسان خود را بی‌نیاز بشمرد و مغرور گردد، و طغیان کند.

(آیه ۹) - سپس به قسمتی از کارهای طغیانگران مغرور، ممانعت آنها از سلوک راه حق و پیمودن طریق هدایت و تقوا پرداخته، می‌افزاید: «به من خبر ده آیا کسی که نهی می‌کند» (أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى).

(آیه ۱۰) - «بنده‌ای را به هنگامی که نماز می‌خواند» آیا مستحق عذاب الهی

نیست؟ (عَبْدًا إِذَا صَلَّى).

در احادیث آمده است: «ابوجهل» از اطرافیان خود سؤال کرد: آیا محمد در میان شما نیز (برای سجده) صورت به خاک می‌گذارد؟ گفتند: آری!

گفت: سوگند به آنچه ما به آن سوگند یاد می‌کنیم، اگر او را در چنین حالی ببینم با پای خود گردن او را له می‌کنم!

به او گفتند: ببین، او در آنجا مشغول نماز خواندن است!

ابوجهل حرکت کرد تا گردن پیامبر ﷺ را زیر پای خود بفشارد، ولی هنگامی که نزدیک آمد عقب‌نشینی کرده و با دستش گوئی چیزی را از خود دور می‌کرد! به او گفتند: این چه وضعی است که در تو می‌بینیم؟

گفت: ناگهان میان خودم و او خندقی از آتش دیدم و منظره‌ای وحشتناک و همچنین بال و پرهائی مشاهده کردم!

در اینجا پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر به من نزدیک شده بود فرشتگان خدا بدن او را قطعه‌قطعه می‌کردند و عضو عضو او را می‌ربودند!» اینجا بود که آیات فوق نازل شد.

(آیه ۱۱) - در این آیه برای تأکید بیشتر، می‌افزاید: «به من خبر ده اگر این بنده (نمازگزار) به راه هدایت باشد» (أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى).

(آیه ۱۲) - «یا مردم را به تقوا فرمان دهد» (أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى).

آیا نهی کردن او سزاوار است؟ و آیا مجازات چنین کسی جز آتش دوزخ می‌تواند باشد؟!

(آیه ۱۳) - «به من خبر ده اگر (این طغیانگر که رهروان راه حق را از نماز و هدایت و تقوا باز می‌دارد) حق را انکار کند و به آن پشت نماید» آیا مستحق مجازات الهی نیست؟ (أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى).

(آیه ۱۴) - «آیا او ندانست که خداوند (همه اعمالش را) می‌بیند» و همه را برای حساب و جزا ثبت و ضبط می‌کند؟ (أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى).

(آیه ۱۵) - به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون طغیانگران کافر و مزاحمت آنها نسبت به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نمازگزاران آمده بود، در اینجا آنها را زیر رگبار شدیدترین تهدیدها گرفته، می فرماید: «چنان نیست» که او می پندارد (کَلَّا). گمان می کند می تواند پا برگردن پیغمبر به هنگام سجده بگذارد و او را از این برنامه الهی باز دارد.

«اگر دست (از این جهل و غرور خود) بر ندارد ناصیه اش [= موی پیش سرش] را گرفته» و با ذلّت و خواری به سوی عذاب می کشانیم (لَسِنَّ لَمْ يَنْتَه لَنْسَفَعًا بِالنَّاصِيَةِ).

(آیه ۱۶) - «همان ناصیه دروغگوی خطاکار را!» (نَاصِيَةِ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ). در روایتی می خوانیم: هنگامی که سوره «الرحمن» نازل شد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یارانش فرمود: چه کسی از شما این سوره را بر رؤسای قریش می خواند؟ حاضران در پاسخ کمی سکوت کردند، چرا که از آزار سران قریش بیمناک بودند.

«عبدالله بن مسعود» برخاست و گفت: ای رسول خدا! من این کار را می کنم... ابن مسعود که جثه ای کوچک داشت و از نظر جسمانی ضعیف بود برخاست و نزد سران قریش آمد، آنها را در گرد کعبه جمع دید، تلاوت سوره الرحمن را آغاز کرد. «ابوجهل» برخاست و چنان سیلی به صورت او زد که گوش او پاره شد، و خون جاری گشت!

ابن مسعود گریان به خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد، هنگامی که چشم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر او افتاد، ناراحت شد، ناگهان جبرئیل نازل شد در حالی که خندان و مسرور بود. فرمود: ای جبرئیل چرا می خندی در حالی که ابن مسعود گریان است؟ عرض کرد: به زودی دلیل آن را خواهی دانست.

این ماجرا گذشت، هنگامی که مسلمانان روز جنگ بدر پیروز شدند ابن مسعود در میان کشته های مشرکان گردش می کرد، چشمش به ابوجهل افتاد، در حالی که آخرین نفسهای خود را می کشید، ابن مسعود روی سینه او قرار گرفت

هنگامی که چشمش به او افتاد، گفت: ای چوپان ناچیز! بر جایگاه بلندی قرار گرفته‌ای!

ابن مسعود گفت: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ؛» «اسلام برتری می‌گیرد و چیزی بر اسلام برتری نخواهد گرفت».

ابوجهل به او گفت: به دوستت محمد بگو: احدی در زندگی در نظر من از او مبعوضتر نبود و حتی در حال مرگم!

هنگامی که این سخن به گوش پیغمبر ﷺ رسید فرمود: فرعون زمان من، از فرعون موسی بدتر بود، چرا که او در واپسین لحظات عمر گفت: من ایمان آوردم، ولی این طغیانش بیشتر شد!

سپس ابوجهل رو به ابن مسعود کرد و گفت: سر مرا با این شمشیر قطع کن که تیزتر است، هنگامی که ابن مسعود سرش را جدا کرد نمی‌توانست آن را بردارد و به خدمت رسول خدا آورد - موی پیش سر او را گرفت و روی زمین کشید و خدمت پیامبر آورد، و مضمون آیه در این دنیا نیز تحقق یافت.

(آیه ۱۷) - در روایتی از ابن عباس آمده است: روزی ابوجهل نزد رسول خدا ﷺ آمد در حالی که حضرت نزدیک مقام ابراهیم مشغول نماز بود، صدا زد مگر من تو را از این کار نهی نکردم؟ حضرت ﷺ بر او بانگ زد و او را از خود راند.

ابوجهل گفت: ای محمد! بر من بانگ می‌زنی، و مرا می‌رانی؟ تو نمی‌دانی قوم و عشیره من در این سرزمین از همه بیشتر است.

در اینجا آیه مورد بحث نازل شد: «سپس هر که را می‌خواهد صدا بزند» تا یاریش کند (فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ).

(آیه ۱۸) - «ما هم به زودی مأموران دوزخ را صدا می‌زنیم» تا او را به دوزخ افکنند (سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ).

تا معلوم شود که از این غافل بی‌خبرکاری ساخته نیست، و در چنگال مأموران عذاب همچون پرکاهی در وسط یک طوفان سهمگین است!

(آیه ۱۹) - در آخرین آیه این سوره که آیه سجده است، می فرماید: «چنان نیست» که آن طغیانگر می پندارد و اصرار بر ترک سجده تو دارد (کَلَّا).
 «هرگز او را اطاعت مکن و سجده نما و (به خدا) تقرب جوی» (لَا تُطِعْهُ
 وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ)*.

ابوجهل ها کوچکتر از آنند که بتوانند مانع سجده تو شوند، و یا در راه پیشرفت آئینت سنگ بیندازند و مانع ایجاد کنند، تو با توکل بر پروردگار و نیایش و عبادت و سجده، در این مسیر گام بردار و هر روز به خدای خود نزدیک و نزدیکتر شو.

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود که «سجده» باعث قرب انسان در درگاه خداست، و لذا در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم که فرمود: «نزدیکترین حالت بنده به خداوند زمانی است که در سجده باشد».

البته می دانیم طبق روایات اهل بیت عصمت علیهم السلام چهار سجده واجب در قرآن داریم «الم سجده» و «فصلت» و «النجم» و در اینجا (سوره علق) و بقیه سجده های قرآن مستحب است.

«پایان سوره علق»

* این آیه سجده واجب دارد.

سوره قدر [۹۷]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۵ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: محتوای این سوره چنانکه از نامش پیداست بیان نزول قرآن مجید در شب قدر است، و سپس بیان اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن.

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «هرکس آن را تلاوت کند پاداش کسی را دارد که ماه رمضان را روزه گرفته، و شب قدر را احیا داشته است».

واضح است این همه فضیلت از آن کسی است که می خواند و می فهمد و به محتوایش جامه عمل می پوشاند، قرآن را بزرگ می شمرد و آیاتش را در زندگی پیاده می کند.

به نام خداوند بخشنده بخشایم شکر

(آیه ۱) - شب قدر شب نزول قرآن!

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که قرآن مجید در ماه مبارک رمضان نازل شده است: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (بقره/۱۸۵).

و ظاهر این تعبیر آن است که تمام قرآن در این ماه نازل گردید.

و در نخستین آیه سوره قدر می فرماد: «ما آن [=قرآن] را در شب قدر نازل

کردیم» (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ).

تعبیر به «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» (ما آن را نازل کردیم) اشاره به عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است که خداوند نزول آن را به خودش نسبت داده است.

نزول آن در شب «قدر» همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسانها در تمام سال در آن شب تعیین می شود دلیل دیگری بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است.^۱

از ضمیمه کردن این آیه با آیه سوره بقره نتیجه گیری می شود که شب قدر در ماه مبارک رمضان است، اما کدام شب است؟

از قرآن چیزی در این مورد استفاده نمی شود، ولی مشهور و معروف در روایات این است که در دهه آخر ماه رمضان و شب بیست و یکم، یا بیست و سوم است؛ البته در روایات متعددی بیشتر روی شب بیست و سوم تکیه شده.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: «تقدیر مقدرات در شب نوزدهم و تحکیم آن در شب بیست و یکم، و امضا در شب بیست و سوم است» و به این ترتیب بین روایات جمع می شود.

(آیه ۲) - در این آیه برای بیان عظمت شب قدر، می فرماید: «و تو چه می دانی شب قدر چیست؟» (وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ).

این تعبیر نشان می دهد که عظمت این شب به قدری است که حتی پیامبر با آن علم وسیع و گسترده اش قبل از نزول این آیات به آن واقف نبود.

(آیه ۳) - و بلافاصله می گوید: «شب قدر بهتر از هزار ماه است» (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ).

بهتر بودن این شب از هزار ماه به خاطر ارزش عبادت و احیای آن شب است، و روایات فضیلت لیلۃ القدر و فضیلت عبادت آن، که در کتب شیعه

۱. البته این امر هیچ گونه تضادی با آزادی اراده انسان و مسأله اختیار ندارد، چرا که تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگیها و لیاقتهای افراد، و میزان ایمان و تقوا و پاکی نیت و اعمال آنهاست. یعنی؛ برای هرکس آن مقدر می کند که لایق آن است.

و اهل سنت فراوان است این معنی را کاملاً تأیید می‌کند.

علاوه بر این نزول قرآن در این شب، و نزول برکات و رحمت الهی در آن سبب می‌شود که از هزار ماه برتر و بالاتر باشد.

در بعضی از تفاسیر آمده است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ در تن کرده بود و هزار ماه از تن بیرون نیاورد و پیوسته مشغول (یا آماده) جهاد فی سبیل الله بود! اصحاب و یاران تعجب کردند و آرزو داشتند چنان فضیلت و افتخاری برای آنها نیز میسر می‌شد، آیه فوق نازل گشت و بیان کرد که «شب قدر از هزار ماه برتر است».

(آیه ۴) - سپس به توصیف بیشتری از آن شب بزرگ پرداخته، می‌افزاید: «فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می‌شوند» (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ).

باتوجه به این که «تَنْزَلُ» فعل مضارع است، و دلالت بر استمرار دارد روشن می‌شود که شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نزول قرآن مجید نبوده، بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در هر سال تکرار می‌شود.

منظور از «روح» مخلوق عظیمی است مافوق فرشتگان، چنانکه در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که شخصی از آن حضرت سؤال کرد: «آیا روح همان جبرئیل است؟»

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ فرمود: «جبرئیل از ملائکه است، و روح اعظم از ملائکه است، مگر خداوند متعال نمی‌فرماید: ملائکه و روح نازل می‌شوند؟»

منظور از «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشتها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می‌شوند، و هدف از نزول آنها انجام این امور است.

(آیه ۵) - و در آخرین آیه می‌فرماید: «شبی است سرشار از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع سپیده» (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ).

هم قرآن در آن نازل شده، هم عبادت و احیاء آن معادل هزار ماه است، هم خیرات و برکات الهی در آن شب نازل می شود، هم رحمت خاصش شامل حال بندگان می گردد، و هم فرشتگان و روح در آن شب نازل می گردند. بنابراین شبی است سرتاسر سلامت و نور و رحمت از آغاز تا پایان، حتی طبق بعضی از روایات در آن شب شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و توأم با سلامت.

«پایان سوره قدر»

سوره بینه [۹۸]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: این سوره اشاره به رسالت جهانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آمیخته بودن آن با دلائل و نشانه‌های روشن می‌کند.

و در بخش دیگری از این سوره موضعگیرهای مختلف اهل کتاب و مشرکان را در برابر اسلام مشخص می‌کند که آن گروه که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقاتند، و آن گروه که راه کفر و شرک و گناه پیش گرفتند بدترین مخلوقات محسوب می‌شوند.

این سوره دارای نامهای متعددی است که به تناسب الفاظ آن انتخاب شده، اما از همه معروفتر سوره «بینه» و «لَمْ يَكُنْ» و «قِيَمَة» است.

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «اگر مردم می‌دانستند این سوره چه برکاتی دارد خانواده و اموال را رها کرده، به فراگرفتن آن می‌پرداختند!»

مردی از قبیله «خزاعه» عرض کرد: ای رسول خدا! تلاوت آن چه اجر و پاداشی دارد؟

فرمود: «هیچ منافقی آن را قرائت نمی‌کند، و نه کسانی که شک و تردید در دلشان است، به خدا سوگند فرشتگان مقرب از آن روز که آسمانها و زمین آفریده شده است آن را می‌خوانند، و لحظه‌ای در تلاوت آن سستی نمی‌کنند، هرکس آن را

در شب بخواند خداوند فرشتگانی را مأمور می‌کند که دین و دنیای او را حفظ کنند، و آمرزش و رحمت برای او بطلبند، و اگر در روز بخواند به اندازه آنچه روز آن را روشن می‌کند و شب آن را تاریک می‌سازد ثواب به او می‌دهند».

به نام خداوند بخشنده بخشایم شکر

(آیه ۱) - در آغاز سوره به وضع اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان عرب قبل از ظهور اسلام پرداخته، می‌گوید: «کافران از اهل کتاب و مشرکان (می‌گفتند): دست از آیین خود برنمی‌دارند تا دلیل روشنی برای آنها بیاید» (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ).

(آیه ۲) - «پیامبری از سوی خدا (بیاید) که صحیفه‌های پاکی را (بر آنها) بخواند» (رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً). مطهر از شرک و دروغ و دخالت شیاطین جن و انس.

(آیه ۳) - صحیفه‌هایی که «در آن نوشته‌های صحیح و پرارزشی باشد» ولی هنگامی که آمد ایمان نیاوردند مانند اهل کتاب! (فَبِهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ).

(آیه ۴) - آری! آنها قبل از ظهور پیغمبر اسلام ﷺ چنین ادعائی را داشتند، ولی بعد از ظهور او و نزول کتاب آسمانیش صحنه عوض شد، و آنها در دین خدا اختلاف کردند «و اهل کتاب اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه دلیل روشن (و پیامبر راستین و آشکار) برای آنها آمد» (وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ).

آیه فوق شبیه چیزی است که در سوره بقره آیه ۸۹ آمده است: «هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از آن به خود نوید فتح می‌دادند، هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد!»

می دانیم اهل کتاب انتظار چنین ظهوری را داشتند، و قاعدتاً مشرکان عرب که اهل کتاب را از خود عالمتر و آگاهتر می دانستند نیز در این برنامه با آنها همصدا بودند. ولی بعد از تحقق آرزوهایشان مسیر خود را تغییر دادند و به صف مخالفان پیوستند.

(آیه ۵) - سپس «اهل کتاب» و به تبع آنها «مشرکان» را مورد ملامت قرار داده، می گوید: چرا در این آیین جدید اختلاف کردند، بعضی مؤمن و بعضی کافر شدند؛ در حالی که در این آیین «دستوری به آنها داده نشده بود جز این که خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند نماز را برپا دارند و زکات را پردازند» (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ).

سپس می افزاید: «و این است آیین مستقیم و پایدار» (وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ). منظور از «وَمَا أُمِرُوا» این است که در آیین اسلام دستوری جز توحید خالص و نماز و زکات و مانند آن نیامده، و اینها اموری هستند شناخته شده، چرا از قبول آن سرباز می زنند و در پذیرش آن اختلاف می کنند؟ منظور از «دین» مجموعه دین و شریعت است، یعنی؛ آنها مأمور شده بودند که خدا را پرستش کنند و دین و آیین خود را در تمام جهات خالص گردانند.

جمله «وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» اشاره به آن است که این اصول یعنی؛ توحید خالص و نماز (توجه به خالق) و زکات (توجه به خلق) از اصول ثابت و پابرجای همه ادیان است، بلکه می توان گفت: اینها در متن فطرت آدمی قرار دارد.

زیرا از یکسو سرنوشت انسان بر مسأله توحید است، و از سوی دیگر فطرتش او را دعوت به شکر منعم و معرفت و شناخت او می کند، و از سوی سوم روح اجتماعی و مدنیت انسان او را به سوی کمک محرومان فرامی خواند.

(آیه ۶) - بهترین و بدترین مخلوقات!

در آیات گذشته آمده بود که کفار اهل کتاب و مشرکان در انتظار این بودند که دلیل روشنی از سوی خداوند سراغ آنها بیاید.

در اینجا به دو گروه «کافران» و «مؤمنان» در برابر این دعوت الهی، و سرانجام کار هریک از آنها اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «کافران از اهل کتاب و مشرکان (به این آیین جدید) در آتش دوزخند، جاودانه در آن می‌مانند، آنها بدترین مخلوقاتند!»
(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ).

تعبیر «أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» (آنها بدترین مخلوقاتند) تعبیر تکان‌دهنده‌ای است که نشان می‌دهد در میان تمام جنبندگان و غیرجنبندگان موجودی مطرودتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت راه راست را رها کرده در ضلالت گام می‌نهند یافت نمی‌شود.

مقدم داشتن «اهل کتاب» بر «مشرکان» در این آیه نیز ممکن است به خاطر این باشد که آنها دارای کتاب آسمانی و علما و دانشمندان بودند و نشانه‌های پیغمبر اسلام در کتب آنها صریحاً آمده بود، بنابراین مخالفت آنها زشت‌تر و بدتر بود.

(آیه ۷) - در این آیه به گروه دوم که نقطه مقابل آنها هستند و در قوس صعودی قرار دارند اشاره کرده، می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات خدا هستند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ).

تعبیر «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» به خوبی نشان می‌دهد که انسانهای مؤمن و صالح‌العمل حتی از فرشتگان برتر و بالاترند، چرا که آیه مطلق است، و هیچ استثنائی در آن نیست، آیات دیگر قرآن مانند آیه ۷۰ سوره اسراء نیز گواه بر این معنی می‌باشد.

(آیه ۸) - سپس پاداش آنها را در چند جمله کوتاه چنین بیان می‌کند:
 «پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است (در حالی که) همیشه در آن می‌مانند» (جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا).
 «هم خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند» (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ).

«وایسن (مقام والا و پاداشهای مهم و بی‌نظیر) برای کسی است که از پروردگارش بترسد» (ذَلِكَ لِمَنْ حَسِيَ رَبَّهُ). چرا که همین ترس انگیزه حرکت به سوی هرگونه اطاعت و تقوا و اعمال صالح است.

آنها از خدا راضیند چرا که هر چه خواسته‌اند به آنها داده، و خدا از آنها راضی است چرا که هر چه او خواسته انجام داده‌اند، و اگر هم لغزشی بوده به لطفش صرف‌نظر کرده، چه لذتی از این برتر و بالاتر که احساس کند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده، و به لقای او واصل گردیده است.

دارد هرکس از تو مرادی و مطلبی مقصود ما دنیا و عقبی لقای تو است! آری! بهشت جسم انسان، باغهای جاویدان آن جهان است، ولی بهشت جانش رضای خدا و لقای محبوب است.

* **علی علیه السلام و شیعیانش خیر البریه‌اند!** در روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و منابع معروف آنها، و همچنین در منابع معروف شیعه نقل شده، آیه «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (آنها بهترین مخلوقات خدا هستند) به علی علیه السلام و پیروان او تفسیر شده است.

در تفسیر «الدَّرَالْمَنْشُور» از «ابن عباس» آمده است که وقتی آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد پیغمبر اکرم ﷺ به علی فرمود: «آن تو و شیعیان تو در قیامت می‌باشید که هم شما از خدا خشنود هستید و هم خدا از شما خشنود».

نامبرده در حدیث دیگری از «ابن مردویه» از علی علیه السلام نقل می‌کند که

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: «آیا این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند بهترین مخلوقاتند؟ این تو و شیعیان تو هستید، و وعده‌گاه من و شما کنار حوض کوثر است، هنگامی که من برای حساب امتها می‌آیم و شما دعوت می‌شوید در حالی که پیشانی سفید و شناخته شده‌اید.»

کوتاه سخن این که حدیث فوق از احادیث بسیار معروف و مشهور است که از سوی غالب دانشمندان و علمای اسلام پذیرفته شده، و این فضیلتی است بزرگ و بی‌نظیر برای علی علیه السلام و پیروانش.

ضمناً از این روایات به خوبی این حقیقت آشکار می‌شود که واژه «شیعه» از همان عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله آن حضرت در میان مسلمین نشر شد، و اشاره به پیروان خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام است، و آنها که گمان می‌کنند تعبیر «شیعه» از تعبیراتی است که قرن‌ها بعد به وجود آمده سخت در اشتباهند.

«پایان سوره بینه»

سوره زلزله [۹۹]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره: مطالب این سوره عمدتاً بر سه محور دور می‌زند: نخست از «اشراط الساعة» و نشانه‌های وقوع قیامت بحث می‌کند، و به دنبال آن سخن از شهادت زمین به تمام اعمال آدمی آمده است. در بخش دیگر از تقسیم مردم به دو گروه «نیکوکار» و «بدکار» و رسیدن هرکس به اعمال خود سخن می‌گوید.

در فضیلت تلاوت این سوره تعبیرات مهمی در روایات اسلامی آمده، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هرکس آن را تلاوت کند گویی سوره بقره را قرائت کرده، و پاداش او به اندازه کسی است که یک چهارم قرآن را تلاوت کرده باشد».

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «هرگز از تلاوت سوره «اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ» خسته نشوید، چرا که هرکس آن را در نمازهای نافله بخواند هرگز به زلزله گرفتار نمی‌شود، و با آن نمی‌میرد، و به صاعقه و آفتی از آفات دنیا تا هنگام مرگ گرفتار نخواهد شد».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - همان‌گونه که گفتیم آغاز این سوره با بیان بعضی از حوادث

هول انگیز و وحشتناک پایان این جهان و شروع رستاخیز همراه است، نخست می فرماید: «هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید» (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا). و آن یا زلزله تمام کره زمین است - برخلاف زلزله های معمولی که موضعی و مقطعی است - و یا اشاره به زلزله معهود یعنی؛ زلزله رستاخیز است.

(آیه ۲) - «و زمین (چنان زیر و رو شود که) بارهای سنگینش را خارج سازد» (وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا).

بعضی گفته اند: منظور از «أَثْقَال» (بارهای سنگین زمین) انسانها هستند که با زلزله رستاخیز از درون قبرها به خارج پرتاب می شوند. و بعضی دیگر گفته اند: گنجهای درون خود را بیرون می ریزد، و مایه حسرت دنیاپرستان بی خبر می گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور بیرون فرستادن مواد سنگین و مذاب درون زمین است که معمولاً کمی از آن به هنگام آتشفشانها و زلزله ها بیرون می ریزد، در پایان جهان آنچه در درون زمین است به دنبال آن زلزله عظیم به بیرون پرتاب می شود.

تفسیر اول مناسبتر است هر چند جمع میان سه تفسیر نیز بعید نیست.

(آیه ۳) - به هر حال، در آن روز «انسان (از دیدن این صحنه بی سابقه، سخت متوحش می شود، و) می گوید: زمین را چه می شود» که این گونه می لرزد؟ (وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا).

«انسان» در اینجا معنی گسترده ای دارد که همگان را شامل می شود، زیرا تعجب از اوضاع و احوال زمین در آن روز مخصوص به کافران نیست. این تعجب، و سؤال ناشی از آن نفیحه اولی است که نفیحه پایان جهان است، زیرا زلزله عظیم در پایان جهان رخ می دهد.

و در این صورت منظور از أَثْقَال زمین؛ معادن و گنجها و مواد مذاب درون آن است.

(آیه ۴) - و از آن مهمتر این که: «در آن روز تمام خبرهایش را بازگو می کند»

(يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا).

آنچه از خوبیها و بدیها، و اعمال خیر و شر، بر صفحه زمین واقع شده، همه را برملا می‌سازد، و یکی از مهمترین شهود اعمال انسان در آن روز همین زمینی است که ما اعمال خود را بر آن انجام می‌دهیم، و شاهد و ناظر ماست. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «منظور از خبر دادن زمین این است که اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده‌اند خبر می‌دهد، می‌گوید: فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین!» (آیه ۵) - در این آیه می‌افزاید: «این به خاطر آن است که پروردگارت به او وحی کرده است» (بَانَ رَبِّكَ أَوْحَى لَهَا). و زمین در اجرای این فرمان کوتاهی نمی‌کند.

تعبیر «أَوْحَى» در اینجا به خاطر آن است که چنین سخن گفتن اسرارآمیز برخلاف طبیعت زمین است و این جز از طریق یک وحی الهی ممکن نیست. (آیه ۶) - سپس می‌فرماید: «در آن روز مردم بصورت گروههای پراکنده (از قبرها) خارج می‌شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود!» (يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ).

جمله «لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» به معنی «تجسس اعمال» و مشاهده خود اعمال است، و این آیه یکی از روشنترین آیات که بر مسأله تجسس اعمال دلالت دارد محسوب می‌شود یعنی؛ در آن روز اعمال آدمی به صورتهای مناسبی تجسس می‌یابد و در برابر او حضور پیدا می‌کند، و همنشینی با آن مایه نشاط یا رنج و بلاست.

(آیه ۷) - سپس به سرانجام کار هر یک از این دو گروه مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار، اشاره کرده، می‌فرماید: «پس هرکس هم وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند» (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ).

(آیه ۸) - «و هرکس هم وزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند!» (وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ).

ظاهر این آیات نیز تأکید مجددی است بر مسأله «تجسس اعمال» و مشاهده

خود عمل، اعم از نیک و بد در روز قیامت، که حتی اگر سر سوزنی کار نیک یا بد باشد در برابر صاحب آن مجسم می شود و آن را مشاهده می کند. منظور از «ذرة» در اینجا کوچکترین وزن است.

نه تنها از آیات فوق، که از آیات مختلف قرآن به خوبی استفاده می شود که در حسابرسی اعمال در قیامت فوق العاده دقت و موشکافی می شود، در آیه ۱۶ سورة لقمان می خوانیم: «پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها یا زمین پنهان گردد، خداوند آن را (در قیامت) برای حسابرسی می آورد، خداوند دقیق و آگاه است».

این تعبیرات نشان می دهد که در آن حسابرسی بزرگ کوچکترین کارها محاسبه می شود، ضمناً این آیات هشدار می دهد که: نه گناهان کوچک را کم اهمیت بشمرند، و نه اعمال خیر را کوچک، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می گیرد هر چه باشد کم اهمیت نیست.

به راستی ایمان عمیق به محتوای این آیات کافی است که انسان را در مسیر حق وادارد، و از هرگونه شر و فساد باز دارد.

«پایان سورة زلزله»

سوره عادیات [۱۰۰]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: در آغاز سوره سوگندهای بیدارکننده‌ای را ذکر می‌کند، و بعد از آن سخن از پاره‌ای از ضعفهای نوع انسان همچون کفر و بخل و دنیاپرستی به میان می‌آورد، و سرانجام با اشاره کوتاه و گویائی به مسأله معاد، و احاطه علمی خداوند به بندگان، سوره را پایان می‌دهد.

در **فضیلت** تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «هرکس آن را تلاوت کند به عدد هر یک از حاجیانی که (شب عید قربان) در «مزدلفه» توقف می‌کنند و در آنجا حضور دارند ده حسنه به او داده می‌شود.

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «هرکس سوره «والعادیات» را بخواند، و بر آن مداومت کند، خداوند روز قیامت او را با امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام مبعوث می‌کند و در جمع او و میان دوستان او خواهد بود».

ناگفته پیداست که این همه فضیلت برای آنهاست که آن را برنامه زندگی خویش قرار دهند و به تمام محتوای آن ایمان دارند و عمل می‌کنند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

شأن نزول: در حدیثی آمده است که: این سوره بعد از جنگ «ذات السلاسل»

نازل شد و ماجرا چنین بود:

در سال هشتم هجرت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادند که دوازده هزار سوار در سرزمین «یابس» جمع شده، و با یکدیگر عهد کرده اند که تا پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به قتل نرسانند و جماعت مسلمین را متلاشی نکنند از پای ننشینند!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جمع کثیری از یاران خود را به سرکردگی بعضی از صحابه به سراغ آنها فرستاد، ولی بعد از گفتگوهائی بدون نتیجه بازگشتند، سرانجام پیامبر، علی علیه السلام را با گروه کثیری از مهاجر و انصار به نبرد آنها اعزام داشت، آنها بسرعت به سوی منطقه دشمن حرکت کردند و شبانه راه می رفتند، و صبحگاهان دشمن را در حلقه محاصره گرفتند، نخست اسلام را بر آنها عرضه داشتند چون نپذیرفتند هنوز هوا تاریک بود که به آنها حمله کردند و آنان را درهم شکستند، عده ای را کشتند، و زنان و فرزندانشان را اسیر کردند، و اموال فراوانی به غنیمت گرفتند.

سوره عادیات نازل شد در حالی که هنوز سربازان اسلام به مدینه بازنگشته بودند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آن روز برای نماز صبح آمد، و این سوره را در نماز تلاوت فرمود. بعد از پایان نماز اصحاب عرض کردند: این سوره ای است که ما تا به حال نشنیده بودیم!

فرمود: آری، علی علیه السلام بردشمنان پیروز شد، و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت داد - چند روز بعد علی علیه السلام با غنائم و اسیران به مدینه وارد شد. (آیه ۱) - سوگند به جهادگران بیدار! گفتیم این سوره با سوگندهای بیدارگری آغاز شده، نخست می فرماید: «سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان پیش می رفتند» (وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا).

یا به شتران حاجیان که از سرزمین «عرفان» به «مشعر الحرام» و از «مشعر» نفس زنان به سوی «منی» حرکت می کنند سوگند.

و این تفسیر از جهاتی مناسبتر به نظر می رسد، و در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده.

(آیه ۲) - سپس می افزاید: «و سوگند به افروزندگان جرقه آتش» در برخورد سمهایشان با سنگهای بیابان (فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا).

اسبان مجاهدانی که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می‌کنند که از اثر برخورد سم آنها به سنگهای بیابان جرقه‌ها می‌پرد، یا شترانی که با سرعت به موافق حج می‌دوند و سنگها و ریگها از زیر پای آنها پریده و بر اثر برخورد به سنگهای دیگر تولید جرقه می‌کند.

(آیه ۳) - سپس در سومین سوگند، می‌فرماید: «و سوگند به هجوم آوران سپیده‌دم» (فَالْمُغِزَاتِ صُبْحًا).

(آیه ۴) - سپس به یکی دیگر از ویژگیهای این مجاهدان و مرکبهای آنها اشاره کرده، می‌افزاید: آن چنان بر دشمن هجوم سریع می‌برند «که گرد و غبار به هر سو پراکندند» (فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا).

یا این که بر اثر هجوم شتران حاجیان از مشعر الحرام به سوی منی، گرد و غبار از هر سو پراکنده می‌شود.

(آیه ۵) - و در آخرین ویژگی از ویژگیهای آنها می‌فرماید: «و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند» (فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا).

چنان هجوم آنها غافلگیرانه و برق‌آسا بود که در چند لحظه صفوف دشمن را از هم شکافته و به قلب آنها هجوم بردند، و جمعیت آنها را از هم متلاشی کردند، و این نتیجه همان سرعت عمل و بیداری و آمادگی و شهامت و شجاعت است. و یا اشاره به ورود حاجیان از «مشعر» به قلب «منی» است.

از اینجا روشن می‌شود که جهاد آن چنان عظمتی دارد که حتی نفسهای اسبهای مجاهدان شایسته سوگند است، و همچنین جرقه‌های ناشی از برخورد سمشان به سنگها، و همچنین گرد و غباری که در فضا پخش می‌کنند، آری گرد و غبار صحنه جهاد هم پرارزش و با عظمت است.

(آیه ۶) - بعد از این سوگندهای عظیم به پاسخ قسم، یعنی؛ چیزی که سوگندها به خاطر آن یاد شده است پرداخته، می‌فرماید: «مسلماً انسان در برابر نعمتهای پروردگارش بسیار ناسپاس و بیخیل است» (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ).

همان انسان تربیت‌نیافته، همان انسانی که انوار معارف الهی و تعلیمات انبیا

بر قلبش نتافته، و بالاخره همان انسانی که خود را تسلیم غرائز و شهوات سرکش نموده است او مسلماً «ناسپاس» و «بخیل» است.

تعبیر «انسان» در این گونه موارد به معنی انسانهای شرور هوی پرست سرکش و طغیانگر است.

(آیه ۷) - سپس می‌افزاید: «و او خود (نیز) بر این معنی گواه است» **وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ**. چراکه انسان نسبت به نفس خویش بصیرت دارد، و اگر صفات درونی خود را از هرکس بتواند پنهان کند از خدا و وجدان خویش نمی‌تواند مخفی دارد، خواه به حقیقت اعتراف کند یا نه!

(آیه ۸) - در این آیه می‌افزاید: «و او علاقه شدید به مال دارد» **وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ**. و همین علاقه شدید و افراطی او به مال و ثروت سبب بخل و ناسپاسی و کفران او می‌شود.

اطلاق «خیر» بر «مال» به خاطر آن است که در حد ذات خود چیز خوبی است، و می‌تواند وسیله انواع خیرات گردد، ولی انسان ناسپاس و بخیل آن را از هدف اصلیش بازداشته، و در مسیر خودخواهی و خودکامگی به کار می‌گیرد.

(آیه ۹) - سپس به صورت یک استفهام انکاری توأم با تهدید، می‌فرماید: «آیا (این انسان ناسپاس و بخیل و دنیاپرست) نمی‌داند در آن روز تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می‌شوند» **أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ**.

(آیه ۱۰) - «و آنچه در درون سینه‌ها (از کفر و ایمان، اخلاص و ریا، کبر و تواضع، نیات خیر و سوء) است آشکار می‌گردد» **وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ**.

(آیه ۱۱) - «در آن روز پروردگارش از آنها (و اعمال و نیاتشان) کاملاً باخبر است» و بر طبق آن به آنها کیفر می‌دهد **(إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ)**.

آری! خداوند همیشه و در همه حال از اسرار درون و برون بطور کامل آگاه است ولی اثر این آگاهی در قیامت و به هنگام پاداش و کیفر ظاهرتر و آشکارتر می‌گردد. و این هشدار است به همه انسانها که اگر به راستی به آن ایمان داشته باشند سدّ نیرومندی در میان آنان و گناهان ایجاد می‌کند.

«پایان سورة العاديات»

سوره قارعه [۱۰۱]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: این سوره بطور کلی از معاد و مقدمات آن سخن می‌گوید، با تعبیراتی کوبنده و بیانی تکان‌دهنده، و انداز و هشدار صریح و روشن، و سرانجام انسانها را به دو گروه تقسیم می‌کند:

گروهی که اعمالشان در میزان عدل الهی سنگین است، و پاداششان زندگانی سراسر رضایتبخش در جوار رحمت حق، و گروهی که اعمالشان سبک و کم‌وزن است و سرنوشتشان آتش داغ و سوزان جهنم.

نام این سوره یعنی «قارعه» از آیه اول آن گرفته شده است.

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «کسی که سوره قارعه را بخواند خداوند متعال او را از فتنه دجال و ایمان آوردن به او حفظ می‌کند، و او را در قیامت از چرک جهنم دور می‌دارد ان شاء الله».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - حادثه کوبنده! این سوره که در وصف قیامت است، نخست می‌فرماید: «آن حادثه کوبنده» (القارعه).
(آیه ۲) - «و چه حادثه کوبنده‌ای!» (مَا الْقَارِعَةُ).

(آیه ۳) - «و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست؟» آن حادثه همان روز قیامت است (وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ).

بسیاری از مفسران گفته اند که «قارعه» یکی از نامهای قیامت است، ولی درست روشن نساخته اند که آیا این تعبیر اشاره به مقدمات قیامت می باشد که عالم دنیا در هم کوبیده می شود.

و یا این که منظور مرحله دوم، یعنی؛ مرحله زنده شدن مردگان، و طرح نوین در عالم هستی است، و تعبیر به «کوبنده» به خاطر آن است که وحشت و خوف و ترس آن روز دلها را می کوبد.

ولی روی هم رفته احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد، هرچند در این آیات هر دو حادثه پشت سر یکدیگر ذکر شده است.

(آیه ۴) - سپس در توصیف آن روز عجیب می گوید: «روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده خواهند بود» (يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ). تشبیه به «پروانه» به خاطر آن است که پروانه ها معمولاً خود را دیوانه وار به آتش می افکنند و می سوزانند، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند.

(آیه ۵) - سپس به سراغ یکی دیگر از اوصاف آن روز رفته، می افزاید: «وکوهها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد!» (وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ).

سابقاً گفته ایم که طبق آیات مختلف قرآن کوهها در آستانه قیامت نخست به حرکت در می آیند بعد در هم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان در می آیند که در آیه مورد بحث آن را تشبیه به پشمهای رنگین حلاجی شده کرده است، پشمهایی که تنها رنگی از آنها نمایان باشد، و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوههاست.

(آیه ۶) - بعد به مرحله حشر و نشر و زنده شدن مردگان و تقسیم آنها به دو گروه پرداخته، می فرماید: «اما کسی که (در آن روز) ترازوهای اعمالش سنگین است»... (فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ).

(آیه ۷) - «در یک زندگی خشنودکننده خواهد بود» (فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ). و تنها زندگی آخرت است که سراسر رضایت و خشنودی و آرامش و امنیت و مایه جمعیت خاطر می باشد، چراکه زندگی دنیا هر قدر مرفه و پر نعمت باشد باز از عوامل ناخشنودی خالی نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که وقتی از معنی «میزان» سؤال کردند، در پاسخ فرمود: «ترازی سنجش همان عدل است». و در حدیثی می خوانیم: «امیرمؤمنان و امامان از دودمانش ترازوهای سنجشند».

به این ترتیب وجود اولیاء الله یا قوانین عدل الهی مقیاسهائی هستند که انسانها و اعمالشان را بر آنها عرضه می کنند، و به همان اندازه که با آنها شباهت دارند و مطابقت دارند و زنشان سنگین است.

و روشن است که سبک و سنگین بودن «موازين» به معنی سنگین و سبک بودن خود اعمال است.

(آیه ۸) - «و اما کسی که ترازوهایش سبک است»... (وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ).

(آیه ۹) - «پناهگاهش هاویه [=دوزخ] است» (فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ). که در آن سقوط می کند.

تعبیر به «أم» (مادر) در جمله فوق به خاطر این است که مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می برند، و نزد او می مانند، و در اینجا اشاره به این است که این گنهکاران سبک عمل محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی یابند.

(آیه ۱۰) - «و تو چه می دانی هاویه چیست؟! (وَمَا أَدْرِيكَ مَا هِيَ).

(آیه ۱۱) - «آتشی است سوزان» و فوق تصور همه انسانها (نَارٌ حَامِيَةٌ).

«پایان سوره قارعه»

سوره تکاثر [۱۰۲]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: محتوای این سوره نخست سرزنش و ملامت افرادی است که بر اساس یک سری مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر می‌کردند، سپس هشدارى نسبت به مسأله معاد و قیامت و آتش دوزخ، و سرانجام هشدارى در زمینه مسأله سؤال و بازپرسی از نعمتها می‌دهد. نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده است.

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «کسی که آن را بخواند خداوند در برابر نعمتهایی که در دنیا به او داده او را مورد حساب قرار نمی‌دهد و پاداشی به او می‌دهد که گوئی هزار آیه قرآن را تلاوت کرده». بدیهی است این همه ثواب از آن کسی است که آن را بخواند و در برنامه زندگی به کار گیرد و روح و جان خود را هماهنگ با آن بسازد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

شأن نزول: مفسران معتقدند که این سوره درباره قبائلی نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می‌کردند، و با کثرت نفرات و جمعیت یا اموال و ثروت خود بر دیگران مباهات می‌نمودند تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرات قبیله به گورستان

می رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می شمردند!

ولی مسلم است که این شأن نزول هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند.

(آیه ۱) - **بِلاَیِ تَکَاثُرٍ وَتَفَاخُرٍ!** در آغاز سوره نخست با لحنی ملامت بار

می افزاید: «افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل نموده) است» **(الْهِیْکُمُ التَّکَاثُرُ)**.

(آیه ۲) - «تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید» و قبور مردگان خود را برشمردید

و به آن افتخار کردید **(حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ)**.

از امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده است که بعد از تلاوت **«الْهِیْکُمُ**

التَّکَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» فرمود: «شگفتا! چه هدف بسیار دوری! و چه

زیارت کنندگان غافلی! و چه افتخار موهوم و دردناکی به یاد استخوان پوسیده

کسانی افتاده اند که سالهاست خاک شده اند، آن هم چه یادآوری! با این فاصله دور

به یاد کسانی افتاده اند که سودی به حالشان ندارند، آیا به محل نابودی پسران

خویش افتخار می کنند؟ و یا با شمردن تعداد مردگان و معدومین خود را بسیار

می شمردند؟ آنها خواهان بازگشت اجسادى هستند که تار و پودشان از هم گسسته،

و حرکاتشان به سکون مبدل شده. این اجساد پوسیده اگر مایه عبرت باشند

سزاوارتر است تا موجب افتخار گردند!»!

* **سرچشمه تفاخر و فخر فروشی!** یکی از عوامل اصلی تفاخر و تکاثر همان

جهل و نادانی نسبت به پاداش کفر الهی و عدم ایمان به معاد است.

از این گذشته جهل انسان به ضعفها و آسیب پذیریهایش، به آغاز پیدایش

و سرانجامش، از عوامل دیگر این کبر و غرور و تفاخر است.

عامل دیگر همان احساس ضعف و حقارت ناشی از شکسته است، که افراد

برای پوشاندن شکستهای خود پناه به تفاخر و فخر فروشی می برند و لذا در حدیثی

از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هیچ کس تکبر به فخر فروشی نمی کند مگر به خاطر

ذلتی که در نفس خود می یابد».

(آیه ۳) - در این آیه آنها را با این سخن مورد تهدید شدید قرار داده،

می فرماید: «چنین نیست که می پندارید به زودی (نتیجه این تفاخر موهوم خود را) خواهید دانست» (كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

(آیه ۴) - باز برای تأکید می افزاید: «باز چنان نیست که شما می پندارید به زودی خواهید دانست» (ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «گروهی از ما پیوسته درباره عذاب قبر در شک بودند تا این که سوره **التَّكْوِيْن** نازل شد، تا آنجا که فرمود: **كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ**؛ منظور از آن عذاب قبر است، سپس می فرماید: **ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ** منظور عذاب قیامت است».

(آیه ۵) - سپس می افزاید: «چنان نیست (که شما خیال می کنید) اگر شما علم یقین (به آخرت) داشتید» افزون طلبی شما را از خدا غافل نمی کرد (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ).

«یقین» نقطه مقابل «شک» است و طبق روایات به مرحله عالی ایمان «یقین» گفته می شود و برای آن سه مرحله است.

۱ - **علم یقین**؛ و آن این است که انسان از دلائل مختلف به چیزی ایمان آورد مانند کسی که با مشاهده دود، علم به وجود آتش پیدا می کند.

۲ - **عین یقین**؛ و آن در جائی است که انسان به مرحله مشاهده می رسد و با چشم خود مثلاً آتش را مشاهده می کند.

۳ - **حق یقین**؛ و آن همانند کسی است که وارد آتش شود و سوزش آن را لمس کند، و به صفات آتش متصف گردد، و این بالاترین مرحله یقین است، که در حقیقت از دو علم تشکیل یافته: علم به معلوم و علم به این که خلاف آن علم محال است.

(آیه ۶) - باز برای تأکید و انذار بیشتر می افزاید: «قطعاً شما جهنم را خواهید دید» (لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ).

(آیه ۷) - «سپس (با ورود در آن) آن را به عین یقین خواهید دید» (ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ).

(آیه ۸) - «سپس در آن روز (همه شما) از نعمتهائی که داشته‌اید بازپرسی خواهید شد» (ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ).

باید در آن روز روشن سازید که این نعمتهای خداداد را در چه راهی مصرف کرده‌اید؟ و از آنها برای اطاعت الهی یا معصیتش کمک گرفته‌اید، یا نعمتها را ضایع ساخته هرگز حق آن را ادا ننموده‌اید؟

«نعیم» یک معنی بسیار گسترده دارد که همه مواهب الهی را اعم از «معنوی» مانند دین و ایمان و اسلام و قرآن و ولایت، و انواع نعمتهای «مادی» را اعم از فردی و اجتماعی شامل می‌شود، منتها نعمتهایی که اهمیت بیشتری دارند مانند نعمت «ایمان و ولایت» بیشتر از آنها سؤال می‌شود که آیا حق آنها ادا شده یا نه؟

«پایان سوره تکاثر»

سورهٔ عصر [۱۰۳]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۳ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: جامعیت این سوره به حدی است که به گفتهٔ بعضی از مفسران تمام علوم و مقاصد قرآن در این سوره خلاصه شده است. نخست از سوگند پرمعنی به «عصر» شروع می‌شود سپس سخن از زیانکار بودن همهٔ انسانها که در طبیعت زندگی تدریجی نهفته است به میان می‌آورد، بعد فقط یک گروه را از این اصل کلی جدا می‌کند، آنها که دارای برنامهٔ چهارماده‌ای زیر هستند:

ایمان، عمل صالح، سفارش یکدیگر به حق، و سفارش یکدیگر به صبر و این چهار اصل در واقع برنامه‌های اعتقادی و عملی و فردی و اجتماعی اسلام را در بر می‌گیرد.

دربارهٔ فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هرکس سورهٔ «والعصر» را در نمازهای نافله بخواند خداوند او را در قیامت برمی‌انگیزد در حالی که صورتش نورانی، چهره‌اش خندان و چشمش (به نعمتهای الهی) روشن است، تا داخل بهشت شود!»

و معلوم است که این همه افتخار و سرور و شادمانی از آن کسی است که این اصول چهارگانه را در زندگی خود پیاده کند، نه فقط به خواندن قناعت نماید.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - در ابتدای این سوره با قسم تازه‌ای روبرو می‌شویم، می‌فرماید: «به عصر سوگند!» (وَالْعَصْرِ).

واژه «عصر» در اصل به معنی «فشردن» است، و سپس به وقت عصر اطلاق شده، به خاطر این که برنامه‌ها و کارهای روزانه در آن پیچیده و فشرده می‌شود. سپس این واژه به معنی مطلق «زمان» و دوران تاریخ بشر و یا بخشی از زمان، مانند عصر ظهور اسلام و قیام پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و امثال آن استعمال شده است، و لذا در تفسیر این سوگند. بعضی از مفسران آن را اشاره به سراسر زمان و تاریخ بشریت دانسته‌اند که مملو از درسهای عبرت، و حوادث تکان‌دهنده و بیدارگر است، و روی همین جهت آن‌چنان عظمتی دارد که شایسته سوگند الهی است.

ولی بعضی دیگر روی قسمت خاصی از این زمان مانند عصر قیام پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا عصر قیام حضرت مهدی (عج) که دارای ویژگی و عظمت خاصی در تاریخ بشر بوده و هست انگشت‌گذارده، و سوگند را ناظر به آن می‌دانند.

ولی مناسبتر همان عصر به معنی زمان و تاریخ بشر است، چرا که بارها گفته‌ایم سوگندهای قرآن همواره متناسب با مطلبی است که سوگند به خاطر آن یاد شده، و مسلم است که خسران انسانها در زندگی نتیجه گذشتن زمان عمر آنهاست. و یا عصر قیام پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر این که برنامه چهار ماده‌ای ذیل سوره در چنین عصری نازل گردیده.

(آیه ۲) - در این آیه اشاره به چیزی می‌کند که این سوگند مهم برای آن یاد شده است، می‌فرماید: «به یقین انسانها همه در زیانند» (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَفِيْ خُسْرٍ).

سرمایه‌های وجودی خود را چه بخواهند یا نخواهند از دست می‌دهند، ساعات و ایام و ماهها و سالهای عمر بسرعت می‌گذرد، نیروهای معنوی و مادی تحلیل می‌رود، و توان و قدرت کاسته می‌شود.

یک قلب استعداد معینی برای ضربان دارد، وقتی آن استعداد و توان پایان گرفت قلب خود به خود می ایستد، بی آنکه عیب و علت و بیماری در کار باشد، و این در صورتی است که بر اثر بیماری قبلاً از کار نیفتد همچنین سایر دستگاههای وجودی انسان و سرمایه و استعدادهای مختلف او.

به هر حال از نظر جهان بینی اسلام دنیا یک بازار تجارت است همان گونه که در حدیثی از امام هادی علیه السلام می خوانیم: «دنیا بازاری است که جمعی در آن سود می برند و جمع دیگری زیان.»

آیه مورد بحث می گوید: همه در این بازار بزرگ زیان می کنند، مگر یک گروه که برنامه آنها در آیه بعد بیان شده است.

(آیه ۳) - آری! تنها یک راه برای جلوگیری از این خسران عظیم و زیان فehری و اجباری وجود دارد، فقط یک راه که در آخرین آیه این سوره به آن اشاره شده است، می فرماید: «مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده، و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده اند» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّاصَوْا بِالصَّبْرِ).

* برنامه چهار ماده ای خوشبختی! قرآن برای نجات از آن خسران عظیم

برنامه جامعی تنظیم کرده که در آن بر چهار اصل تکیه شده است:

اصل اول در این برنامه مسأله «ایمان» است که زیربنای همه فعالیت های انسان را تشکیل می دهد، چرا که تلاشهای عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می گیرد، نه همچون حیوانات که حرکاتشان به خاطر انگیزه های غریزی است.

و به تعبیر دیگر اعمال انسان تبلوری است از عقائد و افکار او، و به همین دلیل تمام انبیای الهی قبل از هر چیز به اصلاح مبانی عقیدتی امتها می پرداختند، مخصوصاً با شرک که سرچشمه انواع رذائل و بدبختیها و پراکندگیهاست به مبارزه می پرداختند. در اصل دوم به میوه درخت بارور و پرثمره ایمان پرداخته از «اعمال صالح» سخن می گوید.

آری «صالحات» همان «اعمال شایسته» نه فقط عبادات، نه تنها انفاق فی

سبیل الله، نه فقط جهاد در راه خدا، نه تنها کسب علم و دانش، بلکه هر کار شایسته‌ای که وسیله تکامل نفوس و پرورش اخلاق و قرب الی الله و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه‌ها شود.

و از آنجا که ایمان و اعمال صالح هرگز تداوم نمی‌یابد مگر این که حرکتی در اجتماع برای دعوت به سوی حق و شناخت و معرفت آن از یکسو، و دعوت به استقامت و صبر در طریق انجام این دعوت از سوی دیگر صورت پذیرد، به دنبال این دو اصل، به دو اصل دیگر اشاره می‌فرماید که در حقیقت ضامن اجرای دو اصل اساسی «ایمان» و «عمل صالح» است.

در اصل سوم به مسأله «تواصی به حق» یعنی دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می‌کند تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند و در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند.

در اصل چهارم مسأله شکیبائی و «صبر» و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن مطرح است، چرا که بعد از مسأله شناخت و آگاهی، هرکس در مسیر عمل در هر گام با موانعی روبرو است اگر استقامت و صبر نداشته باشد هرگز نمی‌تواند احقاق حق کند، و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.

آری! احقاق حق و اجرای حق، و ادای حق در جامعه جز با یک حرکت و تصمیم‌گیری عمومی و استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست.

«صبر» در اینجا نیز معنی وسیع و گسترده‌ای دارد که هم صبر بر اطاعت را شامل می‌شود، و هم صبر در برابر انگیزه‌های معصیت، و هم صبر در برابر مصائب و حوادث ناگوار، و از دست دادن نیروها و سرمایه‌ها و ثمرات.

و به راستی اگر مسلمانان امروز همین اصول چهارگانه را در زندگی فردی و اجتماعی خود اجرا کنند مشکلات و نابسامانیهای آنها حل می‌شود، عقب‌ماندگیها جبران می‌گردد، و ضعفها و شکستها به پیروزی مبدل می‌شود، و شر اشرار جهان از آنها قطع می‌گردد.

«پایان سوره عصر»

سوره همزه [۱۰۴]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۹ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: در این سوره از کسانی سخن می‌گویید که تمام همّ خود را متوجه جمع مال کرده، و تمام ارزشهای وجودی انسان را در آن خلاصه می‌کنند، سپس نسبت به کسانی که دستشان از آن خالی است به دیده حقارت می‌نگرند و آنها را به باد استهزا می‌گیرند.

و در پایان سوره از سرنوشت دردناک آنها سخن می‌گویید که چگونه به صورت حقارت‌آمیزی در دوزخ پرتاب می‌شوند، و آتش سوزان جهنم قبل از هرچیز بر قلب آنها مسلط می‌گردد، و روح و جان آنها را به آتش می‌کشد.

در **فضیلت تلاوت** این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «هرکس این سوره را تلاوت کند به عدد هر یک از کسانی که محمد و یارانش را استهزا کردند ده حسنه به او داده می‌شود».

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هرکس آن را در نماز فریضه‌ای بخواند فقر از او دور می‌شود، روزی به او رو می‌آورد، و مرگهای زشت و بد از او قطع می‌گردد».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

شأن نزول: جمعی از مفسران چنین گفته‌اند که آیات این سوره درباره ولیدبن

مغیره نازل شده است که پشت سر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیبت می کرد، و در پیش رو طعن و استهزا می نمود.

بعضی دیگر آن را درباره افرادی دیگری از سران شرک و دشمنان کینه توز و سرشناس اسلام مانند «اخنس بن شریق» و «امیه بن خلف» و «عاص بن وائل» دانسته اند.

ولی چنانچه این شأن نزولها را بپذیریم باز عمومیت مفهوم آیات شکسته نمی شود، بلکه شامل تمام کسانی است که دارای این صفاتند.

(آیه ۱) - وای بر عیبجویان و غیبت کنندگان!

این سوره با تهدیدی کوبنده آغاز می شود، می فرماید: «وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!» (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ).

آنها که با نیش زبان و حرکات، دست و چشم و ابرو در پشت سر و پیش رو، دیگران را استهزا کرده، یا عیبجوئی و غیبت می کنند، یا آنها را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می دهند.

از مجموع کلمات ارباب لغت استفاده می شود که دو واژه «همزه» و «لمزه» به یک معنی است، و مفهوم وسیعی دارد که هرگونه عیبجوئی و غیبت و طعن و استهزا به وسیله زبان و علائم و اشارات و سخن چینی و بدگوئی را شامل می شود. اصولاً آبرو و حیثیت اشخاص از نظر اسلام بسیار محترم است، و هرکاری که موجب تحقیر مردم گردد گناه بزرگی است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «ذلیل ترین مردم کسی است که به مردم توهین کند!»

در حدیث دیگری پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من در شب معراج گروهی از دوزخیان را دیدم که گوشت از پهلویشان جدا می کردند و به آنها می خوراندند! از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟

گفت: اینها عیبجویان و استهزاکنندگان از امت تواند!»

(آیه ۲) - سپس به سرچشمه این عمل زشت (عیبجوئی و استهزا) که غالباً

از کبر و غرور ناشی از ثروت مایه می‌گیرد پرداخته، می‌افزاید: «همان کسی که مال فراوانی جمع‌آوری و شماره کرده» بی‌آنکه مشروع و نامشروع آن را حساب کند (الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ).

آنقدر به مال و ثروت علاقه دارد که پیوسته آنها را می‌شمرد، و هر درهم و دیناری برای او بتی است، نه تنها شخصیت خویش که تمام شخصیتها را در آن خلاصه می‌بیند، و طبیعی است که چنین انسان گمراه و ابلهی مؤمنان فقیر را پیوسته به باد سخریه بگیرد.

به هر حال آیه ناظر به ثروت‌اندوزانی است که مال را نه به عنوان یک وسیله بلکه به عنوان یک هدف می‌نگرند، و در جمع‌آوری آن هیچ قید و شرطی قائل نیستند، از حلال و حرام و تجاوز بر حقوق دیگران، از طریق شرافتمندانه و یا طرق پست و رذیلانه آن را جمع‌آوری می‌کنند، و آن را تنها نشانه عظمت و شخصیت می‌دانند.

آنها مال را برای رفع نیازهای زندگی نمی‌خواهند، و به همین دلیل هر قدر بر اموالشان افزوده شود حرصشان بیشتر می‌گردد، و گرنه مال در حدود معقول و از طرق مشروع نه تنها مذموم نیست، بلکه در قرآن مجید گاهی از آن به عنوان «فَضْلُ اللَّهِ» تعبیر شده، آنجا که می‌فرماید: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ؛ و از فضل خدا بطلبید».

و در جای دیگر از آن تعبیر به خیر می‌کند: «بر شما مقرر شده که وقتی مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری از خود به یادگار گذارده وصیت کند».

(بقره/۱۸۰).

چنین مالی مسلماً نه مایه طغیان است، نه وسیله تفاخر، نه بهانه استهزای دیگران، اما مالی که معبود است و هدف نهائی ننگ است و ذلت، و مصیبت است و نکبت، و مایه دوری از خدا و خلود در آتش دوزخ است.

و غالباً جمع‌آوری مقدار زیادی از این مال جز با آلودگیهای فراوان ممکن

نمی‌شود.

لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مال جز با پنج خصلت در یکجا جمع نمی شود: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم، و مقدم داشتن دنیا بر آخرت».

(آیه ۳) - در این آیه می افزاید: این انسان زراندوز و مال پرست «گمان می کند اموالش او را جاودانه می سازد» (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدُهُ).

چه پندار غلط و خیال خامی؟ اموالی که آنقدر در اختیار قارون بود که کلید گنجهایش را چندین مرد زورمند به زحمت برمی داشت، ولی به هنگام حمله عذاب الهی نتوانستند مرگ او را ساعتی به تأخیر اندازند، و خداوند او و گنجهایش را در یک لحظه با یک زمین لرزه مختصر در زمین فرو برد (قصص/۸۱).

اموالی که نمونه کاملش در دست فراعنه مصر بود، همان گونه که قرآن می فرماید: «چه بسیار باغها و چشمه ها از خود به جای گذاشتند و زراعتها و قصرهای جالب و گران قیمت و نعمتهای فراوان دیگر که در آن متنعم بودند» (دخان/۲۵ تا ۲۷) ولی همه اینها به آسانی در عرض ساعتی به دیگران رسید (دخان/۲۸).
ولذا در قیامت که پرده ها کنار می رود آنها به اشتباه بزرگشان پی می برند و فریادشان بلند می شود: «مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد، قدرت من نیز از دست رفت» (حاقه/۲۸ و ۲۹).

از این بیان روشن شد که پندار جاودانگی به وسیله مال دلیلی برای جمع مال، و جمع مال نیز عاملی برای استهزاء و سخریه دیگران در نظر این کوردلان محسوب می شود.

(آیه ۴) - قرآن در پاسخ این گروه می فرماید: «چنین نیست» که می پندارد (کاف).

«به زودی در حطمه [= آتشی خردکننده] پرتاب می شود!» (لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ).

(آیه ۵) - «و تو چه می دانی حطمه چیست؟! (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ).

(آیه ۶) - «آتش برافروخته الهی است» (نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ).

(آیه ۷) - «آتشی که از دلها سر می زند» و نخستین جرقه هایش در قلوب ظاهر می شود! (الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأَقْتَدَةِ).

یعنی؛ خداوند، این مغروران خودخواه برترین را در آن روز به صورت موجوداتی ذلیل و بی ارزش در آتش دوزخ پرتاب می کند، تا نتیجه کبر و غرور خود را ببینند.

عجب این که این آتش برخلاف تمام آتشیهای دنیا اول بر دلها شراره می زند، و درون را می سوزاند، نخست قلب را، و بعد مغز و استخوان را، و سپس به خارج سرایت می کند.

چرا چنین نباشد؟ در حالی که قلبهای آنها کانون کفر و کبر و غرور بود و مرکز حب دنیا و ثروت و مال.

آری! آنها دل مؤمنان را در این دنیا با سخریه ها و عیبجوئی و غیبت و تحقیر سوزاندند، عدالت الهی ایجاب می کند که آنها کیفری همانند اعمالشان را ببینند.

(آیه ۸) - در آخرین آیات این سوره می فرماید: «این آتش بر آنها فرو بسته شده!» (إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّدَةٌ).

در حقیقت همان گونه که آنها اموال خود را در گاو صندوقها و مخازن در بسته نگاه می داشتند خداوند هم آنها را در عذاب در بسته دوزخ که راه خلاص و نجاتی از آن نیست زندانی می کند.

(آیه ۹) - و سرانجام می گوید: «در ستونهای کشیده و طولانی» قرار خواهند داشت (فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ).

جمعی از مفسران این تعبیر را اشاره به میخهای عظیم آهنین دانسته اند که درهای جهنم محکم با آن بسته می شود، به گونه ای که راه خروج مطلقاً از آن وجود ندارد، و بنابراین تأکید است بر آیه قبل که می گوید: درهای جهنم را بر آنها می بندند و از هر طرف محصورند.

«پایان سوره همزه»

سورهٔ فیل [۱۰۵]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۵ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: این سوره چنانکه از نامش پیداست اشاره به داستان تاریخی معروفی می‌کند که در سال تولد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واقع شده، و خداوند خانهٔ «کعبه» را از شرّ لشکر عظیم کنفاری که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند حفظ کرد.

یادآوری این داستان هشدار می‌دهد که کفار مغرور و لجوج که بدانند در برابر قدرت خدا کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک، و آن سنگریزه‌های نیم‌بند (**حِجَارَةٌ مِنْ سِجِّيلٍ**) درهم کوبید قدرت دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند.

در **فضیلت تلاوت** این سوره در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «هر کس سورهٔ فیل را در نماز واجب بخواند در قیامت هر کوه و زمین هموار و کلوخی برای او شهادت می‌دهد که او از نمازگزاران است، و منادی صدا می‌زند دربارهٔ بندهٔ من راست گفتید، شهادت شما را به سود یا زیان او می‌پذیریم بندهام را بدون حساب داخل بهشت کنید او کسی است که من وی را دوست دارم و عملش را نیز دوست دارم».

بدیهی است این همه فضیلت و ثواب و پاداش عظیم از آن کسی است که با خواندن این آیات از مرکب غرور پیاده شود و در طریق رضای حق گام بردارد.

*داستان اصحاب فیل - مفسران و مورخان این داستان را به صورتهای مختلفی نقل کرده‌اند، و ما آن را طبق روایات معروف که از «سیره ابن هشام» و «بلوغ الارب» و «بحار الانوار» و «مجمع البیان» خلاصه کرده‌ایم می‌آوریم:

«ذونواس پادشاه یمن، مسیحیان نجران را که در نزدیکی آن سرزمین می‌زیستند تحت شکنجه شدید قرار داد، تا از آئین مسیحیت بازگردند - قرآن این ماجرا را به عنوان **أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ** در سورة «بروج» آورده، و ما آن را در تفسیر همان سوره مشروحاً بیان کردیم.

بعد از این جنابت بزرگ مردی به نام «دوس» از میان آنها جان سالم به در برد، و خود را به «قیصر روم» که بر آیین مسیح بود رسانید، و ماجرا را برای او شرح داد.

«قیصر» نامه‌ای به «نجاشی» سلطان «حبشه» نوشت تا انتقام نصارای نجران را از «ذونواس» بگیرد، و نامه را با همان شخص برای «نجاشی» فرستاد.

«نجاشی» سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی به نام «اریاط» روانه یمن کرد «ابرهه» نیز یکی از فرماندهان این سپاه بود.

«ذونواس» شکست خورد، و «اریاط» حکمران یمن شد، بعد از مدتی، ابرهه بر ضد او قیام کرد و او را از بین برد و بر جای او نشست.

خبر این ماجرا به نجاشی رسید، او تصمیم گرفت «ابرهه» را سرکوب کند، ابرهه برای نجات خود موهای سر را تراشید، و با مقداری از خاک یمن به نشانه تسلیم کامل نزد نجاشی فرستاد و اعلام وفاداری کرد.

نجاشی چون چنین دید او را بخشید و در پست خود ابقا نمود.

در این هنگام «ابرهه» برای اثبات خوش خدمتی کلیسای بسیار زیبا و مهمی بنا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت، و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم جزیره عربستان را به جای «کعبه» به سوی آن فراخواند، و تصمیم گرفت آنجا را کانون حج عرب سازد.

برای همین منظور مبلغان بسیاری به اطراف، و در میان قبائل عرب و سرزمین حجاز فرستاد.

طبق بعضی از روایات گروهی آمدند و مخفیانه «کلیسا» را آتش زدند، و طبق نقل دیگری بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند.

«ابرهه» سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت خانه «کعبه» را بکلی ویران سازد، تا هم انتقام گرفته باشد، و هم عرب را متوجه معبد جدید کند، با لشکر عظیمی که بعضی از سوارانش از «فیل» استفاده می‌کردند عازم مکه شد.

هنگامی که نزدیک مکه رسید کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را به غارت آورند، و در این میان دویست شتر از «عبدالمطلب» غارت شد. «ابرهه» کسی را به داخل مکه فرستاد.

فرستاده «ابرهه» وارد مکه شد و از رئیس و شریف «مکه» جستجو کرد، همه «عبدالمطلب» را به او نشان دادند، ماجرا را نزد «عبدالمطلب» بازگو کرد؛ فرستاده ابرهه به عبدالمطلب گفت: باید با من نزد او بسایبی، هنگامی که عبدالمطلب وارد بر ابرهه شد، او سخت تحت تأثیر قرار گرفت تا آنجا که برای احترام او از جا برخاست و روی زمین نشست، سپس به مترجمش گفت: از او بپرس حاجت تو چیست؟

عبدالمطلب گفت: حاجتم این است که دویست شتر را از من به غارت برده‌اند دستور دهید اموال را بازگردانند.

ابرهه به مترجمش گفت: به او بگو: هنگامی که تو را دیدم عظمتی از تو در دلم جای گرفت، اما این سخن را که گفتی در نظرم کوچک شدی تو درباره دویست شترت سخن می‌گوئی، اما درباره «کعبه» که دین تو و اجداد توست و من برای ویرانیش آمده‌ام مطلقاً سخنی نمی‌گوئی؟!

عبدالمطلب گفت: «من صاحب شترانم، و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می‌کند» - این سخن، ابرهه را تکان داد و در فکر فرو رفت.

«عبدالمطلب» به مکه آمد، و به مردم اطلاع داد که به کوههای اطراف پناهنده شوند، و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد. دست در حلقه خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند، از جمله:

«خداوندا! هرکس از خانه خود دفاع می‌کند تو خانه‌ات را حفظ کن!»

«هرگز مبادا روزی که صلیب آنها و قدرتشان بر نیروهای تو غلبه کنند!»

سپس عبدالمطلب به یکی از دره‌های اطراف مکه آمد و در آنجا با جمعی از قریش پناه گرفت، و به یکی از فرزندانش دستور داد بالای کوه ابوقبیس برود ببیند چه خبر می‌شود.

فرزندش بسرعت نزد پدر آمده و گفت: پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر) به چشم می‌خورد که به سوی سرزمین ما می‌آید، عبدالمطلب خرسند شد صدا زد: «ای جمعیت قریش! به منزلهای خود بازگردید که نصرت الهی به سراغ شما آمد» این از یکسو.

از سوی دیگر ابرهه سوار بر فیل معروفش که «محمود» نام داشت با لشکر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوههای اطراف سرازیر مکه شد، ولی هرچه بر فیل خود فشار می‌آورد پیش نمی‌رفت، اما هنگامی که سر او را به سوی یمن باز می‌گرداندند بسرعت حرکت می‌کرد، ابرهه از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت.

در این هنگام پرندگان از سوی دریا فرا رسیدند، همانند پرستوها و هر یک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت، یکی به منقار و دو تا در پنجه‌ها، تقریباً به اندازه نخود، این سنگریزه‌ها را بر سر لشکریان ابرهه فروریختند، و به هر کدام از آنها اصابت می‌کرد هلاک می‌شد، و بعضی گفته‌اند: سنگریزه‌ها به هر جای بدن آنها می‌افتاد سوراخ می‌کرد و از طرف مقابل خارج می‌شد.

خود «ابرهه» نیز مورد اصابت سنگ واقع شد و مجروح گشت، و او را به صنعاء (پایتخت) یمن بازگرداندند و در آنجا چشم از دنیا پوشید.

بعضی گفته‌اند: اولین بار که بیماری حصبه و آبله در سرزمین عرب دیده شد آن سال بود.

و در همین سال مطابق مشهور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تولد یافت، و جهان به نور وجودش روشن شد، و لذا جمعی معتقدند که میان این دو رابطه‌ای وجود داشته.

به هر حال اهمیت این حادثه بزرگ بقدری بود که آن سال را «عَامُ الْفِيل» (سال فیل) نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شناخته شد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - با ابرهه گوگز پی تعجیل نیاید!

در نخستین آیه این سوره پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران [= لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند] چه کرد؟» (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ).

(آیه ۲) - سپس می‌افزاید: «آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟» (أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ).

آنها قصد داشتند خانه کعبه را خراب کنند، به این امید که به کلیسای یمن مرکزیت بخشند، اما آنها نه تنها به مقصود خود نرسیدند، بلکه این ماجرا بر عظمت مکه و خانه کعبه افزود.

منظور از «تضلیل» (گمراه ساختن) این است که آنها هرگز به هدف خود نرسیدند.

(آیه ۳) - سپس به شرح این ماجرا پرداخته، می‌فرماید: «و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد» (وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ).

(آیه ۴) - «که با سنگهای کوچکی آنان را هدف قرار می‌دادند» (تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ).

و این سنگهای کوچک بر هر کس فرود می‌آمد او را از هم متلاشی می‌ساخت!

(آیه ۵) - چنانکه در این آیه می‌فرماید: «سرانجام آنها را همچون کاه خورد شده (ومتلاشی) قرار داد!» (فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ).

این سوره هشدار است به همه گردنکشان و مستکبران جهان، تا در برابر قدرت خداوند تا چه حد ناتوانند؟!

«پایان سوره فیل»

سوره قریش [۱۰۶]

این سوره در «مکه» نازل شده و ۴ آیه دارد

محتوای سوره: این سوره در حقیقت مکمل سوره «فیل» محسوب می‌شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است.

محتوای این سوره بیان نعمت خداوند بر قریش و الطاف و محبت‌های او نسبت به آنهاست، تا حس شکرگزاری آنها تحریک شود و به عبادت پروردگار این بیت عظیم که تمام شرف و افتخارشان از آن است قیام کنند.

همان‌گونه که در آغاز سوره «وَالضُّحَى» گفتیم آن سوره و سوره «الْمَنَشْرَح» در حقیقت یک سوره محسوب می‌شود، همچنین سوره «فیل» و سوره «قریش» چرا که پیوند مطالب آنها بقدری است که می‌تواند دلیل بر وحدت آن دو بوده باشد.

به همین دلیل برای خواندن یک سوره کامل در هر رکعت از نماز اگر کسی سوره‌های فوق را انتخاب کند باید هر دو را با هم بخواند.

فضیلت تلاوت سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «کسی که آن را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که در گرد خانه کعبه طواف کرده، یا در آنجا معتکف شده، ده حسنه به او می‌دهند».

مسلماناً چنین فضیلتی از آن کسانی است که در پیشگاه خداوندی که پروردگار کعبه است سر تعظیم فرود آورده، او را عبادت کنند، و احترام این خانه را پاسداری کرده و پیامش را با گوش جان بشنوند و به کار بندند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - از آنجا که در سورة قبل شرح نابودی اصحاب الفیل و لشکریان «ابرهه» - که به قصد نابود کردن خانه کعبه آمده بودند - آمد، در اولین آیه این سوره که در واقع تکمیلی است برای سورة «فیل» می فرماید: کیفر لشکر فیل سواران «به خاطر این بود که قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند» و زمینه ظهور پیامبر فراهم شود (لَا يَلَا فِ قُرَيْشٍ).

زیرا آنها و تمام اهل «مکه» به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکنی گزیده بودند، بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا می آمدند، مراسم حج را به جا می آوردند و مبادلات اقتصادی و ادبی داشتند و از برکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.

همه اینها در سایه امنیت ویژه آن بود، اگر با لشکرکشی ابرهه و امثال او این امنیت خدشه دار می شد یا خانه کعبه ویران می گشت دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی کرد.

(آیه ۲) - در این آیه می افزاید: «الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه» و به خاطر این الفت به آن بازگردند! (إِيْلَا فِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ).

ممکن است منظور الفت بخشیدن قریش به این سرزمین مقدس باشد که آنها در طول سفر تابستانه و زمستانه خود عشق و علاقه به این کانون مقدس را از دل ببرند، و به خاطر امنیتش به سوی آن باز گردند، نکند تحت تأثیر مزایای زندگی سرزمین یمن و شام واقع شوند و «مکه» را خالی کنند.

و یا این که منظور ایجاد الفت میان قریش و سایر مردم در طول این دو سفر بزرگ است، چرا که بعد از داستان ابرهه مردم با دیده دیگری به آنها می نگرستند، و برای کاروان قریش احترام و اهمیت و امنیت قائل بودند.

می دانیم زمین «مکه» باغ و زراعتی نداشت، دامداری آن نیز محدود بود،

بیشترین درآمد آن از طریق همین کاروانهای تجاری تأمین می‌شد، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای آن نسبتاً گرم بود روی می‌آوردند، و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، و اتفاقاً هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانونهای مهم تجارت در آن روز بودند، و مکه و مدینه حلقهٔ اتصالی در میان آن دو محسوب می‌شد.

البته قریش با کارهای خلافی که انجام می‌دادند مستحق این همه لطف و محبت الهی نبودند، اما چون مقدر بود از میان آن قبیله، و از آن سرزمین مقدس، اسلام و پیغمبر اکرم ﷺ طلوع کند، خداوند این لطف را در حق آنها انجام داد.

(آیه ۳) - در این آیه چنین نتیجه می‌گیرد که قریش با این همه نعمت الهی که به برکت کعبه پیدا کرده‌اند «پس (به شکرانهٔ این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند» نه بتها را (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ).

(آیه ۴) - «همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت» (الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ).

از یکسو به آنها رونق تجارت عطا فرمود، و جلب منفعت نمود، و از سوی دیگر ناامنی را از آنها دور کرد و دفع ضرر فرمود، و اینها همه با شکست لشکر «ابرهه» فراهم گشت، و در حقیقت استجابت دعای ابراهیم بنیانگذار کعبه بود، ولی آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، و این خانهٔ مقدس را به بتخانه‌ای تبدیل کردند، و عبادت بتان را بر پرستش خدای خانه مقدم داشتند، و سرانجام ثمرهٔ شوم این همه ناسپاسی را دیدند.

«پایان سورهٔ قریش»

سوره ماعون [۱۰۷]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۷ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: در این سوره صفات و اعمال منکران قیامت در پنج مرحله بیان شده، که آنها به خاطر تکذیب این روز بزرگ چگونه از «انفاق» در راه خدا، کمک به «یتیمان» و «مسکینان» سر باز می‌زنند، و چگونه در مورد «نماز» مسامحه کار و ریاکارند، و از کمک به «نیازمندان» روی گردانند؟

در **فضیلت تلاوت** این سوره در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که: «هرکس این سوره را در نمازهای فریضه و نافله اش بخواند خداوند نماز و روزه او را قبول می‌کند، و او را در برابر کارهایی که در زندگی دنیا از او سر زده است مورد محاسبه قرار نمی‌دهد».

در شأن نزول این سوره بعضی گفته‌اند: درباره «ابوسفیان» نازل شده که هر روز دو شتر بزرگ نحر می‌کرد، و خود و یارانش از آن استفاده می‌نمودند اما روزی یتیمی آمد و تقاضای چیزی کرد او با عصایش بر او زد و او را دور کرد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - اثرات شوم انکار معاد: در این سوره نخست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده، و اثرات شوم انکار روز جزا را در اعمال منکران بازگو می‌کند،

می فرماید: «آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند دیدی؟! (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِذْنِ).

منظور از «دین» در اینجا «جزا» یا «روز جزا» ست، و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن، بازتاب وسیعی در اعمال انسان دارد که در این سوره به پنج قسمت از آن اشاره شده است.

(آیه ۲) - سپس بی آنکه در انتظار پاسخ این سؤال بماند می افزاید: «او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند!» (فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ).

(آیه ۳) - «و دیگران را) به اطعام مسکین و مستمند تشویق نمی کند» (وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ).

(آیه ۴) - در سومین وصف این گروه، می فرماید: «پس وای بر نمازگزارانی که...» (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ).

(آیه ۵) - «در نماز خود سهل انگاری می کنند» (الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ).

نه ارزشی برای آن قائلند، و نه به اوقاتش اهمیتی می دهند، و نه ارکان و شرائط و آدابش را رعایت می کنند.

(آیه ۶) - در چهارمین مرحله به یکی دیگر از بدترین اعمال آنها اشاره کرده، می فرماید: «همان کسانی که ربا می کنند» (الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ).

جامعه ای که به رباکاری عادت کند، نه فقط از خدا و اخلاق حسنه و ملکات فاضله دور می شود، بلکه تمام برنامه های اجتماعی او از محتوا تهی می گردد، و در یک مشت ظواهر فاقد معنی خلاصه می شود، و چه دردناک است سرنوشت چنین انسان، و چنین جامعه ای!

(آیه ۷) - و در آخرین مرحله می افزاید: «و دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند» (وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ).

مسلماناً یکی از سرچشمه های تظاهر و رباکاری عدم ایمان به روزقیامت، و عدم توجه به پادشاهی الهی است، و گرنه چگونه ممکن است انسان پادشاهی

الهی را رها کند و رو به سوی خلق و خوشایند آنها آورد؟
 «مَاعُون» از ماده «مَعْن» به معنی چیز کم است، و منظور از آن در اینجا اشیاء جزئی است که مردم مخصوصاً همسایه‌ها از یکدیگر به عنوان عاریه یا تملک می‌گیرند، مانند مقداری نمک، آتش (کبریت) ظروف و مانند اینها.
 بدیهی است کسی که از دادن چنین اشیائی به دیگری خودداری می‌کند آدم بسیار پست و بی‌ایمانی است، یعنی آنها به قدری بخیلند که حتی از دادن این اشیاء کوچک مضایقه دارند.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «کسی که وسائل ضروری و کوچک را از همسایه‌اش دریغ دارد خداوند او را از خیر خود، در قیامت منع می‌کند، و او را به حال خود وا می‌گذارد، و هرکس خدا او را به خود واگذارد، چه بد حالی دارد؟»
 «پایان سوره ماعون»

سوره کوثر [۱۰۸]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۳ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: در شأن نزول این سوره می‌خوانیم: «عاص بن وائل» که از سران مشرکان بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به هنگام خارج شدن از مسجد الحرام ملاقات کرد، و مدتی با حضرت گفتگو نمود، گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند و این منظره را از دور مشاهده کردند، هنگامی که «عاص بن وائل» وارد مسجد شد به او گفتند: با که صحبت می‌کردی؟ گفت: با این مرد «ابتر»!

توضیح این که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو فرزند پسر از بانوی اسلام خدیجه داشت: یکی «قاسم» و دیگری «طاهر» که او را «عبدالله» نیز می‌نامیدند، و این هر دو در مکه از دنیا رفتند، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فاقد فرزند پسر شد، این موضوع زبان بدخواهان قریش را گشود، و کلمه «ابتر» (یعنی بلاعقب) را برای حضرتش انتخاب کردند؛ فکر می‌کردند با رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برنامه‌های او به خاطر نداشتن فرزند ذکور تعطیل خواهد شد و خوشحال بودند.

قرآن مجید نازل شد و به طرز اعجاز آمیزی در این سوره به آنها پاسخ گفت، و خبر داد که دشمنان او ابتر خواهند بود، و برنامه اسلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد، بشارتی که در این سوره داده شده از یکسو ضربه‌ای بود بر امیدهای دشمنان اسلام، و از سوی دیگر تسلی خاطر بود به رسول الله صلی الله علیه و آله که بعد از شنیدن این لقب زشت و توطئه دشمنان قلب پاکش غمگین و مکدر شده بود.

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «هرکس آن را تلاوت کند خداوند او را از نهرهای بهشتی سیراب خواهد کرد و به عدد هر قربانی که بندگان خدا در روز عید (قربان) قربانی می‌کنند، و همچنین قربانی‌هایی که اهل کتاب و مشرکان دارند، به عدد هر یک از آنان اجری به او می‌دهد».

نام این سوره (کوثر) از اولین آیه آن گرفته شده است.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - ما به تو خیر فراوان دادیم! روی سخن در تمام این سوره به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است - مانند سوره الضحی و سوره الم نشرح - و یکی از اهداف مهم هر سه سوره تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناک و زخم زبانهای مکرر دشمنان است.

نخست می‌فرماید: «ما به تو کوثر [=خیر و برکت فراوان] عطا کردیم» (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ).

«کوثر» در این که منظور از «کوثر» در اینجا چیست؟ در روایتی آمده است که وقتی این سوره نازل شد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر فراز منبر رفت و این سوره را تلاوت فرمود، اصحاب عرض کردند: این چیست که خداوند به تو عطا فرموده؟ گفت: نهری است در بهشت، سفیدتر از شیر، و صافتر از قدح (بلور) در دو طرف آن قبه‌هایی از در و یا قوت است».

بعضی آن را به نبوت تفسیر کرده، و بعضی دیگر به قرآن، و بعضی به کثرت اصحاب و یاران، و بعضی به کثرت فرزندان و ذریه که همه آنها از نسل دخترش فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام به وجود آمدند.

بعضی نیز آن را به «شفاعت» تفسیر کرده‌اند.

ولی ظاهر این است که «کوثر» مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که هر یک از

آنچه در بالا گفته شد یکی از مصداقهای روشن آن است، و مصداقهای بسیار دیگری نیز دارد که ممکن است به عنوان تفسیر مصداقی برای آیه ذکر شود.

فراموش نباید کرد این سخن را خداوند زمانی به پیامبرش می‌گوید که آثار این خیر کثیر هنوز ظاهر نشده بود، این خبری بود از آینده نزدیک و آینده‌های دور، خبری بود اعجاز‌آمیز و بیانگر حقانیت دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

(آیه ۲) - این نعمت عظیم و خیر فراوان شکرانه عظیم لازم دارد، هر چند شکر مخلوق هرگز حق نعمت خالق را ادا نمی‌کند، بلکه توفیق شکرگزاری خود نعمت دیگری است از ناحیه او لذا می‌فرماید: اکنون که چنین است «پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن» (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ).

آری! بخشنده نعمت اوست؛ بنابراین نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است برای غیر او معنی ندارد.

این در برابر اعمال مشرکان است که برای بتها سجده و قربانی می‌کردند، در حالی که نعمتهای خود را از خدا می‌دانستند!

(آیه ۳) - و در آخرین آیه این سوره با توجه به نسبتی که سران شرک به آن حضرت می‌دادند، می‌فرماید: «و (بدان) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است» (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ).

تعبیر به «شانئک» بیانگر این واقعیت است که آنها در دشمنی خود حتی کمترین ادب را نیز رعایت نمی‌کردند، یعنی عداوتشان آمیخته با قساوت و رذالت بود.

* حضرت فاطمه علیها السلام و «کوثر»! گفتیم «کوثر» یک معنی جامع و وسیع دارد، و آن «خیر و برکت فراوان» است، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه یکی از روشنترین مصداقهای آن را وجود مبارک «فاطمه زهرا» علیها السلام دانسته‌اند، چرا که شأن نزول آیه می‌گوید: آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم می‌کردند که بلاعقب است، قرآن ضمن نفی سخن آنها می‌گوید: «ما به تو کوثر دادیم».

از این تعبیر استنباط می‌شود که این «خیر کثیر» همان فاطمه زهرا علیها السلام است،

زیرا نسل و ذریه پیامبر ﷺ به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند، و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام که آنها حساب مخصوص به خود دارند.

در اینجا به بحث جالبی از «فخررازی» برخورد می‌کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف کوثر می‌گوید:

قول سوم این است که این سوره به عنوان رد بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم ﷺ خرده می‌گرفتند، بنابراین معنی سوره این است که خداوند به او نسلی می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند، بسین چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند، در عین حال جهان مملو از آنهاست، این در حالی است که از بنی امیه (که دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذکری در دنیا باقی نماند، سپس بنگر و بسین چقدر از علمای بزرگ در میان آنهاست. مانند باقر و صادق و رضا و نفس زکیه.

هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیها السلام در سراسر جهان پخش شدند، در میان آنها نویسندگان و فقها و محدثان و مفسران و الامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند.

«پایان سوره کوثر»

سوره کافرون [۱۰۹]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۶ آیه است

محتوای سوره: لحن سوره نشان می‌دهد در زمانی نازل شده که مسلمانان در اقلیت بودند و کفار در اکثریت، و پیغمبر اکرم ﷺ از ناحیه آنها سخت در فشار بود، و اصرار داشتند او را به سازش با شرک بکشانند، پیامبر ﷺ دست رد بر سینه همه آنها می‌زند، و آنها را بکلی مأیوس می‌کند، بدون آن که بخواهد با آنها درگیر شود. این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در هیچ شرائطی در اساس دین و اسلام با دشمنان سازش نکنند، و هر وقت چنین تمنائی از ناحیه آنها صورت گیرد آنها را کاملاً مأیوس کنند، مخصوصاً در این سوره دو بار این معنی تأکید شده که «من معبودهای شما را نمی‌پرستم» و این تأکید برای مأیوس ساختن آنها است، همچنین دوباره تأکید شده که «شما هرگز معبود من، خدای یگانه را نمی‌پرستید» و این دلیلی است بر لجاجت آنها، و سرانجامش این است که «من و آیین توحیدیم، و شما و آیین پوسیده شرک آلودتان!»

فضیلت تلاوت سوره: در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: «کسی که سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را بخواند گوئی ربع قرآن را خوانده، و شیاطین طغیانگر از او دور می‌شوند، و از شرک پاک می‌گردد، و از فرع بزرگ (روز قیامت) در امان خواهد بود.»

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «پدرم می‌گفت: «قُلْ يَا

أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» ربع قرآن است، و هنگامی که از آن فراغت می‌یافت می‌فرمود: من تنها خدا را عبادت می‌کنم من تنها خدا را عبادت می‌کنم».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

شان نزول سوره: در روایات آمده است که: «این سوره درباره گروهی از سران مشرکان قریش نازل شده، مانند «ولید بن مغیره» و «عاص بن وائل» و «حارث بن قیس» و ... گفتند: ای محمد! تو بیا از آیین ما پیروی کن، ما نیز از آیین تو پیروی می‌کنیم، و تو را در تمام امتیازات خود شریک می‌سازیم، یک سال تو خدایان ما را عبادت کن! و سال دیگر ما خدای تو را عبادت می‌کنیم.

پیغمبر ﷺ فرمود: پناه بر خدا که من چیزی را همتای او قرار دهم! گفتند: لا اقل بعضی از خدایان ما را لمس کن و از آنها تبرک بجوی ما تصدیق تو می‌کنیم و خدای تو را می‌پرستیم!

پیامبر ﷺ فرمود: من منتظر فرمان پروردگارم هستم. در این هنگام سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» نازل شد، و رسول الله به مسجد الحرام آمد، در حالی که جمعی از سران قریش در آنجا جمع بودند بالای سر آنها ایستاد، و این سوره را تا آخر بر آنها خواند آنها وقتی پیام این سوره را شنیدند کاملاً مأیوس شدند، و حضرت و یارانش را آزار دادند.

(آیه ۱) - هرگز با بت پرستان سر سازش ندارم!

آیات این سوره پیغمبر اکرم ﷺ را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «بگو: ای کافران!» (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ).

(آیه ۲) - «آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم» (لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ).

(آیه ۳) - «و نه شما آنچه را من می‌پرستم می‌پرستید» (وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ

مَا أَعْبُدُ).

به این ترتیب جدائی کامل خط خود را از آنها مشخص می‌کند، و با صراحت

می‌گوید: من هرگز بت پرستی نخواهم کرد، و شما نیز با این لجاجت که دارید و با تقلید کورکورانه از نیاکان که روی آن اصرار می‌ورزید و با منافع نامشروع سرشاری که از بت پرستان عائد شما می‌شود هرگز حاضر به خداپرستی خالص از شرک نیستند. (آیه ۴) - بار دیگر برای مایوس کردن کامل بت پرستان از هرگونه سازش بر سر توحید و بت پرستی می‌افزاید: «و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده‌اید می‌پرستم» (وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ).

(آیه ۵) - «و نه شما آنچه را که من می‌پرستم پرستش می‌کنید» (وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَّا عَبَدُوكُمْ).

تکرار نفی عبادت بتها از ناحیه پیغمبر ﷺ و نفی عبادت خدا از ناحیه مشرکان، برای تأکید و مایوس کردن کامل مشرکان، و جدانمودن مسیر آنها از اسلام است، و اثبات عدم سازش میان توحید و شرک می‌باشد و این در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز وارد شده.

(آیه ۶) - حال که چنین است «آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم» (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ).

یعنی؛ آیین شما به خودتان ارزانی باد! و به زودی عواقب نکبت‌بار آن را خواهید دید.

«پایان سوره کافرون»

سوره نصر [۱۱۰]

این سوره در «مدینه» نازل شده و دارای ۳ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: این سوره بعد از هجرت نازل شده است، و در آن بشارت و نوید از پیروزی عظیمی می‌دهد که به دنبال آن مردم گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند، و لذا به شکرانه این نعمت بزرگ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دعوت به «تسبیح» و «حمد» الهی و «استغفار» می‌کند.

گرچه در اسلام فتوحات زیادی رخ داد، ولی فتحی با مشخصات فوق جز «فتح مکه» نبود، بخصوص این که طبق بعضی از روایات، اعراب معتقد بودند اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مکه را فتح کند و بر آن مسلط گردد این دلیل بر حقانیت اوست.

بعضی گفته‌اند: این سوره بعد از «صلح حدیبیه» در سال ششم هجرت، و دو سال قبل از «فتح مکه» نازل گردید.

یکی از نامهای این سوره «تودیع» (خدا حافظی) است چرا که در آن بطور ضمنی از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد.

در حدیثی آمده است هنگامی که این سوره نازل شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را بر یاران خود تلاوت کرد همگی خوشحال و خوشدل شدند، ولی «عباس» عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که آن را شنید گریه کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو چرا گریه می‌کنی؟

عرض کرد: گمان می‌کنم خبر رحلت شما در این سوره داده شده ای
رسول خدا!

پیامبر فرمود: مطلب همان‌گونه است که تو می‌گوئی.

درباره فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:
«کسی که آن را تلاوت کند همانند این است که همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه بوده
است.»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «کسی که سوره إِذَا جَاءَ
نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ را در نماز نافله یا فریضه بخواند خداوند او را بر تمام دشمنانش
پیروز می‌کند و در قیامت در حالی وارد محشر می‌شود که نامه‌ای با اوست که سخن
می‌گوید، خداوند آن را از درون قبرش همراه او بیرون فرستاده، و آن امان‌نامه‌ای
است از آتش جهنم...»

ناگفته پیداست این همه افتخار و فضیلت از آن کسی است که با خواندن این
سوره در خط رسول الله قرار گیرد، و به آیین و سنت او عمل کند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - هنگامی که پیروزی نهائی فرا رسد...! در نخستین آیه این سوره
می‌فرماید: «هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد» (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ).

(آیه ۲) - «و ببینی مردم گروه‌گروه وارد دین خدا می‌شوند» (وَرَأَيْتَ النَّاسَ
يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا).

درست است که برای غلبه بر دشمن باید تأمین قوا و تهیه نیرو کرد، ولی یک
انسان موحد، نصرت را تنها از ناحیه خدا می‌داند و به همین دلیل به هنگام پیروزی
مغرور نمی‌شود، بلکه در مقام شکر و سپاس الهی در می‌آید.

(آیه ۳) - از این رو در این آیه می‌فرماید: «پس (به شکرانه این نعمت بزرگ
و این پیروزی و نصرت الهی) پروردگارت را تسبیح و حمد کن، و از او آمرزش بخواه

که او بسیار توبه‌پذیر است» (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا).

در این سوره نخست از نصرت الهی، و سپس فتح و پیروزی، و بعد نفوذ و گسترش اسلام، و ورود مردم دسته‌دسته در دین خدا سخن به میان آمده، و این هرسه علت و معلول یکدیگرند، تا نصرت و یاری الهی نباشد فتح و پیروزی نیست، و تا فتح و پیروزی نرسد و موانع از سر راه برداشته نشود مردم گروه‌گروه مسلمان نمی‌شوند، و البته به دنبال این سه مرحله مرحله چهارم یعنی مرحله شکر و حمد و ستایش خدا فرا می‌رسد.

«تسبیح» به معنی منزّه شمردن خداوند از هرگونه عیب و نقص است، و «حمد» برای توصیف او به صفات کمالیه و «استغفار» در برابر نقصانها و تقصیرهای بندگان است.

این فتح عظیم سبب شد که افراد گمان‌نکنند خداوند یارانش را تنها می‌گذارد (پاکی از این نقص) و نیز بدانند که خداوند بر انجام وعده‌هایش توانا است (موصوف بودن به این کمال) و نیز بندگان به نقص خود در برابر عظمت او اعتراف کنند.

✽ فتح مکه بزرگترین پیروزی اسلام: فتح مکه فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود، و مقاومت‌های دشمن را بعد از حدود بیست سال درهم شکست، در حقیقت با فتح مکه بساط شرک و بت‌پرستی از جزیره عربستان برچیده شد، و اسلام آماده برای جهش به کشورهای دیگر جهان گشت.

«پایان سوره نصر»

سوره مَسَد [۱۱۱]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای پنج آیه است

محتوا و فضیلت سوره: این سوره که تقریباً در اوائل دعوت آشکار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده تنها سوره‌ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن عصر و زمان - یعنی ابولهب - شده است، و محتوای آن نشان می‌دهد که او عداوت خاصی نسبت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله داشت، او و همسرش از هیچ‌گونه کارشکنی و بدزبانی مضایقه نداشتند.

قرآن با صراحت می‌گوید: هر دو اهل دوزخند و این معنی به واقعیت پیوست، سرانجام هر دو بی‌ایمان از دنیا رفتند و این یک پیشگویی صریح قرآن است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «کسی که آن سوره را تلاوت کند من امیدوارم خداوند او و ابولهب را در خانه واحدی جمع نکند» یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که ابولهب اهل دوزخ است.

ناگفته پیداست این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره خط خود را از خط ابولهب جدا کند، نه کسانی که با زبان می‌خوانند ولی ابولهب وار عمل می‌کنند.

شأن نزول سوره: از «ابن عباس» نقل شده هنگامی که آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ

الأقربین»* نازل شد و پیغمبر مأموریت یافت فامیل نزدیک خود را انذار کند و به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد) پیغمبر اکرم ﷺ بر فراز کوه صفا آمد و فریاد زد: «یا صبا حاه!» (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت، برای این که همه را باخبر سازند و به مقابله برخیزند) هنگامی که مردم مگه این صدا را شنیدند گفتند: کیست که فریاد می کشد؟

گفته شد: «محمد» است، جمعیت به سراغ حضرتش رفتند.

فرمود: به من بگوئید؛ اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله ور می شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟
در پاسخ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم.

فرمود: «إِنِّي نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ؛ من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می کنم» (شما را به توحید و ترک بتها دعوت می نمایم).

هنگامی که ابولهب این سخن را شنید گفت: «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟!»
در این هنگام بود که این سوره نازل شد.

بعضی در اینجا افزوده اند: هنگامی که همسر ابولهب (ام جمیل) باخبر شد که این سوره درباره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیغمبر اکرم ﷺ آمد در حالی که آن حضرت را نمی دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده ام «محمد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش می زنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد.

خطر ابولهب و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگر می بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند دلائلی بیش از این دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

*. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

(آیه ۱) - بریده باد دست ابولهبا همان گونه که در شأن نزول سوره گفتیم این سوره در حقیقت پاسخی است به سخنان زشت «ابولهبا» عموی پیغمبر اکرم ﷺ و فرزند عبدالمطلب که از دشمنان سرسخت اسلام بود. قرآن مجید در پاسخ این مرد بدزبان می فرماید: «بریده باد هر دو دست ابولهبا» و مرگ بر او باد (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ).

در روایتی آمده است که شخصی به نام «طارق محاربی» می گوید: من در بازار «ذی المجاز» بودم (ذی المجاز نزدیک عرفات در فاصله کمی از مکه است) ناگهان جوانی را دیدم که صدا می زند: «ای مردم! بگوئید: لا اله الا الله تا رستگار شوید»، و مردی را پشت سر او دیدم که با سنگ به پشت پای او می زند به گونه ای که خون از پاهایش جاری بود، و فریاد می زد، «ای مردم! این دروغگوست، او را تصدیق نکنید!»

من سؤال کردم این جوان کیست؟

گفتند: «محمد» است که گمان می کند پیامبر می باشد، و این پیرمرد عمویش ابولهبا است که او را دروغگو می داند..

در خبر دیگری می خوانیم: هر زمان گروهی از اعراب خارج مکه وارد آن شهر می شدند به سراغ ابولهبا می رفتند، به خاطر خویشاوندیش نسبت به پیامبر ﷺ و سن و سال بالای او، و از رسول الله ﷺ تحقیق می نمودند، او می گفت: محمد مرد ساحری است، آنها نیز بی آنکه پیغمبر ﷺ را ملاقات کنند باز می گشتند، در این هنگام گروهی آمدند و گفتند: ما از مکه باز نمی گردیم تا او را ببینیم، ابولهبا گفت: ما پیوسته مشغول مداوای جنون او هستیم! مرگ بر او باد!

از این روایات به خوبی استفاده می شود که او در بسیاری از مواقع همچون سایه به دنبال پیغمبر ﷺ بود، و از هیچ کارشکنی فروگذار نمی کرد، مخصوصاً زبانی

زشت و آلوده داشت، و تعبیرات رکبیک و زننده می‌کرد، و شاید از این نظر سرآمد تمام دشمنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محسوب می‌شد، و به همین جهت آیات مورد بحث با این صراحت و خشونت، او و همسرش امّ‌جلیل را به باد انتقاد می‌گیرد.

(آیه ۲) - سپس می‌افزاید: «هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید» و عذاب الهی را از او باز نخواهد داشت (مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ).

از این تعبیر استفاده می‌شود که او مرد ثروتمند مغروری بود که بر اموال و ثروت خود در کوششهای ضد اسلامیش تکیه می‌کرد.

(آیه ۳) - در این آیه می‌افزاید: «و به زودی وارد آتشی شعله‌ور و پرلهیپ می‌شود» (سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ).

اگر نام او «ابولهب» بود، آتش عذاب او نیز «ابولهب» است و شعله‌های عظیم دارد.

نه تنها «ابولهب» که هیچ‌یک از کافران و بدکاران، اموال و ثروت و موقعیت اجتماعی‌شان آنها را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهایی نمی‌بخشد، چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: «قیامت روزی است که نه اموال و نه فرزندان، هیچ‌کدام سودی به حال انسان ندارد، مگر آن کس که با قلب سالم (روحی با ایمان و باتقوا) در محضر پروردگار حاضر شود» (شعرا/ ۸۸ و ۸۹).

در روایات آمده است که بعد از جنگ «بدر» و شکست سختی که نصیب مشرکان قریش شد، ابولهب که شخصاً در میدان جنگ شرکت نکرده بود پس از بازگشت ابوسفیان ماجرا را از او پرسید.

ابوسفیان چگونگی شکست و درهم کوبیده شدن لشکر قریش را برای او شرح داد، سپس افزود: به خدا سوگند ما در این جنگ سوارانی را دیدیم در میان آسمان و زمین که به یاری محمد آمده بودند!

در اینجا «ابورافع» یکی از غلامان «عباس» می‌گوید: من در آنجا نشسته بودم، دستم را بلند کردم و گفتم: آنها فرشتگان آسمان بودند.

ابولهب سخت برآشفنت و از سوز دل خود پیوسته مراکتک می زد، در اینجا همسر عباس «ام الفضل» حاضر بود چوبی برداشت و محکم بر سر ابولهب کوبید، و گفت: این مرد ضعیف را تنها گیر آورده ای
سر ابولهب شکست و خون جاری شد، و بعد از هفت روز بدنش عفونت کرد و دانه هایی همچون «طاعون» بر پوست تنش ظاهر شد، و با همان بیماری از دنیا رفت.

عفونت بدن او به حدی بود که جمعیت جرأت نمی کردند نزدیک او شوند، او را به بیرون مکه بردند، و از دور آب بر او ریختند، و سپس سنگ بر او پرتاب کردند تا بدنش زیر سنگ و خاک پنهان شد!

(آیه ۴) - در این آیه به وضع همسرش «ام جمیل» پرداخته، می فرماید: «و نیز) همسرش، در حالی که هیزم کش (دوزخ) است» (وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ).
(آیه ۵) - «و در گردنش طنابی است از لیف خرما!» (فِي حَبْلِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ).

در این که همسر ابولهب که خواهر «ابوسفیان» و عمه «معاویه» بود و در عداوتها و کارشکنیهای شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت حرفی نیست، اما در این که قرآن چرا او را «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (زنی که هیزم بر دوش می کشد) توصیف کرده، بعضی گفته اند: این به خاطر آن است که بوته های خار را بر دوش می کشید، و بر سر راه پیغمبر اسلام ﷺ می ریخت تا پاهای مبارکش آزرده شود.

«پایان سوره مسد»

سورهٔ اخلاص [۱۱۲]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۴ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: این سوره از توحید پروردگار، و یگانگی او سخن می‌گوید، و در چهار آیه کوتاه چنان توصیفی از یگانگی خداوند کرده که نیاز به اضافه ندارد.

در شأن نزول این سوره از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: «یهود از رسول الله تقاضا کردند خداوند را برای آنها توصیف کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله سه روز سکوت کرد و پاسخی نگفت، تا این سوره نازل شد و پاسخ آنها را بیان کرد».

در **فضیلت تلاوت** این سوره روایات زیادی در منابع معروف اسلامی آمده است که حاکی از عظمت فوق العاده آن می‌باشد از جمله:

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «آیا کسی از شما عاجز است از این که یک سوم قرآن را در یک شب بخواند»؟!

یکی از حاضران عرض کرد: ای رسول خدا! چه کسی توانائی بر این کار دارد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سورهٔ قل هو الله را بخوانید».

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازهٔ «سعد بن معاذ» نماز گزارد فرمود: هفتاد هزار ملک که در میان آنها «جبرئیل» نیز بود بر جنازهٔ او نماز گزارند! من از جبرئیل پرسیدم او به خاطر کدام عمل مستحق نماز گزاردن شما شد؟

گفت: به خاطر تلاوت «قل هو الله احد» در حال نشستن، و ایستادن، و سوار شدن، و پیاده روی و رفت و آمد».

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - او یکتا و بی همتاست: نخستین آیه از این سوره در پاسخ سؤالات مکرری که از ناحیه اقوام یا افراد مختلف در زمینه اوصاف پروردگار شده بود، می فرماید: «بگو: خداوند یکتا و یگانه است» (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ). ذات منفردی است که نظیر و شبیهی برای او نیست.

آغاز جمله با ضمیر «هُوَ» - که ضمیر مفرد غائب است و از مفهوم مبهمی حکایت می کند - در واقع رمز و اشاره ای به این واقعیت است که ذات مقدس او در نهایت خفاء است، و از دسترس افکار محدود انسانها بیرون، هرچند آثار او آن چنان جهان را پر کرده که از همه چیز ظاهرتر و آشکارتر است، چنانکه در آیه ۵۳ سوره فصلت می خوانیم: «به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا برایشان آشکار گردد که او حق است».

سپس از این حقیقت ناشناخته پرده برمی دارد و می گوید: «او خداوند یگانه و یکتاست».

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «در شب جنگ بدر «خضر» را در خواب دیدم، از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم گفت: بگو: یا هُوَ، یا مَنْ لاهُوَ الا هُوَ؛ هنگامی که صبح شد جریان را خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم.

فرمود: «ای علی علیه السلام اسم اعظم به تو تعلیم شده، سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود».

«عمار یاسر» هنگامی که شنید حضرت علی علیه السلام این ذکر را روز صفین به هنگام پیکار می خواند، عرض کرد: این کنایات چیست؟
فرمود: «اسم اعظم خدا و ستون توحید است!»

«الله» اسم خاص برای خداوند است که در همین یک کلمه به تمام صفات جلال و جمال او اشاره شده و این نام جز بر خدا اطلاق نمی‌شود، در حالی که نامهای دیگر خداوند معمولاً اشاره به یکی از صفات جمال و جلال او است مانند عالم و خالق و رازق و غالباً به غیر او نیز اطلاق می‌شود.

این نام مقدس قریب «هزار بار» در قرآن مجید تکرار شده، و هیچ اسمی از اسماء مقدس او این اندازه در قرآن نیامده است، نامی است که قلب را روشن می‌کند، به انسان نیرو و آرامش می‌بخشد، و او را در جهانی از نور و صفا مستغرق می‌سازد.

«أحد» یعنی؛ خداوند احد و واحد است و یگانه و یکتاست نه به معنی واحد عددی، یا نوعی و جنسی، بلکه به معنی وحدت ذاتی، و به عبارت روشنتر وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای او است.

دلیل این سخن نیز روشن است: او ذاتی است بی‌نهایت از هر جهت، و مسلم است که دو ذات بی‌نهایت از هر جهت غیرقابل تصور است، چون اگر دو ذات شد هر دو محدود می‌شود، این کمالات آن را ندارد، و آن کمالات این را - دقت کنید.

(آیه ۲) - در این آیه در توصیف دیگری از آن ذات مقدس یکتا می‌فرماید: «خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند» (الله الصمد).

در تفسیر «صمد» در حدیثی می‌خوانیم که: «محمد بن حنیفه» از امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره «صمد» سؤال کرد حضرت علیه السلام فرمود:

«تأویل صمد آن است که او نه اسم است و نه جسم، نه مانند و نه شبیه دارد، و نه صورت و نه تمثال نه حد و حدود، نه محل و نه مکان، نه «کیف» و نه «این» نه اینجا و نه آنجا، نه پر است و نه خالی، نه ایستاده است و نه نشسته، نه سکون دارد و نه حرکت، نه ظلمانی است نه نورانی؛ نه روحانی است و نه نفسانی، و در عین حال هیچ محلی از او خالی نیست، و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد، نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کرده، و نه بو برای او موجود است، همه اینها از ذات پاکش منتفی است».

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که «صمد» مفهوم بسیار جامع و وسیعی دارد که هرگونه صفات مخلوقات را از ساحت مقدسش نفی می‌کند.

(آیه ۳) - سپس در این آیه به رد عقاید نصاری و یهود و مشرکان عرب که برای خداوند فرزندی، یا پدری قائل بودند، پرداخته، می‌فرماید: «هرگز نژاد و زاده نشد» (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ).

در مقابل این بیان، سخن کسانی است که معتقد به تثلیث (خدایان سه‌گانه) بودند، خدای پدر، و خدای پسر، و روح القدس!

«یهود گفتند: عَزِيزِ پسر خداست! و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست! این سخنی است که با زبان خود می‌گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، لعنت خدا بر آنها باد چگونه از حق منحرف می‌شوند!» (توبه/۳۰).

مشرکان عرب نیز معتقد بودند که ملائکه دختران خدا هستند! «آنها برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند!» (انعام/۱۰۰).

(آیه ۴) - و بالاخره در آخرین آیه این سوره مطلب را درباره اوصاف خدا به مرحله کمال رسانده، می‌فرماید: «و برای او هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است» (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ).

«کفو» در اصل به معنی هم‌تراز در مقام و منزلت و قدر است، و سپس به هرگونه شبیه و مانند اطلاق می‌شود.

مطابق این آیه تمام عوارض مخلوقین، و صفات موجودات، و هرگونه نقص و محدودیت از ذات پاک او منتفی است، این همان توحید ذاتی و صفاتی است، در مقابل توحید عددی و نوعی.

بنابراین، او نه شبیهی در ذات دارد، نه مانندی در صفات، و نه مثلی در افعال، و از هر نظر بی‌نظیر و بی‌مانند است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «او کسی را نژاد که خود نیز مولود باشد، و از کسی زاده نشد تا محدود گردد، ... مانندی ندارد تا با او هم‌تا گردد، و شبیهی برای او تصور نمی‌شود تا با او مساوی باشد».

و این تفسیر جالبی است که عالیتترین دقایق توحید را بازگو می‌کند (سلام الله عليك يا امیر المؤمنین).

نکته‌ها:

۱- **دلایل توحید:** توحید، یعنی یگانگی ذات خداوند و عدم وجود هرگونه همتا و شبیه برای او، گذشته از دلایل نقلی و آیات قرآن مجید، با دلایل عقلی فراوان نیز قابل اثبات است که در اینجا قسمتی از آن را به صورت فشرده می‌آوریم:

الف) برهان صرف الوجود - و خلاصه‌اش این است که خداوند وجود مطلق است، و هیچ قید و شرط و حدی برای او نیست، چنین وجودی مسلماً نامحدود خواهد بود، چراکه اگر محدودیتی پیدا کند باید آلوده به عدم گردد، و ذات مقدسی که هستی از آن می‌جوشد هرگز مقتضی عدم و نیستی نخواهد بود و چیزی در خارج نیست که عدم را بر او تحمیل کند بنابراین، محدود به هیچ حدی نمی‌باشد.

از سوی دیگر دو هستی نامحدود در عالم تصور نمی‌شود، زیرا اگر دو موجود پیدا شود حتماً هریک از آنها فاقد کمالات دیگری است، یعنی کمالات او را ندارد، و بنابراین هر دو محدود می‌شوند، و این خود دلیل روشنی است بر یگانگی ذات واجب الوجود - دقت کنید.

ب) برهان علمی - هنگامی که به این جهان پهناور نگاه می‌کنیم در ابتدا عالم را به صورت موجوداتی پراکنده می‌بینیم، زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و انواع گیاهان و حیوانات، اما هرچه بیشتر دقت کنیم می‌بینیم اجزاء و ذرات این عالم چنان به هم مربوط و پیوسته است که مجموعاً یک واحد منسجم را تشکیل می‌دهد، و یک سلسله قوانین معین بر سراسر این جهان حکومت می‌کند. این وحدت نظام هستی، و قوانین حاکم بر آن، و انسجام و یکپارچگی در میان اجزای آن نشان می‌دهد که خالق آن یکتا و یگانه است.

ج) برهان تمناع (دلیل علمی فلسفی) - دلیل دیگری که برای اثبات یگانگی ذات خداوند ذکر کرده‌اند و قرآن در آیه ۲۲ سوره انبیاء الهام‌بخش آن است برهان

تमानع است، می فرماید: «اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خداوند یگانه بود زمین و آسمان به فساد کشیده می شد و نظام جهان به هم می خورد، پس منزّه است خداوندی که پروردگار عرش است از آنچه آنها توصیف می کنند!»

(د) دعوت عمومی انبیا به خداوند یگانه - این دلیل دیگری برای اثبات توحید است، چرا که اگر دو واجب الوجود در عالم بود هر دو باید منبع فیض باشند، چرا که یک وجود بی نهایت کامل ممکن نیست در نورافشانی بخل ورزد، زیرا عدم فیض برای وجود کامل نقص است، و حکیم بودن او ایجاب می کند که همگان را مشمول فیض خود قرار دهد.

حضرت علی علیه السلام در وصیت نامه اش به امام مجتبی علیه السلام می فرماید: «بدان فرزندم! اگر پروردگارت همتائی داشت فرستادگان او به سراغ تو می آمدند و آثار ملک و سلطان او را مشاهده می کردی، و به افعال و صفاتش آشنا می شدی ولی او معبود یکتاست همان گونه که خودش توصیف کرده است».

۲- شاخه های پر بار توحید: معمولاً برای توحید چهار شاخه ذکر می کنند:

(الف) توحید ذات (آنچه در بالا شرح داده شده).

(ب) توحید صفات یعنی خداوند نه صفاتش زائد بر ذات اوست، و نه جدا از یکدیگرند، بلکه وجودی است تمامش علم، تمامش قدرت، تمامش ازلیت و ابدیت.

اگر غیر از این باشد لازمه اش ترکیب است، و اگر مرکب باشد محتاج به اجزا می شود و شیء محتاج هرگز واجب الوجود نخواهد بود.

(ج) توحید افعالی یعنی هر وجودی، هر حرکتی، هر فعلی در عالم است به ذات پاک خدا برمی گردد؛ حتی افعالی که از ما سر می زند به یک معنی از اوست، او به ما قدرت و اختیار و آزادی اراده داده، بنابراین در عین حال که ما فاعل افعال خود هستیم، و در مقابل آن مسؤولیم، از یک نظر فاعل خداوند است، زیرا همه آنچه داریم به او باز می گردد.

(د) توحید در عبادت: یعنی؛ تنها باید او را پرستش کرد و غیر او شایسته

عبودیت نیست، چرا که عبادت باید برای کسی باشد که کمال مطلق و مطلق کمال است، کسی که از همگان بی نیاز است، و بخشنده تمام نعمتها، و آفریننده همه موجودات، و این صفات جز در ذات پاک او جمع نمی شود.

*** شاخه های توحید افعالی - توحید افعالی نیز به نوبه خود شاخه های**

زایدی دارد که در اینجا به شش قسمت از مهمترین فروع آن اشاره می کنیم.

۱ - **توحید خالقیت** - همان گونه که قرآن می گوید: «بگو: خداوند آفریدگار

همه چیز است» (رعد/۱۶).

دلیل آن هم روشن است وقتی با دلایل گذشته ثابت شد واجب الوجود یکی

است، و همه چیز غیر از او ممکن الوجود است، بنابراین خالق همه موجودات نیز یکی خواهد بود.

۲ - **توحید ربوبیت** - یعنی مدبر و مدیر و مربی و نظام بخش عالم هستی تنها

خداست، چنانکه قرآن می گوید: «آیا غیر خدا را پروردگار خود بطلبم در حالی که پروردگار همه چیز است»؟ (انعام/۱۶۴).

دلیل آن نیز وحدت واجب الوجود و توحید خالق در عالم هستی است.

۳ - **توحید در قانونگذاری و تشریح** - چنانکه قرآن می گوید: «هرکس که به

آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است» (مائده/۴۴).

زیرا وقتی ثابت کردیم مدیر و مدبر اوست، مسلماً غیر او صلاحیت

قانونگذاری نخواهد داشت، چون غیر او در تدبیر جهان سهمی ندارد تا قوانینی هماهنگ با نظام تکوین وضع کند.

۴ - **توحید در مالکیت** - خواه «مالکیت حقیقی» یعنی سلطه تکوینی بر

چیزی باشد، یا «مالکیت حقوقی» یعنی سلطه قانونی بر چیزی اینها همه از اوست.

چنانکه قرآن می گوید: «مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین مخصوص

خداست» (آل عمران/۱۸۹).

و نیز می فرماید: «انفاق کنید از اموالی که خداوند شما را نماینده خود در آن

قرار داده» (حدید/۷).

دلیل آن هم همان توحید در خالقیت است، وقتی خالق همه اشیا اوست طبعاً مالک همه اشیا نیز ذات مقدس اوست بنابراین هر ملکیتی باید از مالکیت او سرچشمه گیرد.

۵- **توحید مالکیت** - مسلماً جامعه بشری نیاز به حکومت دارد، چون زندگی دسته جمعی بدون حکومت ممکن نیست، تقسیم مسؤولیتها، تنظیم برنامه‌ها، اجرای مدیریتها و جلوگیری از تعدیات و تجاوزها، تنها به وسیله حکومت میسر است. از طرفی اصل آزادی انسانها می‌گوید هیچ‌کس بر دیگری حق حکومت ندارد، مگر آنکه مالک اصلی و صاحب حقیقی اجازه دهد، و از همین جاست که ما هر حکومتی را که به حکومت الهی منتهی نشود مردود می‌دانیم، و نیز از همین جاست که مشروعیت حکومت را از آن پیامبر ﷺ و سپس امامان معصومین علیهم‌السلام و بعد از آن برای فقیه جامع‌الشرائط می‌دانیم.

البته ممکن است مردم به کسی اجازه دهند که بر آنها حکومت کند، ولی چون انفاق تمام افراد جامعه عادتاً غیرممکن است چنین حکومتی عملاً ممکن نیست.^۱

۶- **توحید اطاعت** - یعنی تنها مقام «واجب‌الاطاعه» در جهان، ذات پاک خداست، و مشروعیت اطاعت از هر مقام دیگری باید از همین جا سرچشمه گیرد، یعنی اطاعت او اطاعت خدا محسوب می‌شود.

زیرا وقتی حاکمیت مخصوص اوست مطاع بودن هم مخصوص اوست، و لذا ما اطاعت انبیا ﷺ و ائمه معصومین و جانشینان آنها را پرتوی از اطاعت خدا می‌شمیریم، قرآن می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا و رسول او و صاحبان امر (امامان معصوم) را» (نساء/۵۹).

و نیز می‌فرماید: «هرکس رسول خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است» (نساء/۸۰).

«پایان سوره اخلاص»

۱. لذا اگر حکومت از طریق آراء عمومی و اکثریت تعیین شود باید از طریق فقیه جامع‌الشرائط تنفیذ گردد تا مشروعیت الهیه پیدا کند.

سوره فلق [۱۱۳]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۵ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: محتوای این سوره تعلیماتی است که خداوند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خصوصاً و به سایر مسلمانان عموماً، در زمینه پناه بردن به ذات پاک او از شرّ همه اشراک می دهد، تا خود را به او بسپارند، و در پناه او از شرّ هر موجود صاحب شر در امان بدارند.

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، که فرمود: «آیاتی بر من نازل شده که همانند آنها نازل نشده و آن دو سوره «فلق» و «ناس» است.

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «کسی که در نماز «وتر» سوره «فلق» و «ناس» و «قل هو الله احد» را بخواند به او گفته می شود: ای بنده خدا! بشارت باد بر تو خدا نماز وتر تو را قبول کرد».

و باز در روایت دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: «می خواهی دو سوره به تو تعلیم کنم که برترین سوره های قرآن است!»
عرض کرد: آری ای رسول خدا!

حضرت معوذتان (سوره فلق و سوره ناس) را به او تعلیم کرد، سپس آن دو را در نماز صبح قرائت نمود و به او فرمود: «هرگاه برمی خیزی و می خوابی آنها را بخوان».

روشن است اینها برای کسانی است که روح و جان و عقیده و عمل خود را با محتوای آن هماهنگ سازند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم! در نخستین آیه به شخص پیغمبر ﷺ به عنوان یک الگو و پیشوا چنین دستور می‌دهد: «بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌صبح» که دل سیاهی شب را می‌شکافد (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ).

(آیه ۲) - «از شر تمام آنچه آفریده است» (مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ).

از شر همه موجودات شرور، انسانهای شرور، جن و حیوانات و حوادث و پیشامدهای شرّ و از شرّ نفس اماره.

«فلق» در اصل به معنی شکافتن چیزی و جدا کردن بعضی از بعضی دیگر است، و از آنجا که به هنگام دمیدن سپیده صبح پرده سیاه شب می‌شکافد، این واژه به معنی طلوع صبح، به کار رفته، بعضی آن را به معنی همه موالید و تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه می‌دانند، چرا که تولد این موجودات که با شکافتن دانه و تخم و مانند آن صورت می‌گیرد از عجیبترین مراحل وجود آنهاست. و بعضی نیز مفهوم «فلق» را از این هم گسترده‌تر گرفته‌اند، و آن را به هرگونه آفرینش و خلقت اطلاق کرده‌اند، چرا که با آفرینش هر موجود پرده عدم شکافته می‌شود و نور وجود آشکار می‌گردد.

هریک از این معانی سه‌گانه (طلوع صبح - تولد موجودات زنده - آفرینش هر موجود) پدیده‌ای است عجیب که دلیل بر عظمت پروردگار و خالق و مدبر آن است، و توصیف خداوند به این وصف دارای مفهوم و محتوای عمیقی است.

تعبیر به «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» مفهومش این نیست که آفرینش الهی در ذات خود شری دارد، چرا که آفرینش همان ایجاد است، و ایجاد و وجود خیر محض است، قرآن می‌گوید: «همان خدائی که هر چه را آفرید نیکو آفرید» (الم سجده/۷).

بلکه شرّ هنگامی پیدا می‌شود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف شوند

و از مسیر تعیین شده جدا گردند، فی‌المثل نیش و دندان برنده حیوانات یک حربه دفاعی برای آنهاست که در برابر دشمنانشان به کار می‌برند همانند سلاحی که ما در مقابل دشمن از آن استفاده می‌کنیم، اگر این سلاح به مورد به کار رود خیر است، اما اگر نابه جا و در برابر دوست مصرف گردد شر است.

وانگهی بسیاری از امور است که ما در ظاهر آنها را شر حساب می‌کنیم ولی در باطن خیر است مانند حوادث و بلاهای بیدارگر و هشداردهنده که انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و متوجه خدا می‌کند اینها مسلماً شر نیست.

(آیه ۳) - سپس در توضیح و تفسیر این مطلب می‌افزاید: «و از شر هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می‌شود» (وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ).

(آیه ۴) - بعد می‌افزاید: «و از شر آنها که در گره‌ها می‌دمند» و هر تصمیمی را سست می‌کنند (وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ).

بسیاری از مفسران «نفثات» را به معنی «زنان ساحره» تفسیر کرده‌اند آنها اورادی را می‌خواندند و در گره‌هایی می‌دمیدند و به این وسیله سحر می‌کردند.

ولی جمعی آن را اشاره به زنان وسوسه‌گر می‌دانند که پی‌درپی در گوش مردان، مخصوصاً همسران خود، مطالبی را فرو می‌خوانند تا عزم آهنین آنها را در انجام کارهای مثبت سست کنند.

فخررازی می‌گوید: زنان به خاطر نفوذ محبت‌هایشان در قلوب رجال در آنان تصرف می‌کنند.

این معنی در عصر و زمان ما از هر وقت ظاهرتر است زیرا یکی از مهمترین وسائل نفوذ جاسوسها در سیاستمداران جهان استفاده از زنان جاسوسه است که با این «نَفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» قفل‌های صندوقهای اسرار را می‌گشایند و از مرموزترین مسائل باخبر می‌شوند و آن را در اختیار دشمن قرار می‌دهند.

بعضی نیز نفثات را به «نفوس شریه»، و یا «جماعت‌های وسوسه‌گر» که با تبلیغات مستمر خود گره‌های تصمیم‌ها را سست می‌سازند تفسیر نموده‌اند.

بعید نیست که آیه مفهوم عام و جامعی داشته باشد که همه اینها را شامل شود حتی سخنان سخن چینها، و نمّامان که کانونهای محبت را سست و ویران می‌سازند.

(آیه ۵) - در آخرین آیه این سوره می‌فرماید: «وَأَسْرَأْهُرُ حَسُودِي هِنْكَامِي كِه حَسَدِ مِي وَرَزْدِ» (وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ).

این آیه نشان می‌دهد که حسد از بدترین و زشت‌ترین صفات رذیله است، چرا که قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنده، و شیاطین و سوسه‌گر قرار داده است.

«حسد» یک خوی زشت شیطانی است که بر اثر عوامل مختلف مانند ضعف ایمان و تنگ‌نظری و بخل در وجود انسان پیدا می‌شود، و به معنی درخواست و آرزوی زوال نعمت از دیگری است.

حسد سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره است همان‌گونه که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «حسد ایمان انسان را می‌خورد و از بین می‌برد همان‌گونه که آتش هیزم را!».^{۱۱}

«پایان سوره فلق»

سوره ناس [۱۱۴]

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای ۶ آیه است

محتوا و فضیلت سوره: انسان همیشه در معرض وسوسه‌های شیطانی است، و شیاطین جن و انس کوشش دارند در قلب و روح او نفوذ کنند، هر قدر مقام انسان در علم بالاتر رود و موقعیت او در اجتماع بیشتر گردد، وسوسه‌های شیاطین شدیدتر می‌شود، تا او را از راه حق منحرف سازند و با فساد عالمی عالمی را بر باد دهند.

این سوره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان یک سرمشق و پیشوا و رهبر دستور می‌دهد که از شر همه وسوسه‌گران به خدا پناه برد.

محتوای این سوره از جهتی شبیه سوره «فلق» است، هر دو ناظر به پناه بردن به خداوند بزرگ از شرور و آفات می‌باشد، با این تفاوت که در سوره فلق انواع مختلف شرور مطرح شده، ولی در این سوره فقط روی شرّ وسوسه‌گران ناپیدا (وَسْوَاسِ خُنَاسٍ) تکیه شده است.

در فضیلت تلاوت این سوره روایات متعددی وارد شده از جمله این که در حدیثی می‌خوانیم که: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شدیداً بیمار شد، جبرئیل و میکائیل (دو فرشته بزرگ خدا) نزد او آمدند، جبرئیل نزد سر پیامبر نشست و میکائیل نزد پای او، جبرئیل سوره «فلق» را تلاوت کرد، و پیغمبر را با آن در پناه خدا قرار داد، و میکائیل سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» را.»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

(آیه ۱) - پناه می‌برم به پروردگار مردم!

در این سوره که آخرین سوره قرآن مجید است روی سخن را به شخص پیامبر ﷺ به عنوان سرمشق و مقتدا و پیشوای مردم کرده، می‌فرماید: «بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم» (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ).

(آیه ۲) - «به مالک و حاکم مردم» (مَلِكِ النَّاسِ).

(آیه ۳) - «به (خدا و) معبود مردم» (إِلَهِ النَّاسِ).

قابل توجه این که در اینجا روی سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت) تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی به تربیت انسان، و نجات او از چنگال وسوسه‌گران دارد.

البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راههای شیطانی، برنامه‌های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد، و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد، وگرنه انسانی که عملاً خود را در معرض طوفان آن وسوسه‌ها قرار داده، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ به جایی نمی‌رسد.

با گفتن «رَبِّ النَّاسِ» اعتراف به ربوبیت پروردگار می‌کند، و خود را تحت تربیت او قرار می‌دهد.

با گفتن «مَلِكِ النَّاسِ» خود را ملک او می‌داند، و بنده سر بر فرمانش می‌شود.

و با گفتن «إِلَهِ النَّاسِ» در طریق عبودیت او گام می‌نهد، و از عبادت غیر او پرهیز می‌کند، بدون شک کسی که به این صفات سه‌گانه مؤمن باشد، و خود را با هر سه هماهنگ سازد از شر وسوسه‌گران در امان خواهد بود.

در حقیقت این اوصاف سه‌گانه سه درس مهم تربیتی و سه وسیله نجات از شر و سوسه‌گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می‌کند.

(آیه ۴) - لذا در این آیه می‌افزاید: «از شرّ و سوسه‌گر پنهانکار» (مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ).

(آیه ۵) - «که درون سینه انسانها و سوسه می‌کند» (الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ).

(آیه ۶) - «خواه از جن باشد یا از انسان» (مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ).

«خَنَّاس» صیغه مبالغه از ماده «خنوس» به معنی جمع شدن و عقب رفتن است، این به خاطر آن است که شیاطین هنگامی که نام خدا برده می‌شود عقب‌نشینی می‌کنند، و از آنجا که این امر غالباً با پنهان شدن توأم است این واژه به معنی «اختفا» نیز آمده است.

بنابراین مفهوم آیات چنین است: «بگو: من از شر و سوسه‌گر شیطان‌صفتی که از نام خدا می‌گریزد و پنهان می‌گردد به خدا پناه می‌برم».

کار شیطان تزیین است و مخفی کردن باطل در لعابی از حق، و دروغ در پوسته‌ای از راست، و گناه در لباس عبادت، و گمراهی در پوشش هدایت.

خلاصه هم خودشان مخفی هستند، و هم برنامه‌هایشان پنهان است، و این هشداری است به همه رهروان راه حق که منتظر نباشند شیاطین را در چهره و قیافه اصلی ببینند، آنها و سواس خناسند، و کارشان حقه و دروغ و نیرنگ و ریاکاری و ظاهرسازی و مخفی کردن حق.

جمله «مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» هشدار می‌دهد که «وسواسان خناس» تنها در میان یک گروه و یک جماعت، و در یک قشر و یک لباس نیستند، درمیان جن و انس پراکنده‌اند و در هر لباس و هر جماعتی یافت می‌شوند، باید مراقب همه آنها بود و باید از شر همه آنها به خدا پناه برد.

دوستان ناباب، هم‌نشینهای منحرف، پیشوایان گمراه ظالم، کارگزاران جباران و طاغوتیان، نویسندگان و گویندگان فاسد، مکتبهای الحادی و التقاطی

ظاهر فریب، و سائل ارتباط جمعی و سوسه گر، همه اینها و غیر اینها در مفهوم گسترده «وسواس خناس» واردند که انسان باید از شر آنها به خدا پناه برد.

در حدیث پرمعنی و تکان دهنده‌ای از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هنگامی که آیه **وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ؛** کسانی که وقتی کار بدی انجام دهند یا به خویشتن ستم کنند خدا را یاد می‌آورند و برای گناهانشان استغفار می‌کنند»^۱ نازل شد، ابلیس بالای کوهی در مکه رفت، و با صدای بلند فریاد کشید، و سران لشکرش را جمع کرد.

گفتند: ای آقای ما! چه شده است که ما را فراخواندی؟

گفت: این آیه نازل شده (آیه‌ای که پشت مرا می‌لرزاند و مایه نجات بشر است) چه کسی می‌تواند با آن مقابله کند؟

یکی از شیاطین بزرگ گفت: من می‌توانم، نقشه‌ام چنین است و چنان!
ابلیس طرح او را نپسندید!

دیگری برخاست و طرح خود را ارائه داد باز هم مقبول نیفتاد!
در اینجا «وسواس خناس» برخاست و گفت: من از عهده آن برمی‌آیم.
ابلیس گفت: از چه راه؟

گفت: آنها را با وعده‌ها و آرزوها سرگرم می‌کنم، تا آلوده گناه شوند، و هنگامی که گناه کردند توبه را از یادشان می‌برم!

ابلیس گفت: تو می‌توانی از عهده‌ای کار برآیی (نقشه‌ات بسیار ماهرانه و عالی است) و این مأموریت را تا دامنه قیامت به او سپردم».

پایان سوره ناس

و پایان جلد پنجم برگزیده تفسیر نمونه



۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵.

در پایان لازم است از آقای محمد شهبابی که در کنترل و تصحیح اوراق و آقای محمد محمدی در حروفچینی و صفحه آرایی و آقای حاج مرتضی آخوندی در چاپ و نشر این مجموعه صمیمانه همکاری نمودند تقدیر و تشکر نماییم.

پروردگارا! دام سخت و دشمن بیدار است و نقشه‌هایش مخفی و پنهان، و جز با لطف تو نجات ممکن نیست.

خداوندا! ما را به حقیقت این کتاب بزرگ آسمانیت آشناتر فرماد.

بار الها! ما در برابر قرآن کریمت سر تعظیم فرود آورده‌ایم، توفیق عمل به آن را نیز به همه ما مرحمت نما.

بار الها! چگونه شکر این نعمت بزرگ را به درگاه تو بگذاریم که منت نهادی و این افتخار بزرگ و توفیق را نصیب کردی که در این ساعت و بعد از سه سال این تفسیر را به پایان ببریم.

ای خدا رحیم و مهربان! این خدمت ناچیز را به کرمات قبول فرما، و ذخیر معاد و روز جزایمان قرار ده و آخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

قم - حوزه علمیه

احمد علی بابائی

دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۷۴